

# اختران تابان

جلد دوم  
نوشتہ فروع ارباب

سایت  
مؤسسه جاوید سارا فرات  
۴۴

# **Akhtarán-i-Tábán**

(Persian Vol II)

by

**Furúgh Arbáb**

Copyright © 1990 by

**Furúgh Arbáb**

All Rights Reserved

First Edition April 1990

**MIR'ÁT PUBLICATIONS**

**P.O. BOX 4273**

**NEW DELHI 110 048 INDIA**

حضرت بهت الله جل ذكره الاعلى میفرمایند :

هو الله تعالى شأنه الحكمة والبيان

“ یا امانی علیکم بهائی ورحمتی قلم اعلى شهادت میدهد بر اینکه شما  
رجالید بلکه ابطالید ... ”

حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه میفرمایند :

“ عالم نساء در این دوره از فیوضات جمال ابهتی در جوش و  
خروش است و از صبا و الطاف مست و مد موش روز بروز در  
ترقی است عنقریب ملاحظه ینمائید که بین نساء نفوسی منجذب  
مبعوث شوند که سبب حیرت گردند شمع روشن شوند و ناطق به  
حجج و برهان رب ذوالمنن گردند ... ”

این صفحه عمدتاً خالی است



بسم

کتاب مفید اختران نابان رازیار کردیم <sup>و</sup> <sup>مفید</sup>  
 و محققان خانم فروغ اریابعلها الهام در جمع اوری  
 شرح احوال امام الرضی که در آسمان امرالله مانند کواکب  
 درخشان نابالک اند، زحمت بسیار کرده بدو روح  
 فراوان تحمل فرموده اند. این اثر گرانبها یعنی تذکره احوال  
 امام الرضی - نا امروز در بین نالیفا امریه مجلس عالی  
 و سوره خانم اریاب. با جد و جهد فراوان این اثر زینت بر این  
 کتبخانه با تقصیر امریه افتخوردند، البتة سعی بسیار را هر  
 جهت مشکو راست. امید است که هر چیز در این نالیفا منتف  
 در دسترس اجای الهی قرار بگیرد و مورد استفاده عموم یاران واقع شود

کتابخانه

تقدیم بہ ایادی امرتہ امۃ البھیا، روحیہ خانم



## افتخار دارم

ایم کتاب را به وجه منقطع و درست تقدیم نمایم که از جهان  
و جبه نیام گذشته و به تأییدات ملا اعلیٰ دل بسته و منظور کتب  
رضای خاطر و خوشنوی قلب مولی و همسر احمد س و محبوس امر است  
باقی عاشقانه و بخوشگی ناپذیر به حس و اعلیٰ امر محبت و  
پرواغت و نذر ایام آئین غلظت ما بگوش محبت نیام  
سایه .

آرزو ما سال است که ابادی امر الله امة البهت و روحیه  
خانم ترک راحت و آسایش کمره و در میدان خدمت اسب عمت  
ناخته و گوی مجاهدت ربه و بخدماتی موفق و مؤید گوید که در عالم امر حق  
متاباها متلائی و درخشان است .

آرزو شیفته و فدائی امر نبوی که نظری بر عالم خاک نطقه و  
مظاهر این دنیا فانی را هیچ انگاشته و همانند طیر معنی که

تخت نظر بر آتشیاں رحمانی دالہ دست نیز بہ درگاہ خداوند ہے  
انبار بند کیمہ و مصداق لیم مناجات گشت کہ :

“... ای پاک یزدان من ، این بندہ پر شور و شیدار اور پناہ خود  
پناہی ده و بردوستی خویش در عالم هستی ثابت دستقیم مدار و این مرغ  
بی پروبال را در آشیان رحمانی خود و بر شاخسار روحانی خویش مسکن  
و ماویٰ عطا فرما .“ ع ع

پس از طبع و نشر جلد اول کتاب اخترا تا بان که حاوی شرح حیات نسوان فداکار روزنان برجسته‌ای است که به مصداق بیانات مبارکه عالی‌فخر رجال گردیده و در آسمان مرالهی چون ستاره‌ای رخشان متلالی انداز طرف جا معه بها ثیان ، بخصوص محفل مقدس بها ثیان ایران و استادان ارجمند و دانشمندان عالی‌قدر چنان مورد تشویق و تحریص گردیدم ، که هرگز خویش را قابل آنهمه عنایات و محبت‌های لاتحصی نمیدانم و از آنجا ئیکه برخی از دانشمندان و فضلاء مرالهی بخصوص دانشمند عالی‌قدر جناب اشراق خاوری علیه‌غفران الله که در جمیع احوال مشوق این نمله فانیه در نگارش و تالیف کتب و جزوات بوده‌اند ، در زمان خویش اصرار داشتند که هر چه زودتر برای نگارش جلد دوم کتاب اخترا تا بان اقدام کنم . لذا پس از نشر جلد اول شروع به جمع‌آوری شرح حیات و رفات مقدسه‌ای که خدمات ارزنده آن نفوس برگزیده در میدان تبلیغ و هجرت مورد نظر و عنایت مولای حنون حضرت ولی عزیز امرالله ارواحنا المظلومینة الفداه و بیت العدل اعظم الهی واقع شده‌اند نمودم که اکنون بنام جلد دوم کتاب " اخترا تا بان " تقدیم میگردد .

دوستان عزیز میبایستی در نظر داشته‌باشند همچنانکه در مقدمه جلد اول کتاب ذکر گردیده شیوه نگارنده در تالیف این کتاب ذکر خدمات روحانی و ستایش خدمات امریسه اماء الرحمن در این دنیای پر زرق کنونی است ، صرف نظر از حیات جسمانی آنان . چه بسا از اماء فداکاری که از متاع دنیوی پیشیزی نداشته و با قیام عاشقانه خویش فتح شرق و غرب نمودند و چه بسا از عشاق جمال ابهی که از مال

ومنال وراحت ورخاگذشتندودرنقاط بد آب وهوا و مشکلات  
طاقت فرسا بمنظوربرافراشته نگا هدا شتن علم امرالله متحمل  
زحمات ومشقات شدند تا استخوان پوسیده آنان درآن مکان  
باقی ماندوا مرالهی درآن نقطه مستقرشودوهمچنین درایران  
که امکانات دیگری داشت ، چه بسا از اماء الهی که همسرو  
فرزندانشان بمقام شهادت رسیدندوخویشتن آنی از تبلیغ  
امرالله ویا تعلیم آیات الله غفلت نورزیدند .

لذا امیدوارم که هیچکس برمن خرده نگیردوانتخاب ایمن  
نفوس منجذب ومجسم کردن شرح خدماتشان رابطری که در  
این دو جلد کتاب آمده که نشان دهنده عظمت امرالهی است  
ونمایانگرقیام اماء الرحمن از شرق وغرب وشمال و جنوب  
میباشد ، بیسندندوقبول نمایند که این اقدامات فداکارانه  
به این آسانی که ما می اندیشیم میسرنگردیده اما از آنجا ثیکه  
دراین کتاب بقیه شرح حیات نسوان متصاعدین الی الله که  
در دوره ولایت امروبیت العدل اعظم الهی ، به خدمات  
برجسته ای نائل شده اندنگاشته شده لذا همچنانکه در قبل  
اقدام گردیده ، فصل اول کتاب مختص شرح حیات ورقه منتسبه  
به عاقله مبارکه میباشودفصل دوم به مروجین و مبلغین و  
معلمین اختصاص داردوازنساء فداکاری که قیام به خدمت و  
تبلیغ ویا تعلیم وتربیت نموده ومورد عنایات مبارکه واقع  
شده اند ، نام برده میشودودرفصل سوم کتاب شرح خدمات  
اماء منقطعی آمده که قیام به هجرت کرده اندودرفصل چهارم  
شرح خدمات جانبازانی است که هنگام جهادجهانی درنقشه  
مبارکه دهساله ندای مولای توانا راالبیک گفته ودرنقطه ای  
بکردراقصی نقاط جهان وجزائر واقع دراقیانوسهایی که  
شرایط زندگانی بسیار دشواری را دارا میباشند ، هجرت  
کردندوعلم امرالله را برافراشتندوبه تشکیل محفل مقدس

روحانی موفق شدند و نامشان در لوحه طلائی ثبت شده و قلب مولای حنون را مشعوف ساختند و به لقب نایت حضرت بهاء الله مفتخر گردیدند و مرقدشان در آن نقاط جزوا مکنه تاریخیه، قابل احترام قرار گرفته است، فهرست وار ذکر میشود.

اما در فصل پنجم که بعداً اضافه شده، شرح حیات عده معدودی از ماء فداکار ایرانی در دوره بیت العدل اعظم الهی نگاشته میشود که پس از خدمات فراوان در داخل ایران هنگام انقلابات اخیر از انفاق مالوجان در سیل حضرت رحمن دریغ ننمودند و با استقامتی بینظیر بمقام رفیع شهادت نائل شدند و علاوه بر خدمات مهاجرتی و تبلیغی و تعلیمی، فرقتشان به تاج زرین شهادت متوج شد و باعث افتخار ماء الرحمن این عصر گردیدند. در متمم کتاب فقط به ذکر نام چندین نفر از نساء خدمتگزار که دسترسی بشرح حیات مفصل ایشان نبوده، مختصراً اقدام میشود. در آخر کلام جمال قدس ابهی را شکر میگویم که در ظل امر الهی چنان نفوسی مبعوث شدند که فخر رجال گردیدند و به مقامات عالیه فائز شدند و نامشان در این دو جلد کتاب "اختران تابان" ثبت گردیده و اکنون هم عده کثیری ماء الرحمن در شرق و غرب عالم در عضویت محافل روحانیه ملیه و محلیه و در مقام مشاورین قاره‌ای و معاونین و مساعدین در نقاط مختلفه جهان، قائم به خدمت هستند که البته مؤید به تأییدات ملا علی و کزوبیان عالم با لامیبا شند.

فروغ ارباب

بتاریخ رضوان ۱۳۴ بدیع

آپریل ۱۹۷۷ میلادی



## فصل اول

بسم الله زینبده خانم ثمره

منسوب با وفا

" از صعود زینبده ثمره آخرین نفس ثابت و با وفا و باقی از عاقله مقدسه در مهدها مرالله نهایت تاثر حاصل ، خدمات خالصانه آن ورقه مؤمنه در ایام حیات پیوسته مورد الطاف و عنایات موفور حضرت ولی محبوب امرالله و به این تاج افتخار متوج بود . در اعیان مقدسه برای تعالی روح پرفتوحش در ملکوت ابهی دعا میکنیم ."

بیت العدل اعظم

این تلگراف مورخ ۱۶ اکتبر ۱۹۶۹ میلادی پس از صعود زینبده خانم ثمره از ساحت مقدس بیت العدل اعظم به محفل روحانی ملی بهائیان ایران مخابره گردید . زینبده خانم آن خادمه برازنده به شهادت بیت العدل اعظم آخرین نفس از عاقله مبارکه بود که در امرالله ثابت و راسخ و با حسن خاتمه از این عالم ، صعود فرمود .

ما در ایشان زهرا خانم ملقب به فخر الحاجیه صبیبه مریم دختر عمه جمال اقدس ابهی و حاجی میرزا رضا قلی برادر هیکل مبارک میباشید که در طی زندگانی خود محبوب درگاه کبریاء بود و زینبده خانم یکی از سه اولاد ایشان است که خواهرش سالها قبل از عالم رفت و برادرش میرزا ناصر خان که سالها حیات داشت و مؤمن و موقن بود و خادم امرالله .

اما زینبده خانم با قلبی سرشار از محبت جمال اقدس ابهی ، موفق به اطاعت از دستورات حضرت مولی الوری و حضرت ولی امرالله و بیت العدل اعظم الهی گردید و با ایمانی قوی و قلبی مطمئن

بین گروهی از بستگان منحرف از جاده حقیقت و محروم از ایمان به جمال مبارک چنان استقامت و ایستادگی نمود که موفق گردید از بغض و عناد آنان که اغلب از پیروان ازل بودند، بکا هدوبا محبت و صمیمیتی که از مادر و جد هاشمیه ارث برده بود برخی از بستگان را مجذوب امر الهی کند و در ظل آئین اعظم درآورد و بالاخره با روحی پرفتوح به ملکوت ابهی پرواز نمود و مورد عنایات بیت العدل اعظم الهی قرار گرفت .

\* \* \*

حضرت مولی الوری در یکی از الواح خطاب به زینبیده خانم میفرماید :

"ای زینبیده فرخنده خجسته دل، در آستان حضرت دوست کنیز مقبول و با تمیزی و فرط انشراحات به نفعات قدس، فرح انگیز در هر دمی صدهزار شکر به آستان مقدس نما که به ثبوت بر پیمان موصوفی و به خلوص در محبت رحمان معروف حضرت ثمره که در آغوش تربیتش پرورش یافتی یگانه ثمره طیبه و در دانه صدف ثبوت میثاق است و در عتبه مقدسه کوکب مقبول و مقرب ممتاز پس شکر نما که مظهر الطاف حضرت احدیتی و مطلع آثار توجه جناب وحدانیت و علیک البهاء ع"

آری زینبیده خانم در دامان مادر نیک اختر پرورش یافت که اطرافیان و بستگانش در نارنقض میسوختند و آتش بر دامان یاران می افشاندند ولی خوشبختانه هرگز دامان زهرا خانم آلوده نگردید و همچون مادرش مریم، فدائی جمال مبارک و در عهد و میثاق الهی ثابت و مستقیم بود و تا آخر حیاتش بخدمات تبلیغی و تدریس تعالیم ربانی میپرداخت . هستند هنوز بین ما کسانی که به زیارت زهرا خانم که هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء



اورا حضرت ثمره خطاب میفرمایند، نائل شده اند و شرح مبسوطی از صفات رحمانی ایشان بیاد میاورند .

زیبنده خانم که روحانیت و نورانیت را از مریم مادر بزرگ عزیزش و هم از زهرا خانم مادرش آموخته بود، سیمائی داشت نورانی و چشمانی نافذ و تبسمی ملکوتی که حاکی از آن بود که منسوب به خاندان مبارک است . داستانهای را که از عشق بینهایت مریم نسبت به جمال قدم حکایت میکردند، میدانست و آنچه را که از ظلم اهل عدوان نسبت به آن روح مجسم از مادرش شنیده بود برای دوستان بیان میکرد و چون از او آن طفولیت از زبان مادر و پدرش میرزا اسمعیل شنیده بود که همواره از عظمت و جلال و مقام و مرتبت جمال اقدس ابهی و الطاف و عنایات لاتحصای سرکار آقا صحبت میداشتند، آتش عشق آن وجودات مبارک در قلبش فوران داشت و از همان سنین کودکی آرزو میکرد در ارض اقدس ساکن شود و در جوار اعیان مقدسه با عائله مبارک محشور با شدولی پدرش موافقت نمیکرد! (۱) در سن نه سالگی خواهش و تمنایش افزایش یافت و اشکها ریخت ولی پدر با فرستادن دخترش تنها به آن سفر بعید مخالفت میورزید . تا بالاخره پس از سالها موفق شد که عازم ارض اقدس گردد تا به زیارت حضرت عبدالبهاء نائل شود ولی متأسفانه هنگامی به ارض اقدس رسید که هیکل مبارک بعالم بالا صعود فرموده بودند . اما سعادت زیارت حضرت ولی امر الله و حضرت ورقه علیا نصیبش گردید .

حضرت ورقه علیا با وجود تألمی که در اثر صعود حضرت عبدالبهاء داشتند از بیت مبارک خارج شده به استقبالش شتافتند و فرمودند که ما هم منتظر تو بودیم . زیبنده خانم خود را به قدم حضرت ورقه علیا بقیه البهائیانداخت و شرط کنیزی درگاه کبریارا ، با وجود (۱) پدر زیبنده خانم میرزا اسمعیل نام داشت که پسر حضرت اخت و میرزا محمود خالو ( برادر آسیه خانم ) بوده .

ممانعت حضرتش بجای آورد .

نوزده روز از ایام تشریف گذشت و مانند سایرین مرخص شد ولی او با کمال اشتیاق حضور حضرت شوقی ربانی عرض کرد که من نمیروم . نوزده روز دیگر اجازه عنایت فرمودند . باز هم تقاضای تمدید نمود . بالاخره پس از هشتاد و پنج روز تشریف در کمال تأثر ارض اقدس را ترک گفت . در حالیکه هرگز محبت های هیکل مبارک و الطاف حضرت ورقه علیا دخت نازنین حضرت بهاء الله را که او را دختر عمو خطاب میکردند ، فراموش نمی کرد به ایران بازگشت و سالهایی که حیات داشت بذکرشادیه های آن ایام متذکر بود و از اینکه حضرت ولی عزیزا مرالله هنگام تشریف او را مورد لطف فراوان قرار داده و لقب منسوب با وفا به ایشان عنایت فرموده و ایشان را یادگار حضرت ثمره خوانده بودند در جمیع احوال خرسند و دلشاد بود .

زیبنده خانم در سن ۳۵ سالگی به عقد و ازدواج جناب صنیع عطاءئی (صنیع السلطان) در آمد و خطبه<sup>(۱)</sup> عقدی مخصوص ایشان از قلم توانای حضرت مولی الهی نازل شده که هنگام انجام مراسم عقد تلاوت گردید .

زیبنده خانم مدت مدیدی را با شوهرش بسربرد و منزل ایشان بروی یار و اغیار گشوده بود . محافل تبلیغی و مجالس ملاقاتی در خانه آنها تشکیل میشد و آن خادمه برازنده با آغوش باز از میهمانان پذیرائی میکرد و همچنان در خدمات امریه تبلیغی موفق و مؤید بود تا آنکه در سال ۱۳۲۲ شمسی شوهر ایشان به عالم بالاشتافت و ایشان همچنان موفق و در تشکیلات امریه بخصوص لجنه محفظه آثار ، سالها عضویت داشت

(۱) خطبه عقد ایشان به خط دختر ضیاء السطنه (حرم میرزا بزرگ)

که این دختر به امر مبارک مؤمن شده بود ، عینا فتوکپی شده و در آثار کتاب است .

ودوستان و آشنایان از آنجا ئیکه ایشان را همان منسوب با وفای هیکل مبارک میدانستند، دائم در گرد آن خانم روحانی میگردیدند و از مصاحبت ایشان لذت میبردند تا آنکه کم کم دچار کسالت های ناشی از سنین کهولت شد و در بیمارستان میثاقیه بستری گردید و در سن صدسالگی به ملکوت ابهی صعود نمود و خانه و اموالی را که از شوهرش به ارث برده بود، طبق وصیتی که کرده بود، تقدیم به جامعه امر گردید.

## فصل دوم

(۱)

۱- ایادی امرالله میسزکورین نایت ترو

کنیزالهی

" ای مشتعل به نارمحبیت الله ، طوبی از برای توکه در این قرن بدیع به معرفت الله فائز شدی و خوشا بحال توکه بملکوت الهی دلالت گردیدی ، فی الحقیقه خداوندت ترا برگزید ، تا عباد را به سبیل ملکوت الله هدایت نمایی... " (الی آخر (ترجمه))  
این بیان مبارک دریکی از الواح حضرت عبدالبهاء بافتخار میسز ترو نازل شده که مقام و منزلت این خادمه برارزنده را ، مدلل میدارد زیرا ایشان یکی از برجسته ترین زنان امریکا بود که در ظل امرالله به خدمات ارزنده ای فائز شد و در سایه این خدمات به مقامی رسید که از لسان مبارک حضرت عبدالبهاء به این بیانات عالیات مفتخر گردید .

آری حقیقتا مشتعل به نارمحبیت الله بود و همواره مفتخر بود که خداوند چنین موهبتی را به او عطا کرده که در ظل امرالله به خدمات باهره موفق شود و نفوس را هدایت نماید و استحقاق آن را داشته باشد که بیش از پنجاه لوح از کلک مطهر مولای حنونش سرکار آقا به افتخارش نازل گردد و عنایات نازله در الواح مبارکه آنچنان او را مسحور کند که جمیع بلایا و مصائب وارده را فراموش نماید و جزا نقطاع و خدمت از درگاه الهی ، چیزی طلب ننماید .

میسز ترو پس از اقبال به امر مبارک از حضور مولای حنونش درخواست کرد تعالیمی را بیان فرماید که خط مشی زندگانی او را در ظل امرالله تعیین نماید . هیکل مبارک ، حضرت

(1) Mrs. Corinne Knight True

عبدالبهاء لوحی به افتخارش نازل فرمودند که آن خانم محترمه دستورات مبارکه را نصب العین خویش قرار داد و ذره‌ای از آن تعالیم مبارکه تخطی ننمود تا بالاخره به مقامی رسید که به سمت ایادی امرالله انتخاب شد.

هیكل مبارك در جواب عریضه تقدیمی آن خانم محترمه فرمودند :  
"ای کنیز الهی! <sup>(۱)</sup> نامه تو رسید و من در جانتش ملاحظه گردیدم تعالیمی را که خواسته بودی، اینست :

"ایمان به خدا داشته باش ، توجه به ملکوت اعلی کن ، مجذوب جمال ابهی شو ، در عهد و میثاق الهی ثابت باش ، ارتقاء سماء آفتاب جهان آفرینش را آرزو کن ، از دنیا دل بر بند و به نفعات قدس ملکوت اعلی زنده شو ، نفوس را به محبت الله بخوان ، شهریار نژاد بشر باش ، دوستدار انسانیت گرد ، جمیع اهل عالم را دوست داشته باش ، یگانگی بخواه و در جستجوی رفاقت و یکرنگی باش ، شفای هر زخمی شو و دوا ی هر دردی ، منشاء یگانگی بین عباد باش ، آیات هدی را تلاوت کن ، بدرگاه الهی دعا و مناجات نما ، جهت هدایت نفوس قیام کن ، لسانت را به ذکر الهی ناطق نما و رویت را به نور محبت الله لامع ، آنی آرام بگیر و نفسی راحت بر میا ور ، تا آیت محبت الله گردی و رایت فیض کردگار"  
(ترجمه)

\* \* \*

کورین نایت در اول ماه نوامبر ۱۸۶۱ میلادی در شهر اولدهام کنتاکی<sup>(۲)</sup> تولد شد و در آن شهرنشو و نما نمود. هنگامیکه دختر

(۱) متاسفانه اصل لوح مبارک بدست نیا مدلذابه ترجمه آن اکتفا میشود.

(2) Oldhan Kentucky





جوانی بود به اتفاق خانواده به شیکاگو نقل مکان نمود و در سن ۲۱ سالگی با مستر تر و ازدواج کرد و شمره این ازدواج چهار دختر و چهار پسر بودند. ولی بدبختانه دختر بزرگش در سن ۹ سالگی در حادثه‌ای از جهان رخت بر بست و مادر دچار غم و اندوه فراوان گردید. از آنجا نیکه پدرش کشیش ارتدوکس بود، کورین معلومات عمیقی از مسائل مذهبی داشت و کتاب انجیل را بخوبی میدانست حتی هنگامیکه کودکی بیش نبود در مسائل دنیائی تفحص و تفکر میکرد و در عوالم بچگی با خود میگفت که ایکاش من در زمان حضرت مسیح میزیستم. لذا پس از، از دست دادن طفل عزیزش بیش از پیش در فلسفه دنیائت خوض و غور نمود تا آنکه در سال ۱۸۹۹ برای اولین بار نام دنیائت بهائی را در شیکاگو شنید و فوراً منقلب شد و بر آن گردید که تعالیم مبارکه را بیا موزد.

مصیبات وارده در همان سالها یعنی از دست دادن چهار پسر و شوهرش بین سالهای ۱۸۹۹ و ۱۹۰۹ و گرفتاری این اندوه عظیم باعث شد که بیشتر و بیشتر در این آئین اعظم عمیق شود و با توکل و انقطاع بیشتری به خدمت قیام کند. چنانکه آن نفس مقدس در جواب تسلیت یکی از دوستانش نوشته بود " فصل ربیع امرالله است و طوفان بلا زلوازم استقرار آن. هر نفسی که ریشه فکرو جان خود را در ارض خدمت و مجاهدت عمیقتر فرورد طوفان بلاوریزش باران حوادث ایمانش را محکمتر میکند..." الی آخر

در سال ۱۸۹۹ جناب ابوالفضائل و دونفر از همراهان ایشان پیکهای الهی بودند که بدستور هیکل مبارک به امریکا آمده و ابواب سعادت را بروی میسز تر و گشودند. لذا میسز تر و از ساحت مولای توانادرخواست طریق زندگی و تعالیم الهی را نمود و بدریافت آن بیانات مبارکه نائل آمد و به لقب

کنیز الهی مفتخر شد و در ظل تعالیم مبارکه در طریقی که مولایش به وی ارائه کرده بود، گام برداشت و مورد رضای الهی واقع شد. در الواحی که از ساحت مقدس مولای توانا پیش دریافت می‌کرد آنقدر مورد الطاف عنایات الهی بود که از دست دادن فرزندان آنی او را از خدمت باز نمی‌داشت. این خدمات بی‌شائبه توأم با خلوص تا پس از صعود مبارک ادا می‌داشت و در زمان ولایت امر هم همچنان در عهد و میثاق الهی ثابت و مستقیم بود و دستورات مرلای عزیزش حضرت ولی‌امرالله را آنچنان عامل بود که فرمایشات سرکار آقا را عمل می‌کرد و بالاخره هم از دست دادن مولای مهربان حضرت شوقی ربانی او را از استواری در عهد و میثاق الهی باز نداشت و این غم‌جانگداز را در کمال استقامت و شجاعت و وفاداری تحمل کرد و گفت ما همگی باید بدانیم که این واقعه عظیم را راده الهی بوده است و بالاخره هم تا صدمین سال زندگانی خویش موفق به خدمت بود و تا سال ۱۹۶۱ که به ملکوت ابهی صعود نمود با روحانیت فوق العاده به همه کس عشق می‌ورزید و به هر دردی درمان می‌بخشید رفتار پر محبتش را آنچنان با خلوص انجام می‌داد که در دل همه جای می‌گرفت و او را مادر و مینا میدانند و خانه او تا سالهای اخیر حیاتش مکان مقدسی بود برای متحریان حقیقت و محل الهامی، برای کسانی که طالب تعالیمی جدید بودند. میسز ترو که در تمام دوران حیاتش نه‌با رافتخار تشرف به ارض اقدس را داشت، چند دوره از تشرفش دارای اهمیت تاریخی است.

اولین بار که به زیارت حضرت مولی‌الوری نائل شد سال ۱۹۰۷ میلادی و در زمان قلعه‌بندی عکا بود که میسز ترو، در آن روز درخواستی از طرف احبای امریکا همراه داشت. مبنی بر کسب اجازه برای تهیه معبدی در امریکا و این درخواست به امضای هزار نفر از احبای امریکا رسیده بود. میسز ترو از آن روز مبارک

خاطره عظیمی داشت و بدوستان بازمیگفت . که ابتدا به تقدیم هدایائی که دوستان امریکائی حضور مبارک فرستاده بودند ، اقدام کرده ولی هیکل مبارک توجهی نفرموده و مشی میفرمودند تا آنکه دورا طاق گردیده و به پشت سر میسز ترور رسیدند . عریضه را از او گرفتند و آنرا بلند کرده در هوا نگاهداشتند و فرمودند : " این آن خبری است که بمن خوشحالی و سرور عظیم میبخشد ... مراجعت کن ... مراجعت کن و برای مشرق الاذکار اقدام کن . این کار بسیار بزرگی است . " ( ترجمه )

میسز تروبا خود فکر کرد که چگونه میتواند چنین کار بزرگی را انجام دهد ولی میدانست که این یک تکلیف است حضرت عبدالبهاء نگاه بسیار عمیقی به او انداخته فرمودند : " خودت را وقف این نقشه کن . تو شروع کن همه چیز بخودی خود درست میشود " ( ترجمه ) پس ایشان دستوراتی را جمع به طرح مشرق الاذکار فرمودند و بیان داشتند که مشرق الاذکار باید نه ضلع داشته باشد ، نه باغ ، نه فواره ، نه دروئه خیابان و غیره . بدین ترتیب در آن روز اولین معبد بهائی در نیمکره غربی جهان طرح ریزی شد .

دومین تشریف در سال ۱۹۱۹ مقارن با ختم جنگ جهانی اول که این آخرین بار بود که مولایش را زیارت میکرد .

سومین تشریف تاریخی او سال ۱۹۲۲ پس از صعود مبارک حضرت عبدالبهاء بود که هیکل مبارک حضرت ولی امرالله به او و چند نفر از احبای امریکا دستور فرمودند که در مراجعت به امریکا در رضوان اولین کانونشن برای انتخاب اعضای محفل ملی امریکا تشکیل گردد . میسز تروبا اولین نفسی بود که به عضویت محفل ملی انتخاب شد .

چهارمین تشریف تاریخی او در سال ۱۹۵۲ بود که بدعوت هیکل مبارک حضرت ولی امرالله مشرف شد و او را به سمت ایادی امرالله انتخاب فرمودند و مورد عنایات لاتحوی قرار گرفت و هدیه

بسیار را رزنده ای به وی عنایت فرمودند و آن کیف پول حضرت عبدالبهاء بود که هیکل مبارک آنرا در سال ۱۹۱۲ در موقع مسافرت به آمریکا همراه داشتند و در آن یک سکه انگلیسی بود که تاریخ ۱۹۰۷ را داشت. یعنی سال اولین تشریف میسزیترو را نشان میداد.

در آن روز هیکل مبارک از میسزیترو تجلیل فرمودند و بیسان داشتند که ایشان قابل احترام ترین فرد از مهاجرین امر حضرت بهاء الله در غرب است و میبایستی همه او را محترم دارند.

\* \* \*

خدمات میسزیترو و صفات برجسته اش قابل توصیف نیست و به اندازه ای پرافتخار است که چه در دوره میثاق و چه در دوران ولایت جمیع اعیان خدماتش را میستودند. بخصوص خدماتی که در تهیه و تدارکات قبلی و چه در هنگام ساختمان مشرق الاذکار انجام داد، بینظیر بود.

بدستور هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء از هر یک از ایالات متحده آمریکا نماینده ای انتخاب شد تا در کارهای مشرق الاذکار جمیعاً همکاری کنند. لذا در نوامبر همان سال پس از مراجعت از ارض اقدس میسزیترو کمیته مشرق الاذکار را تشکیل داد و خود او بعنوان منشی انتخاب گردید و برای تهیه مقدمات مشرق الاذکار اقدامات لازمه بعمل آمد تا آنکه به همت آن خادمه برازنده در سال ۱۹۰۹ هنگام استقرار عرش مبارک حضرت نقطه اولی در کوه کرمل نمایندگان سیوش ایالت درشیکاگو جمع شدند و زمین مشرق الاذکار خریداری گردید و با اسم معبد بهائسی در دفاتر مراجع دولتی ثبت شد.

بنابراین میسزیترو تا شروع اولین کانونش محفل ملی در سال

۱۹۲۲ در سمت منشی کمیته مشرق الاذکا رباقی بود .

در سال ۱۹۱۲ که هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء ، ساختن مشرق الاذکار را افتتاح فرمودند ، افتخار پذیرائی هیکل مبارک را در خانه خود داشت و در تمام مراحل ساختمانی از آن بعد سهیم و شریک اعضا کمیته مشرق الاذکا ربود و شوق و شعفی که در این خدمات ابراز میداشت زائد الوصف بود . هنگامی این سرور و شادمانی به او جاعلی رسید که ام‌المعابد غرب در سال ۱۹۵۳ کما لوافتاح شد و در این مراسم شرکت داشت . آری خدمات او در دوران تهیه و ساختن مشرق الاذکا رنظر جمیع عالم را معطوف به او نمود و او را در عالم مرشدا سنانید .

اما دوره خدماتش پس از ارتقاء به مقام ایادی مرالطه بی اندازه حائز اهمیت میباشد . در همان حال که در امور مربوط به مشرق - الاذکا رخدمت میکرد در میدان تبلیغ هم موفق و موید بود ، به شهرهای اطراف سفر مینمود و به تبلیغ و تعلیم میپرداخت و بسا سلسله نطقهای که در مجامع مختلفه ایراد کرد ، امر مبارک را به ایالت میشیگان شناساند . البته اولین باری که حضرت عبدالبهاء به او مرفر موده بودند در جلسات صحبت کند ، قادر به چنین کاری نبود . هیکل مبارک دستور فرمودند که قلب و فکرش را متوجه هیکل مبارک کند و آزادانه و بدون نگرانی صحبت کند . لذا وی دستور مبارک را اجرا کرد و یکی از برجسته ترین ناطقین در امر مبارک گردید و در کنفرانسهای مختلفی که در نقاط دنیا صحبت میکرد همه را تحت تاثیر قرار میداد و همیشه سر موفقیتش را در این میدانست که بدستور هیکل مبارک در موقع نطق کردن خودش را کنار میکشیده و هیکل مبارک از زبان او صحبت میفرمودند .

میسز ترود را و اخر بنا به دستور حضرت ولی مرالطه خدماتش را در میدان تبلیغ و تشویق متمرکز کرد و محافل تبلیغی و کلاسهای

درس تبلیغ در خانه خود ترتیب داده و بنا بدستور مبارک در محافل بهائی راجع به عهد و میثاق الهی صحبت میکرد و بین سالهای ۱۹۴۸ و ۱۹۵۲ برای امتثال دستور مبارک به بسیاری از مراکز جدید - التاسیس به اروپای غربی سفر کرد و در سال ۱۹۵۷ در سن ۹۵ سالگی به نمایندگی حضرت ولی امر الله در کنفرانسی که قرار بود در هائیتی تشکیل شود و به دلائل بخصوصی درجا مایکات تشکیل شد، شرکت کرد. در حقیقت میتوان گفت علاوه بر آنکه خدماتش برای ساختمان مشرقا لاذکا رشیکا گو قابل ستایش است، خدمات تبلیغی و خدماتی که برای تشویق احباء در ثبوت بر عهد و میثاق انجام داده قابل تجلیل میباشد.

در تاریخ سوم آوریل ۱۹۶۱ که صعود آن کنیز الهی در سن صد سالگی واقع شده دستور ایادیان مقیم ارض اقدس محافل تذکرشایسته برای ایشان منعقد گردید که مواجه بود با برگزاری پنجاه و سومین کانونشن ملی بهائیان ایالات متحده امریکا. نمایندگان در آن جلسه از روح پرفتوحش تجلیل فراوان بعمل آوردند زیرا بنابه فرمایش هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء خداوند را برگزیده بود تا عباد را به سیل ملکوت الله هدایت نماید و آن نفس مقدس و روح منزله ذره‌ای در این امر مهم فتور نکرد.

(۱)

۲- ایادی امرالله میں آگنس الکساندر

بنت ملکوت و کنیز عزیز جمال مبارک

"از صعود نفس نورانی رکن رکن شریعه الهی در شرق اقصی و اولین ناشر نفعه ربانی در جزائرها وائی، ایادی امرالله آگنس الکساندر از اعماق قلب متألم، حیات طولانی ایشان را که سرمشق فداکاری در سبیل خدمت به امرالله است، مرکز عهد و میثاق از قبل بشارت فرموده و با ذکرنا مشان در الواح فرامین تبلیغی آن خادم با وفارادرا افتخارات ابدی شریک و سهم ما کسول ساخته اند.

خدمات تبلیغی پرشها مت و بلا نقطاع و انقیاد و اطاعتش از او امر مقدسه حضرت بهاء الله و ناصح و تعالیم صادره از قلم حضرت مولی الوری و هدایات متعالیه حضرت ولی محبوب امرالله نمونه و سرمشق درخشانی برای جمیع پیروان امر حضرت یزدان است.

صعودش سبب فقدان حلقه ای دیگر از حلقاتی است که ما را به عصر رسولی مرتبط میسازد. بازماندگان و قاطبه یاران را به ادعیه حاره دراعتاب مقدسه جهت ارتقاء روح پر فتوح آن متعارجہ الی اللہ اطمینان میدهم.

تقاضا میشود محافل مقدسه روحانیه ملیه در سراسر جهان محافل تذکر منعقد سازند و در مشارق اذکار جلسات مخصوص ترتیب دهند

بیت العدل اعظم

این تلگراف مهیمن بمناسبت صعود میں آگنس الکساندر در تاریخ ۴ ژانویه ۱۹۷۱ میلادی از ساحت بیت العدل اعظم عز صدور یافته که حاکی از ارتفاع مقام آن روح برگزیده الهی

(1) Miss Agnes Baldwin Alexander





میباشد. همچنین الواحی که از کلک مطهر حضرت عبدالبهاء  
و حضرت ولی محبوب امرالله به افتخارش نازل گشته و عنایات  
لاتحصائی که به آن امه الهی عطا شده حاکی از خدمات عاشقانه  
و محویت و فنای ایشان در سبیل الهی است.

\* \* \*

ماه نوامبر سال ۱۹۰۰ میلادی روزهای در برداشت بس فرخنده  
و مبارک که ابواب زندگانی نوینی بروی میس آگنس الکساندر  
گشوده شد. آن ماه در ایالت یارپانسیونی اقامت داشت.  
اتفاقاً روزی چند خانم که از ارض اقدس مراجعت کرده بودند به  
آن یانسیون وارد شدند.

آن خانمها شارلوت دیکسون و دو دخترانش در اثر زیارت اعتبار  
مقدسه و مولای حنون حضرت عبدالبهاء و مغناطیس وجود مبارک  
چنان جذب و شوری داشتند که میس آگنس متوجه آنها شد و بی اختیار  
نا رعشق الهی در وجودش مشتعل گردید و توجه به خدا و ندکرد. تا  
آنکه چند روز بعد مشاهده نمود که خانم دیکسون با خانم دیگری که  
از سفر پاریس بازگشته بود راجع به دیانت بهائی که برای او  
تا زگی داشت صحبت میداشت. معنویتی که در شارلوت دیکسون  
وجود داشت باعث شد که آگنس مطمئن گردد آنچه آنها میگویند از  
یک حقیقت معنوی سرچشمه گرفته است. روز بعد میس آگنس از  
خانم دیکسون تقاضا کرد راجع به دیانت بهائی با او صحبت  
کند. البته این تقاضا مورد قبول واقع شد و خانم دیکسون  
مناجاتی به آگنس داد که تلاوت آن روح تشنه او را تسکین بخشید  
پس از سه روز ملاقاتهای پی در پی و تفکر و تعمق در این آئین  
اعظم آگنس آن شب را تا صبح نخوابید زیرا نوری پر شکوه بر قلبش  
ساطع شده بود که قدرت چشم بر هم نهادن را نداشت. صبح روز بعد

با علاقه مفرط خود را به خانم دیکسون رسانید و اظهار داشت :  
" مسیح موعود روی زمین است . " خانم دیکسون در جوابش  
گفت : " سیمای شما نشان می‌دهد که به حقیقت پی برده‌اید . "  
آنروز که ۲۶ نوامبر ۱۹۰۰ میلادی بود ، روز ولادت ثانوی  
میس آگنس الکساندر گردید و ابواب ملکوت الهی ، برویش  
گشاده شد و نوار آسمانی بر قلبش تابیدن گرفت که بنا به  
اعتراف خودش مهمترین واقعه زندگانی او است ولی در همان  
روز مسافرینی که پیک سعادت او بودند ، ایتالیا را ترک  
کردند و تنها اثری که از ارمبارک برایش باقی گذاشتند  
همان مناجات بود و بس .

اما دانستن اینکه مسیح موعود ظاهراً هر شده بود برایش قدر و منزلتی  
عظیم داشت لذا از آن پس با دعا و مناجات به درگاه الهی و مطالعه  
کتاب مقدس و سیر در مراحل روحانی بتدریج معضلاتش را حل  
کرد و سه ماه بعد که به پاریس وارد شد با زیارت میسیزما کسول  
زندگانی روحانی جدیدی را شروع کرد . در حقیقت ، میسیز  
ما کسول مادر روحانی وی محسوب گردید که بعدها دست در دست  
یکدیگر علم امرالله را در اقصی نقاط عالم بر افراشتند زیرا  
در مدت سه ماه و نیم اقامت در پاریس از فیض حضور میسیزما کسول  
همچنین جناب ابوالفضائل که بدستور مبارک در پاریس بودند  
و زائرینی که از محضر مبارک حضرت مولی‌الوری باز میگشتند ،  
بهره‌ی پایان برد<sup>(۱)</sup> تا آنکه هیکل مبارک در لوحی خطاب به او  
فرمودند :

" به وطن مالوف رهسپار شو و آنچه تقدیس را بر فراز آن نقاط  
بگستر و بنا م‌خدا و ند خود به نغمه و آواز پرداز و شادمانی کن تا  
(۱) برای اطلاع بیشتر از محافل نورانی و جلساتی که در منزل  
می‌پولز (میسیزما کسول) در پاریس تشکیل میشد ، به کتاب  
" اختران تابان " جلد اول صفحه ۲۳۷ مراجعه شود .

ارواح مشتاق بسوی تو شتابند . چنانکه پروانه بسوی شمع گراید  
و آن خطه بعیده به نور الهی روشن و منور گردد . " (ترجمه)  
در دسامبر ۱۹۰۱ میس آگنس دستور مبارک را به مرحله اجرا  
در آورد و به ها وائی بازگشت و در هونولولو وطن مألوفش سه  
خدمات عالیہ موفق گردید .

میس آگنس در جزائر ها وائی در آن زمان تنها مؤمن امر الهی  
بود تا آنکه دو ماه بعد جوانی از اهالی ها وائی که در پاریس  
بوسیله اقبال کرده بود به وطن مراجعت کرد و آن دونفس مقدس  
به تبلیغ امر الله پرداختند و بتدریج بر تعداد مؤمنین افزوده  
گردید . چهارمین فردی که در ظل امر مبارک در آمد مردی ژاپنی  
بود بنام یا ما موتو<sup>(۱)</sup> که هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء اورا به  
خطاب " ای فرید خطه ژاپان " مفتخر فرمودند و شاید معاشرت با این  
مؤمن ژاپنی و مطالعه کتب متعدده در باره کشور ژاپن ، میس  
آگنس را بر آن داشت که پس از صعود والدینش برای سفرهای تبلیغی  
عازم ژاپن شود و در سال ۱۹۱۴ در نیویورک بود و خود را برای سفر  
آماده میساخت که از مرکز میثاق لوحی دریافت کرد که به افتخارش  
فرموده بودند : " امیدوارم سر با زفاتح ملکوت شوی و دهقان  
بذرافشان گردی بنا بر این عزیمت به ژاپن برهرا مردیگر مقدم  
و مرجع است . " (ترجمه)

گرچه میس آگنس بقصد زیارت احبای آلمان چمدانهای خود را  
قبلا به اشتوتگارت فرستاده بود ، با زیارت لوح مبارک از سفر  
به آلمان صرف نظر کرد و با وجود نداشتن چمدان ها و مضیقه مالی  
دستور مبارک را اطاعت نموده و برای عزیمت به ژاپن ، بسا  
کمپانی های کشتیرانی وارد مذاکره شد و با وجود اشکالات فراوان  
ناشی از شروع جنگ بایک کشتی از ماریسی قصد حرکت کرد و بالاخره  
چمدانهایش در ژنوب دستش رسید و یکی از چکهایش را هم دریافت

(1) Yamamoto

کرد و باشکوهی روحانی روانه ژاپن شد. اولین ثمره این اقدام اقبال خانم فرانسوی بود که در کشتی پیام الهی را از میس آگنس شنید. میس آگنس بمحض ورود به ژاپن در اول نوامبر ۱۹۱۴ در توکیو جلسه‌ای تشکیل داد و وارد میدان خدمت شد.



آگنس الکساندر در جولای ۱۸۷۵ میلادی در شهر هونولولو مرکز جزایرها وائی متولد شد. خانواده او اجدادشان از مبلغین مسیحی بودند که به منظور انتشار دادن مذهب خویش با مشکلات فراوان از ماساچوست به ها وائی عزیمت کرده بودند و میس آگنس همیشه میگفت اگر این فیض الهی امروز نصیب شده که به موهبت ایمان فائز شده‌ام در اثر فداکاریها و خدماتی است که نیاگانم در راه خدا انجام داده بودند.

باری گرچه تولد در خانواده مبلغین مسیحی قلب او را سرشار از محبت حضرت مسیح کرده بود ولی احساس میکرد که احتیاج به تولد جدیدی دارد و یک نوع فقدان روحش را آزار میداد. تا آنکه بالاخره آنروز فرا رسید و تولد تازه یافت و آنچنان منجذب و مشتعل گردید که بنا به دستور مولای حنونش بمحض اقبای پای در میدان خدمت نهاد و مرتباً با هیکل مبارک مکاتبه داشت و عنایات لاتحیی در حقش مبذول میگردید. چنانکه حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح فرامین تبلیغی میفرمایند:

قوله الاحلی " الآن<sup>(۱)</sup> در جزایرها وائی به همت میس آگنس الکساندر جمعی به شاطی بحر ایمان آمده ملاحظه کنید، این چه سروری است وجه فرحی قسم به رب الجنود که اگر این

(۱) مکاتیب جلد سوم صفحه ۲۲

دختر محترمه سلطنتی تاسیس میکرد، آن سلطنت به این عظمت نبود. این سلطنت، سلطنت ابدیه است و این عزت، عزت سرمدیه... " الی آخر بیانہ الاحلی

همچنین در لوح مبارکی خطاب به او میفرمایند:  
" ای دختر عزیز<sup>(۱)</sup> نامه تو رسید و به کمال سرور قرائت گردید که الحمد لله در ژاپان نور محبت الله درخشیده و شمعی مانند تو روشن گردیده که قلبت از صهای محبت الله لبریز است و روحت شورا انگیز است و مانند نهال نورسته از رشحات سحاب عنایت تروتازه و در نشوونمایی. امیدم چنانست که بزودی گل و شکوفه نمایی و میوه تربیاری آری. شبان حقیقی یقین است به اغنام مهربان است و در نهایت رافت و رحمت و مواظبت است. این امریست طبیعی، لهذا مطمئن باش همیشه منظور نظری و مشمول به توجهات قلبیه... " الی آخر بیانہ الاحلی

میس الکساندر در ژاپن مصدر خدمات عالییه گردید که میشود او را مادر روحانی خطه ژاپن نامنها دو آنقدر مورد عنایات حضرت عبدالبهاء واقع شد که در بیانی فرمودند:

" ملاحظه کنید<sup>(۲)</sup> که میس آگنس الکساندر بنت ملکوت، کنیز عزیز جمال مبارک تنها به جزاثرها وائی در جزیره هونولولو رفت و حال در ژاپن به فتوحات مشغول است. ملاحظه کنید که این دختر در جزایرها وائی چقدر موفق شد، جمعی را هدایت کرد... " الی آخر بیانہ الاحلی

میس آگنس آن خادمه بر ازنده امر الهی آیت و رحمانی در وجودش نهفته بود که جز به خدمت و تبلیغ به چیز دیگری نمیاندیشید و همواره مترصد دستورات مولای عزیزش بود که چگونه اقدام به خدمت نماید. لذا همیشه موفق بود، بنحویکه باعث سرور خاطر مبارک میگردد و بعلت خدمات فداکارانه اش، حضرت

(۱) مکاتیب جلد سوم صفحه ۹۸ (۲) مکاتیب جلد سوم صفحه ۲۱

مولی‌الوری در الواح فرامین تبلیغی ذکر خدمات او را فرمودند و احبای آمریکا را تشویق و تحریص نمودند که به آن دختر ملکوتی تاسی نمایند و البته اینکه ذکر نام و خدمات منقطعانه میس آگنس در فرامین تبلیغی از لسان و قلم مبارک جاری شد، سعادت‌ی بود عظیم برای آن وجود مخلص فداکار به قسمیکه عشق به خدمت هر روز در وجودش مشتعل تر می‌گردید و در ژاپن دایره خدماتش وسیع‌تر میشد به حدیکه در آن صفحات ندای امرالله بگوش پیروان حضرت مسیح و حضرت بودا رسید. همچنین در سال ۱۹۲۴ در کشور چین موفق به ملاقات میس مارتا روت گردید و تماماً به اولیای امور و نفوس برجسته کتب امریه اهداء کردند.

میس آگنس با آنکه همیشه آرزوی زیارت حضرت مولی‌الوری را در دل می‌پرورانید، همواره از عنایات لاتحصای مولای حسنون، برخوردار بود و الواح شتی به افتخارش نازل میشد ولی متأسفانه موفق به زیارت هیکل مبارک نگردید و صعود مولایش او را غرق در تأثر و تالم نمود و از آنجائیکه در عهد و میثاق الهی ثابت و راسخ بود، همچنان به خدمات خود ادامه داد تا آنکه در آپریل ۱۹۳۷ افتخار زیارت حضرت ولی عزیز امرالله نصیبش شد و دستورات مبارکه برنامه خدمات آتیه اش قرار گرفت و فصل جدیدی در دوره خدماتش افتتاح گردید.

هیکل مبارک حضرت ولی امرالله در شب اول تشریف‌درسر میسر شام به ایشان فرمودند که شرح اقبال خویش را به امر مبارک بیان کنند که خاطر آن شب نورانی برای میس آگنس همیشه عزیز بود. باری از آن پس خدماتش در خطه ژاپن افزایش یافت و به خدمات تبلیغی وسیعی دست زد و احبای قدیم و جدید آن صفحات زندگانی روحانی خویش را مرهون آن نفس مقدس میدانند. پس از چندی میس آگنس از طرف هیکل مبارک حضرت ولی امرالله، به سمت عضو هیئت معاونت ایادی امرالله درخاورد و در منصب گردید.

سهس در تاریخ ۲۷ مارچ ۱۹۵۷ به مقام ایادی امرالله نائل شدو پس از آن هم بدستور مبارک حضرت ولی امرالله با رها به کشور ژاپن سفر کرد و مدت های مدیدی در آن سرزمین و ممالک اطراف آن بسر برد .

خدمات میس الکساندر در کشورهای کره و ژاپن و تایوان و هنگ کنگ و فیلیپین و امریکا و کانادا و اروپا بحد اعلی بود و سال های متمادی را در آن صفحات بسربرد و موفق بر خدمت امر الهی بود و ابلاغ کلمة الله مینمود و چون شعله نار میا فروخت بعلاوه چندین بار بدستور هیکل مبارک به کنفرانس های بین القارات سفر کرد و برای سرکشی مراکز امریه به بعضی نقاط عالم رفت و مسورد عنایات بیحد مولای حنونش واقع شد . سربازی بود فداکار که پس از صعود مبارک حضرت ولی امرالله هم وجودش باعث افتخار بیت - العدل اعظم الهی بود .

میس آگنس در جولای ۱۹۶۵ در اثر شکستگی استخوان در یکی از بیمارستان های توکیو بستری شد و جمیع احباء الهی در نقاط مختلف عالم برای صحت و سلامتش به درگاه الهی دعا و مناجات کردند . پس از آنکه مدت دو سال و یکماه در بیمارستان بستری بود ، روز دهم سپتامبر ۱۹۶۷ پس از ۵۳ سال خدمت در ژاپن به وطن خود مراجعت نمود . با آنکه با وجود کبر سن تا قبل از بیماری از خدمات شبانه روزی و زحمات طاقت فرسا هرگز خودداری نکرده بود ، به هونولولو بازگشت تا آنکه در سن ۹۶ سالگی در سال ۱۹۷۱ به ملکوت ابهی صعود نمود و مقام منیع بیت العدل اعظم در تلگرافی که در پیش آمد او را رکن زکین شریعه الهی در شرق اقصى و ناصر نفعه ربانی در جزائر ها و ائینا میدند و فرمودند که هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء با ذکر نامش در الواح فرامین تبلیغی ، آن خادمه با وفارادرا افتخارات ابدی شریک و سهیم می ما کسول ساخته ، همچنین خاطر ه آن نفس زکیه با آن قیافه نورانی معلوازشادمانسی



روحانی که صفات ممتازه رحمانی انقطاع و عبودیت محضه و توکل و تفویض خاصه و شجاعت و فداکاری فوق العاده وجودش را مبرز ساخته بود، هرگز از قلوب محو نخواهد شد.

### ۳- میس ژولیت تامپسون (۱) خادمه ممتاز و بی مثل حضرت عبدالبهاء

" از فقدان ژولیت تامپسون بسیا محبوب و بینهایت قابل تحسین ، خادمه ممتاز و بی مثل حضرت عبدالبهاء ، متاسفم متجا و زازنیم قرن خدمات متعدده شایسته مشارالیها که در سنوات اخیر عصر رسولی و عقدهای اولیه عصر تکوین دوربهای ادا مه داشته ایشان را حائز مقامی رشک آمیز و در زمره یاران جلیل و حواریون مظفر مولای محبوب حضرت عبدالبهاء در ملکوت ابهی قرار داده .

به یاران اطلاع دهید جلسه تذکری در مشرق الاذکار ، به یاد مشارالیها برپا و تجلیلی شایسته خدمات فنا نا پذیر چنین نفسی که خود را کافلا فدای امر حضرت بهاء الله ساخته و در سبیل مرکز عهد و میثاق الهی حانفشانمی نموده بعمل آورند . " ( ترجمه )  
امضاء مبارک شوقی

حضرت ولی عزیزا مرالله این تلگراف مبارک را پس از صعود ژولیت تامپسون در دسامبر ۱۹۵۶ به افتخار احبای امریکا مخابره فرمودند و بدستور مبارک محفل تذکر شایسته ای در روز نهم فوریه ۱۹۵۷ یعنی دو ماه پس از صعودش در مشرق الاذکار شیکاگو تشکیل گردید . احبائی که او را میشناختند ، میدانستند که چگونه آن شیدائی امر الهی حیات خویش را وقف خدمت امر الهی نمود و با فعالیت بینظیر برای اشاعه این آئین اعظم قیام کرده لذا رفتار و کردارش راست بودند و برای ترفیع روحش به مقامات عالیه دعا کردند .

\* \* \*



در آن زمان که میسوزما کسول در پاریس چون ستاره‌ای رخشان در سبیل خدمت امرالهی در تلؤلو بود و با رفتار و گفتار رحمانی خویش جمعی از یاران الهی را به امر مبارک جذب کرده بود در مدرسه گرگوران<sup>(۱)</sup> درواشنگتن دختری علاقمند به هنر نقاشی مشغول تحصیل بود و پیکرنگاری با مداد را می‌آموخت. این دختر با استعدادی که کسی جز ژولیت تا میسون نبود از آنجا یک‌هفته از هنگام کودکی شیفته هنر بود، به موفقیت قابل تحسین نائل گردید و در سن بیست سالگی شهرتی کسب کرد. لذا یکی از دوستان خانوادگی آنها خانم بارنی (مادر لورا بارنی یا میسوزدریفوس) او را دعوت کرد که برای ادامه تحصیلاتش به پاریس برود ژولیت تا میسون به همراهی مادر و برادرش عازم پاریس شد و در آنجا بود که بملاقات می بولز (میسوزما کسول) که اولین بهائی در قاره اروپا بود نائل گردید و بمحض اطلاع از امر مبارک مؤمن شد. تصدیق ژولیت آنقدر ناگهانی اتفاق افتاد که باعث تعجب دوستان و آشنایان گردید و بنا بر نوشته خانم بارنی ژولیت دیانت بهائی را آنقدر زود قبول کرد مثل آن بود که چیزی را در هوا ریزده باشد.

بنا بر این ژولیت جزوا ولین دسته بهائیان<sup>(۲)</sup> پاریس گردید که خانم بارنی هم یکی از آنان بود و چون بدستور مبارک حضرت عبدالبهاء جناب ابوالفضائل به پاریس تشریف بردند و تعالیم امرالهی را تدریس نمودند ژولیت در اثر تعلیمات آن فاضل ارجمند و همچنین می بولز که از نورانیت و ایمان سرآمدان قرآن در آن جمع بود در ایمان و ایقان به مقامات عالیه رسید و در حالیکه دختر جوانی بیش نبود نا ر علاقه و اشتیاق به خدمات امریه

(1) Corcoran

(۲) توصیه میشود برای استحضار از کیفیت روحانی بهائیان پاریس در آن زمان و تشریف آنان، به کتاب "اختران تابان" جلد اول شرح حیات میسوزما کسول مراجعه شود.

(۱) در وجودش زبانه کشید بخصوص پس از آنکه بوسیله توماس بریکول اولین بهائی انگلیسی شرح شهادت حضرت نقطه اولی نوشته گنت دوگوبینورا دریافت کرد بیش از پیش شیفته امر مبارک و خدمت به آستانش گردید و چون به امریکا مراجعت کرد استودیوی نقاشی خویش را مرکز اجتماع احباء قرار داد و به تشکیل محافل و مجالس و اشاعه امر الهی پرداخت و عده زیادی را به آئین مقدس بهائی وارد کرد و در اثر عشق و علاقه مفراطی که به وجود مبارک حضرت عبدالبهاء داشت کوشید تا واسطه انتشار امر الهی در آن سامان شود و باعث سرور خاطر مبارک گردید.

ژولیت به اتفاق دسته احباء غربی که در سال ۱۹۰۸ عازم ارض اقدس بودند حضور مبارک مشرف شد و بیش از پیش شیفته وجود مبارک گردید و قوه ایمانی او به حد اعلی تقویت یافت و بمقامات عالیه روحانی رسید و در مراجعت به نیویورک دوباره تشکیل محافل را مانند گذشته با روحانیت و صفا از سر گرفت و باعث حیات جدید عده زیادی از مردم امریکا گردید.

از آنجا که احبای امریکا آرزوی زیارت محبوب را در امریکا در دل میپرووراندند و در انتظار ورود هیکل مبارک به امریکا ساعات و دقائق میشمردند و ژولیت بیش از همه بیقرار بود و صبر و طاقت نداشت بالاخره در تابستان سال ۱۹۱۱ میلادی که هیکل مبارک در اروپا تشریف داشتند در کشور فرانسه افتخار تشریف یافت ولی باز هم از عطش او چیزی کاسته نشد. بار دیگر در سوئیس بحضور مبارک رسید و روزها و ساعاتی را که در حضور مبارک میگذرانید، در دفتر خاطراتش یادداشت میکرد که آن خاطرات و وقایع جالب را که با انشائی پراحساس حاکی از عشق مفراطی به حضرت مولی الوری و امر

(۱) شرح عشق و دلدادگی توماس بریکول در خاطرات نه ساله

عکاس شده، مراجعه شود.

مبارک نوشتند ، سالهای بعد در آمریکا چاپ و نشر گردید .  
در سال ۱۹۱۲ که هیکل مبارک به آمریکا تشریف بردند ، ژولیت  
بمحض ورود به حضورشان مشرف شد و از آن پس بهمراهی مبارک در  
نقاط مختلفه مفتخر گردید و چند بار به دعوت ذات مقدس هنگامیکه  
در کناره رودخانه مشی میفرمودند به اتفاق جناب ورقا که سمت  
مترجم را داشتند در حضور مبارک بود و به همت او بود که رئیس کلیسای  
اسنشن<sup>(۱)</sup> نیویورک به عظمت و جلال هیکل مبارک پی برد و از ایشان  
دعوت کرد که در کلیسا نطق بفرمایند که داستان آنروز و رجای  
کشیش برای جلوس هیکل مبارک بر کرسی قسیس اعظم و نطق پر  
هیجان و تجلیل کشیش از حضرت مولی الوری و خطابه مهیمن مبارک  
همه و همه باعث اعجاب نفوس کثیره گردید و در جرائد آن روزی  
امریکا ثبت شد .

بالاخره ژولیت به آنروز دیرینه خود نائل شد و هیکل مبارک  
اجازه فرمودند که تمثال مبارک ایشان را نقاشی کند و این  
بزرگترین موهبت برای او بشمار میرفت گرچه اکنون نسخه اصلی  
آن نقاشی در دست نیست ولیکن نسخه‌هایی که از روی آن عکس  
برداری شده در منازل احباء موجود است .

ژولیت داستان واقعه روزی را که منجر به اجازه مبارک گردید و  
کیفیت نقاشی تصویر را در دفتر خاطراتش با قلبی پراحساس  
نگاشته و در آمریکا در مجله نجم با ختروسپس در مجموعه خاطراتش  
بچاپ رسید . (۲)

---

### (1) Ascension

داستان کلیسای اسنشن یکی از مهمترین وقایع سفر مبارک است  
به کتاب سفرنامه جلد اول مراجعه شود .

(۲) داستان نقاشی تصویر مبارک اقتباس از یادداشت‌های  
ژولیت بطور مختصر در کتاب داستانهای آموزنده ، نوشته  
نگارنده آمده است .

ژولیت که خصائص الهی مولای عزیزش را دریا دداشتها پیش ستوده در ضمن از تشویقی که هیکل اطهر برای خدمت و تبلیغ از وی فرموده اند، نوشته و میگوید روزی حضرت عبدالبهاء درواشنگتن بوسیله مترجم فرمودند: "ژولیت خیلی خوب تبلیغ میکند. من خیلی از مردم را ملاقات کرده ام که تحت تاثیر ژولیت واقع شده اند. ژولیت تو سخنور نیستی، تو روان و سلیس صحبت نمیکنی، اما قلب تو تبلیغ میکند. تو با احساس و عاطفه و هیجانی صحبت میکنی که مردم را و امیداری بپرسند و دارای چه چیز است. سپس جستجو میکنند و مییابند." (ترجمه) بعد فرمودند: "لوا (۱) هم همینطور است. شما هرگز ندیده اید که لوا با چشمان خالی از آشک صحبت کند... تو موید خواهی بود و فضل بی پایان نصیبت خواهد شد فصاحت بیان خواهی داشت زبانت باز خواهد شد و سخنور فصیح و بلیغی خواهی شد. تبلیغ کن، همیشه تبلیغ کن، تا قیادت روح القدس شامل کسانی میشود که بطور ثابت تبلیغ میکنند. هرگز احساس ترس مکن. روح القدس لغات را بتوالقاء خواهد کرد که ادا کنی. هرگز بیم نداشته باش تو بتدریج قوی و قویتر خواهی شد." (ترجمه) چنانکه ژولیت نوشته بیانات مبارکه او را به هیجانی عظیم آورد و چنان تاثیر در وجودش کرد که برای همیشه ترس از فکرش دور شد و به اجرات و اطمینان و قوت قلبی عطا شد، به نحوی که بعد از آن همیشه میتوانست با اطمینان و سرفرازی صحبت کند و به تنشیر و اعلائی امر مبارک کوشد.

ژولیت و می ما کسول ولوا گتسینگر سه نفس مقدس بودند که به اتفاق برای اعلائی امر الله سعی بلیغ مینمودند و مضافاً بر اینکه ژولیت هنرمند بود و با کلماتش خصائص الهی سرکار آقا و طرز بیان و رفتار و حرکات هیکل مبارک را نقاشی میکرد و آن

(1) Lua Getsinger

مقصود لوا گتسینگر است به اختران تا بان جداول مراجعه شود.

وجود مقدس را میستود. مقاله‌ای که راجع به مرکز میثاق حضرت عبدالبهاء نوشته مثل اعلائی است از شخصیت بزرگ حضرت عبدالبهاء و تاثیر وجود مبارکشان در بین مردم.

بعد از مراجعت هیکل مبارک از آمریکا و شروع جنگ جهانی اول ژولیت که با خود عهد کرده بود صلح را انتشار دهد آنرا به مرحله اجرا درآورد و به کمک مادر روحانیش میسزما کسول، السواج و بیانات مبارکه حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء راجع به صلح را جمع آوری کرد و در سال ۱۹۱۸ آنرا به چاپ رسانید بنام " پیس کا میلیشن" (۱) که بعد از نشر آن کتاب جمعی از صلح طلبان گردا و جمع شدند.

ژولیت بدون ترس با شجاعت فوق العاده در کمال استقامت به خدمات خود ادامه میداد و مانند صخره‌ای سخت در مقابل حوادث پایداری میکرد و از آنجائیکه نویسنده پراحساسی بود و قلم شیوایی داشت موفقیت بیشتری نصیبش میشد.

در کتابی که بنام " من مریم مجدلیه " در سال ۱۹۴۵ نوشته، با کلماتش تصویر زنی را نقاشی کرده که زندگانش عمیقاً تحت نفوذ تعالیم حضرت مسیح قرار داشته که این کتاب بقول عبده‌ای یکی از بهترین کتبی است که راجع به حضرت مسیح در ادبیات جهان موجود است و برخی معتقدند که ژولیت از تاثیر که هیکل مبارک بر وجود خودش گذاشته بودند، الهام گرفته و مریم مجدلیه و حضرت مسیح را تصویر نقاشی کرده. در ضمن چنانکه اشاره شد کتابی تحت عنوان " عبدالبهاء مرکز میثاق " در شرح حیات حضرت مولی‌الوری تالیف نموده که چاپ شده همچنین مقاله‌ای مهیج تحت عنوان " وادی عشق " که در شرح وادی دوم از کتاب هفت وادی جمال اقدس ابهی میباشند نوشته که دارای اهمیت زیادی میباشد.



ژولیت سالهای متوالی عضو محفل روحانی نیویورک بود و در ضمن به خدمات تبلیغی خویش میپرداخت تا آنکه در سال ۱۹۲۶ با توافق مری ماکسول (حضرت روحیه خانم) در ارض اقدس حضور حضرت ولی امر الله مشرف شد و از فیض حضور مبارک نشسته تا زه یافت در آن موقع چیزی از فرستادن اولین مهاجر به امریکای لاتین نگذشته بود که به امر مبارک ژولیت برای تبلیغ به مکزیکورفت و بیشتر از یکسال مشغول نشر نفعات الله در آن اقلیم بود.

آن خادمه برای زنده آنقدر شاداب و فعال بود که در سنین سالخوردگی او هیچکس نمیتوانست تصور کند که از مراحل جوانی آنهمه بدور است هر کجا میرفت موفق بود و خیلی زود محفل تشکیل میداد و به هر محلی سفر میکرد در آنجا فعالیتهای امری را متمرکز میکرد. در سنین هشتاد سالگی هم موید به خدمت و تبلیغ بود و البته همه به اراده حضرت مولی الوری انجام میشد.

بالاخره در ۹ دسامبر ۱۹۵۶ بملکوت ابهی شتافت و چنانکه دیدیم مورد عنایات مولای حنونش واقع شد. کتاب خاطرات ژولیت بهترین اثری است که میتوان جذب و شور بی نهایتش را و الطاف لانهایه مولای حنون را نسبت به آن امه موقنه در آن یافت.

۴- میسز لورا کلیفورد دریفوس (بارنی) (۱)

### ملقب به امة البهاء

"صعود خدمتگزار برجسته و ممتاز لورا دریفوس بارنی، دسته کوچک مروجین امر در عصر قهرمانی را بیش از پیش کوچک ساخت مشارالیهها جزوا ولین دسته تاریخی پاریس بود که بوسیله می ماکسول تعلیم داده شده بودند و توانست از گردآوری و تالیف کتاب مفادات که در حوزه تاریخ ادیان بینظیر و یکتای محض است، به شهرت جاودانی نائل شود.

ادعیه حاره خود را در آستان مقدس برای ترقی و تعالی روح و در ملکوت ابهی نثار میکنیم. بتمام جوامع امریه در فرانسه توصیه میشود با انعقاد محافل تذکرات اقدامات برجسته و فوق العاده مشارلیها تقدیر بعمل آورند." (ترجمه)

### بیت العدل اعظم

تلگراف مبارک فوق که از مقام منیع بیت العدل اعظم الهی به مناسبت صعود امة البهاء میسز دریفوس در آگوست ۱۹۷۴ مخابره شده نشان دهنده مقام ارجمندی است که آن امه موقفه در عالم امر مبارک دارد چه که در عنفوان جوانی که شیفته امر الهی گردید و از یاده محبت الله نوشید با کثرت معلومات و استعداد خدا دادی که داشت توانست با طرح مسائل معضله بحضور مبارک حضرت مولی الوری ونزول جواب از آن ساحت مقدس هدیه ای به عالم امر تقدیم نماید که اهل عالم بتوانند بوسیله آن از چشمه علم الهی سیراب شوند و به کشف اسرار کائنات و نکات و حقائق روحانیه نائل آیند.

این خانم محترمه که در آن ایام لورا بارنی نام داشت، بنا بر فرموده هیکل مبارک حضرت ولی امر الله رواحنا لاجیاءه الفداه

(1) Mrs. Laura Clifford Dreyfus Barney



گنجینه‌ای از حقایق روحانیه و لثالی شمینه بدیعه برای اعقاب  
باقی گذاشته و افتخار ابدی برای خویش اندوخته است .

\* \* \*

(۱)  
در ایامی که خانم بارنی مادر لورا در پاریس چون پروانه بگرد  
آن شمع نورانی (میسوزما کسول) میگردید و از پرتو وجودش بهره  
میبرد، یکی از دو دخترانش بنا م لورا بارنی هم در اثر نارمشته  
از وجود آن (۲) خادمه برا زنده در سال ۱۹۰۴ و یا به عقیده بعضی، در  
سال ۱۹۰۵ از امر مبارک مطلع شد و با شور و شعف زائد الوصف با  
دسته زائرین اروپا در سال ۱۹۰۵ بحضور حضرت مولی‌الوری شتافت  
و فصل بهار آن سال را در حضور مبارک کسب معارف امریه نمود  
عشق و علاقه‌اش به امر الهی چندان گردید که در آن بهار که بدیدار  
مادرش شتافت چیزی نگذشت که بحضور مبارک بازگشت . دوباره  
سفری به اروپا نمود و لکن اقامتش بطول نیانجامید و به حضور  
مبارک حضرت عبدالبهاء مشرف شد و اجازه خواست که در بیت مبارک  
با عائله مبارکه محشور باشد و از فیض لقای حضرت ورقه علیا ،  
موهبت موفور کسب نماید بقسمیکه بتواند آیات و آثار مبارکه را  
به حد امکان جمع آوری کند . البته با موجود نبودن وسائل راحتی  
در بیت محقر سجن عکا در بحبوحه انقلاب اقامت در چنان مکان  
کارآسانی نبود ولی عشق و ایمانش نه چندان بود که راحتی را

(1) Mrs. Alice Barney

(۲) در مجله نجم با ختر آن زمان تاریخ تصدیق امه البهاء را ۱۹۰۴  
ثبت کرده اند که نوشته اند آن سال را در عکا اقامت کرده و در  
کتاب عالم بهائی جلد ۱۶ فقط ذکر شده در سالهای (۱۹۰۰)  
اما نگارنده از تواریخ و مجلات مختلفه ترانه امید و نجم  
با ختر و اطلاعاتی از پاریس و خاطرات نه ساله عکا استفاده

کرده .

برلقای محبوب ترجیح دهد. پس هیکل مبارک در سبیل مزاح به او فرمودند "تو باید در این فصل گرمای تابستان در قصور و عمارات عالیه ییلاقی سوئیس و جبال با صفای اروپا زندگانی کنی. در این مدینه خرابه عکابا ما فقرای مسجون چرا بسمیری؟" (۱)

باری آن شیفته امر الهی در تمام دوران تشریف بیشتر اوقات خود را در خدمات و رفات مقدسه و اهل بیت مبارک میگذرانید و برای تعلیم زبان انگلیسی به آنان اقدام میکرد و بقیه اوقات را به جمع آوری آثار مبارکه میپرداخت تا آنکه کم کم به زبان فارسی آشنا شد و الواح مبارکه را به زبان اصلی آموخت و به لقب امة البهائم لقب گردید.

پس از آنکه قسمتی از زمستان آن سال را در قاهره گذرانید بهار سال ۱۹۰۶ به عکابا ز گشت و در همان سال بود که هیکل مبارک اراده فرمودند و را برای ملاقات احبای الهی و بعضی از سران کشوری به ایران اعزام فرمایند لذا پس از کسب اجازه از والدینش که در آمریکا بودند برای همراهی با وی خانمی از بستگانش انتخاب شد. همچنین جوانی فرانسوی بنام مسیود ریفوس که او نیز از نفوس برجسته و مومن و شیفته هیکل مبارک بود بدستور مبارک انتخاب و به اتفاق عازم ایران گردیدند.

مدت سه سال از ضواء یزد میگذشت که این هیئت سه نفری با آن شرایط آن روزی که حقیقتاً اقامت فرد خارجی در ایران کار آسانی نبود وارد ایران شدند و صرف نظر از مشکلات فراوانی که با آنها مواجه بودند از زیارت موطن جمال مبارک و احبای جانفشان ایران که جان بر کف قائم بر خدمت بودند بینهایت مسرور گردید.

میس بارنی ما موریت خویش را بکمال شجاعت انجام داده باعث سرور احبای شهرهای مختلفه ایران گردید و از فیض حضور جناب

(۱) از خاطرات نه ساله عکابا صفحه ۴۱۵ کلمات پرس ۱۹۸۳

صدرالصدور روح و ریحان بینهایت اخذ نمود و چون به عکابا زگشت شرح جانبازی و عشق و دلدادگی احبای ایران را حضور مبارک عرض کرد و گریست. هیکل مبارک پس از بازگشت او در لوحی خطاب به جناب صدرالصدور فرمودند :

طهران - حضرت صدرالصدور علیه بهاء الله الابهی  
" ای حماه حدیقه بقا ، امة البها و اردیابشارت عظمی و زبانی  
گویا و دیده گریان و قلبی پر روح و ریحان شب و روز ثنای یاران  
ایران گوید و ستایش از آن یار مهربان . فی الحقیقه مفتون  
ثابتان میثاق است و مجنون پاکان آزادگان . چون ذکر شما  
نماید ز فرح و سرور ما نند برق بخندد و به مثابه ابر برگرید و بگوید  
آن یاران به جان و دل عاشقان جمال بهاء هستند و آشفته گان  
آن روی دلربا و پریشان آن موی مشکبار . از نار محبة الله ،  
شعله و رند و از شدت انقطاع پرده در . در میدان فدا جان فشانند و  
در قربانگاه عشق آغشته به خون دل . سربازند تا سرفرازند ، جان  
دهند تا به جانان رسند . بی سرو سامان شوند تا در سایه شجره  
مبارک بهیاسایند . خانمان برباد دهند تا آواره گوی حق شوند .  
باری امة البها باری خیلی از دوستان ایرانی راضی و شب  
و روز ، ستایش مینمود . حال به اقلیم غرب شتافت تا از آنجا  
داستان احبای شرق بگشاید تا آتش عشق جمال ابهی شعله زند و  
قلوب را به نفحات قدس موانس نماید . شور و ولهی در افتد و  
ولوله و آهنگی بلند گردد و دعا کنید که موفق و موید شود ."

امضاء مبارک

آری پس از بازگشت از ایران و تشریف بحضور مبارک ، به اروپا  
رفت و البته که در غرب از عشق و دلدادگی احبای ایران داستانش  
گفته و از دیدگان شیفته گان امر بهاء اشکها جاری ساخته و بالاخره  
هم در آن سال برای بار چندم به عکا رفت و اقامت او این بار بیش  
از یکسال بطول انجامید و آن امر مهمی که از بزرگترین خدمات



میس بارنی در دوران تشرّف خود با اشتیاقی که برای کسب فیوضات معنوی و آموختن تعالیم روحانی داشت در حضور مبارک ، با طرح سوالات خویش جمیع حاضرین را نیز از بیانات هیکل مبارک که در جوابش میفرمودند ، مستفیض میساخت . لذا تصمیم گرفت که آن دررئسینه را که از فم مطهر خارج میشود ، برشته تحریر در آورد و به جهانیان عرضه نماید .

از آنجائیکه هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء بواسطه کثرت مشغله بیش از یکبار در شبانه روز وقت برای صرف غذا تعیین نفرموده بودند ، تنها وقتیکه میس بارنی میتوانست کسب فیوضات نماید برسرناها را بود که مسائل را مطرح میکرد و از هیکل مبارک سوال مینمود و جناب دکتر یونس خان افروخته که افتخار تشرّف را در حضور مبارک داشت سوالات را ترجمه میکرد و هیکل مبارک جواب عنایت میفرمودند و مسائل کا ملاحظه کرده میشد تا امة البهء کا ملامواضیع مختلفه معضله را که هیکل مبارک با عباراتی سهل بیان میفرمودند درک کند و در آن موقع میس روزنبرگ<sup>(۱)</sup> هم افتخار تشرّف داشت و بیانات مبارکه را که به انگلیسی ترجمه میشد ثبت میکرد . علاوه بر مسافرینی که در سر میز حاضر بودند ، جناب میرزا منیر هم حضور یافت و عین بیانات مبارکه را ثبت کرد .

البته واضح و عیان است که بنا بر گفته دکتر یونس خان افروخته چگونه حضار از شهد بیانات مبارکه خوردن غذا را فراموش میکردند و اطعمه روحانی را براغذیه جسمانی ترجیح میدادند . همچنین

(۱) شرح حیات میس روزنبرگ در جلد اول کتاب آمده

(1) Miss Rosenberg

عیانست برای آن دلدادگان حضرت بیچون چه عوالمی بوجود میآید  
وبعلاوه چگونه این مشکل عظیم تماماً پذیرفت .

باری این گفتگوها در سال ۱۹۰۷ خاتمه یافت و پس از مدتی تصحیح  
و تنظیم یادداشتها با لاخره در سال ۱۹۰۸ طبع شد و بنام کتاب  
"مفاحات عبدالبهاء" بحضور مبارک ارسال گردید و بنا بر گفته  
خود امه البهاء "میس بارنی": "ارباب فضل و معرفت را گنجی  
شایگان به ارمغان آوردتا مانند خودا وسایرتشنگا لزلال معرفت  
نیز از آن آب حیات جاودانی بهره برند ."

حضرت عبدالبهاء در لوح مبارکی به افتخارش فرمودند :  
" (!!) همیشه منتظر خیرهای خوش شما هستم که کتاب مفاحات در  
دست گیرید و به این دلیل و برهان شور و شعف و اشتعال بین احباء و  
اماء رحمان اندازید چه که توبه این اختصاص یافته ای..."

\* \* \*

(۲)  
میس لورا بارنی روز ۳ نوامبر ۱۸۷۹ میلادی در شهر سین سیناتی  
امریکا تولد شد . پدرش که آلبرت کلیفورد نام داشت از مال دنیا  
بهره کافی داشت و مادرش آلین بارنی هم اهل هنر و ذوق و هم  
مادر داناتی بود که به کمک مربیان آموخته برای تعلیم و تربیت  
او به نحو احسن کوشید و خویشتن نیز که در مصاحبت میسز ماکسول  
به امر مبارک اقبال نموده و دارای ایمانی کامل بود، چنانکه  
مذکور گردید این دختر نیک اختر را برای ارتقاء به معارج عالیه  
کمک و مساعدت نمود .

میس بارنی پس از مراجعت از ارض اقدس در پیاریس به عقد و ازدواج  
مسیودریفوس در آمد و در آن موقع چنان محبوبیتی در عالم مرکب

(۱) مکاتیب جلد سوم صفحه ۳۱۶

(2) Cincinnati



کرده بود که در مجله نجم یا ختر در آمریکا در صفحه‌ای که به ایشان اختصاص یافته بود شرح مفصّلی از خدمات برجسته‌اش نوشته بودند و عروسی آن زوج مومن را هم تبریک گفته بودند.

باری می‌سوزد ری‌فوس هم از معلومات ظاهری و کمالات معنوی و روحانی بهره‌کافی داشت و برای ترجمه کتاب مستطاب مفاوضات به زبان فرانسه اقدام نمود. پس از آن هم به خدمات ارزنده‌ای موفق گردید. میس بارنی که از آن به بعد می‌سیز در ری‌فوس و یابین فرانسیویان مادام در ری‌فوس نامیده می‌شد و در عالم امر خدمات شایانی انجام داده، بدستور هیکل مبارک سفر به غرب و شرق نمود و با جذابیت و بشارت و زبان گویائی که داشت به تبلیغ امر الله و تشویق احباء الله پرداخت. در سال ۱۹۱۰ کتاب "شجاعان راه خدا" را که شرح حیات حضرت طاهره است نگاشت. در سفرهای حضرت عبدالبهاء در اروپا و آمریکا ملتزم رکاب مبارک بود و به اتفاق همسر مومن و مخلص قائم به خدمت. چند بار به اتفاق یکدیگر بحضور مبارک مشرف شدند و سپس هر یک به سهم خویش در مراجعت خدمات را از سر گرفتند. می‌سیز در ری‌فوس در رانگون عازم شرق اقصی بود که خبر صعود هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء را شنید و غم و اندوه سراسر وجودش را فرا گرفت اما با قوه ایمانی که داشت این مصیبت عظیمه را تحمل کرد و به میثاق ولایت امر پایداری ماند و همچنانکه از سنین کودکی حضرت شوقی ربانی به عظمت روح و مقام عظیم ایشان پی برده بود اطاعت از ایشان را با دل و جان پذیرفت و ثابت و راسخ به خدمات امریه ادامه داد و از تبلیغ امر مبارک خودداری نکرد و با داشتن تحصیلات عالی‌ای که در کشور فرانسه کسب کرده و علم و هنر آموخته بود به اضافه معلومات کافی امریه و نطق فصیح و لحن شیرین موفقیت کاملی کسب کرد.

می‌سیز در ری‌فوس در پاریس منزل خویش را در اوائل محل اجتماع احباء و مرکز جمعیت بهائی قرار داده بود و در محافل کسب

تشکیل میشد با معلومات فارسی و عربی امری و لحن شیرینی که به فارسی تکلم میکرد، شمع انجمن بود و برای دوستان بهترین خاطره های زندگانی خویش را که همانا از زمان تشرف طولانی خویش در حضور حضرت عبدالبهاء و حضرت ورقه علیا بود، شرح میداد. حتی تا اواخر حیات هم که در سنین کهولت بود، جزاز محبوب در جمع ابناء سخن نمیگفت و جز عشق و دلدادگی از خویش نشان نمیداد. اثراتی را که وجود مبارک در اولین بارتشرف بر قلبش گذارده بودند، بارها ذکر میکرد و هیچگاه فراموشش نمیشد.

از آنجا تیکه ما درش آلیس باری یک شاعره و نقاش و موسیقیدان و معما ربود، دو دخترا و هم از آنهمه استعداد سهم بسزائی داشتند و میسز در یفوس علاوه بر اینکه در عالم امر ممتاز بود، در مجمع بین المللی نسوان هم ستاره درخشانی بود و به اتفاق خواهرش " ناتالی باری " که او نیز در معلومات ادبیات فرانسه ید طولائی داشت ( ولی متأسفانه به شرف ایمان نائل نشده بود ) به خدمات اجتماعی ارزنده ای موفق شد و محبوب سازمانهای مختلفه اروپا گردید و شهرت و افتخارات کثیره کسب کرد.

میسز در یفوس مدتها برای یگانگی نژادهای مختلفه جهان و ارتباط بین آنها کوشش فراوان کرد و در عین حال برای پیشرفت وضع و حال کودکان عقب افتاده مجاهدت میکرد، تا بالاخره نخستین بیمارستان کودکان بنام "آینده کودکان" را تاسیس کرد. "کمیته ارتباط تعالیم بین ملتها و طبقات" و "کمیته تاثیر سینما در ارتباط انسانها" از تاسیسات او است که پس از جهد و کوشش او تشکیلات بین المللی بانوان زیر نظر سازمان ملل بوجود آمد و آن دو کمیته فوق الذکر هم بالاخره به سازمان ملل متحد انتقال یافت.

بالاخره در سال ۱۹۴۶ بعنوان نایب رئیس کنگره بین المللی

نظارت و تربیت بانوان و سپس به سمت رئیس تشکیلات جهانی بانوان انتخاب شد و در چندین سازمان اجتماعی و تربیتی و اقتصادی خدمت کرد و از آن پس در کمیته‌های مختلفه غیرسیاسی حائز مقامات ارجمندی گردید و به ریاستهای افتخاری بیمارستان زنان و دانشکده‌ای در کشور فرانسه نائل شد. همچنین آن خانم برجسته بنیان گذار انجمنهای خیریه و آثار هنری بود. از دولت فرانسه بعنوان مجسمه ساز برجسته نشان "لژیون دونور" گرفت بعلاوه به نگارش کتب و مقالات متعدده توفیق یافت. این زندگانی سراسر افتخار سالهای زیادی ادامه داشت و دوستان قدیم و ندیم از فیض حضورش تا سالهای اخیر بهره میبردند تا آنکه بعزت کبر سن قادر به فعالیت نبود و بالاخره در روز هجدهم آگوست ۱۹۷۴ در سن ۹۵ سالگی در فرانسه به عالم بالا صعود نمود و عنایات بیت العدل اعظم شامل حالش گردید.

## ۵- پریجان خانم ، کنیز الهی

در یکی از ایام نوروز سال ۱۳۲۷ قمری جمعی از احبای نیریز در حضور مولای عزیز حضرت مولی‌الوری مشرف بودند و از فیض لقا و بیانات مبارک‌اش مرزوق که ناگهان آثار تشری در وجه مبارک عیان گردید و بطرف دریا توجه نموده فرمودند :

"طوفان است ... طوفان شدید است ..."

زائرین به دریا نظر کردند ولی دریا را آرام دیدند و متعجب شدند ناگهان صدای مبارک را شنیدند که با هیمنه و ابهت عجیبی فرمودند :

"بلا خوب است ."

زائرین که جرات جسارت سؤالی را نداشتند از بیان مبارک درک نمودند که در یکی از نقاط دنیا و شاید هم ایران حادثه عظیمی رخ داده و احبای الهی دچار بلایا و ضراهل عدوان گشته اند آری حدس آنها صحت داشت .

در آن ایام که عرش مطهر حضرت رب اعلی‌روح العالمین له الفداه بدست مبارک حضرت مولی‌الوری در جبل کرمل استقرار یافت ، در نیریزیکی از شهرهای استان فارس غائله اسفناکی روی داد و هیجده نفس مقدس احباء به مقام شهادت نائل شدند . یعنی همان طوریکه در ابتدای ظهور حضرت نقطه اولی هیجده نفس از خطه فارس حرکت کردند و جان خود را فدا ساختند این فدائیان حضرت رحمن هم در زمان استقرار عرش مبارک به مقام فدا نائل گردیدند و هیکل مبارک در الواح متعدده آنان را "قربانیان استقرار عرش مطهر" نامیدند .

یکی از این قربانیان ملا محمد علی پدر پریجان خانم و دیگری ملاحسن شوهر آن محترمه میباشد . حضرت مولی‌الوری در لوحی خطاب به منتسبین جناب ملا محمد علی فرمودند : (۱)

(۱) کتاب نیریز مشکبیز صفحه ۱۹۱



"... بظا هر چند قتیل خنجر ظلم و عدوان گشتند ولی بحقیقت در قبیل ملا، اعلی محشور شدند..." الی آخر بیان نه الاحلی شهرنیریز که از لسان مبارک حضرت بهاء الله قریه مبارکه نامیده شده مکان مقدسی است که از ابتدای طلوع شمس حقیقت دچار حوادث گوناگونی گردیده است. شهادت جناب وحید و اصحاب با وفایش و این هیجده نفس مقدس و وقایع دیگری که منجر به جرح و ضرب و شکنجه و عذاب اعیان گردید و همچنین وقایعی که در سال ۱۳۲۴ شمسی در دوره ولایت حضرت شوقی ربانی اتفاق افتاد، مردم نادان به تحریک و اغوای مغرضین بر علیه اعیان قیام نمودند شاهد این مدعی است و نشان دهنده این که احبای نیریز پیوسته از جام بلایا مرزوق بودند و زنان برجسته ای در میان آنان بوده اند که در بحبوحه بلایا استقامت ورزیده و اولاد و کسان خود را تشویق به خدمت و فدا نموده اند.



پریجان خانم در آن ضوآء در عنفوان جوانی بود و کودکی پنجساله و طفلی ششماهه در دامان داشت که یکبار ره زندگانی آسوده اش دگرگون گردید. اشرار بدستور شیخ زکریا، نیریز را بلاانگیز کردند اموال اعیان را به غارت بردند و مردان سرشناس را دستگیر نمودند. ملاحسن شوهر پریجان خانم که جوانی بود در سن سی و سه سالگی و در نهایت ثبوت و رسوخ راضی به لعن و تبری نزد شیخ نگرید لذا ابتدا با شمشیر و سپس به ضرب گلوله ایشان را کشتند و جسدش را قطعه قطعه کردند.

ملا محمد علی پدر پریجان خانم هم که هرگز به لعن مولایش رضا نداد و بکمال رشادت گفت "خود شیخ مستحق لعن است" و او را لعن کرد لذا به شدیدترین وضعی به مقام شهادت رسید آن وجود مقدس

را ابتدا سنگسار کردند و بعد ریسمانی به پایش بسته آنقدر در کوچه و بازار گردانند که جسد متلاشی شد. آنگاه آنرا بدرختی بسته، زیرش آتش کردند.

پریجان خانم به اتفاق مادرش وارد کوچه شدند و اجساد آن مظلومان را با آن حال دیدند ولی جرات نزدیک شدن نداشتند. نه خانه‌ای داشتند و نه لانه‌ای، نه شوهری و نه پدری... اعداء قصد جان آنها را داشتند ولی میبایستی خویشتن و اطفالشان را محافظت کنند ولی دوستان از ترس گرگان خونخوار به آنان ماوی و ملجای ندادند. نالان و گریان در کنار دیواری بر روی زمین نشستند و منتظر وقوع حادثه بعدی توجه به منظر اعلی کردند. دو ساعت بعد از غروب آفتاب که شهر ستم دیده در تاریکی مطلق فرورفت، شخص نیکوکاری آنها را شناخت و به اتفاق کودکان یتیم آنان را به خانه خویش برد. چهارده روز از ایام ولیالی را در نهایت سختی و غم و اندوه در آنجا بسر بردند تا آنکه شیخ از شهر بیرون رفت و قریه مبارکه قرین آرامش گردید و آن دوامه مقرب به خانه خود بازگشتند. اما خانه خراب و اموال به غارت رفته بود. ولی مستخدم وفادار که جسد نیم سوخته ملا محمد علی را در همان محل در گوشه‌ای دفن کرده بود، به یاری آنان شتافت. بقسمیکه با قیامانده جسد قطعه قطعه شده شوهر را نیز که مرد خدائی در کنار رودخانه دفن کرده بودیافتند و پس از شانزده روزیکه از شهادت آنها میگذشت همه را در کیسه‌ای نهاده در نقطه‌ای دفن کردند که بعدها این اجساد به اتفاق اجساد شهدای دیگر به گلستان جاوید انتقال یافت.

بالاخره پس از یکسال تحمل مشقت و در بدری پریجان خانم و کودکانش زندگانی پر بلار با ایمانی را سخا ز سر گرفته و در کمال استقامت و بدون لغزش در ظل مرآله قیام به خدمت و تبلیغ و تربیت اطفال نمود.

اما پریجان خانم شعله فروزنده‌ای بود که از ظلم اعداء باک نداشت

وباز هم از جام بلا قسمتی داشت پس از آنکه با آنهمه مشقات  
اطفالش را در دامان پرمهرش پرورش داد و به سن رشد رسیدند  
گرفتار ظلم اعداء گردید.

تنها پسرش آقا بابا که بدستور مبارک حضرت عبدالبهاء به نام  
جدش عبدالسمیع نامیده شده بود، گرفتار زنجیرو عذاب گردید  
بدنش را به ضرب چوب مجروح نمودند. گرچه دل داغ دیده ما در ریش  
گردید ولی راضی به رضای الهی بود و شکوه نمیکرد.

تا آنکه در سال ۱۳۰۵ شمسی بحضور مبارک حضرت ولی امرالله به  
اتفاق پسرش میرزا عبدالسمیع مشرف شد و هیکل مبارک با بیانات  
مملو از لطف و عنایت او را تسلی خاطر بخشیدند.

میرفت که غم دیرینه اش را فرا موش کند که دختر بیست و پنج ساله اش  
که در موقع شهادت پدر پنج ساله بود بنام فاطمه که از لسان مبارک  
در لوح مبارکی فاطمه نورالقب گرفته بود از دست داد و علاوه بر آن  
باز هم از دست اعداء آراش نداشت و همواره شاهد لعن اعداء و طعن  
وزجری که نسبت به تنها پسرش وارد می آوردند، بود.

در واقع ۱۳۲۴ شمسی در ضواء جدید ایران بار دیگر اشرار به  
خانه اش ریختند و آقا عبدالسمیع را به کوچه و بازار کشانیدند تا  
بلکه لعن و تبری کند. آن مرد شجاع که در دامان آن مادر فداکار  
تربیت شده بود، فریاد برآورد که من با زمانه همان دوشهیدی  
هستم که زمین را بخون خود گلگون ساختند. اگر می خواهید مرا  
نیز به آنها ملحق سازید که به جان و دل مشتاقم.

ولی از آنجائیکه اراده الهی نبود که مادر ستم دیده، بار دیگر  
نالان و گریان گردد، دوستان او را از دست اشرار نجات دادند  
پریجان خانم عنایات مولای توانایش را بخاطر می آورد که  
فرموده بودند:

"هر خون که در سبیل حضرت بیچون خاک را گلگون نماید، سبب

(۱) کتاب نیریز مشکبیز صفحه ۱۹۱



زندگانی و شادمانی در دو جهان گردد و از برای شما مدار افتخار  
است. قدر این موهبت بدانید و به شکرانه زبان بگشائید..."  
الی آخر  
لذا پریجان خانم از نزول بلاها کروحاً مدبلكه مفتخر بود و در  
مصیبات وارده سکون و قراری بینهایت داشت.

\* \* \*

حضرت عبدالبهاء روحی لاحبائه الفداء در لوحی که به افتخار  
پریجان خانم نازل شده، میفرمایند:  
"نی ریز، کنیز <sup>عزیز</sup> الهی پریجان خانم صبیحه حضرت ملا محمد علی شهید  
و ضلع ملاحسن شهید علیها البهاء الابهی هوالله  
ای (۱) یادگار دوشهید مجید فی الحقیقه در ایام زندگانی، دمی  
نیاسودی سروسامان نیافتی، راحت و آرامنجستی و شادمانی و  
کامرانی ندیدی بلکه بالعکس گرفتار دام بلا بودی و اسیر زنجیر  
جفا. تا آنکه پدر بزرگوار را در خاک و خون غلطان دیدی و قرین  
نازنین را در قربانگاه عشق منقطع الاعضاء یافتی خانه به تالان  
و تاراج دادی و بلایا را متتابعاً مانند امواج دیدی با وجود این  
نلغزیدی و آه پنهان نکشیدی و چشم گریان و قلب سوزان را به  
الطاف و عنایت حضرت رحمن تسلی بخشیدی. مختصر اینست که  
هر جام تلخی چشیدی و هر مصیبتی دیدی تا آنکه در درگاه جمال  
مبارک روحی لاحبائه الفداه مقبول و مقرب گردیدی هر چند بلا سخت  
بود و مصیبت مانندی ولی چون در ره باری بود و در محبت اسم  
اعظم مورد این بلا ادهم گردیدی. شایان تشکر است و سزاوار  
تفکر و تذکر و موجب حمد و ستایش حضرت بیچون که به چنین فضل و  
موهبتی اختصاص یافتی و به چنین عنایتی موفق و مؤید گشتی..."

(۱) کتاب نی ریز مشکبیز صفحه ۱۹۲

فی الحقیقه پریجان خانم در اثربیانات شفا بخش مولای شوقش بود که آنچنان خدوم و آرام و استوار میزیست .

احبای الهی که سالها به این قریه مبارکه قدم می گذاشتند ، شاهد بودند که چگونه آن خادمه مخلصه حتی در سنین کهولت ، با آن زروی نورانی وجته نحیفش مهر و محبت های بیشائبه اش را نثار قدوم احبای الهی میکرد و به هر اندازه که قوت داشت سعی میکرد ، میهمانانش را پذیرائی و دوستان و احبار را در آغوش بفشارد و آنان را نوازش کند . همه را می پوئید و می پوسید و پی در پی خوشامد میگفت و از این جهت خشنود بود که همچنانکه در مدت شش سال زندگانی با شوهر عزیزش که جوان خوش سیما و مشتعل و مومن و فداکار بود ، در دوره میثاق قائم به خدمت و حال هم مسکنش محل رفت و آمد احباء است و همچنین شکر میکرد که اکنون هم تنها فرزند عزیزش جناب عبدالسمیع شهید پور ( که بعد از شهادت پدر در دامان چنان مادر مؤمنه ای پرورش یافت و در ظل امر الهی در غل و زنجیر و شکنجه افتاد ) بر اثر اقدام پدر عزیزش گام نهاده و سالهای سال است که قائم به خدمت و مورد رضای حضرت ولی امر نازنین و بیت العدل اعظم الهی است .

آری این همه شکر و رضای نتیجه فداکاری و استقامتی است ، که پریجان خانم پس از شهادت آن نفوس مقدسه ابراز داشت و آنی از خدمات امریه و تبلیغ آئین اعظم الهی غفلت نورزید و همچنان که در سنین جوانی حامی شوهر و پدرش در خدمت و شهادت فی سبیل الله بود ، مشوق و راهنمای پسرش در تحمل بلا و خدمت امر الله باقی ماند .

بالاخره آن روح مجسم در سال ۱۳۴۹ شمسی در سن هشتاد و شش سالگی در همان نیریز بلاخیز صعود نمود .

(۱)

۶- لوئیزستایفر بوش  
(۲) دخترملکوت ، مؤسس مدرسه گایزرویل

در سال ۱۹۰۹ میلادی خانمی از متولدین کشور سوئیس که در آمریکا اقامت اختیار کرده بود به اتفاق میسزماکسول بحضور مبارک حضرت عبدالبهاء مشرف شد و از آنجا نیکه واله و شیدائی این آئین اعظم بود ، رجا نمود که به آرزوی قلبی خویش که همانا مقامات عالیه روحانیه است ، فائز شود . حضور مبارک عرض کرد " ای سرکار آقا ، برای نیل به این موهبت چه کاری میبایستی انجام دهم ؟ "

حضرت عبدالبهاء نگاه پر شفقت خود را بروی نداخته ، فرمودند :  
" قلبت را بمن بده . "

در تاثیر این بیان مبارک لوئیزستایفر بوش با اطمینان کامل و توجه به عنایات مرلای ترانایش به خدمات ارزنده ای موفق شد و در دوره حیاتش فردی بود نمونه و جانفشان و اثری از خود در این عالم باقی گذاشت که نشانه ای از خدماتش در راه تبلیغ و تنشیر این آئین اعظم الهی است و آن مدرسه تا بستانه در غرب آمریکا است و از تاسیسات مهمه ایست که در کالیفرنیا می درخشد و سالهای متمادی است که شرکت کنندگان در آن مدرسه از اقصی نقاط عالم چه شرقی و چه غربی ، چه جنوبی و چه شمالی از خوان نعمتی که آن خادمه بر ازنده برای آنان گسترده برخوردارند و از نعمای الهی و اغذیه روحانی بهره کافی میبرند و در اثر تعلیماتی که از این آئین اعظم می آموزند بدرجه ایمان و ایقان و خدمت و انقطاع نائل میگردند .

\* \* \*

- (1) Louise Stapfer Bosch  
(2) Geyserville

دریا زدهم جولای ۱۸۷۰ میلادی در شهر زوریخ از کشور سوئیس، در خانواده موریس ستایفردختری متولد شد که چشمانی آبی و موهای مجعدی داشت و با شیرین زبانیهای دوران کودکی محبوب اطرافیانش گردید و چون به سن رشد رسید، اشتیاق زیادی به اثبات الوهیت در او پدید آمد و با دوستان و آشنایانش با علاقه تام راجع به یکتائی خداوند و یگانگی پیغمبران و برابری نوع بشر صحبت میکرد. لذا بیش از پیش محبوبیت یافت. پس از اتمام دوره متوسطه به آمریکا رفت و در آوریل ۱۸۸۹ در نیویورک ساکن شد و به تحصیل علم طب مشغول گردید. در سال ۱۹۰۱ بوسیله یکی از خانمهای اعیان با دیانت بهائی آشنا شد و در گرین ایگر (مدرسه تابستانه شرق آمریکا) تحت سرپرستی سارا فارمر<sup>(۱)</sup> معلومات امری خود را تکمیل نمود و در همان ایام با دکتر مور برادر لوانگتسینگر<sup>(۲)</sup> نامزد شد و به اتفاق نقشه زندگانی جدید خود را مبنی بر خدمت در ایالتهای جنوبی آمریکا طرح کردند ولی متأسفانه قبل از آنکه لوئیزیانا به دکتر مور ملحق شود آن مرد فداکار در میدان خدمت به تب زرد مبتلا شد و عالم خاک را وداع گفت. در همان اوقات که خاطرش پریشان و قلبش افسرده بود، میسزما کسول را ملاقات کرد و به اتفاق ایشان مشرف شد و از حضور مبارک طلب تا ثبید کرد و با وعده خدمات فائده و نیل به مقامات عالیه روحانیه را فرمودند.

هنگامیکه به آمریکا مراجعت کرد، در نیویورک در قسمت تخصصی خویش مشغول شغل طبابت گردید و یکی از خدمات دوره جوانی او نگهداری از طفل میسزما کسول (حضرت روحیه خانم) بود که مدتی به ایشان واگذار شده بود.

(1) Sarah J. Farmer

(2) Lua Getsinger



سپس واقعه دیگری در زندگانی او اتفاق افتاد و آن ازدواج با جان بوش<sup>(۱)</sup> جوانی که بوسیله دکتر مورگتسینگر با او آشنا شده بود، میباشد که عقد آنها در سانفرانسیسکو انجام شد و جان و لوئیز زندگانی پر از شادمانی را به اتفاق یکدیگر شروع کردند و لوئیز هر چه از مال دنیا عایدش میشد در راه خدمت به امر صرف میکرد. چنانکه در هنگام عروسی پانصد دلاری را که بعنوان مهریه از شوهرش اخذ کرد، تقدیم مشرق الاذکار شیکاگو نمود و سپس در دهکده گایزرویل در ملک شخصی خود با نهایت روح و ریحان ایام را صرف نشرفحات الهیه نمود، بقسمیکه محبوب اطرافیان واقع شد و سبدهای پرازهدایای او که تقدیم دوستان میکرد و رفتار پر محبتش خاطرهای خوش در اذهان باقی گذارد. این همان خط مشی بود که از مولای توانایش آموخته بود و در اثر اقدام معبودش گام برمیداشت.

در سال ۱۹۲۵ میلادی آن زوج فداکار برای اشاعه امرالله به تائیتی هجرت کردند و در مدت پنج ماه اقامت خود بذرا مرالله را در آن اقالیم افشانند. چنانکه حضرت عبدالبهاء به افتخارشان بیانی به این مضمون فرمودند:

" شما بذری می افشانید که در موقع مقرر موجب برکت هزاران خرمن خواهد شد. " (ترجمه)

پس از مراجعت قصد زیارت اعیان مقدسه را کردند و در طی راه به آلمان و فرانسه و سوئیس و ایتالیا رفته، ندای امرالله را در مجامع مرتفع ساختند و هنگامیکه به حیفا رسیدند، فقط پانزده روز به صعود حضرت عبدالبهاء باقی مانده بود و ایشان مدت چهل روز در اعیان مقدسه مشرف بودند و پس از صعود مبارک افتخار آن را داشتند که اولین نسخه الواح وصایای حضرت مولی الوری را که هیکل مقدس حضرت ولی امرالله بوسیله ایشان ارسال داشته

(1) John Bosch

بودند ، تقدیم کانونشن ملی امریکا در سال ۱۹۲۲ بنمایند .  
 در سالهای متعادی لوئیزدرک میگرد که در کالیفرنیا احتیاج  
 مبرمی به مبلغین امرالله میباشد و آماده کردن چنین نفوس  
 با تمول جان امکان پذیر است . بنا براین با تشویق و مشورت  
 وی ، جان حضور مبارک عرض کرد که آیا ممکن است این محل محقر  
 و ساده ای که روی تپه گایزرویل واقع شده و ملک شخصی اوست  
 به امر تبلیغ و تنشیر آئین حضرت بهاء الله اختصاص داده شود و  
 همچنین عرض گردد گرچه این محل عظمتی را که برای یک مشرق -  
 الاذکا ر لازمست ندادارد ولی میتواند بعنوان مکان ساده ای جهت  
 نفوسیکه به سیروسفرهای امری مبادرت میورزند مورد استفاده  
 قرار گیرد . ماهواره دعا میکنیم که این محیط مملو از روحانیت  
 شود و قدرت الهی ما را آنچنان هدایت کند که این مکان را به  
 منزله چشمه آب زلال و صافی برای آشامیدن مومنین امر مبارک  
 و همچنین برای قلوب پاکی که در جستجوی حقیقت هستند قابل  
 استفاده نمائیم .

با این نیت عالی و آرزوهای قلبی ایشان بود که بالاخره پس  
 از صعود مبارک در سال ۱۹۲۷ در ماه آگوست توانستند در زیر  
 درخت بزرگی سنگ بنای اولین مدرسه تا بستانه غرب را بنیان  
 بگذارند . البته این تاسیس مهم که با زحمات لوئیز تشکیل  
 گردید هزینه اش از محل عایدات جان تامین شد و آنچه موفقیت  
 نصیب لوئیز میگردید بواسطه انقطاعی بود که خداوند در وجود  
 جان به ودیعه گذارده بود . همه میگفتند لوئیز بدون جان مانند  
 کشتی بدون نا خدا است و خدمات آن دوبه وجود یکدیگر بستگی دارد  
 بالاخره آن زوج مومن فداکار توانستند رضای خاطر مولای عزیزشان  
 را فراهم سازند و حضرت ولی عزیز امرالله در سال ۱۹۳۳ خطاب به  
 لوئیز فرمودند :

مشروعی را که شما با اشتراک مساعی مستربوش بنیان گزارده اید

یک امر بزرگ تاریخی است و سرمشقی است برای جوامع‌بهای درمالک دیگر. منشاء برکات آینده است و گواهی فوق‌العاده از عظمت و اقتدار و روح پرشکوه و جلالی که هر دوی شما در راه خدمت به امر محبوب بدست آورده‌اید. سعی کنید هر سالی که میگذرد شاهد ترقیات تازه و پیشرفت‌های جدیدی در آن حوزه و گسترش نفوذ و استحکام آن بنیان باشید. " (ترجمه)

با اتکاء به این بیانات مبارکه بود که لوئیز تمام هم خود را برای پیشرفت آن تاسیس مهم مصروف نمود و با راهنمایی‌ها و مساعی اتمام‌ناپذیرش مدرسه پیشرفت عظیمی در راه تبلیغ و اعلاء امر الله حاصل نمود و نور سراجی که بانیت خالص افروخته شده بود بر دوستان و مبلغینی که از نقاط مختلفه عالم به آنجا روی می‌آوردند تابیدن گرفت و چه بسا از مومنین که مبتدیه‌های خود را به آن مکان راهنمایی میکردند و آن خادمه‌برازنده‌با محبت‌های صمیمانه و گرمی فوق‌العاده‌اش آنها را موفق به تصدیق امر مبارک مینمود.

\* \* \*

لوئیز بوش نشانه محبت و صمیمیت بود و دوستدار جمیع نفوس و تا آخر حیاتش قائم به خدمت نوع انسان. دوره خدمات او در زمان مرکز میثاق و دوره ولایت امر هردو مشعشع و درخشان است. هنگام تشریف‌فرمایی هیکل مبارک به آمریکا مورد عنایات لاتحصای مولای توانا واقع شد بقسمی که در سال ۱۹۱۳ در لوح مبارکی به افتخارش فرمودند:

" ای دختر ملکوت، تویکی از متقدمین مؤمنینی و به خدمت گزاران وفادار و ثابت قدم ملکوت تعلق داری. پس در نظر عبدالبهاء عزیز شکر کن خدا را که به عهد و میثاق الهی



وفاداری و وجهت را به ملکوت الهی متوجه ساخته‌ای. از الطاف حضرت بهاء الله مسئلهت مینمایم آنچه آن تورابه شور و وله آورد که آن خطه و دیار را به اهتزاز درآوری و لسانت در سبیل هدایت نفوس دچار رستی و لکننت نشود تا ارواح را بسوی حضرت بهاء الله جذب نماید<sup>(۱)</sup> (ترجمه)

آری به واسطه دعا و مسئلهت سرکار آقا در بیانات مبارکه فوق بود که لوئیز توانست با شور و وله بینظیر خطه کالیفرنیا را با اهتزاز آورد در میدان خدمت قائم با شد و پس از صعود مبارک هم در اثر نار عشقی که نسبت به وجود مقدس حضرت ولی امر الله ارواحنا فداه در وجودش زبانه میکشید با انقطاع و فداکاری وظائف محبت آمیز خود را نسبت به دوستان انجام دهد.

همچنین بواسطه بخاطر داشتن بیان مبارک حضرت عبدالبهاء که فرموده بودند "محبت بزرگترین قوه حیات است" لوئیز دارای مهر و شفقتی بود غیر قابل وصف که هیچ مریض و یا درمانده‌ای نبود که از نزدش ناامید بازگردد. حتی در اواخر حیاتش که قسوی جسمانی او روبه زوال میرفت با صفات رحمانی که از او به منصف ظهور میرسید، بیش از همیشه محبوب همه و دوست داشتنی بود. بالاخره در روز ششم سپتامبر ۱۹۵۲ در سن هشتاد و دو سالگی، به ملکوت ابهی صعود کرد و در مس آن خادمه برار زنده در بالای تپه‌ای قرار گرفت که شوهرش در آنجا مدفون است. پس از صعودش دوستان بیاد صفات پسندیده و خدمات ارزنده‌اش در سالن مدرسه گایزرویل جمع شدند و برای ارتقای روحش دعا کردند و متذکر شدند که با مرگ وی قسمتی دیگر از کتاب تاریخ ورق خورد. البته با زیارت بیان مبارکی<sup>(۲)</sup> که حضرت عبدالبهاء در سال ۱۹۰۴ میلادی خطاب به لوئیز (۱) و (۲) برای یافتن نسخه اصل این دو لوح مبارک کوشش زیاد به عمل آمد ولی موفق نگردید لذا به ترجمه و نقل مضمون بیان مبارک مبادرت شد.

فرموده اند مقام آن امه موقنه بر ما واضح میگردد . میفرمایند :  
" کنیز الهی لوئیز ، ای کسیکه بسوی خداوند گام بر میداری  
فی الحقیقه امر عظیم است و خداوند بخشاینده و رحیم . بسه  
تائیدات پروردگارت که تو را خلق کرد ، توکل کن و به محبتش  
ثابت باش . حجاب ها بر طرف خواهند شد و خداوند حاجاتت  
را بر آورده خواهد کرد و به توقوه کردار و عمل خواهد بخشید . بر  
توفرض و واجب است که توجه به مرکز انوار نمایی و به منظور  
مهر و محبت و یگانگی افراد بشر و تحقق صلح عمومی شرق و غرب  
عالم ندا بر آوری . آنچنان که بنیان کینه و بغضا بر افتد و  
بنای محبت و وفاداری مرتفع گردد و قوای آسمانی حاکم بر  
احساسات مادی شود و حس رحمت و بخشایش در حقیقت انسان به  
منصه ظهور آید .

اینست شایسته و سزاوار آن کنیزان الهی که شیفته جمالی  
شده اند که از افق ملکوت الهی بر عالم ساطع است " (ترجمه )  
پس واضح است که هر چه لوئیز کرده و آنچه بوده ، از اثرات  
بیان پر عنایت مولای حنون است که او را وجودی منقطع و وارسته  
و قائم به خدمات عالیه ساخته و به اوقوه کردار و عمل بخشیده .

## کنیزآستان یزدان

ا مة الله نوظهور بیگم علیها بهاء الله

"هو الابهی ، ای کنیزک حق ، هر چند صغیری ولی کبیری، چه که از ثدی عنایت رضیعی و از پستان موهبت شیر مست و مخمور باده الست . و البهائ علیک ع"

این لوح مبارک حضرت عبدالبهاء هنگامی که نوظهور بیگم (خانم فاضل شیرازی) کودک نه ساله ای بود به افتخارش نازل گردید . دختری که از همان او ان کودکی ناری بود مشتعل و علاقمند به تلاوت آیات الهی بقسمیکه نماز بزرگ و زیارت نامه جمال مبارک والواح زیادی را از برداشت و در محافل و مجالس تلاوت میکرد و باعث اعجاب حضار میگردد . کودکی بود مشاربالبنان و مورد عنایت مولای مهربان . از طرفی دیگر در آن اوقات که در طهران ملاقات مسجونین احباء کار مشکلی بود ، آن طفل شیدائی به خدمت امرالله با هزاران تدبیر خویش را به محبوسین احباب میرساند و از حالشان کسب اطلاع میکرد و اخبار امر به را بآن عاشقان دلباخته میرساند . با این رفت و آمدها و خدماتی که انجام میداد بیشتر برانجذاب و اشتعالش افزوده میشد . بحدی که مفتخر به لقب کنیزک حق گردید و آنچه که از الواح مبارکه برمی آید ، نشان دهنده اینست که کنیز الهی بودن منقبتی است عظیم . چنانچه حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب به اماء امریکا میفرمایند :

"ای کنیز خدا ، هر زنی که کنیز خدا گردد ، آن فخر امیرا طورهای عالم است . زیرا منسوب بخدا است و سلطنتش ابدی است . . . "

لذا این طفل صغیر که در او ان کودکی لقب کنیزک حق گرفت و بعدها در الواح مبارکه که با افتخارش نازل شده کنیز آستان یزدان مخاطب گردید . مقرب درگاه الهی بوده و منظور نظر مولای

توانا چنانکه در سنین بعد توانست به خدماتی نائل شود و مورد تمجید و رضای خاطر مبارک واقع شود.

\* \* \*

(۱)

هنگامیکه فائزه خانم به شرف ایمان فائز گردید و از باده محبت الهی سرمست شد، ابتدا به هدایت و تبلیغ بستگان و دوستانش قیام کرد و جمیع را به شریعه الهیه دعوت نمود. از جمله خواهرش نازنین بیگم از کسانی بود که در ظل مبارک وارد شد. نازنین خانم که خویشتن از خانواده علمای مشهور اصفهان بود با شخصی بنام محمد ابراهیم که او نیز از خانواده اصیل و بزرگی بود وصلت کرد و خداوند در سال ۱۲۷۲ شمسی در شهر اصفهان دختری به آنها عطا کرد که نامش را نوظهور بیگم گذاردند و آن دختر در نتیجه تربیت بهائیه همان او ان کودکی عشق و علاقه مفروطی به آیات و الواح و از بر کردن و تلاوت آنها داشت و بواسطه اشتعال و انجذاب خاله اش فائزه خانم که در جمیع احوال معلم و مشوقی بود و همچنین ارتباط او با حضرات ایادی مرالله در زمان سکونت در طهران دختری بسیار متمسک و متشبث به آرمه، باری در همان اوقات که در اثر دریافت لوح مبارک شجاعت بیشتری یافته بود و در مجالس و محافل نسوان بهائیه چون سراجی نورانی میدرخشید. ناگهان مادر و پدرش را، در مدت فاصله یک هفته از دست داد و با خواهر کوچکتر خود العتییه (۲)

(۱) شرح حیات فائزه خانم در جلد اول آمده

(۲) مقصود العتییه خانم مهربان است که در شرح حیات فائزه خانم در جلد اول کتاب نام ایشان آمده و این خانم محترمه نیز در تمام ایام حیاتش قائم بخدمت بود و در تبلیغ و نشر نفعات الهیه میکوشید و سالهای اخیر در طهران به ملکوت ابهی صعود نمود.



وما در بزرگ سال خورده و مریضش در خانه تنها ماند .

سرپرستی آنها در آن سنین کودکی برای او کار آسانی نبود و جز توکل به حق والواح و بیانات مبارکه راهی نداشت . چه رنجها که کشید و چه شبها که با مولای توانایش را زونیا ز نمود تا توانست به قوت ایمان صبر و شکیب پیشه خود سازد و به کمک فائزه خانم آن مشکل مهم را انجام دهد . تا بالاخره به سن رشد رسید و شبی از شبها پس از تلاوت مناجات والواح در عالم رویا شخصی را دید که در آن عوالم پدرش بود و خطاب به او گفت " محزون مباش من نزد تو آمده ام . "

صبح که از خواب برخاست علاوه بر آنکه از دیدن خواب پدر مسرور بود از تعبیر رویا با خود می اندیشید و در عجب بود تا آنکه چند روز بعد به منزل فائزه خانم رفت و ایشان در منزل نبودند . خواب خود را برای خانمی که در کارهای منزل به ایشان کمک میکرد باز میگفت که ناگهان در قبال باب کردند .

نوظهور بیگم در خانه را گشود و در کمال تعجب مردی را که بجای پدر خود در خواب دیده بود مشاهده کرد که با تفاق دو نفر دیگر از ابناء برای ملاقات فائزه خانم آمده بودند . آنها را به درون خانه دعوت نمود و در کمال احترام و محبت از ایشان پذیرائی کرد آن میهمان جناب فاضل شیرازی<sup>(۱)</sup> و هم نام پدرش (محمد ابراهیم) بود . پس از تشرف بحضور مبارک ما موریت داشت در طهران اقامت کند و برای خدمات امریه و تبلیغ امر الله و نشر نفعات الله به ولایات ایران سفر کند .

جناب فاضل آنروز شیفته رفتار و کردار نوظهور بیگم ، آن دختر

(۱) جناب فاضل نامشان آقا شیخ محمد ابراهیم و ملقب به فاضل شیرازی که از علمای بزرگ اسلام و در امر مبارک ، مقام ارجمندی را دارا میباشند . شرح حیاتشان در کتاب مصابیح هدایت جلد اول آمده .

بسیار جوان گردید و با وجود آنکه آن شخص محترم سنناً خیلی بزرگتر از او بود، در ملاقاتهای بعدی از فائزه خانم درخواست ازدواج با او را کرد. اما فائزه خانم که در دل رضا به چنین ازدواجی نمیداد از بستگان و منسوبین نزدیک و چهار نفر ایدیان امرالله که همگی در طهران حضور داشتند، جلسه‌ای تشکیل داد، تا بمنظور شور و مشورت در امری که به آئینده آن دختر ارتباط داشت، با آنها صحبت کند.

میهمانان چون از اوضاع داخلی و زندگانی جناب فاضل سوال کردند، دانستند که ایشان در حال حاضر از مال دنیا بهره‌ای ندارند و هر چه داشته‌اند بواسطه اقبال به امر مبارک از دست داده‌اند و بنا بر دستور مبارک مبلغی هستند که میبایستی تمام اوقات خویش را برای خدمت و تبلیغ امرالله در سفر بگذرانند. لذا در صحت این وصلت تردید داشتند زیرا نمیخواستند بیش از این آن دخترنا زنین ورنجدیده از مصائب زندگی بهره‌ای داشته باشد اما چون نوظهور بیگم به سن ازدواج رسیده بود، از او سوال کردند و آن دختر منقطع‌الظواهر داشت که علاقه‌ای به مال دنیوی ندارد و به واسطه شخصیت روحانی ایشان این وصلت را قبول کرد. لذا آن جلسه تبدیل به مجلس عقد شد و ایدیان امرالله جناب حاج امین بسا لهجه شیرین یزدی فرمودند دیگر منتظر چه هستید؟ سپس ایدیان امرالله جناب حاج آخوندبالحن غرا خطبه عقد را تلاوت کردند و ظروف مملو از شیرینی بدستور فائزه خانم به اطاق آورده شد بدین وسیله نوظهور بیگم دوباره پدر خویش را یافت.

\* \* \*

خانم فاضل شیرازی پس از ازدواج وارد مرحله جدیدی در زندگانی گردید. مرحله تبلیغ امرالله و نشر نفعات الله و تعلیم و تربیت

اطفال . لذا چنانکه در موقع اختیار شوهر گفته بود که پاب پای ایشان خدمت خواهد کرد . در مدرسه تربیت دخترانه ، برای تدریس زبان عربی و فارسی مشغول خدمت شد . تا آنکه پس از مدت سه سال جناب فاضل برای تدریس در مدرسه بهائیان همدان که مدرسه تائید نام داشت ما موریت یافتند و خانم فاضل هم بواسطه لیاقتی که بروز داده بودند ، برای مدیریت مدرسه بهائیان دخترانه که مدرسه موهبت نام داشت ، برگزیده شد و به اتفاق به همدان رفتند .

در آن زمان هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء برای مدرسه بهائیان همدان اهمیت زیادی قائل بودند و فرموده بودند :

"مدرسه تائید همدان مرکز توفیق است و از تاسیسات مهمه این امر عظیم ... " همچنین " ... معلمین آن مدرسه ، مؤسس بنیان کبری هستند و مروج معارف الهیه . طوبی لهم و حسن مآب "

لذا انتخاب ایشان به مدیریت مدرسه منقبت بزرگی بود . مدت سه سال در همدان به تعلیم و تربیت اطفال و تدریس دروس امری و غیر امری پرداخت و کلاس ششم ابتدائی را که در مدرسه دخترانه جایش خالی بود تاسیس کرد و از آنجا ئیکه گرفتن گواهینامه ششم برای دختران مورد قبول متصدیان معارف آن روزی نبود ، در کمال رشادت به تلاش پرداخت و از پشت پرده و حجاب با روحانیون و علما صحبت کرد و آنها را متقاعد ساخت که دادن تصدیق بدختران واجب و ضروری است و اجازه تشکیل آن کلاس را برای مدرسه گرفت همچنین خدمات امریه و تبلیغی او در ظل معلومات عالییه شوهر گرامش در آن مدت سه سال بسیار چشمگیر بود . چنانکه نفوس کثیره در ظل مرالله وارد شدند و آنچنان مجذوب و محبوب دوستان و احباب بودند که از مراجعت او به طهران متاثر بودند .

در طهران هم به تاسیس و اداره محافل تبلیغی و کلاسهای امریه



و تدریس در کلاسها مشغول بود تا آنکه مبلغه ماهری گردید و از طرف محفل مقدس روحانی ما موریت یافت که پولایات سفر کند و به نشر نفعات مشغول گردد .

در سال ۱۳۱۵ شمسی سفر نواحی مختلفه ما ز ندران و اصفهان و شیراز و اطراف آنرا شروع کرد و در تبلیغ و تشویق و تدریس به موفقیتهای شایانی نائل گردید و از ساحت هیکل مبارک حضرت ولی عزیزا مرالله مورد عنایات لاتحصی واقع شد و طی لوح مبارکی فرمودند :

"امه الله المقربه قرینه خادم حقیقی آستان مقدس را روحی پر فتوح خواهد تا در میدان تبلیغ و ترویج این امر منیع با آن قرین عزیز همدم و هم عنان گردید و گوی سبقت را از مومنان موقنات بر بایید . این بنده بینوا از درگاه مولای توانا موفقیت کامله آن مخدره مقربه را راجی و آلمم تا به آنچه رضای حضرت مقصود است نائل و مفتخر گردید" امضاء مبارک

آری آن امه مخلصه حقیقتا مقرب بود زیرا قائم به خدمت احباء بود و از هیچگونه کمکی نسبت به یاران الهی خودداری نمی کرد چنانکه پس از صعود جناب صدر الصدور به اتفاق خانواده خویش بمنظور سرپرستی اطفال آن شخص جلیل مدت سه سال در منزل ایشان ساکن شد و از صبایای ایشان نگهداری کرد و پس از آنهم مدتها آنها را سرپرستی میکرد و به جان و دل بخدمت آنان میکوشید تا آنکه به این لوح مبارک حضرت عبدالبهاء مفتخر گردید .

### حواله

ای کنیز الهی، جناب فاضل خدماتت را به صبایای حضرت صدر الصدور مرقوم نموده اند، از این خیر قلوب را اثر حاصل گشت که الحمد لله امه مقربه حضرت کبریاء به اعظم خدمات و اکرم میرات موفقاً ندباً لاخص تربیت بنات اعظم الایات و اشهر الایات. این مواظبت سبب قربیت حضرت احدیت است پس شادباش و شادباش و

از غم و اندوه آ زادباش که بچنین خدمتی قائمی و بچنین موهبتی  
دائم . آن کودکان اطفال منند و ذریه این عید ممتحن . لهذا از  
خدمات شما ممنونم و خوشنودم . شکر نمائید که مورد چنین خطایید .  
وعلیک البهاۃ الابهی ع

\* \* \*

خانم فاضل حقیقتا از اینکه قائم بر خدمت است شاد بود و با وجود  
آنکه از مظاهر زندگی ظاهری بقدر کافی سهمی نداشت اما از  
سرور روحانی برخوردار بود و در کمال صدق و صفا و اشتیاق و محبت  
به تبلیغ امر الله مشغول بود . در منزل خویش هفته‌ای دوبار  
محل تبلیغی داشت کرد . و بقیه ایام را به کلاسهای تدریس کتب  
امری میرفت و تعلیم و تدریس میکرد و به مشتاقینی که طالب  
داشتن معلومات امریه بودند هر چند از ساعات روز را که باقی  
مانده بود طرز صحیح خواندن الواح فارسی و عربی را تعلیم میداد  
اکنون هستند کسانی که شاهد بودند آن خانم محترمه سالهای سال  
چگونه با پای پیاده از شمال شهر به محافل تبلیغی داخل در جنوب  
شهر رفت و آمد میکرد و همچنین افرادی بین ما هستند که ایشان  
را مادر روحانی خویش میشناسند و ایشان را ستایش میکنند .  
در دوران زندگی زناشویی صاحب سه فرزند شدند . یک پسر به  
نام عبدالله و دو دختر بنام سحانیه خانم و روحانیه دختر کوچکتر  
که هر دوی ایشان در ظل امرالله و از مخلصین و مومنین امر مبارکند  
اما عبدالله که استعداد زیادی از والدینش به ارث برده بود  
تحت تعلیمات پدر دانشمند در جوانی موفق به اخذ معلومات امریه  
کافی گردید که با قوه ناطقه خدا دادی و اطلاعات کثیره اش ،  
میتوانست بعد از پدر دانشمند فاضل ، منشاء خدمات کثیره شود  
ولی از آنجائی که طالب رسیدن به مدارج ترقی ظاهری و تحصیلات

عالیه بود پس از اتمام دوره دبیرستانی ظاهراً برای کسب موفقیت و رسیدن به اهدافی که در نظر داشت با وجود نداشتن نقشه صحیح و رفتار عاقلانه با کیسه تهی به خارج کشور مسافرت کرد و در هندوستان و امریکای جنوبی بواسطه آنکه اعمال مخالف شئونات امریه از او سرزد خاطر هیکل مبارک حضرت ولیّی امرالله بسیار آزرده شد و بالاخره پس از سالها در حادثه اتومبیل از این عالم رفت .

این واقعه ، یعنی نا فرمانی عبداللّه بزرگترین ضربه روحی برای خانم فاضل بود که قوه تحمل آنرا نداشت . گرچه به همه دوستانش گفت که من پسری ندارم و بحمدالله از صراحتان نلغزید و از بوته افتتان چون زر خالص بیرون آمد لیکن این غم جانفرسا او را از پای در آورد و در سال ۱۳۲۹ شمسی در نهایت سکون و رضا به ملکوت ابهی صعود نمود .

آری کسانی که از نزدیک آن خانم محترمه را میشناختند هیچوقت او را فراموش نمیکنند و برای اثبات مطالب فوق بهترین گواه الواج مبارکه حضرت مولی الوری و حضرت ولیّی محبوب امرالله است که به افتخارش نازل شده و عنایات لاتحصائی که به آن امه الهی عطا شده حاکی از خدمات عاشقانه و محویت و فنای او در سبیل امر الهی است .

(۱)  
۸- میسیز فلورانس مورتون  
مروح با وفا

" از صعود مروح با وفای امرالله متأثرم. برای ارتقای روح او دعا میکنم. " امضای مبارک شوقی در روز هشتم آپریل ۱۹۵۳ میلادی این تلگراف مبارک پس از صعود میسیز فلورانس مورتون خادمه امرالله و عضو سابق محفل ملی امریکا به افتخار احبای امریکا مخابره گردید. خانمی که در دوران حیات روحانی خویش عضوی فعال و موثر و خدمت گزار امرالهی بود.

هنگامیکه حضرت مولی الوری در امریکا تشریف داشتند، روزی هنگام غروب آفتاب که هیکل مبارک در یکی از خیابانهای بوستون مشی میفرمودند و جمع احباء در رکاب مبارک قدم برمیداشتند از آن طرف خیابان فلورانس مورتون چشمش به وجود مبارک افتاد که شاهانه میخرامیدند. از مشاهده هیکل مقدس به هیجان آمد و در خود احساس عجیبی نمود. قصد تشریف به حضور مبارک داشت ولی از آنجائیکه منقلب شده بود تا سعی کرد بر خود مسلط شود ایشان از نظرنا پدید شدند و نتوانست ایشان را زیارت کند ولی هرگز وجود مبارک را که از دور دیده بود فراموش نکرد و برای کشف حقیقت به تفحص پرداخت. ولی با زهم موفقیتی نصیبش نشد تا آنکه جنگ اول جهانی شروع شد و روزی اتفاقاً در بوستون شاهد بود که کشتی حامل مجروحین جنگ در ساحل لانگرا نداخت و دور از انظار مردم، مجروحین را پیاده کرد. فلورانس که در میان مه قدم میزد و مردان کور و شل و بدون دستی را که از کشتی پیاده میشدند، در خلال هوای مه آلود میدید و روحش از مشاهده آن مناظر دلخراش متالم شد و

(1) Mrs. Florence Morton



به نتیجه وخیم جنگ پی برد لذا تصمیم گرفت تمول خویش را برای  
 استقرار صلح فدا کند ولی نمیدانست چگونه و چطور .  
 از آنجا نیکه نیتی داشت خالص و قلبی چون آئینه ، ید قدرت  
 الهی به کمک روح پاکش که در جستجوی حقیقت بود شافت و وجود  
 مقدسی را که در خیابانهای بوستون کم کرده بود ، یافت .  
 یکشب حضرت عبدالبهاء در عالم رؤیا بروی ظاهر شدند و بنا بر  
 گفته آن خانم اثری بروی باقی گذارند که هنگام صبح شوهرش  
 متوجه تغییر حالات او شد و پرسید : " ترا چه میشود؟"  
 از آن موقع دیگر فلورانس آرام ننشست و پس از تحقیق کافی از  
 امر مبارک و مطالعه آیات الهی به مقام ایمان و ایقان فائز شد  
 و قصد کرد خود را وقف خدمت امرالله نماید و این خدمات در حدود  
 سال ۱۹۱۹ میلادی شروع شد و تا آخرین دقایق حیاتش ادامه داشت

\* \* \*

(۱)  
 فلورانس در ۱۲ اکتبر ۱۸۷۵ در ورستر<sup>(۱)</sup> ماساچوست متولد شد  
 ایام کودکی را به اتفاق والدینش در نیویورک و کانتیکت گذراند  
 و پس از اتمام دوران تحصیلی با مستر فرد مورتون<sup>(۲)</sup> ازدواج کرد  
 و همراه ازدواج آنها پسری بود بنام استانلی<sup>(۳)</sup>  
 پس از آنکه به شرف ایمان مفتخر گردید ، با اتفاق میسز امیلیا  
 کالینز<sup>(۴)</sup> در محلی که خانواده مورتون در پرینستون ، یک خانه  
 بیلاقی داشتند تعالیم مبارکه را آموخت و هر دو خانم محترمه خیلی

(1) Worcester

(2) Fred S. Morton

(3) Stanley

(4) Mrs. Collins

(۴) به جلد اول کتاب اختران تا بان مراجعه شود

زود عضو محفل مقدس روحانی ملی گردیدند و خانم مورتون به خدمات عالیّه موفق شد . در تشکیل کنگره ها و کانونشهای سالیانه و کانونشن مشرق الاذکار که در ورسترت تشکیل میشد بار سنگین خدمات را بردوش داشت و همچنین مبلغین را از نیویورک دعوت میکرد به کمک یکدیگر در مجالس عدیده صحبت میکردند و امر مبارک را به اغیار میشناسانیدند و در کنگرانسهائی که تشکیل میداد در اجاع به صلح عمومی صحبت میکردند ، استقبال شایانی از آنها میشد . میسز مورتون خطابه مبارک حضرت عبدالبهاء راجع به صلح عمومی را در آن جلسات به گوش حضار میرسانید و آن را تکثیر کرده و منتشر میساخت و با مساعی فوق العاده اش مرکزیهائی و رسترسالهای متمادی مرکز اجتماعات بزرگ بود که روز بروز جا معتدر در آن شهر توسعه می یافت و مهاجرینی به نقاط دیگر اعزام مینموده همانطوریکه قبلا تصمیم گرفته بود که دارای خویش را برای صلح عمومی مصرف کند ، هدایا و اعاناتی که به مشرق الاذکار و صندوقهای دیگر میداد قابل توجه بود و برای احباء ناشناخته میماند . در لجنه مدرسه تا بستانه و لجنه ملی رادیو ویا در هر لجنه و کمیته ای که خدمت میکرد از کمکهای مالی دریغ نداشت ولی هرگز از خدماتش نامی نبرد تا آنکه روزی تلگرافی را از حضور مبارک حضرت ولی امرالله که در بهائی نیوز چاپ شده و مبنی بر قدردانی هیکل مبارک از سخاوت و بخششهای آن خانم محترمه بود بدستش دادند . از شدت فروتنی و تواضع ، از اینکه جمیع یاران از خدماتش مطلع شده اند ، دچار تاسف گردید . تا سیمی که از خود باقی گذاشته یک سالن و لوازم دیگری است که در گرین ایگر ساخته است و در نتیجه هر سال عده بیشتری میتوانند در آن مدرسه تعلیم یا بند و قائم به خدمت شوند . میسز مورتون از خدمت به احباء هم لذت میبرد و همانطوریکه

درباغچه منزل خودگل‌های زیبای پرورش میداد، از گلکاری در منزل احباء هم دریغ نداشت. باب‌خانه‌اش بر روی همه مفتوح بود چه بعنوان میهمانی و چه بعنوان کلاسهای معلومات امری و جلسات تبلیغی از همه واردین پذیرائی میکرد و چون خانه‌اش مرکزی برای پیشرفت امر الهی بود، دختر جوانی که آشنی آنها بود تصدیق امر مبارک کرد و خانم خانه پس از شنیدن این خبر شرح داد که چگونه او میسوزکالینز در آشپزخانه به او تعلیم امر مبارک را میدادند.

فلورانس و میسوزکالینز هر دو از ارکان امر در آن ایالت بودند و با توافق هم در خدمات تبلیغی و ترویج صلح شرکت میکردند و صدها نسخه از مناجات‌های مبارکه را که در مجموعه‌ای گرد آورده بودند چاپ کرده و بین احباء منتشر کردند. آنقدر برای ترویج امر الهی کوشش کرد که پس از صعودش هیکل مبارک حضرت ولی امر الله او را مروج با وفا خواندند و احبای الهی از صعودش که در آپریل ۱۹۵۳ میلادی اتفاق افتاد متاثر شدند و هرگز خدمات بیشائبه و صفات با رزه و تواضع و فروتنی آن وجود پرارزش را، فراموش نکردند.

در مدرسه تا بستانه‌گرین ایگر بوا سطره تاسیسی که کرده و خدماتی که انجام داده، نامش باقی و برقرار است و شرکت کنندگان مدرسه نامش را همراه با نام سارا فارمر مؤسس‌گرین ایگر استماع مینمایند.



۹- طرازیه خانم سمندری (فرهادی) ورقه رحمانیه

حرم ایادی ام‌الله جناب سمندری

" از صعود امه مقربه محزون ، درباره آن متصاعده از اعماق

قلب دعا میکنم . خدماتش فراموش نشود ، اجرشان محتوم . "

شوقی ربانی

این تلگراف مبارک پس از صعود طرازیه خانم سمندری از ساخت

مقدس حضرت ولی‌ام‌الله ارواحنا لاجبائمه الفداه نازل گردیده

که آن خانم محترمه را امه مقربه یا دفرموده اند که حقیقتاً مقرب

الهی بود و علاوه بر آنکه در خدمات تبلیغی و تعلیمی و تربیت

موفقیت داشت و مورد رضای هیکل مبارک حضرت عبدالبها<sup>کنیز</sup> روح

ما سوا هفداه و مولای توانا حضرت ولی‌محبوب ام‌الله بود ، صبر

و سکونی که در مواقع دوری شوهرگرا مش جناب سمندری که در جمیع

احوال در میدان تبلیغ و خدمت در جولان بودند پیشه خود کرده بود

و هیچگاه شکوه‌ای نمیداشت مورد نظر هیکل مبارک بود . چنانکه

در سنه ۱۳۲۳ هجری قمری که هیکل مبارک حضرت مولی‌الوری جناب

میرزا طراز‌الله سمندری را که در قزوین مشغول تجارت بودند به

ارض اقدس احضار نمودند و به ایشان فرمودند که : " میخواهم تو

را برای تبلیغ به داخل ایران بفرستم نه تجارت . "

از آن پس زندگانی آن زوج محترم تغییر کرد . جناب سمندری با

چنین ما موریتی به قزوین مراجعت نمود و خانم محترمه و سائل

سفر شوهر را فراهم ساخت و اولین قیام تبلیغی ایشان مدت شش

سال ادامه داشت و پس از آنهم مکرر هیکل مبارک حضرت عبدالبها<sup>کنیز</sup>

و بعدا هم حضرت ولی‌ام‌الله ایشان را به ارض اقدس احضار فرمودند

و در اعتبار مقدسه به ایشان حیات جدیده عنایت فرمودند و ایشان

را برای خدمات تبلیغی به نقاط مختلفه داخل و خارج ایران

فرستادند تا آنکه در نتیجه آن خدمات عالی به مقام ایادی ام‌الله

ارتقاء یافتند و اقامه مسافرت‌های عدیده بین القارات که  
حائز اهمیت تاریخی می‌باشد، نمودند.

باری در اولین سفرتبلیغی ایشان حرم محترمه‌شان که اولین  
با ربود طعم تنهایی را می‌چشید در اثر زیارت الواح مبارکه حضرت  
عبدالبهاء سکون و قراریافت و موفق به خدماتی شایان گردید  
و هیکل مبارک در لوحی که به افتخار آن خانم محترمه نازل شده  
مطلعش اینست :

یا امة الله المنجذبه ، جناب طراز سرگشته اقلیم شیراز است ...  
میفرمایند :

"... ولی البتہ بر شما دوری و مهجوری سخت است و دشوار .  
امیدوارم که این فراق سبب وصال ابدی گردد و این بعد علت  
قرب سرمدی شود . هر دو مانند دو ورق در آیکه ثنا برسدره منتهی  
لانه و آشیانه نمائید و به تقدیس و تنزیه خدا و ندیگانه پردازید  
اصل وصل لقا اینست که بی پایان است و نهایت ندارد . والا  
هر وصالی را فراق محتوم و مقرر و هر اتصالی را انفصالی عاقبت  
معین و مسلم شکر کنید خدا را که از برای شما چنین وصالی مقدر  
فرموده که جاودانی است و شادمانی است و کامرانی .  
وعلیک البهائے الابهی ع"

\* \* \*

امه الله طرازیه خانم صبیہ آقا شیخ احمد فرهادی و نوه آقا محمد  
جواد فرهادی و شیرین خانم خواهر خاتون<sup>(۱)</sup> جان خانم هستند ، که  
خانواده‌ای بودند مومن و فداکار و از بدعنایت حضرت طاهره  
تربیت رحمانی یافته بودند . طرازیه خانم در سال ۱۲۹۴ قمری

(۱) شرح خدمات خاتون جان خانم در جلد اول کتاب آمده و شیرین  
خانم در تحمل مصائب وارده با ایشان شریک بوده .



در قزوین متولد شد و هفت ساله بود که ما درش حکیمه خاتون در سن ۲۷ سالگی صعود نمود. لذا طرازیه خانم در دامان پسر بزرگ و ما در بزرگ عزیزش شیرین خانم پرورش یافت و آن دو نفس مقدس و زکی سرپرستی او را به عهده گرفتند و همچنین از تربیت و مراقبت عمه عزیزش عزیزه خانم که چهارده سال از عمر خویش را در بیت مبارک ارض اقدس مشغول خدمت بود، نیز برخوردار گردید و فردی مومنه مخلصه فداکار بارآمد.

در خانه جد و جد هاش خواندن و نوشتن را آموخت و عربی و قرآن را بنا بر رسم آن زمان تعلیم گرفت و در سن نوزده سالگی با جناب میرزا طراز الله سمندری دومین فرزند جناب سمندر ازدواج نمود و سالها را در کمال خوشی با ایشان گذرانید و دارای سه طفل گردید که یکی از آنها در طفولیت فوت شد و پسر بزرگتر ایشان جناب محمد سمندری هم در جوانی صعود نمود و پدر و مادر را در فراق خود دچار غم و اندوه ساخت. اما سومین فرزند ایشان دکتر مهدی سمندری که سرآمد اقربان است و در خدمت و هجرت موفق و مشاربالبینان و در سمت عضویت هیئت مشاورین افریقا خدمات شایان ایشان باعث افتخار جامعه بهائی است و مادر داغ دیده تا آخر حیاتش دل را بوجود ایشان خوش داشته بود.

هنگامیکه طرازیه خانم برای اولین بار احساس تنهایی نمود پس از آنکه بیانات مبارکه مولای جنونش او را تسلی بخشید معلوماتی را که در خانه پدری آموخته بود در غیبت شوهر تکمیل کرد. بقسمیکه میتواند الواح عربی را ترجمه کند و بخوبی از عهده معانی و تلاوت آیات برآید و این خود در قزوین برای نسوان آن روزی بسیار ارزنده و ذیقیمت بود زیرا، پس از تکمیل معلومات ابتدایه تدریس چند نفر از دوشیرگان قیام کرد و سپس به همت و کمک چند نفر از احباء الهی و تصویب محفل

مقدس روحانی مدرسه‌ای در قزوین بنام مدرسه توکل بنات تاسیس نمود. گرچه اعداء چندین بار باعث شدند که آن خانم محترمه در کار خود دچار یاس گردد و با کمک مردم عوامی که تعلیم دختران و تشکیل مدرسه دخترانه را امری خلاف میدانستند باعث تخدیش در امور گردیدند، لیکن ایشان هرگز شکست نخورد و با امکان تغییر محل مدرسه خدمت خویش را در نهایت نظم و ترتیب ادامه داد به نحوی که مورد تفقد هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء واقع گردید و به افتخارش فرمودند:

"ای ورقه رحمانیه، نامه تو رسید و عجز و نیازت در آستان جمال مبارک روحی لاجبائمه الفداه مقبول گردید. الطاف بی‌پایان از هر جهت شامل حال تو گردد. عون و عنایت حضرت رحمان در حق تو کامل شد. به خدمتی که قیام نمودی مقبول است زیرا در دبستان بنات ادیب محبت‌الله‌شده و درس مقامات توحید میدهی البته موفق خواهی گشت و خاتمه اعمال فاتحه‌اللطاف خواهد شد... "الی آخربیانہ الاحلی هنگام جنگ بین المللی اول بعثت وقوع جنگ مدتی مدرسه تعطیل شد ولی با جدیت ایشان دوباره دبستان شروع به کار کرد و مدت نوزده سال ادامه داشت و دختران احباب و اغیار را تحت سرپرستی خود به آداب امری تربیت مینمود و بدین وسیله از بغض و عناد بعضی از خانواده‌ها نسبت به امر مبارک کاسته گردید.

باری به فرموده مبارک ( حضرت طراز در شرق و غرب و شمال و جنوب در نغمه و آواز بود و شور و نشور در بین یار و اغیار می‌انداخت ) و خانم ایشان علاوه بر خدمات دبستانی در لجنات امریه ترقی نسوان و خدمات اطفال و کلاسهای اکابر و دروس اخلاقیه قزوین مشغول خدمات بود.

هنگامیکه در سال ۱۳۰۶ شمسی جناب سمندری ما مور خدمت در

آذربایجان گردیدند ، طرازیه خانم امور مدرسه را به شاگردانی که خود تربیت کرده بود واگذار کرد و به اتفاق شوهر و طفل کوچکتر عازم تبریز گردید و در تبریز هم آرام نشست و به خدمات امریه مشغول شد و شخصا به تدریس و تعلیم نفوس پرداخت و پس از چندی بفکر تاسیس مدرسه ای در قصبه ما کوافتاد و یکی از تربیت شدگان جوان خود را بنام گوهر خانم روشنی اسکوئی در راس مدرسه جدید - التاسیس ما کوگذار دو پس از دو سال راهنمایی و کمک ، همراه شوهر به طهران مراجعت نمود و در سال ۱۳۲۵ شمسی همراه خانواده مدت ده ماه در کرمانشاه اقامت کرد و به خدمات امریه پرداخت و سپس به طهران بازگشت تا آنکه دستور مبارک حضرت ولی عزیز امرالله مبنی به قیام برای هجرت صادر شد و ایشان ندای حق را لبیک گفت و به صوب زنجان رهسپار گردید و در آن دیار همچنان مصدر خدمات عالیه بود تا آنکه پس از مدت ده ماه کسالت در سنه ۱۳۲۵ شمسی در سن هفتاد و یکسالگی در نقطه مهاجرتی خویش بملکوت ابهی صعود نمود و افتخار آنرا یافت که در جوار اجساد شهدای زنجان مدفون شود و محافل تذکری که برای تسرویح روحش برقرار گردید باعث ارتفاع ندای امرالله در آن دیار شد و آوازها این آئین اعظم بگوش قریب و بعید رسید .

طرازیه خانم علاوه بر آنکه در خانواده منقطع و فداکار فرهادی تربیت امری یافته بود در ظل خدمات شوهر توانست به خدماتی عظیمه نائل شود و همچنین یکبار که مقارن با مراجعت حضرت مولی‌الوری از سفر اروپا و امریک بود ، موفق به زیارت اعتبار مقدسه گردید .

مدت چهار ماه در بیت مبارک از مصاحبت حضرت ورقه علیا برخوردار بود و درس عشق و دلدادگی را بیش از پیش آموخت و عنایات لاتحصای مولای توانا شامل حال او و فرزند کوچکش میرزا مهدی که همراه مادر بود گردید .

با ردیگر در سال ۱۳۱۹ که به معیت قرین محترم جناب سمندری بحضور حضرت ولی امر محبوب مشرف شد، مدت پنجاه روز از فیض لقا مرزوق بود و اطاعت و انقیادش نسبت به دستورات مبارکه صدچندان گردید، به نحویکه قیام بر هجرت در سنین آخر عمر خویش نمود و به این مقام مفتخر شد که در محل هجرت مدفون گردید و هیکل مبارک در تلگراف تسلیت آمیز فرمودند خدماتش فراموش نشود و اجرشان محتوم است .

دراوایل جنگ اول جهانی یکی از روزها در امریکا درد امان کوههای سفید نیوهمپشاپرد را دیده ای که به نیوبری پورت<sup>(۲)</sup> منتهی میشود اتومبیلی به رانندگی دختری جوان که مسافری جز ما در عزیزش نداشت با سرعت پیش میرفت . خانم مسافر میسز متیوس که در موقع بروز جنگ در کشور فرانسه اژدین آثا رو علائم عواقب وخیم جنگ کسل ونومید به وطن مراجعت کرده بود و برای فرا را از آنچه دیده و دانسته بود به منزل روستائی خویش که پناه گاه آرا می در نیوهمپشا یر بشمار می آمد میرفت که اوقات را در انزوا بگذرانند و با فراغت خاطر به اوضاع و حوادثی که در جهان میگذشت و مورد پسندش نبود فکر کنند که ناگاه ماشین که با سرعت زیاد میرانند به آنها نزدیک شد و بشدت به عقب اتومبیل برخورد نمود . بطوریکه میسز متیوس به خارج پرتاب شد و در با طلاقسی بیهوش بر زمین افتاد و دخترش نیز مجروح گردید . دهقانی با گاری اسبی از آن نقطه عبور میکرد . مصدومین را به اولین کلبه دهقانی رسانید . بعد از ظهر آنروز هنگامیکه آن خانم بیهوش آمد در کمال تعجب و حیرت عکس مبارک حضرت عبدالبهاء را بالای سر خویش مشاهده نمود . از آنجا ئیکه قبلا هم تمثال مبارک را دیده بود و با دیانت بهائی آشنائی داشت با مشاهده این تمثال مبارک با خود اندیشید که خداوند این واقعه را برای تنبها و که از سرنوشت میگریخته ترتیب داده . زیرا از تلاوت بیانات مبارکه دانسته بود که حضرت عبدالبهاء فرموده بودند برای آنکه تا فیدات روح القدس را اخذ کنید میبایستی با اراده خود با بقلب را بگشاید تا روح القدس درون آن بتابد و او چنین

(1) Loulie Albee Mathews

(2) New Buryport





نکرده بود .

لذا بخاطرش آمد که چگونه بعزت بروز جنگ ضعف و فتوری نسبت به عقائد مذهبی خویش پیدا کرد و بوسیله خانمهای دیگری که آنها هم اغلب به این سستی عقائد دچار شده بودند به منزل میسزکا چران رفته بودند . میسزکا چران<sup>(۱)</sup> با علم اعداد تعبیرات و تفسیراتی مخصوص به خود از ادیان مختلفه میگردور و روابط ادیان و جنبه های مشترک آنان را شرح میداد . میسزمتیوس شمایل مبارک حضرت عبدالبهاء را برای ولین بار آنجا دید . گرچه مشاهده چشمان نافذ مبارک او را منقلب کرد و با معرفی صاحب عکس از طرف میزبان و همچنین دریافت کتاب مستطاب ایقان در شب اول سال نو و مطالعه آن کتاب مقدس اندک تکانی خورد ولی با زهم آنطوریکه میبایستی به نظر خودش حقیقتی را که آنهمه طالبش بود ، نیافته و با تفاق دوستانش عازم اروپا شده بود .

آن خانمهای امریکائی که همه خانمهای اشراف و متشخص بودند برای آنکه درجا معاشرا فی شجاعت خود را ثابت کنند ، خطرات ناشی از جنگ را تحمل کرده بعنوان دیدار علائم جنگ و بعلاوه برای سرزدن به سالنهای مذباکشتی به پاریس رفته بودند و در آنجا میسزمتیوس از مشاهده زخمیها در بیمارستان امریکائی و مشاهده حوادث جانگداز جنگ بدون توجه به امر مبارک بیش از پیش مایوس و مغموم شد و قصد فرار از زشتیهای جهان را داشت . اتفاقا اکنون میدید در آن خانه روستائی که از او پذیرائی میشود شمایل مبارک بالای سرش میباشد .

باری این کلبه متعلق به پسر عمویش هاری راندل<sup>(۲)</sup> و خانمش روت راندل<sup>(۳)</sup> بود که هر دو از مومنین و خادمین امرالله بودند که از

(1) Cocheran

(2) Harry Randall

(3) Ruth Randall

موقع استفاده کرده و برای هدایت او کوشیدند و او و جمیع این حوادث را اراده الهی دانست و آنرا به خوش اقبالی خویش تعبیر نمود و در کمال عشق و علاقه چند هفته ای را که برای گذراندن دوره نقاهت در آن منزل بود تعالیم الهی را آموخت و بحدی شیفته امر مبارک گردید که از استماع الواح مبارکه حتی بعدها از شنیدن مناجاتهای فارسی بدون آنکه معنی آنها را بداند لذت میبرد و غرق در عوالم روحانی میگردد و با اظهار یک دنیا سرور و خوشوقتی از پسرعمو و خانمش که تا آن روز اطلاع نداشت که قبل از تشریف فرمائی هیکل مبارک به آمریکا همبهائی بوده اند از اینکه به او کمک کرده اند تافیز روح القدس را دریافت کند تشکر کرد و با لایحه پس از بهبودی کامل به نیویورک بازگشت .



میسز متیوس پس از فائز شدن به شرف ایمان موفق به ملاقات خانمهای مبلغه آمریکائی گردید و آنها با معلومات امری خویش او را یاری کردند و برای دخول در عوالم روحانی و انقطاع از عوالم مادی و احتراز از زندگانی پرتجمل و تفریحات قبلی او را مدد کردند . سپس در بهار سال ۱۹۱۶ برای شرکت در اجتماع اعیان در پاریس مأموریت یافت و عازم فرانسه شد . در کنفرانس که در یکی از هتل‌های مجلل پاریس تشکیل شد عموم اعیان شرکت کرده بودند و برای پیشرفت امر الله و روش و طرق آن مذاکره میکردند . میسز متیوس در آن کنفرانس مشغول پذیرائی بود و چند نفر از اعیان ایرانی هم بالباسهای معمول آن زمان کنار تالار نشسته بودند میسز متیوس سینی چای را نزدیکی از آقایان ایرانی برد و چون آن میهمان عزیز دستش را برای برداشتن چای جلو آورد آن خانم با دیدن مچ دستش که بعلت جراحات قبلی تا روی استخوان

فاقد گوشت بود و بسیار دلخراش بنظر میرسید خیلی متاثر شد و علتش را سوال کرد. آن شخص با کمال افتخار گفت که در راه عشق به معبودم مدتی زندانی بودم و در اثر جراحات غل و زنجیر دستم به این شکل درآمد.

این گفتار افتخارآمیز در آن خانم اثر شدید داشت و او را متفکر ساخت که آیا اگر محک امتحان پیش آید او هم میتواند مانند حواریون مسیح ترک دنیا و مظاهرش را کرده به جمیع نقاط عالم سفر کند و آواره بلاد گردد و ابلاغ امر مبارک نماید؟ آیا میتواند برای خدمت در امر حضرت بهاء الله زنجیرهای قیود را بگسلد و از دنیا بگذرد؟ با این افکار به انقلاب شدید روحی مبتلا شد و ساعاتی را که در آن محفل بود به اندیشه گذرانید. بالاخره به این نتیجه رسید که نمیتواند دنیا و دین را هر دو با هم داشته باشد و باید یکی از آن دورا انتخاب کند لذا تمام شب را غرق در این افکار گذرانید تا آنکه مصمم شد بوطن بازگردد و قبل از هر چیز برای شناختن خویش اقدام نماید.

هنگام طلوع آفتاب قلم بردست گرفت. این سطور را بر نامه ای نوشت تا بحضور مبارک حضرت عبدالبهاء ارسال نماید:

"عبدالبهاء عزیز، فکر میکنم بهتر است بموطن خود مراجعت کنم زیرا آنطوریکه باید معلومات امری ندارم که مرکز و یا کلاسی را رهبری کنم و بعلاوه هم بقدر کافی لایق نیستم."

هنوز نامه بر روی میز بود و در صندوق پست جای نگرفته بود که مسافری ایرانی از ارض اقدس وارد شد و لوح مبارکی را بدستش داد.

حضرت عبدالبهاء در آن لوح بیاناتی به این مضمون فرموده بودند که آن دوست ایرانی برایش ترجمه کرد:

"تصمیم برای بازگشت به وطن برای عبدالبهاء عزیز است. زیرا او طر مرکزی است که از آنجا اشعه حیات به افق عالم پرتومی افکند. پسر مراجعت کن و متواضع و مطیع باش. متدرجا شیربیشه<sup>(۱)</sup> عبدالبها خوا"

(۱) در بیان مبارک به انگلیسی شیر عبدالبهاء گفته شده ولی در زبان فارسی شیربیشه گفته میشود.

شد و غران از هفت دریا عبور خواهی کرد." (ترجمه)

با زیارت این بیان مبارک وظیفه خود را دانست و فوراً نزد شوهر و خانواده اش با زگشت و برای عمل بدستورات مبارکه و زدودن زنگار دل به دعا و مناجات پرداخت و بنا برگفته خود ایشان در کتاب هر بحری لؤلؤ ندارد<sup>(۱)</sup> که اثر برجسته آن امه مقربه است و در آن کتاب شرح تصدیق و خدماتش را مفضلان نوشته " پس از تضرع و ابتهال بسه درگاه حضرت معبود پله دیگری را برای رسیدن به قله رفیع روحانیت بالا رفت .

در آوریل ۱۹۱۷ که ایالات متحده وارد جنگ شده بود و احتیاج شدیدی به کمک افراد احساس میشد به تشویق دوستان غیربهاگی در حالیکه شوهرش بواسطه گرفتاریهای مادی در آمریکا نتوانست او را همراهی کند، عازم اروپا شد و در بیمارستان امریکایی در پشت جبهه بسه خدمت پرداخت و در صلیب سرخ زحمات فراوانی متحمل شد و در آن سفر علناً به تبلیغ امر مبارک قیام کرد و با وجود نبودن وسائل آسایش و حرارت و خوراک کافی با خدمت امر مبارک و کمک به مصدومین و مجروحین جنگ خویشتن را مسرور میساخت و در پایان جنگ هنگام بازگشت به امریکای یک فرد کاملاً مومن و موقنی بود که هدفی جز خدمت به عالم بشریت نداشت و غرق در شادمانی بود و چون بملاقات دکتر اسلمنت که مشغول تنظیم کتاب بهاء الله و عصر جدید بود افتاد و در روح ایمانی او بیشتر از پیش تقویت یافت و به تأییدات الهی امیدوار گردید .

در پارسیس برای این خانم واقعه ای روی داد که تا آخر حیاتش سپاسگزار درگاه الهی بود و آن زیارت مولای محبوب و عزیزش حضرت ولی امر الله بود که هیکل مبارک را هنگام عزیمت به اکسفورد قبل از ولایت امر به اتفاق دکتر لطف الله حکیم برای استراحت بمنزل خویش دعوت کرد و بدون آنکه بدان صاحب آن چشمان نافذ و روی

(1) Not Every Sea Hath Pearls

نورانی که به سجایای اخلاقی جدبزرگوارش زینت یافته درآینده چه نقشی را در عالم اربعه‌ده خواهد داشت از ایشان پذیرا نمی‌شود و این سعادت بی‌سابقه‌ای بود که خداوند به رایگان نصیبش کرده بود. باری پس از مراجعت از اروپا همچنان مشغول خدمات تبلیغی بود که تلفنا او را برای تشکیل جمعیت بهائی در نیویورک به منزل میسز کروک دعوت کردند و تاریخ تشکیل جلسه هم‌تلگرافاً حضور مبارک عرض شده بود.

البته از آنجا که این اولین بار بود که جمعیت بهائی تشکیل می‌شد افراد وظیفه خود را بخوبی نمیدانستند و علاوه بر یک از حاضرین در جلسه خودش را مطلع تر و مهم‌تر از دیگران می‌پنداشت و خویش را مقدم میدانست و همه کوشش می‌کردند برای خود را به دیگران تحمیل کنند. بحدی که اعضاء متوجه شدند که جلسه فاقد روحانیت می‌باشد و کسل و پژمرده منتظر تائیدات الهیه گردیدند و سکوت برقرار شد. در همان هنگام زنگ در صدا در آمد و تلگراف مبارک را بمیان جمع آوردند. نفس‌ها در سینه حبس شد و همه با اشتیاق گوش میدادند که فرموده بودند: "آیه ۱۳۵ از فصل نوزدهم انجیل متی را بخوانید." برای برداشتن کتاب انجیل دستها بطرف کتابخانه پیش رفت و با انگشتان لرزان کتاب ورق خورد و این سطور ملاحظه شد:

"چه بسا کسانیکه مقدم اند عقب خواهند آمد و ای بسا کسانیکه عقب افتاده‌اند، رستگار خواهند شد." (ترجمه)

ناگهان همگی از درسی که حضرت عبدالیهاء به آنها داده بودند منقلب شدند و خود را کوچک و حقیر احساس کردند و در آن جلسه با خضوع و خشوعی زائد الوصف جلسه را ترک کردند و این درس عبرتی بود برای میسز متیوس که در خدمات آینده اش آنرا همیشه بخاطر داشت و بکار می‌بست.

در نیویورک بود که خبر صعود مبارک را شنید و از اینکه مفتخر بزیارت مولایش نشده بود در غم او اندوه بی‌پایان غوطه ور گردید. ولی پس

از آنکه به امر مبارک حضرت مولی‌الوری در الواح مبارکه وصایا  
توجه به حضرت شوقی ربانی مرکز ولایت امر نمود و باعث تسلی  
خاطرش گردید و به خدماتی نائل شد که کمتر کسی قادر به آن بود.

\* \* \*

در سال ۱۹۲۸ میلادی به آن امه مخلصه الهام شد که در ایتالیا محلی  
که خودش ویلائی داشت بنا م‌پرو و توفینو<sup>(۱)</sup> اقدام به تاسیس کتاب -  
خانه‌ای کند و بحضور مبارک عرض کرد که ما میل است در آن کتابخانه  
فقط کتب امری را جمع‌آوری کند که مراجعین بتوانند کتب را قرض  
بگیرند ولی هیکل مبارک توصیه فرمودند که کتب مقدسه تمام ادیان  
در آن کتابخانه جمع‌آوری شود. لذا بکمک بعضی از اعیان کتب مقدسه  
جمیع ادیان و کتب فلسفی و نوشتجات راجع به مبدا و معاد و زندگانی  
پس از مرگ و بقای روح و همه و همه را جمع‌آوری کرد و کاتالوگ کتابها  
را به دانشگاهها و مرکز علمی اروپا ارسال داشت و پس از آنکه  
تقاضاهای دریافت کرد کتب مذکور را به مالک مختلفه فرستاد و  
بدینوسیله کتب امری که در بین کتب بود به اقصی نقاط اروپا  
ارسال گردید.

در بحبوحه این خدمات بود که به مرض ذات‌الریه مبتلا شد و بین مرگ  
و زندگی قرار گرفت. دختر ایشان تلگرافاً از حضور مبارک طلب شفا  
کرد و هیکل مبارک جواب فرمودند: "مساعی مادرت تمام نشده و  
زننده خواهد ماند تا کارهایش را تکمیل کند." (ترجمه)  
طیب معالج در کمال تعجب علائم بهبودی غیر مترقبه‌ای را در او دید  
و باعث حیرتش شد و با لآخره توصیه کرد که از این پس ایشان نمیبایستی  
در شهرهای ساحلی و یا نزدیک دریا سکونت اختیار کند بلکه میبایست  
در حوالی کوههای صخره‌ای کلرادو<sup>(۲)</sup> زندگی نماید.

(1) Portofino

(2) Colorado

در کلرادو ملک وسیعی خریده شد و میسز متیوس به آنجا انتقال یافت تا کم کم سلامتی خود را با زیافت و نام محل جدیدش را تمریتی (۱) گذارد که مقدر شد بعدها به مدرسه‌ای تبدیل شود برای مهاجرین امریکای لاتین و بالاخره در سال ۱۹۳۹ ساختمان کامل مدرسه تمام شد و بنام مدرسه بین المللی بهائی افتتاح شد و در سال ۱۹۴۷ تقدیم محفل مقدس ملی بهائیان آمریکا گردید و هیکل مبارک در طی تلگرافی فرمودند که از این اقدام مفید مسرورند و برای موفقیت او، دعا میکنند. از آن پس به جزاثر مختلفه اطراف از جمله ها وائی مسافرت کرد و مصدر خدمات بود.

در طی سفری که در سال ۱۹۳۹ با تفاق شوهرش به جزاثر پارسیا سیفیک کرد راجع به امر مبارک با عده زیادی صحبت داشت. شخصی که اظهار میکرد در کشتی سدریک در حضور حضرت مولی‌الوری بوده، نظرا و راه سوی هندوستان برای سفر تبلیغی جلب کرد و در مراجعت حضور مبارک نیت خود را نوشت. در جوابش فرمودند:

"همکار شایسته و قابل تمجید، احساس میکنم عاقلانه تر است که قوای خود را در میدان وسیعی مانند هندوستان مصروف نکنید بلکه شمارا و امیدارم که خدمات خود را در آینه در امریکای جنوبی متمرکز کنید با عطف توجه مخصوص به جزاثرها وائی که خدمات انجام شده شما در آن مکان عمیقانه تقدیر میشود چپین و ژاپن بیشتر میدان وسیع برای خدمت میباید و در صورت وجود امکانات شما میتواند در آنجا خدمات انجام دهید با وجود این بشما توصیه میکنم که خدمات خود را در امریکای جنوبی که بواسطه داشتن دوستانی موقعیت بهتری دارید شروع کنید تجارب و قضاوت و فداکاریهایتان شمارا شایسته آن میکنند که برگزیده خاصی بشوید و مشوق دوستان گردید تا بشما تاسی کنند و اقدامات با شکوه شما را تعقیب کنند. با محبت و سپاسگزاری "امضای مبارک شوه (ترجمه و مضمون بیان مبارک)

) Temerity



از آن ببعده میسزمتیوس با اتفاق شوهرش که او نیز مورد رضای خاطر مبارک بود خدماتش را در امریکای لاتین و امریکای جنوبی بحد اعلا رسانید در ممالک و شهرها و قصبات نداء امرالله را مرتفع کرد و در جزائر نیمکره جنوبی تا نزدیک قطب به خدمت پرداخت و به نقاط مختلفه استرالیا رفت، برای تاسیس محافل روحانیه مساعدت نمود با ملاقاتی که با میس مارتا روٹ بعمل آورد از تجربیات آن مبلغه شهیره که فخر مبلغین و مبلغات نامیده شده استفاده کرد و به نطاتی که ایشان موفق به سفر نشده بودند مسافرت نمود و به تشکیل کلاسها و جلسات کنفرانسهای تبلیغی پرداخت. بالاخره به افریقای شمالی رفت و سپس به دستور مبارک به افریقای جنوبی سفر کرد و علم یسا بهاء الابهی را در جمیع صفحات بلند نمود و همچنانکه حضرت عبدالبهاء وعده فرموده بودند چون شیری غران از هفت دریا عبود نمود و ندای امر مبارک را بگوش قریب و بعید رسانید.

از خصائص اخلاقی او هر چه ذکر کنیم کافی نیست فقط اشاره میکنیم به محبتهای قلبی و روش صمیمانه ای که در طی اسفار از خود نشان میداد یعنی هم تبلیغ میکرد هم مشوق احباء بود و هم در پی درمان درد مندان برای نمونه اشاره به خدماتش در جزائرها و اشی است که با اجازه فرماندار مکرر به کلنی کودکانی که از والدین جذامی خود جدا شده و تحت نظر و در اختیار موسسات خیریه بودند رفت و با دادن هدایا و نثار مهر و محبت آن کودکان مایوس و ضعیفالبنیه و همچنین پرستاران آنها را مورد تفقد قرار داد و از آنجا <sup>یکه</sup> آوازه خدماتش بگوش والدین کودکان رسیده بود آنها هم علاقمند شدند که آن خانم فداکار را ببینند با اتفاق شوهرش برفرازا قیانوس پروا ز کرد و در دامان کوهسار به محل جذامیان که یا زده سال بوده هیچکس در آن پای نگذارده بود واقع در جزیره مالاکائی<sup>(۱)</sup> که آرا مشی همراه با غم و اندوه فراوان دربر داشت بدیدار آنها رفت و پس از ملاقات محبت آمیزی با دکتر و پرستارها کباخت

(1) Malakai

که ترک دنیا کرده و در میان جذامیان بسر میبردند به توصیه آنها عمل کرد و آنچنان بر اعصاب خود مسلط شد که آثار وحشتی از دیدن روی مسمئزکننده مرضائی که دورش جرگه زده بودند از او بظهور نرسید و در کمال محبت خواسته های آنان را نسبت به اطفالشان پذیرفت و اجرا کرد و چنانکه قبلا مذکور گردید مولای توانا خدماتش را در جزائرهای وائی ستودند.

عنایات مولای حنون در حق او و شوهرش نه آنچنانست که بتوان شرح داد با لاخره در ۲۷ اکتبر ۱۹۶۶ میلادی در کلرادو بملکوت ابهی صعود نمود و مورد عنایات مخصوصه بیت العدل اعظم واقع شد و نامش در کتاب عالم بهائی ثبت گردید.

مروج امرالله

"حضرت ولی امرالله مایلند که مقام پراهمیت جوانا اسکوبارت عیان گردد. کسیکه موسس جامعه بهائیان نروژ بود و مقامش از یک مهاجر بالاثراست." (ترجمه)

این قسمتی از بیانات مبارکه حضرت ولی امرالله است که به توسط منشی ایشان در تاریخ ۱۱ مارچ ۱۹۵۳ مرقوم گردیده. با توجه به بیانات مستخرجه مقام عالی وبلندخانم جوانا اسکوبارت بر ما روشن میشود. خانمی که بمناسبت فداکاریهایش در کشور نروژ به مقام رفیعی رسید که هیکل مبارک فرمودند مایلند همه او را بشناسند و مقامش را درک کنند. او فردی بود که به تنهایی سالیانی دراز با کوشش فراوان در شرایطی بس دشوار مشغول امرالله را در آن مملکت روشن نگاهداشت.

انسانی بود که نظیر که اوقات زندگانی خود را به خدمت امر مبارک تخصیص داد و حیات خویش را بمنظور اعلائی امرالله فدا ساخت در اول دسامبر ۱۹۵۲ در بیمارستان اسلوبملکوت ابهی صعود کرد و پس از مرگش در مجله بهائی اسکانندینا وی در ستایش یک دوست قدیمی و بهائی حقیقی که غیبت اختیار کرده بود مقاله ای نوشته شد و احساسات عالیهنسبت به او بیان گردید و او را با عبارات ذیل تمجید نمودند:

"میس جوانا شخصیتی بود بارز، خانمی منقطع و منزله و میرا از شئون دنیوی دارای صفات حمیده، دوستی و صمیمت و انصاف و مروت، مهربانی و محبت و ثابت و راسخ در امرالله."

\* \* \*

جوانا اسکوبارت در سال ۱۸۷۷ میلادی در دهکده ساندهرد<sup>(۱)</sup> نروژ تولد یافت اجدادش به شغل ساختن کشتی و تعمیرات آن اشتغال داشتند. پدرش مالک یک کشتی بود و هنگامی که مادرش دارای هیجده طفل گردید دیگر به منزل بازنگشت و هیچ خبری از او و یا از کشتی او دریافت نگردید. لذا مادرش شوهر دیگری انتخاب کرد و تصمیم گرفت که سایر فرزندان کوچکش بنام ناپدری خوانده شوند و لقب اسکوبارت را به جوانا داد.

جوانا، دوران طفولیت خویش را در نروژ گذراند و پس از مدتی برای ادامه تحصیل در رشته پرستاری عازم آمریکا شد و در ایلینویز<sup>(۲)</sup> بود که ندای امرالله را شنید و برای تحقیق در این دیانت جدید مدت شش ماه شغل خود را ترک کرد و به توسط میسیز ماکسول اطلاعات کافی بدست آورد و در سال ۱۹۱۹ به امر مبارک تصدیق کرد و مشتعل و منجذب گردید تا آنکه در سال ۱۹۲۷ عازم نروژ شد تا از مادرش که سخت مریض بود پرستاری کند. هنگام مراجعت به نروژ عازم اعتبار مقدسه شد و بحضور مبارک حضرت ولی امرالله افتخار تشریف یافت و مسائل غامضه اش را از حضور مبارک سوال کرد و جواب کافی شنید. هیکل مبارک دستور فرمودند که جوانا در نروژ اقامت کند و در آن خطه به اعلائی امرالله مشغول شود زیرا در آن سامان هنوز کسی در ظل امرالله نیامده بود و کتب امریهائی در نروژ وجود نداشت جوانا پس از تشریف شخص دیگری شد و خلق جدید یافت. خواسته های خود را فراموش کرد و خویشتن را در اختیار خداوند گذارد و بسا راهنمایی هیکل مبارک به خدمات عالیهای پرداخت در حالیکه بسیار مایل بود به آمریکا مراجعت کند از نروژ خارج نشد، تا به ترجمه آثار امری به زبان نروژی پردازد. خواسته او، اراده مبارک بود و از مصمم قلب مایل بود که تا پایان عمر اوقات خود را

(1) Sandehered

(2) Illinois



صرف خدمت و ترجمه آثار میا رکه نماید و آنها را تقدیم حضور میا رکه کند .

لذا مجبور شد به آموختن زبان مشغول شود و با وجود آنکه سنش از پنجاه متجا و زبودا متحان و رودیه به دانشگاه را داد و موفق شد . بنا بر این پس از تکمیل زبان از عهده ترجمه آثار میا رکه بزبان مادری خود بخوبی برآمد . در صورتیکه ترجمه اصطلاحات امری به زبان نروژی بسیار مشکل بود ولی تائیدات الهی شامل حالش شد و در تمام اوقات به این امر مهم میادرت ورزید . آنچنانکه در موقع شروع اقدامات تبلیغی در اروپا در دومین نقشه هفت ساله در سال ۱۹۴۶ کتاب دکتر اسلمنت چاپ شده بود و در کتابخانه ها بفروش میرسید و کلمات مکنونه و لوح اصل کل الخیر و کتاب مستطاب ایقان و تعداد زیادی مناجات و الواح و صایای حضرت عبدالیهاء و همچنین کتاب هدف نظم بدیع بقلم مبارک حضرت ولی امر الله را ترجمه کرده بود و برای استفاده مبلغین در نسخه خطی آماده بود و در اواخر برای تشریک مساعی با کمیته ترجمه جامعه بهائی نروژ کتاب تجدید تمدن<sup>(۳)</sup> نوشته دیویدها فمن را هم ترجمه کرد همچنین اوراق مربوط به عهد میثاق و نطقهای که در کنفرانس کپنهاگ در سال ۱۹۵۰ بوسیله مبلغین ادا شده بود و در سهائی که در مدرسه تا بستانه تدریس میشده را ترجمه کرد و در اثر زحمات و فداکاریهای او امر الله در نروژ مستقر گردید .

اما جوانان در زمان جنگ دوم جهانی بواسطه عدم وسائل کامل زندگی دچار مشقت و سختی گردید . اطاقی که در آن زندگی میکرد در طبقه سوم عمارتی بود که برای گرم کردن آن میبایستی از زیر زمین ذغال به طبقه بالا میبرد و این کاری بود بسیار مشکل که همیشه انجام میداد اما در زمان جنگ که ذغال وجود نداشت مشقات

(1) Words of Wisdom

(2) The Goal of a New World Order

(3) The Renewal of Civilization

ناشی از جنگ در او اثرات فراوان گذاشت و سلامتی خود را از دست داد با وجود همه اینها برای کمک به هموعانش به پرستاری مجروحین اقدام نمود و آنچنان از عهده خدمات اجتماعی برآمد که پادشاه نروژ از او تجلیل بعمل آورد که البته تمام این اقدامات و خدمات لطمه شدید بر سلامت او وارد میساخت .

در سال ۱۹۴۷ در اسلوی نروژ که بمواد غذایی بحدا علا رسیده بود ولی از آنجا ئیکه پرستار با زنیشتهای بود ما هیانه چند عدد تخم مرغ و مقداری شیر دریافت میکرد و گاهی از اوقات از امریکا بستههایی برای آن فرد فداکار فرستاده میشد ولی جوانا هرگز آن بستهها را به مصرف شخصی نمیروسانید بلکه برای پذیرائی از اعیان در ضیافت نوزده روزه که در آپارتماننش تشکیل میشد اختصاص داده بود .

در سرمای طاقت فرسای نروژ بدون حرارت زندگانی را میگذرانید و به تبلیغ و تنشیرا مرالله میپرداخت و هنگامی هم که دوستانش به او مژده دادند که ذغال برای مصرف اهالی تا اندازه ای موجود است ، او برای خرید ذغال فاقد وجه بود و هر چه دوستانش اصرار کردند که خودشان برای او ذغال تهیه کنند قبول نکرد .

باری در مدت بیست سالی که جوانا دیانت بهائی را به مردم نروژ شناساند و مشغول خدمت بود هرگاه مبلغین و یا مسافرین بهائی به آن نقاط وارد میشدند در کمال محبت از آنها استقبال و بدرقه میکرد و روز و شب در هوای بارانی و یا طوفانی روی نورانی او در میان نبوه مردمی که در کنار ساحل و یا ایستگاه راه آهن بود میدرخشید .

۰ رسال ۱۹۳۵ میس ما رتا روت بدستور حضرت ولی امرالله برای خدمات تبلیغی به ممالک اسکاندیناوی سفر کرد و در نروژ با جوانا ملاقات کرد و مشا را لیهادر زیارت آن نفس فداکار تقویت روح یافت و همچنین را و اخرجیاتش پیام محبت آمیز مولای عزیزش حضرت ولی امرالله را توسط ایادی امرالله جناب خادم دریافت کرد و این امر باعث شادمانی نا طرش گردید .

وجود جوانان در نروژ باعث اطمینان خاطر و استقامت مهاجرینی بود که از اروپا و آمریکا به آن نواحی هجرت میکردند و دست در دست یکدیگر برای تشکیل محافل اقدام مینمودند .

هنگامی شادمانی جوانان به حد اعلا رسید که در اپریل سال ۱۹۴۸ محفل روحانی اسلو تشکیل شد و خود او هم یکی از اعضاء محفل بود و بعنوان ریاست محفل انجام وظیفه کرد .

در جولای ۱۹۵۰ در کنفرانس کپنهاگ شرکت کرد و تا آخر حیاتش که سال ۱۹۵۲ و ۷۵ سال از عمرش میگذشت قائم به خدمت بود و محبوب همه اعیان و اغیار . عشقی که نسبت به امر مبارک داشت بی اندازه بود و مساعدت هایش به عموم بینهایت . خانمی بود بسیار عمیق و فکور که برای کردارش بیش از قول اهمیت قائل بود .

در ۱۱ مارچ ۱۹۵۳ که کنفرانس استکهلم تشکیل گردید حضرت ولی امر الله دستور فرمودند شرکت کنندگان به نروژ سفر کنند و مزار جوانان اسکوبارت را زیارت کنند لذا عده زیادی از اعیان نقاط مختلفه عالم بر مزار آن مروج دیانت بهائی مناجات کردند و برای ترقی و تعالی روحش دعا نمودند .



" ايتها الورقه الشایسته ، حقا که در مورد امتحان وافتتان چون جبل راستان ثابت ورا سخاید و از همزات متوهمین و اراجیسف مکذبین مقدس و درکنار . اگر در این سبیل مداومت نمائید در ملکوت علی با جروثوابی جزیل فائز خواهید شد و به مقام ابهی در افق اسنی خواهید رسید زیرا از دنیا و ما فیها گسستید و به جبل ولایش تمسک جستید . . . " الی آخر بیانه الاحلی

این بیانات مبارکه از کلک مطهر حضرت ولی امر الله در حق امه شایسته تاج ماه خانم زوجه سابق آواره<sup>(۱)</sup> نازل گردیده که با زیارت آن میتوان به مقام منیع آن خانم محترمه پی برد . زیرا در ظل تعالیم الهیه به مقامی رسید که توانست در راه محبت به امر مبارک و اطاعت از الواح و صایای مولای توانایش در عهد و میثاق الهی ثابت ماند و با وجود داشتن زندگانی راحت در کمال جرات و جسارت ترک شوهر و فرزند کند و حیات فانی را فدای حیات باقی و عشق مولای عزیزش حضرت غصن ممتاز نماید که حقیقتا جای آن دارد به

(۱) شیخ عبدالحسین تفتی که پس از ایمان به امر مبارک لقب آواره را برای خود انتخاب کرد در زمان حیات حضرت عبدالبهاء مومن شد و منشاء خدمات تبلیغی گردید و مورد احترام عموم احباء در شهرها و قراء و قصبات ایران واقع و دو جلد کتاب به نام کواکب الدریه فی ماثرا لالبهائیه را در تاریخ امر مبارک با شرح حقانیت این ظهور اعظم تالیف کرد لیکن حس غرور و جاه طلبی او را از تمسک به ولایت امر پس از صعود حضرت عبدالبهاء منحرف ساخت و به مقام نقض رسید . سپس بر آنچه قبلا نگاشته بود ، رد نوشت و احباء الهی از ملاقاتش ممنوع شدند .

واسطه صدماتی که در سبیل میثاق الهی تحمل نمود و مورد عنایات مولای توانا پیش واقع شد از روح پرفتوحش تجلیل شود و نامش در ردیف نساء برجسته امر الهی نگاشته و ثبت گردد .

\* \* \*

دراواثل ولایت حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه در قمصر کاشان واقع عجیبی روی داد که اهالی آن قریه را دچار حیرت ساخت اغیار شادمانی آغاز کردند و به آزار و ایذاء احبا پرداختند و احباب درهای خانه را بسته درون اطاقها اجتماع نموده به مناجات و تضرع و ابتهال پرداختند زیرا نقض آواره که یکی از مبلغین آن زمان بود و مورد احترام همه ، تکان سختی به آنها داده بود .

همسر جوانش تاج ماه خانم با وجود تنها پسرش که بیش از سه سال نداشت بیخبر از همه جا مشغول تکمیل ساختمان خانهای بود که به منظور دلخوشی شوهر و تشکیل اجتماعات امری در بنای آن سعی فراوان داشت و هر روز در انتظار با زگشت شوهر که تمام اوقاتش را در ممالک مختلفه به منظور خدمت و تبلیغ میگذراند قایق میشمرد .

آن روز تاج ماه خانم به منزل یکی از بستگانش رفت و درهای بسته را دید و صدای مناجات آنها را شنید . چون جویای اوضاع شد خبر نقض شوهرش را به او دادند . تاج ماه خانم پس از گذشت سالها آن واقعه را فراموش نکرده بود و گفت که " ترجیح میدادم خبر مرگ جسمانی شوهرم را دریافت کنم . با شنیدن طرد روحانی او یکباره ارکان وجودم فروریخت و آرزوهایم همگی بر باد رفت . گریه و زاری آغاز کردم و دلشکسته بگوشه ای پناه برده با پروردگارم به راز و نیاز پرداختم .

ابتدا به گمان اینکه ممکن است مورد عفو هیکل مبارک حضرت ولی امرالله واقع شود ختمها برداشتم و دعاهای حضرت اعلی را که هنگام گرفتاری احباء برای استخلاص از بلایا تلاوت میکردند بارها زیارت



کردم و به تضرع و تبیتل وزاری به درگاه حضرت بهاء الله بدعا پرداختم ولی پس از مدتی اطمینان یافتم که شوهرناپاک با ابلیس، عهد دوستی بسته و راه بازگشت ندارد. " (۱)

باری آن مظلومه گرفتارنا ملایمات عدیده گردید و در معرض امتحاننا شدید قرار گرفت لذا به خداوند پناه برد و از آن پس برای خویش دعاها کرد و اشکها ریخت تا بلکه از امتحانات الهی محفوظ ماند حقیقتاً تا جماعه خانم به بدبختی بزرگی گرفتار شده بود و قلسب حزینش از اینکه مجبور خواهد بود پس از بازگشت شوهرش با او ملاقات کند از غم مقابله با آن مردناپاک میگذاخت لذا از همان ابتدا تصمیم خود را گرفت و به همه دوستان گفت که حاضرم فرزندم را در راه محبت حضرت غصن ممتاز و امراق دس جمال ابهی فداسازم و از او چشم بپوشم. فرزند برایم خیلی عزیز است ولی از قربانی کردن او در راه خدا دریغ ندارم.

در آن هنگام آواره از مقامات عالیه که داشت تنزل کرده و قدرو منزلت خویش را از دست داده بود. هیچیک از احبا و رانمی پذیرفتند و حتی از نگاه کردن به او احترام میجستند لذا قصد بازگشت به خانه را کرد و پپی در پی پیغام میفرستاد و مکتوب مینوشت تا بلکه زوجه اجازه ورود به منزلش را بدهد و بقیه عمرش را با همسر و فرزندش بگذراند. آن خانم مومنه مخلصه در جوابش میگفت: "نه توحق دارم که به منزل من بیایی و نه من نزد تو خواهم آمد و آواره ای که من میشاختم حال دیگر حیات ندارد."

کم کم اغیار به جسارت بیشتری اقدام ورزیدند و به مجرد اینکه دانستند آواره دیگر در جرگه بهائیان نیست خانه و زوجه اش را سنگباران کرد (۱) نگارنده با جماعه خانم ملاقات کرد و ایشان در موقع گفتن شرح احوال خویش همچنانکه بیاد مصائب آن روزی افتاد، دچار تالم فوق العاده گردید و اشکریزان پیوسته تکرار میکرد: "شوه ناپاک با ابلیس عهد دوستی بسته بود."

و به فحش و ناسزا های بیشتری میادرت ورزیدند و انتظار داشتند که آواره وارد شود و در مقدمش گا و گوسفند قربانی کنند و به کمک او احباب را قلع و قمع نمایند .

احباء منتظر غائله عظیمی بودند که با لآخره با تدبیر آن خانم عاقله خاتمه یافت . تاج ماه خانم برای آواره پیغام فرستاد که آمدن توبه قمصروکاشان خطرناک است . لذا آواره بزعم آنکه عده ای برایش توطئه ترتیب داده اند از رفتن به کاشان صرف نظر کرد و در طهران ساکن شد ولی همسر بیچاره اش از شدت ظلم اعداء از طرفی و از خجالت احباء از طرف دیگر که البته بعضی هم او را تحقیر میکردند ، دائم گریان و لرزان بسر میبرد و از همه بدتر شوهرش پی در پی تقاضای گرفتن پسرش را میکرد .

تا با لآخره آن زن شیردل با طفل خود به طهران رفت و در منزل یکی از احبای نیک نفس وارد شد و از محفل مقدس روحانی کسب تکلیف کرد . از آنجائیکه هنوز از ساحت مبارک دستوری راجع به وظیفه این خانم در قبال این و قایع نرسیده بود ، محفل روحانی صلاح دانستند که چون طفلی در میان است تا هنگامیکه طلاق رسمی نشده در خانه شوهر ساکن گردد .

تاج ماه خانم که ابتدا رضایت به چنین اقدامی نمیداد ، گریستن آغاز نمود و از رفتن بخانه شوهر با کرد ولی بدستور محفل مقدس روحانی آن روز با آه و زاری بدون رضایت خاطر به منزل شوهر رفت اما به گفته ایشان چه شبها را تا صبح سر برزانونها دو گریست و از خوردن و خفتن امتناع ورزید و از درگاه جمال اقدس ابهیی مسئلت نمود که او را از بوتها امتحان پاک و خالص بیرون آورز زیرا میدانست که در مقابل وزش صرصر امتحان و افتتان ، مقاومت کردن چقدر مشکل و طاقت فرسا است . از طرفی جمعی از احبای الهی که با چنین واقعه ای قبلار و برونشده بودند او را همسر شخص ناقضی میدانستند و از ورود او به محافل و مجالس جلوگیری میکردند .

دیگر واضح است که آن امه مخلصه به چه مدبختی بزرگی دچار شده بود. چند ماه در بسترناخوشی افتاد و رنگ و رویش بزرگی گزاف ابتدای آواره زبان به نصیحت وی گشود و او را دلداری داد اما او هنگام بر خورد با شوهر روی میگردانید و گریه و زاری آغاز میکرد و آرزو میکرد که به ترتیبی از این زندگی ننگ آوار خلاص شود زیرا با خود می اندیشید که نه قادر است بر روی شوهرنا پاک نظر افکند و نه بر روی احبای الهی. بالاخره آواره که از همه جا مایوس شد او را مجبور کرد که اموال و خانه و باغ را که متعلق به خود آن خانم بود به او ببخشد، تا او را طلاق دهد.

تا جماعه خانم به این کار رضایت داد و از قید اسارت رهایی یافت و با رسمیت طلاق از طفل هفت ساله چشم پوشید و نور دیده یکدانه را در دست آواره گذاشت و بیکه و تنها بدون ذره ای از متاع دنیوی از آن خانه که برایش جهنمی بیش نبود خارج شد و با فروش دستبند طلای خود وارد در مرحله زندگانی جدیدی گردید و آن دوره گرچه شامل زندگانی سخت مادی و استیصال بینهایت بود، ولی دوران خوش و پراز شادمانی و زندگانی روحانی پراز افتخار در انتظارش بود.

\* \* \*

حضرت عبدالبهاء روح ما سوا ه فداه در یکی از الواحی که با افتخار آن امه موقنه نازل شده میفرماید:

"... از اللطاف جمال قدم امید و طید است که شمع انجمن ماء الرح گردی و کوکب روشن محترمت جهان شوی. راحت روح طلبی نه جس و جوهر فتوح جوئی نه اسم. زیرا جسم را فنا است و اسم بی بقا. ولی اللطاف اسم اعظم ابدی است و اعطاف جمال قدم سرمدی. شکر کن خدا را که مشمول لحظات عنایتی و مورد اللطاف بینهایت ..."

حضرت مولی‌الوری در این بیان مبارک قبل از نقض آواره ،  
 برای او طلب تا ئید فرمودند که راحت روح طلبدنه جسم و جوهر  
 فتوح جویدنه اسم . این بود که سر فراز شد و در مقامات روحانی  
 به فرموده مبارک کوکب رخشان گردید و همواره از اینکه از  
 صرصر امتحان نلغزیده و از بوتہ افتتان چون زر خالص رخ گشوده  
 شا کروحا مدبود به الطاف اسم اعظم دلخوش زیرا دلی داشت  
 لبریز از عشق جمال اقدس ابھی و در خانوادہ ای پرورش یافته  
 بود کہ همگی از مؤمنین اولیہ و خادمین امراللہ و مورد  
 عنایات لاتحصای مولای توانا بودند . البتہ از آنجا ئیکہ  
 برای مبلغین و ناشرین نفعات اللہ اهمیت فوق العادہ  
 قائل بودند بدون مراعات تفاوت سنی او را در سن سیزده  
 سالگی به عقد آوارہ در آوردند . گرچہ تا جماعہ خانم در ابتدای  
 زندگانی با حرکاتی کہ از شوهر سر میزد یعنی شرب مسکرات  
 و تریاک کہ در خفا انجام میداد و مطابق دستورات الہی نبود  
 با او مخالفت میورزید و او را نکوہش میکرد ولی از آنجا ئیکہ  
 حضرت عبدالبہاء کہ دریای فضل بودند و از راز درون آگاہ ،  
 مراعات حالش را میکردند ہمسرش نیز سکوت میکرد و تنہا دل  
 بہ محبت طفل کوچکش بسته بود و برای آیندہ فرزندش خوابہای  
 خوشی میدید ولی و اسفا کہ ہمہ آرزوہا بر باد رفت و طفلش را  
 ہنگامیکہ میبایستی بہ مدرسہ رود و معلومات امری آموزد از  
 دامانش بیرون کشیدند .

مادر رنج دیدہ پس از مدت پنج سال زندگانی طاقت فرسا بدستور  
 محفل مقدس روحانی با وجود معلومات کمی کہ داشت در مدرسہ  
 وحدت بشرکاشان مشغول بہ تدریس شد و دل بہ تربیت اطفال  
 دیگر خوش نمود و همچنانکہ اطفال را تعلیم میداد در دل برای  
 سلامت روح و جسم طفل خود دعا میکرد تا آنکہ از لسان مبارک مولای  
 شفقش حضرت ولی امراللہ بہ بیان مبارک ایتھا الورقہ الثابۃ

مفتخر شد و در لوح دیگری پس از اظهار عنایت کامله فرمودند :  
" ... الحمد لله مشمول الطاف لانها يه هستيد و در مدرسه بنات  
آن مدینه به خدمت امرالله قائم و دائم و موفق اید و ادامه  
این خدمت جلیل را به جهت آن مخدره پیوسته سائل و آملیم "  
الی آخر بیان نه الا حلی  
در آن اوقات که تا جماعه خانم در مدرسه وحدت بشر تدریس میکرد  
میسافری یکی از مبلغات امریکا که در ایران بود و قصد  
داشت هنگام مراجعت حضور مبارک مشرف شود، بسیار شائق  
بود که تا جماعه خانم را که آنچنان زجر کشیده و مأیوس و مغموم  
بود بحضور مبارک بردولی محفل مقدس بعلت ندانستن زبان  
خارجی او را از رفتن همراه خانم امریکائی بازداشتند و سفرا و  
راموکول به همراهی مسافرین ایرانی نمودند. ولی بعد از  
آنهم هیچیک از احبای ایرانی اقدام برای گرفتن گذرنامه  
برای او نکردند و او را همچنین در غم هجران محبوبش باقی  
گذاشتند و با وجود آنکه هیکل مبارک چندین بار از مسافرین  
علت این تاخیر را سوال کردند و در حقیقت عنایات لانها یه مبذول  
فرمودند هیچکس بفکر او نبود. لذا از این فیض عظمی هم  
محروم گردید.

پس از بسته شدن مدرسه وحدت بشر دوباره آن خانم رنج دیده با  
بیسرو سامانی مواجه شد و ناچار به عقد و ازدواج شخصی بنام  
آقای ابهری درآمد. اما شوهر دوم مرد بسیار مؤمن و مخلص و  
نیک نفسی بود و شغل کوچکی داشت که دائماً مجبور به مسافرت  
بود. لذا این ازدواج هم دیری نپائید و بعلت ضیق معیشت و  
همواره در سفر بودن شوهر و تنهایی منجر به جدائی گردید و  
یکبار دیگر وارد میدان خدمت شد.

بدستور محفل مقدس روحانی ابتدا چندی در طهران به تعلیم  
در کلاسهای اکابر نسوان پرداخت و بعد در حسین آباد کروس



در نزدیکی طهران مشغول به تعلیم گردید و از آنجا نیکه اطفال حسین آباد احتیاج مبرم به تعلیم و تربیت امری داشتند این خانم زحمات زیادی را متحمل شد و مدت سه سال ونیم در انجام خدماتش سعی و کوشش فراوان مبذول داشت و حتی بزرگسالان را هم از نعمت سواد برخوردار کرد .

پس از آنکه حسین آباد بفروش رسید به طهران بازگشت و بعلت کسالت های گوناگون مدتی در بیمارستان بستری گردید و پس از بهبودی گرچه صعود مبارک واقع شده بود ولی با اشکال فراوان موفق به تشریف ارض اقدس گردید و جبین بر آستان مبارک سائید .

در مراجعت حسب الامر محفل مقدس روحانی اقدام به هجرت نمود و به رباط کریم رفت . در آنجا در اثر تنهائی و بیکی و آزار دشمنان که سنگ در خانه اش می انداختند و شیشه ها را میشکستند آنی راحت نداشت و متذکر به ذکر الهی بود و مدت هشت سال تحمل مصائب کرد و افتخار به نام بهائی نمود تا بالاخره بواسطه کهولت و مرض قند و ضعف چشم به طهران بازگشت و تا پایان عمر به درگاه الهی شاگرد که به رضای جمال قدم فائز شده و در سبیلش تحمل مشقات کرده .

گرچه در او اخرجیات به وسائلی متشبث و چندین بار به دیدار پسرش موفق شد ولی بعلت دور بودن او از امر مبارک و نداشتن ایمان و ازدواج با همسری مبغض هرگز نتوانست به او نزدیک شود .

بالاخره در روز ۸ تیر ماه ۱۳۵۲ شمسی در سن ۷۷ سالگی مطابق ۲۹ جون ۱۹۷۳ به ملکوت ابهی شتافت .

(۱)  
۲- میسیز لوئیزا متیو گریگوری  
خادمه وفادار

" از خبر صعود خادمه وفادار و مقدس حضرت عبدالبهاء محزونم  
اجر جزیل در ملکوت ابهی محتوم و خدمات مهاجرتی آن متصاعده  
الی الله قابل ستایش است. " (ترجمه) امضاء مبارک شوقی  
میسیز متیو گریگوری خانمی بود از مومنین فداکار جامعه  
انگلستان که خدمات تبلیغی او در اروپای مرکزی و آفریقا  
قابل توجه عموم بوده و هیکل مبارک در بیانات مقدسه فوق  
میفرمایند خدماتش قابل ستایش است.

لوئیزا در اول فوریه سال ۱۸۶۶ میلادی در جنوب انگلستان  
در یک خانواده مرفه و منور الفکر پیا به عرصه وجود گذاشت. از  
آنجا نیکه والدینش مقید به تعلیم و تربیت عالی برای دختر  
خویش بودند نه تنها لوئیزا را به تحصیلاتی که برای دختران  
آن روز مرسوم بود و ادانتند بلکه او را به دانشگاه کمبریج  
فرستادند و در رشته اقتصاد و زبان تحصیل کرد و در سال ۱۸۹۵  
در رشته تعلیم و تربیت از دانشگاه فارغ التحصیل شد و پس از آن  
برای تکمیل فن موسیقی از انگلستان به پاریس رفت و در  
پاریس ندای امرالله را استماع نمود و چیزی نگذشت که به  
مرحله ایمان و ایقان فائز گردید و شیفته امر مبارک شد و از  
حضور حضرت مولی الوری تقاضای تشریف کرد. هیکل مبارک در  
آن موقع در مصر تشریف داشتند و اجازه فرمودند که در مصر  
حضور مبارکشان مشرف شود. با سرور بی پایان به قصد زیارت  
مولای عزیزش عازم مصر گردید.

تشریف لوئیزا مقارن بود با تشریف مردی از نژاد سیاه از قاره  
امریکا بنام مستر لوئیز گریگوری<sup>(۲)</sup> که ایشان نیز از مومنین

(1) Mrs. Louisa Mathew Gregory

(2) Mr. Louis Gregory



و مخلصین و خدوم امرالله و مورد عنایات لاتحصای هیکل مبارک بود که برای نیل به آرزوی قلبی خود و تشریف بحضور مبارک سعی و کوشش فوق العاده نموده بودند تا آنکه تصادفاً همزمان با تشریف لوئیزا به آن موهبت عظمی نائل گردید و آن دونفس منجذب و مشتعل در یک زمان بحضور مبارک مشرف شدند و با یکدیگر آشنائی پیدا کردند و پس از مدتی مستر گریگوری به امریکا مراجعت کرد و میس لوئیزا عازم اروپا شد و پس از آنکه هیکل مبارک بسه فرانسه تشریف بردند بحضور معبود پذیرفته شد و از فیض لقا مرزوق گردید و برانجذاب و اشتعالش بیش از پیش افزوده گردید تا آنکه در سال ۱۹۱۲ هیکل مبارک به امریکا تشریف بردند. ایشان نیز به صوب امریکا رهسپار شد و در نیویورک بحضور مبارک مشرف شد و با عشق و علاقه ای وافر در حول شمع وجود آن معبود یکتا طواف نمود.

یک روز که مستر گریگوری و لوئیزا هر دو در محضر اطهر مشرف بودند هیکل مبارک از لوئیزا سؤال کردند که آیا گریگوری را دوست میدارد؟ لوئیزا جواب داد که من او را مانند یک دوست بهائیی دوست میدارم.

همین سوال را هیکل مبارک از گریگوری فرمودند و او هم جواب مشابه داد و بالاخره آن مولای توانا دست دونفس و ارسته را در دست یکدیگر قرار دادند و خطبه عقد خوانده شد و آن دوزن و شوهر اعلام گردیدند.

این واقعه یعنی ازدواج دختری سفید پوست با مردی از نژاد سیاه در آن زمان که تعصبات نژادی بیش از حال خانمانها را برمی انداخت امری بود بسیار عظیم و نادر که هیکل مبارک بسا اجرای این دستور عالی عظمت امر را شناسانیدند و نشان دادند که چگونه در این آئین اعظم تعصبات نژادی منسوخ شده و افراد مومن در ظل امر مبارک بدون توجه به سرزنش و نفرت دیگران

برای امتثال دستورات مبارکه و عمل به تعالیم جمال اقدس ابهی اقدام و مبادرت به چنین امر مهمی مینمایند . البته این ازدواج برای آن زوج روحانی اشکالات فراوانی در برداشت زیرا آن‌ها در آن ایام نمیتوانستند با یکدیگر در انظار مردم ظاهر شوند و یا آنکه طی مسافرت‌های خویش در یک هتل اقامت کنند . لذا هنگامیکه این داستانها را احباب عرض هیکل مبارک رساندند ایشان فرمودند که اهمیتی ندارد در عوض آن‌ها در حیف با آغوش با پذیرفته میشوند .

همچنین هیکل مبارک در سفر اروپا اغلب ذکر این وصلت مهم را میفرمودند چنانکه روزی در مجمعی در اشتوتگارت پس از بیان شدت تعصب نژادی بین اشخاص سیاه و سفید فرمودند : "با آن‌همه (۱) تعصب در جامع بهائی سیاهان و سفیدان مانند خواهان و برادران بودند حتی در امر بهائی ازدواج سیاه و سفید واقع شده و آن وصلت میسر متیو دختر سفید پوست با مستر گریگوری جوان سیاهی بود که این قضیه در انظار خارق العاده جلوه نمود و این به صرف قوه کلمه الله شد و اولاد را مریکا یکنفر سیاه را ، در جامع و منازل خود مردم راه نمیدادند تا چه رسد به الفت ."

لوئیز و لوئیز آنچنان شیفته یکدیگر شدند که از هیچیک از اشکالات دل آزرده نبودند و هر دو از موهبتی که نصیبشان شده بود مسرور بودند و شاگرد .

حضرت عبدالبهاء که همواره عنایات مبارکشان شامل حال آن دو وجود مقدس بود در لوحی خطاب به لوئیز میفرمایند : "آیسا متوجه هستی که در وصلت با شخصیتی چون مستر گریگوری که جوهر عشق و محبت و آیت هدی است خداوند چه موهبتی را بشما ارزانی داشته ؟" ( ترجمه )

همچنین هیکل مبارک حضرت ولی امر الله همیشه خدمات و صفات

(۱) از سفرنامه مبارک

برجسته مسترگریگوری را میستودند و پس از صعودش ایشان را  
به مقام اولین ایادی امرالله از نژاد سیاهپوست ارتقاء  
دادند.

\* \* \*

پس از صعود هیکل مبارک حضرت مولی‌الوری فصل تازه‌ای در  
خدمات میسیزگریگوری مفتوح گردید و به خدمات مشعشی نائل  
شد و آن امه مخلصه که در اثر اقدام شوهرگرامش که بیشتر ایام  
را در سفرهای تبلیغی و تشویقی میگذرانیدمشی نمود، به  
نهضت تازه‌ای دست زد و خط مشی خویش را که تا آن روز منحصر  
به خدمت در امریکا بود عوض کرد یعنی ناگهان در سال ۱۹۲۷  
میلادی به سمت اروپای مرکزی حرکت کرد و در صوفیه بلژا رستان  
به ماریون<sup>(۱)</sup> جک پیوست و به خدمات تبلیغی مشغول شد. یک  
سال بعد به اتفاق میس مارتا روت در کنگره زبان اسپرانتو  
که در پراگ تشکیل شده بود شرکت کرد و به صوفیه بازگشت و علاوه  
بر تشکیل جلسات تبلیغی و کنفرانسهای متعدده کلاسهای  
ترتیب داد و به تدریس زبانهای فرانسه و انگلیسی و اسپرانتو  
پرداخت و از بین شاگردان خود کسانی را که مایل به اطلاع از  
امر مبارک بودند برگزید و در کلاسهای امری به آنها تعالیم  
بهای را تدریس کرد و به این وسیله روز بروز بر تعداد مصدقین  
افزوده گردید.

پس از مدتی احساس کرد که دیگر وجودش در صوفیه ضروری بنظر  
نمیرسد. عریضه‌ای بحضور مبارک حضرت ولی‌امرالله فرستاد و  
از ایشان تقاضا کرد که اگر ممکن است اراده فرمایند خدماتش  
را در امریکا ادامه دهد و مشغول تدارک سفرش را مادر همان روزی  
که قصد حرکت داشت نامه‌ای از ساحت اقدس رسید. هیکل مبارک

(1) Miss Marion Jack

(۱) شرح حیات ماریون جک در جلد اول آمده.

فرموده بودند ما پل اندا و در صوفیه بماند و امیدوارند با بودن او بلغارستان بلکه تمام بالکان به نام محبت الله مشتعل شود و قبل از خروج او وعده زیادی در ظل مرالله درآیند.

بنا بر این لوئیزا گفت پس از دریافت این پیام مبارک، دیگر نمیتوانم اینجا را ترک کنم و به خدمات قبلی ادامه داد.

یکبار دیگر در بلغارستان با میس مارتا روت ملاقات کرد و از آنجا به وینه اتریش سفر کرد و خدماتی انجام داد و دوباره به صوفیه بازگشت تا آنکه در سال ۱۹۳۲ پس از شرکت در کنفرانس اسلینگن آلمان به ممالک متحده بازگشت و با تفاق شوهرش تا بستان آن سال را در ایوت می<sup>(۱)</sup> نزدیک گرین ایگر گذراند و از آن پس محل اقامت خود را در آن محل قرار دادند و منزل آنها بمنظور خدمات امریه و تشکیل جلسات اختصاص یافت و باب آن خانه بروی یا رواغیا رگشوده شد و مردم برای اطلاع از امر مبارک دسته دسته به خانه آنها رفت و آمد میکردند.

لوئیزا با آنها همه معلومات و تحصیلات عالی در کمال فروتنی و فطوح با واردین رفتار میکرد و تعالیم را گوشزد عموم مینمود و از آنجائیکه واله و شیدائی امر مبارک بود در نامه های دوستانه به احواء توصیه میکرد که آنی غفلت نورزند و کوتاهی نکنند زیرا وقت تنگ است و تبلیغ مرالله از اهم امورات است.

تقدمین امر مبارک معتقد بودند که زندگانی لوئیزا و مستر کریگوری باید برای آیندگان سرمشق قرار گیرد. زیرا آن دو وجود مقدس پاپای یکدیگر در نهایت صفا و محبت و خوشرویی شکلات زندگانی را با ایمان به جمال مبارک بر طرف کردند و ندهای قیودی را که در اثر تعصبات جاهلیه ایشان را محاصره کرده بودند با متانت و آرامش خاطر گسستند و با این فداکاری و نقطاع درس بزرگی به همه دادند.

(1) Eliot Maine

باری میسزگریگوری علاوه بر آنکه در تمام دوران حیات شوهرش که او را هدیه الهی میدانست دست در دست او نهاده و مشغول خدمت بود پس از صعود شوهر هم تا آنجا که مقدورش بود از پای نشست و قیام عاشقانه نمود تا آنکه در بیستم ماه می ۱۹۵۶ در حالیکه سنین زیادی را در این عالم با سر بلندی گذرانده بود، به عالم بالا صعود کرد و در جوار همسر با وفایش در الیوت مین مدفون گردید.



" از صعود خادمه ثابت و جانفشان و خستگی ناپذیر امرالله متاثرم. اجرزحماتش در ملکوت ابهی حتمی است و برای علو درجاتش دعا میکنم." (ترجمه) امضاء مبارک شوقی در بیستم مارچ ۱۹۵۶ میلادی در شهرستان دیاگوی کالیفرنیا بیاتریس ایروین که محبوب همه دوستان و احباء بود به ملکوت ابهی شتافت و بیانات مبارکه فوق را مولای محبوب به محفل ملی امریکا مخابره فرمودند.

خانمی که درجا معه خارج از امر مبارک به ترقیات عالییه نائل شد و موفقیت های زیادی نصیبش گردید ولی داشتن جاه و مقام او را از خدمت در راه امر مبارک باز نداشت بلکه ترقیات مادی را فدای امور روحانی نمود.

از آنجا نیکه در هنگام تشریف فرمائی حضرت عبدالبهاء، در پاریس در یکی از جلسات کوچکی که با حضور مبارک تشکیل میشد تصدیق امر مبارک نموده بود تا آخرین دم حیات دستورات مولای خویش را با خاطر داشت و خط مشی زندگانی او همان نقشه ای بود که هیکل مبارک برای او تعیین کرده بودند.

آن امه مخلصه که از امتیازهای زیبائی و جمال و کمال و علم و دانش به نحو احسن برخوردار بود و این مواهب را خداوند بطور کامل بها و عطا کرده بود هرگز شائبه غرور و استکبار بر او راه نیافت و همیشه شاگرد و مدبود که کنیز محبوب درگاه الهی است و خداوند از فضل خود این امتیاز را بها و عطا کرده که بتواند بطور خصوصی قبل از تشریف به ایمان از فیض لقای محبوب مستفیض شود و از علم الهی آن مولای عزیز نصیب گیرد.

\* \* \*

بئاتریس ایروین در ۱۶ جولای سال ۱۸۷۷ میلادی در جوار کوههای هیمالیا دریک خانواده انگلیسی ایرلندی نژادپا به عرصه وجود گذاشت. پدر بزرگش یکی از جراحان برجسته مشهور آن زمان بود. آن خانواده روشنفکر و دانا در تعلیم و تربیت وی سعی وافرنمودند لذا از حیث معلومات و دانش بحد کمال رسید و از دانشگاه اکسفورد و کالج چلتن هام (۱) فارغ التحصیل گردید و فردی شد که علاوه بر تخصص در ادبیات و سرودن اشعار درجا معه مهندسی برق و روشنائی انگلستان و امریکا درخشید و در زمره مخترعین قرار گرفت و نوعی چراغ فیلتر رنگی درخشانی را اختراع کرد که آنرا در ساختمان هتل‌های عظیم و معروف اغلب کشورهای دنیا مانند پاریس لندن، قاهره و سانفرانسیسکو نصب کردند و اختراع او در نمایشگاه بین المللی با رسلن جلوه مخصوصی داشت.

میس بئاتریس در رشته‌های مختلفه علمی استعداد و نبوغ شگفت‌آوری داشت. چنانکه دو کتاب تخصصی تالیف نمود بنامهای علم جدید رنگ (۲) و دروازه‌های نور (۳) که بر شهرت وی افزود. بعلاوه موسس انجمن الکتریکی زنان بود و در آن انجمن مقام ارجمندی داشت.

میس بئاتریس هم‌زیبائی خیره‌کننده‌ای داشت و هم آنکه اشعار نغز و دلکش میسرود. زمانی هم به عالم هنر روی آورد و در فن هنرپیشگی پیشرفت سریع نمود. هیکل مبارک خطاب به او فرمودند مروارید افکار ت را در قالب شعر بریز و بسرودن شعر ادامه بده و او بدستور مبارک عمل کرد و به تصدیق منقدین درجا معه شعرای آن روزی مقام بلندی را احراز کرد و اثر قریحه خویش را در دو کتاب منتشر ساخت که یکی از آنها

(1) Cheltenham

(2) The New Science of Color

(3) The Gates of Light



مجموعه اشعار امری بود که بحضور مبارک حضرت عبدالبها<sup>۱</sup> تقدیم کرد بنام منادی صلح<sup>(۱)</sup> و مورد تشویق هیکل مبارک واقع گردید. میس بنا تریس در عین آنکه در جمیع شئون و فنون ظاهری ممتاز بود در خدمات امریه هم موفقیت فوق العاده داشت چنانکه خانمهای مومنه آن زمان درباره وی می گفتند زیبایی او که موهبتی است غیر معمولی بیان کننده احساسات روحانی اوست و در اثر این روحانیت استثنائی بود که در دوازده مملکت اروپا و آفریقای شمالی و خاور میانه و شمال و جنوب امریکانندای امرالله را، بوسیله کنفرانسهای رادیوئی و یا کنفرانسهای عمومی به گوش عموم رسانید و هیچیک از موفقیتهای ظاهری او را از اعلان امر بهائی بازنداشت و توانست با شخصیتهای مهم جهانی پادشاهان و روسای جمهور و شعرا و نویسندگان ملاقات و از امر مبارک با آنها صحبت کند و بوسیله نمایشگاههای کتب امری که ترتیب میداد، عموم را با معارف امر آشنا ساخت و ندای امر الهی را بگوش قریب و بعید رسانید. بعدیکه حضرت مولی الوری در یکی از بیانات مبارک با افتخارش فرمودند:

" برای خاطر عشق به پروردگار تو آواره و سرگردان کوه و صحرا هستی و به واسطه آن محبوب آسمانی روز هنگام در شهر ساکنی و شبانگاه برفراز تپه ها در پیروازی، مقصود و مرا می نداری جز افاضه رایحه خوش خداوندی، هیچ چیز را نخواهی مگر توسعه و ازدیاد محبت الهی... زیرا نیت تو خالص است و هدف و مقصود عالی تو مختص این است که در خدمت به ملکوت الهی مستحکم و استوار باشی... " الی آخر بیانها لاطلی ( ترجمه )

همچنین در سال ۱۹۱۴ که آتش چنگ فروزان شده بود، لوح مبارکی با افتخارش نازل فرمودند و در آن لوح خطاب مهمنی به مردم دنیا فرمودند که بنا تریس آن بیانات شتی را سرلوحه

(1) Heralds of Peace

زندگانی خویش قرار داد و برای نیل به هدف اتحاد بین ملل و یگانگی اهل عالم و شناسانیدن امر مبارک به اهل عالم قیام عاشقانه نمود که مضمون بیان مبارک اینست: " ای مردم ، بشتابید ، بشتابید شاید بتوانید شعله های سرکش و جهانسوز این آتش را به ما ایدآلهای جدیدالولاده دموکراسی روحانی و آزادی آسمانی خاموش کنید و به کمک عزم و اراده خدادادی در این عصر طلائی موفق به تحکیم اتحاد بین ملل و اتفاق عالم گردید. " ( ترجمه )

\* \* \*

پس از صعود مبارک حضرت مولی الوری کتاب خدمات بئاتریس ورق خورد و باب تازه و جدیدی در زندگانی وی گشوده شد. خصوصا هنگامیکه در سال ۱۹۳۵ بحضور مبارک حضرت ولی امر اله مشرف شد اقدام به خدماتی جدید نمود. یعنی بهترین و پرثمرترین سالهای زندگانی او بعد از سنین شصت سالگی شروع شد آنچنانکه در نقشه های مهاجرتی تاریخی که هیکل مبارک طرح میفرمودند نقش موثری را به عهده داشت و در حالیکه مانند ستاره ای درخشان در آسمان خدمت امر الهی میدرخشید در جا معه اروپا و آمریکا در بین هنرمندان و دانشمندان از شهرت و افتخار برخوردار و سراج وجودش متلألئ بود.

بدستور مبارک در سال ۱۹۳۷ در طی نقشه هفت ساله به مکزیکو و تونس هجرت کرد و در سال ۱۹۴۱ عازم برزیل شد و از هر دقیقه و فرصتی برای پیشرفت معلومات امری احباء استفاده کرد و به آنان تعلیم داد تا بتوانند از عهده خدمات تبلیغی برآیند. در سال ۱۹۴۵ که اولین کنفرانس سازمان ملل در سانفرانسیسکو تشکیل گردید آن خانم محترمه در آن اجتماع نقش مهمی را به عهده

داشت و فعالیت‌های امری او قابل تقدیر بود و بسیار چشمگیر. در سال ۱۹۴۸ در نقشه پنج‌ساله محفل ملی مصر شرکت کرد و دوباره برای پیشرفت نقشه‌های تعلیماتی پیشقدم شد و وقتی به تونس وارد شد فقط هفت نفر از اعیان باقی مانده بودند که به واسطه فعالیت‌های او و کنفرانس‌های هفتگی که در کتابخانه عمومی ترتیب می‌داد در آن نقاط بطور کامل بذر افشانی صورت گرفت و پس از مدتی دوباره محافل نوزده روزه مرتب و منظم شد و محافل روحانیه تا سیس گردید و در مدت پنج ماه اقامت خویش و گردش کوتاهی که در شهرهای جنوبی تونس انجام داد خداوند تبارک و تعالی پرشمر بسیار آورد بدیقه‌ای که حضرت ولی‌المراles در باره اش فرمودند که "وی از موسسین و بانیان خستگی‌ناپذیر و پایدار امرالله است."

آری او تا او را خیراتش در فعالیت و حرکت بود و هرگز احساس خستگی نمی‌کرد و توقف نمی‌نمود. آن چنانکه در سن هفتاد سالگی به اسپانیا رفت و در جزیره مالورکا<sup>(۱)</sup> به خدمت پرداخت و در سال ۱۹۵۴ با وجود دو مرتبه تصادف که به سلامتی اولطمه وارد آورد با شوق و شغف تمام در قسمت‌های مختلفه جزیره علم امرالله را برافراشت و خوشحالی و سرورش هنگامی به درجه‌ای که اولین مومن از جزیره بالریک<sup>(۲)</sup> و خانم یک نقاش مشهور اسپانیایی در خانه‌ای که میس ایروین سکونت داشت تصدیق امر مبارک کردند.

آن خادمه شجیع که همه او را سرباز فداکارا مر حضرت بهاء الله می‌شناختند در تمام اوقات افکارش متوجه پیشرفت امرالله بود و کسی بود که توانست در اشراق به امر مبارک از قیود اجتماعی که از زمان کودکی در آن پرورش یافته بود خود را رها سازد و سپس

(1) Mallorca

(2) Balearic

از موفقیت‌هایی که از علم و دانش نصیبش شده بود چشم پوشد و در سبیل خدمت به امر محبوب همه را فدا کند .  
با وجود آنکه با موقعیتی که داشت ، تنها زیستن بسرایش خطرناک بود و هر آنی خطر حادثه‌های او را تهدید می‌کرد توانست با عزمی راسخ نظرگاه خویش را معطوف و ظایف روحانی سازد و تنهایی را برای آزادی عمل و خدمت و تبلیغ بر زندگانی زناشویی ترجیح دهد . لذا با اللهم از نیروی الهی آن چنان زیست که هیکل مبارک حضرت مولی‌الوری و ولی امر عزیز و محبوب امرالله او را تمجید و تحسین و تقدیر نمودند و چون در سن ۷۹ سالگی صعود نمود ، دفتر اعمالش مملو از صفحات درخشنده و بر لالو بود .

"از صعود امه الله المنقطعه اشراقیه خانم ذبیح متالم خدمات طولانی و مستمرشان در امر الله در میادین تبلیغ و مهاجرت و تعلیم و تربیت ایشان را در جامعه نسوان بهائی ایران ممتاز ساخته است. از آستان مقدس علو درجاتشان را در ملکوت ابهی راجی وسائلم."

این بیانات عالیّه بیت العدل اعظم الهی گواهی است صادق بر عظمت روح پرفتوح اشراقیه خانم ذبیح که در روز هفتم اردیبهشت ماه ۱۳۵۲ شمسی به ملکوت ابهی صعود نمود.

جامعه نسوان بهائیان ایران را دچار غم و اندوه فراوان ساخت زیرا خادمه برازنده ای را از دست داده بودند که بهائی حقیقی بود و به اطاعت جمال اقدس ابهی عرفان و عمل را توأم ساخته و مورد رضای مولای توانا حضرت عبدالبهاء روح ما سوا هفده و همچنین ولی عزیز امرالله واقع گردید. در قلب متذکر بذکر الهی بود و در عمل بدستورات مبارکه سرآمد اقران. وجه گشاده و روی نورانی و لبهای متبسم او هرگز از انظار محو نشود و محبت های بیدریغ و لطف بینظیرش فرا موش نگردهد. در زندگانی نسبتاً طولانی خود هیچگاه نفسی را نیاورد و قلبی را مکدر نساخت و دمی را بر نیاورد مگر آنکه نفعی بر شخصی وارد سازد و روزی را به شام نرساند مگر آنکه خدمتی انجام دهد.

آن امه مخلصه با خود عهد کرده بود که به مولای مهربانش، حضرت مولی الوری وفادار باشد. زیرا هیکل مبارک به او دستور فرموده بودند که به خدمت و تبلیغ پردازد لذا به قیام عاشقانه پرداخت و برای آنکه عوامل مادی زندگانی مانع خدمات روحانی او نشود با خود عهد بست که از دواج نکند و بیکه و تنها منقطع





از جمیع شئون ظاهری قیام بر خدمت نماید .  
 آن نفس زکیه خادمه بر ازنده ای که مومن و مخلص و ارسته و منقطع  
 مهربان و با عظوفت بود در سنین کودکی بلایائی در سبیل حضرت  
 رحمن تحمل نمود که روح حساسش صیقل یافت و آنچنان شفافیت  
 گرفت که حیات مادی خویش را فدای زندگانی روحانی ساخت  
 می نیاسود و آنی راحت نیافت چه در طهران و چه در شهرها و قصبات  
 و قراء ایران به نشر نفعات و تعلیم و تربیت اطفال و اماء الرحمن  
 مشغول گردید .

\* \* \*

اشراقیه خانم در سال ۱۲۷۰ شمسی در طهران در خانواده ای تولد  
 یافت که عشق به جمال اقدس ابهی در روح و قلبشان نفوذ کامل  
 داشت . پدرش میرزا غلامعلی فرزند ارشد جناب حاجی میرزا  
 اسمعیل ذبیح بود که حاج میرزا اسمعیل با اتفاق برادر خود حاج  
 میرزا جانی کاشانی موفق به یکروز پذیرائی از هیکل مقدس  
 حضرت رب اعلی در کاشان در منزل شخصی خود گردیدند و پس از  
 ایمان به جمال اقدس ابهی مشمول عنایات لانهایه شدند و از فم  
 مطهر لقب انیس گرفت و با لآخره به خدمات لاتحصی موفق گردید .  
 میرزا غلامعلی فرزند ایشان هم آنچنان قلبش از عشق مولای  
 مهربان لبریز بود که هرگز به مادیات نظر نکرد و جز زیارت محبوب  
 آرزوئی نداشت . لذا دو بار به کوی یار شتافت و در کعبه مقصود  
 به زیارت معبود نائل آمد و سپس چند ماه قبل از صعود جمال مبارک  
 در طهران از این عالم عروج نمود و همسر فداکار و سه اولادش میرزا  
 جلال خان و منور خانم و اشراقیه خانم طفل کوچکتر را که بیش از  
 یکسال و نیم عمر نداشت ، یکه و تنها گذاشت .  
 مادر اشراقیه خانم نرگس خاتون صبیحه حاج میرزا محمد عطار یعنی

همشیره جناب محمد کریم عطا رودخترام الاولیاء بود که همگی از قدمای احباء جانفشان محسوب و ام الاولیاء از کلک مطهر جمال اقدس ابهی به زیارت نامه غرائی مفتخر گردید و آن مومن مخلصه نیکوکار از مفاخر نسوان بهائی بشمار می آید.

نرگس خاتون پس از صعود شوهرش با دستی تهی از مال دنیا اطفال خویش را با مشقت فراوان در دامان پرمهر خویش پرورش داد و با فداکاریهای موفور موفق شد تا تنها پسرش بتواند در دارالفنون مدرسه عالی آن روزی تحصیل نماید و دختر بزرگتر منور خانم به مکتب رفته و معلومات امری را نزد قدمای امر تحصیل نماید که بالاخره منجر به ازدواج ایشان گردید.

اما اشراقیه خانم رفتن به مکتب را نپسندید و چون از نداشتن پدر رنج میبرد آنی از مادر جدا نشد. زیرا میترسید مادرش را نیز از دست بدهد لذا سواد خواندن و نوشتن را در منزل نزد مادر آموخت و بالاخره هم به مدرسه جدیدالتاسیس امریکایی رفت. اشراقیه خانم در خانه ای پرورش یافت که در آن نداء امرالله مرتفع بود و بواسطه رفتن و آمدن احباء به آن منزل به خانه بابی ها بین اغیار مشهور گردید. همان خانه ای که روزی هم عرش مطهر حضرت رب اعلی در آن مخفی شد و از نظر اهل بهاء متبرک و عزیز بود. ساکنین آن خانه که در جنوب شهر طهران واقع شده از ظلم اعداء محفوظ نبودند و آن دختر نیک اختر تا سن پانزده سالگی روزی نبود که با اتفاق خواهر و برادر خود از صدای فحش و ناسزای دشمنان در امان باشد و یا شبی را بدون ترس و اضطراب روزرساند.

بالاخره چون ساکنین خانه هنگام خروج از منزل گرفتار حمله اعداء بودند هر کدام از بستگان سهم خویش را فروخته و رفتند و

(۱) شرح حیات ام الاولیاء در جلد اول آمده و زیارتنامه ایشان در کتاب ثبت شده.

چون نرگس خاتون هم از آن خانه سهمی داشت که از پدرش جناب عطاء ربه آورسیده بود بعلت متبرک بودن آن راضی بفروش نبود ولی پس از مدتی آنان راهم یارای سکونت در آن محل نبود و مجبور به فروش آن شدند و به محل دیگری که بعضی از اعیان قدیم ساکن بودند، نقل مکان کردند.

ولی در آنجا هم دچار تعدیات اهل عدوان شدند و بواسطه آمد و رفت اعیان الهی اراذل محل و او باش در منزل را شکسته، وارد خانه شدند و قصد قتل برادرش را کردند ولی چون مادرش اشرافیه خانم را سپری در مقابل برادر کرد، ایشان نجات یافت. لیکن هر سه آنها از شدت ضرب بیهوش و مدتی بستری گردیدند و این واقعه در روحیه آن دختر جوان تاثیر فراوان کرد زیرا در عنفوان جوانی از کاس بلایا چشید و در راه عشق محبوب صدمه زیاد دیده بود بالاخره بنا بر شکایت برادر توسط یکی از اعیان متنفذ قرار شد بانی این ظلم در مقابل خانه آنها چوبکاری شود اشرافیه خانم قبول نکرد و رضایت داد که جوان محرک آن ضوفاً زاد شود. زیرا او با قلب رئوفی که داشت حاضر به ضرب و شتم هیچکس، حتی دشمن خویش هم نبود.

درازای رنجی که دختر مهربان متحمل شد مادر و برادر او را به مدرسه جدیدالتاسیس امریکائی فرستادند که به تحصیلات عالیه آن روزی به پردازد و ایشان موفق گردیدند که در سال ۱۹۱۳ میلادی از آن مدرسه فارغ التحصیل شود.

در دوران تحصیلی معلمین مسیحی او را وادار به گرایش بسوی دین مسیح مینمودند و او رنج بیشماری متحمل میشد. از طرفی اعیان ایرانی گمان میبردند که تحصیل در آن مدرسه باعث گردیده که آن دختر پاک گهرا ز ظل امرالله خارج شود. اما وی در اوقات فراغت بدستور محفل مقدس روحانی به کلاس درس تبلیغ ایادی امرالله حاجت خوند میرفت و معلومات امری می اندوخت

وبیش از پیش قلبش مالا مال از محبت الله بود و چون در جشن فارغ التحصیلی از او خواستند که بدون چادر<sup>(۱)</sup> در جایگاه مخصوص ظاهر شود بتوسط امه الاعلی دکتر مودی<sup>(۲)</sup> از هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء کسب تکلیف نمود و در مطلع عریضه خود به این مناجات تبتل کرد:

"یا الهی لاتخیب من تشبث بانامل الرجاء بأذیال رحمتک و فضلک یا ارحم الراحمین ."

هیکل مبارک در جواب بدون آنکه اشاره ای به موضوع چادر بنمایند فرمودند: "حمدکن حضرت معبود را که به مقصود رسیدی و به ایمان و ثبوت بر پییمان موفقی . حال به خدمت و تبلیغ پرداز ..."

الی آخر بیانه الاحلی

اشراقیه خانم با قوت قلب البته با چادر در جشن شرکت کرد و هیچ اعتراضی به او نشد و بعد از آن با قلبی طافح از محبت الله و خشنود از فضل جمال ابهی لوح مبارک را به همه نشان داد و گفت اکنون من به اخذ و تصدیق نائل شده ام یکی تصدیق معلومات ظاهری که واقعا در آن زمان در ایران کار مهمی بشمار می آمد و از آن بالاتر تصدیق ایمان و ثبوت بر پییمان که اهمیت فوق العاده در برداشت و علامت رستگاری پس از امتحانات شدید و تحصیل در آن مدرسه بود .

از آن پس دمی نیا سود و بدستور مولای بزرگوارش عمل نمود . چون به خدمت امه الاعلی دکتر مودی میرفت طریق تبلیغ و طرز برخورد با اغیار را آموخت و بدستور آن مربی روحانی با روئی گشاده و لبان متبسم به نشر نفعات الله و تعلیم و تربیت اطفال و اماء بهائی و غیر بهائی پرداخت . با وجود آنکه در منزل درس خصوصی میداد در مدرسه تربیت بنات و دو مدرسه جدیدالتاسیس دیگر نیز

(۱) خانمهای احباء در آن موقع مجبور بداشتن چادر بودند .

(۲) شرح حیات ایشان در جلد اول آمده .

کلاسهای را اداره میکرد و به اطفال بطور غیر رسمی شعائر امری را تعلیم میداد و روزهای جمعه هم در کلاس درس اخلاق مشغول به خدمت بود تا آنکه به تشویق ابناء الهی مدیریت مدرسه موهبت همدان را قبول کرد و در سن ۲۷ سالگی با اتفاق مادر خود عازم همدان گردید.

گرچه مادرش مانند در همدان را که نسبت به شهر طهران از حیث بهداشت بسیار عقب و سلامتش در خطر بود نمیتوانست تحمل کند ولی از آنجا ئیکه دختر خدمش از انجام این خدمت خشنود بود مادر هم مدت سه سال در همدان ماند تا او بتوانست به نظم و ترتیب مدرسه بپردازد و آنرا به روش جدیدی که در مدرسه آمریکائی آموخته بود آشنا سازد و به آن مدرسه سرو سامان بخشد. بالاخره به اصرار مادر به طهران بازگشت و به توصیه امه الاعلی دکتر مودی کودکانی در مدرسه تربیت افتتاح گردید و سرپرستی کودکان به اشراقیه خانم محول شد و ایشان تا هنگامیکه مدرسه تربیت ادامه داشت به آن خدمت مشغول بود و در خارج هم به تعلیم و تربیت جوانان و نسوان بهائی موفق و قاشم.

از آنجا ئیکه پرستاری مادر را وظیفه خود میدانست، مدتی از طهران خارج نشد و پس از بسته شدن مدرسه تربیت مدتی هم در مدرسه غیر بهائی دیگر مشغول به اداره کودکان گردید ولی چون چند سال بعد مادر خود را از دست داد و نتوانست در سال ۱۳۱۷ شمسی فارغ البال خدمات تبلیغی خود را شروع کند.

\* \* \*

اشراقیه خانم در این فصل از حیاتش که سراسر تبلیغ و خدمت در دوره ولایت است خویش را در اختیار محفل مقدس قرار داد و هر ما موریتی را بادل و جان میپذیرفت.

ابتدا بدستور محفل مقدس سرپرستی و اداره مدرسه جدیدالتاسیس عباس آباد (اطراف آباده) در ملک آقای طاهری رایه عهده گرفت و در آن موقع با نبودن وسائل رفت و آمد، گاه با الاغ و گاه پای پیاده به قراء و قصبات اطراف میرفت و اطفال و مادران بیسوا در آنجا تعلیم میداد و در ضمن محافل تبلیغی راهم داده میکرد ولی چون اغیار مانع خدماتش بودند و برضدش قیام کردند، مجبورا پس از مدت دو سال به طهران مراجعت نمود و پس از آن به ترتیب سالهایی را در اراک، کاشان، نجف آباد، سروستان، شیراز و اصفهان به خدمات تبلیغی و تعلیم و تربیت مشغول بود و بدستور محفل مقدس ملی در هر کجا که وجودش ضروری بود اقامت میکرد همه جا خانه او بود و با رضایت کامل به آن محل میرفت.

لکن در بعضی از شهرها از ظلم و جور اعداء محفوظ نبود و یکبار به واسطه بلوایی که در سروستان برضد اعیان بوجود آمد ایشان را تحت الحفظ با خواری و خفت بینهایت به نحویکه زحمات نسوان اولیه امر را بخاطر ایشان می آورد به شیراز اعزام داشتند و در شیراز و اصفهان و اطراف آن هم از خدمت خودداری نکرد و اوقات مهاجرت ایشان در آن صفحات با موفقیت خدمت توأم بود. پس از مدتی به طهران و سپس به کرمانشاه عزیمت نمود که خدمات ایشان در آن صفحات قابل تقدیر است.

در آن اوقات که خانم ذبیح که فکر هجرت به هندوستان را داشت درخواست ویزایی به سفارت هندوستان در طهران فرستاد ولیکن بعلت غیبت از طهران موقع ویزا منقضی شد و موفق به اخذ آن نگردید. لذا پس از مراجعت به طهران و جوئی را که برای مخارج سفر هندان دوخته بود برای کسری صندوق محفل تخصص داد و چون این امر را از حکمتهای الهیه میدانست دوباره خدمات خود را در ایران ادامه داد.

بدستور محفل مقدس ملی عازم بابل شد و خدمات ایشان در بابل

و شاهی و اطراف آن بسیار ارزنده و قابل تمجید بود و محفل مقدس ملی کمال رضایت را از ایشان داشتند. تا آنکه پس از چند سال بعلت کسالت خواهرزاده خویش جناب مهندس عزت الله ذبیح به طهران آمد و محبتهای بیکرانش را نشان برادرزاده های خویش نمود تا بالاخره منجر به صعود مهندس ذبیح گردید و ایشان در دنیا و ران حومه طهران در منزل خواهرزاده دیگرش دکتر منوچهر ذبیح اقامت داشت و ده سال بقیه عمر را بعلت کهولت و ضعف بنیه نتوانست از طهران خارج شود اما در تشکیلات امری نیاوران به عضویت محفل روحانی انتخاب شد و به خدمات امریه موفق بود و وجودش در آن خانه بسیار عزیز و گرامی به نحوی که نه تنها برادرزاده ایشان و خانمش که از مصاحبتش برخوردار و به وجود آن خادمه امرالهی مفتخر بودند بلکه همسایگان بهائی که در تشکیلات امریه با ایشان تماس داشتند همگی بر عظمت روح ایشان گواهی داده، هم صحبتی با ایشان را منقبتی عظیم میدانستند.

حضرت ولی امر الله ارواحنا فداه در توقیعی که هنگام اقامت در شیراز به افتخارش نازل فرموده اند آن خادمه امرالهی را به عنایات و الطاف و ادعیه مبارکه مفتخر فرموده اند که قسمتی از بیانات مبارکه را که کاتب ایشان مرقوم نموده، زینت این اوراق مینمائیم:

"... امیدوار چنان اند تا حاجت روا گردد و تائید و توفیق عطا شود نعمت استقامت نصیب دائمی باشد و موهبت و عنایت انیس و مونس ابدی گردد. به خیر دنیا و نعیم عقبی فائز باشند و به آنچه عزت و شرف دارین است نائل شوند و مطمئن باشند که وجود اقدس انور آن موقنه ثابته را از دعا فراموش ننمایند و سرور و بشارت ملکوتی در هر حین و آن خواهند..."

آن خانم محترمه با وجود آنکه در زمان حیات خویش بعد از فوت ما در خویش خواهر خود منور خانم را که ایشان نیز یکی از اماء موفق



ایران بودا زدست دادشا هدمرگ برادر عزیزش و سه خواهرزاده خود نیز بود که ملیحه خانم ذبیح<sup>(۱)</sup> و مهندس عزت الله ذبیح را میتوان از نخبه احباء جانفشان و خدوم بشمار آورد.

باری آن‌ها موقنه با وجود این لطمات روحی با ایمان و ایقان کامل در دنیا و ران و سپس در اراج که در حومه طهران واقع شده میزیست و در او اخرجیاتش از ملاقات دوستان و احباء الهی مشعوف میگردید تا آنکه دو سال قبل از صعودش به آرزوی قلبی خویش نائل آمد و به تشرف اعتبار مقدسه فائز شد و با روحانیتی افزون از حد معمول به وطن بازگشت و در سن ۸۲ سالگی در سال ۱۹۷۳ میلادی و ۱۳۵۲ شمسی به ملکوت ایهی صعود نمود و با تجلیل فراوان در گلستان جاوید بهائیان طهران مدفون گردید و در محافل تذکرش از روح پرفتوحش تمجید کردند و بیانات بیت العدل اعظم الهی باعث تسلی خاطر دوستان و بستگان بود که ایشان را «... آن منقطعه منجذبه‌نا میده و در باره ایشان فرموده اند " آن نفس زکیه از مفاخر نساء در مه‌دا مرالله بوده و هستند خدماتشان در تربیت نونهالان بهائی و انتشار امرالله و تشویق احباء الله هرگز فراموش نشود."

---

(۱) شرح حال ملیحه خانم در جلد اول آمده .

مروج امرالله

" برای روح پرفتوحستگی نا پذیر آن مروج امرالله که کاملاً خود را وقف کرده بود، دعا میکنم. خدماتش فراموش نشدنی است. " (ترجمه) امضاء مبارک شوقی  
پس از صعود میسز بدیکیان هیکل مبارک حضرت ولی امرالله ارواحنا لاجباه الفداء با ارسال این تلگراف بمحفل روحانی آتلانتا<sup>(۲)</sup> رضایت خاطر مبارک را از آن وجودنا زنین کاملاً معلوم فرمودند.

آن امه مخلصه برخلاف نفوس برگزیده‌ای که نامشان قبلاً ذکر شد طریقه دیگری برای اشاعه امر الهی و نشر نفعات الهی در اقصی نقاط عالم انتخاب کرده بود و بدانوسیله تمام اوقات خویش را برای پیشرفت و ترویج امرالله مصروف میداشت و برای خاطر رضای مبارک مولایش از هر فرصت کوچکی استفاده کرده و امر مبارک را بدیگران ابلاغ مینمود و چون طبع لطیف و خلق خوشی داشت و در لطیفه گوئی سرآمد اقران بود، موفقیتی که نصیبش میشد، بیش از اندازه بود.

میسز بدیکیان آنقدر منقطع از امور دنیوی گردید که در سبیل اعلای امر مبارک خود را از جمیع عوامل مادی منفصل ساخت و اخیراً دارائی و ثروت مورد علاقه اش منحصر بود به یک ماشین تایپ کوچک و اشیائی که مربوط به هنرنقاشی میگردد و یک دفترچه پرارزشی که نام و آدرس افراد بهائی که در اطراف دنیا پراکنده بودند در آن ثبت شده بود. این اشیاء را در تمام مدت عمر خود حفظ کرد و با ترسیم نقاشیهای روحانی و مکاتبه با احبای نقاط

(1) Mrs. Victoria Bedikian

(2) Atlanta



مختلفه دنیا و مقامات دیگر غیربهائی که انتخاب میکرد، با عشق و علاقه‌ای وافربه تبلیغ امرالله و تشویق و تحریص احباء الله میپرداخت.

\* \* \*

(۱) ویکتوریا در روز ۹ فوریه ۱۹۷۹ میلادی در بوئس آیداهو تولد یافت. شش خواهر داشت که همگی هنرمند بودند و نقاشی و موسیقی را در معالک متحده آمریکا و کشور آلمان تحصیل کردند و ویکتوریا هم علاقه وافری به علم موسیقی داشت ولی در سنین جوانی حس شنوایی خود را از دست داد و با وجود پیشرفت و ترقیاتی که در فن موسیقی کرده بود مجبور شد که آنرا ترک کند. لذا نقاشی را ادامه داد و خود را وقف هنر نقاشی کرد. شوهر او مادرین<sup>(۲)</sup> بدیکیان که از نژاد آرامنه و مردی هنردوست بشمار میرفت فروشگاهی داشت مملو از مجموعه‌های هنرهای شرقی و تابلوهای دیگری که نقاشیهای ویکتوریا هم میان آنها بودند. از آنجائیکه شوهرش از مداحان پر حرارت آبراهام لینکلن بشمار میرفت روزی از ویکتوریا درخواست کرد تصویرهایی از آبراهام لینکلن نقاشی کند و به شهرهای مختلفه نیوجرسی بفرستد که در سالنهای شهرداری نصب کنند ویکتوریا خواهش شوهرش را اجابت کرد و تصویرهایی را نقاشی کرد و برای شهردارها فرستاد. اتفاقا هنرش مورد تمجید و تحسین تمام اهالی نیوجرسی واقع شد و بر شهرتش افزوده گردید.

در سال ۱۹۱۲ که حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه در آمریکا

(1) Boise Idaho

(2) Madris Bedikian

تشریف داشتند در مونتکلر نیوجرسی گاهی از اوقات به فروشگاه  
مستر بدیکیان تشریف میبردند و خانم بدیکیان حضور مبارک  
مشرف میشد و خاطرهای خوش فراموش نشدنی از آن تشریف  
برایش تا ابد باقی ماند.

در مکاتباتی که بعداً با هیکل مبارک داشت امر فرمودند که او  
هنر خویش را وقف امرالله کند و او هم اطاعت کرد و این خدمت  
را بدون وقفه با سر بلندی تا اواخر حیاتش ادامه داد و نامه  
و نقاشیهایش به قصد تبلیغ و تشویق به اقصی نقاط عالم فرستاده  
میشد.

میسز بدیکیان شخصاً طفلی بدنیا آورد ولی پسری را بفرزندی  
قبول کرد و به تربیتش کوشید. خدمت دیگری که باعث افتخارش  
شد این بود که زمانی از چهل طفل یتیم در منزل خود نگهداری میکرد  
که حضرت عبدالبهاء اجرش را به او عنایت نموده و خطاب به او  
فرمودند: "بواسطه عملی که برای اطفال انجام داده ای هیچکس  
بیش از تو در ملکوت الهی محبوب نیست."

از آنجا که این اطفال خانم بدیکیان را عمه و یکتوریا خطاب  
میکردند این نام برایش همیشه باقی ماند و همه او را به این  
اسم میخواندند.

پس از صعود مبارک نیز همچنان موفق به خدمت بود و حضرت ولی  
امرالله هم از خدماتی که انجام میداد تقدیر میفرمودند و مشوق  
او بودند و او را مهاجر خستگی ناپذیر امرالله خواندند چنانکه  
در یکی از توقيعات مبارکه در سال ۱۹۲۶ میلادی خطاب به محفل  
ملی امریکا و کانادا فرمودند:

"... من بخصوص درخواست کرده ام که مهاجر خستگی ناپذیر امر  
اللهی، خواهر محبوب بهائی ما میسز و یکتوریا بدیکیان در  
آینده تمام استعدادات فکری و قلبی خود را منحصر و متمرکز در

ی  
این اقدام و تعهد وسیع ضروری بنماید و او را واداشته ام که فعالیت خود را متوجه این مقصود عالی نماید و بوسیله نامه های مساعدت آمیز و پرارزش خود مردم شرق و غرب را بیدار کند و حس آگاهی جدیدی بر اهمیت و فوریت هدف و منظوری که شما قرار است به آن نائل شوید به آنها بیخشد. " ( ترجمه )

یکی از کارهای پرارزش خانم ویکتوریا در اوایل کارهاش مکاتبه با عده ای کودکان دنیا بود و با ابتکاری که انجام داد مورد توجه هیکل مبارک واقع گردید. یعنی از نام کودکان معالک مختلفه باغهای رفاقت و دوستی تشکیل داد و هر یک از باغها را به نام گلی از گلها نامگذاری کرد و بدینوسیله دوستی بین کودکان معالک پایه گذاری شد و حضرت ولی محبوب خطاب بها و فرمودند :  
" این باغهای رفاقت و دوستی مانند تخمهای افشانده شده در آینده به جوامع بهائی خدمت خواهند کرد. "

در همان اوقات آن خانم محترمه مجله کوچکی بنام اطفال ملکوت چاپ و منتشر میساخت که در آن درباره باغهای اطفال مختلفه دنیا بحث میکرد و عکسهای اطفال باغها را در آن مجله بچاپ میرسانید در سال ۱۹۲۷ با تفاق میسیز کهلر<sup>(۱)</sup> بحضور مبارک شتافت و در مدت سه ماه از فیض لقا مرزوق بود و پس از زیارت حضرت عبدالبهاء در امریکا این روزها که در حضور حضرت ولی امرالله و حضرت ورقه علیا بسر میبرد بسیار برایش عزیز و ذیقیمت بود آنرا بهترین ایام زندگی خود میدانست و از آن پس هر کجا به سفرهای تشویقی میرفت تجربیات خویش و خاطرات آن ایام را برای احبای الهی ذکر میکرد.

پس از درگذشت شوهرش در سال ۱۹۴۵ به سفرهای وسیعی به منظور تبلیغ امرالله و تشویق احبای الهی اقدام نمود. بوسیله اتوبوس از خلیج شرقی تا خلیج غربی و به شمال و جنوب ایالات متحده سفر

(1) Mrs. Keith Ransom-Kehler

(۱) شرح حیات میسیز کهلر در جلد اول آمده .

کردوبه فرموده مبارک مساعی او خستگی ناپذیر بود و با وجود آنکه ستین جوانی را پشت سر گذاشته بود چهار مرتبه بطور کامل آن نقاط مختلفه و وسیع امریکا را سرکشی کرد و ندای امر الهی را بگوش همه رسانید و گروه مختلفه جوانان معبها فی راتشویق و تحریص به خدمات و فعالیتهای امری نمود و تا سن هفتاد و سه سالگی به فعالیتهایش در صفحات امریکا ادامه داد .

در آگوست ۱۹۵۲ دچار سکت قلبی گردید و ناچار به توقف شد لذا مدت سه سالی را که از حیاتش باقی مانده بود در آتلانتای (۱)

جورجیا گذرانید ولی با زهم از پای نشست و همچنان به نوشتن نامه های الهام بخش امری و نقاشیهای هنرمندان و روحانی خود اقدام نمود و آنها را به اقصی نقاط عالم فرستاد . تا آنکه در ۳ جولای ۱۹۵۵ حیات خاکی او به پایان رسید و تشییع مجلی که در آتلانتا از او بعمل آمد ، قابل تمجید بود و همچنین در جمیع نقاط دنیا که نامه های محبت آمیز او قلوب خفته را پر انتباه ساخته بود از قبیل هندوستان ، پاکستان ، برمه سیلان و جنوب شرقی آسیا ، اندونزی و جزایر اقیانوس هند بنام او محافل تذکرشایسته تشکیل شد و برای ارتقاء روح پر فتوحش دعا کردند .

---

(1) Atlanta Georgia

" از فقدان خادمه شجاع وفادار و فعال امرالله ادیت ساندرسن که بینهایت مورد محبت حضرت عبدالبهاء بود، عمیقانه محزون و متأثرم. خدمات تاریخی آن متصاعده الی الله در عصر رسولی و عصر تکوین موفقیت آمیز و فرا موش نشدنی است و اجر جزیلش در ملکوت الهی محتوم. یاران را تشویق نمائید، مجالس تذکرشایسته ای در فرانسه برپا داشته و به ستایش آن عنصر روحانی و مثل اعلای نجابت و شرافت پردازند. مراسم تشییع هر چه شایسته تر طبق موازین امری در پاریس برگزار نمایند" (ترجمه)

امضاء مبارک شوقی

پس از زیارت تلگراف مبارک فوق دیگر قلم قادر به نعمت و ستایش آن امه مخلصه نیست زیرا آنچه که میبایستی از صفات و مقامش گفت هیکل مبارک فرموده اند. میس ادیت، یکی از مهاجرین اولیه امر در پاریس بود. خادمه برازنده ای که پس از تشرف به آئین اعظم در عین جوانی آنی آسوده نشست و دقیقه ای آرام نگرفت و به خدمات تاریخی مشعشی به منظور اعلای امر الله و نشر نجات الله قیام نمود و همچنانکه مورد عنایت و الطاف مولای عزیزش حضرت مولی الوری بود، حضرت ولی امرالله هم بینهایت او را عزیز و گرامی میداشتند چنانکه در تلگراف فوق او را خادمه شجاع وفادار و مثل اعلای نجابت و شرافت خطاب میفرمایند.

\* \* \*





(۱)  
 میس ادیت ساندرسن اوایل زندگانی خود را در ساکرامنتو که مرکز کالیفرنیا بود گذراند پدرش رئیس دیوان عالی دادگستری آن ایالت بود که در تربیت چهار دختر خویش از هیچ امری کوتاهی نمی‌کرد ولی پس از فوت پدر، مادرش تصمیم گرفت با تفاق دختران خود عازم فرانسه شود تا تحصیلات خود را تکمیل کنند. لذا در پاریس ساکن شدند و موفقیت‌های هنری نصیب آنها شد حتی دختر بزرگش در خواندن اپرا شهرت فوق العاده یافت اما دختر کوچکتر که ادیت نام داشت در سال ۱۹۰۱ میلادی در اثر انفاس طیبه میس می بولز (میسز ماکسول) که در پاریس به نشر نغمات الله مشغول بود، به مقام ایمان و ایقان فائز گردید و در اثر شرکت در جلسات روح‌افزایی که تشکیل میشد و همه گرد می بولز چون پروانه می‌گردیدند و از پرتو شعاع وجودش کسب نور می‌کردند ادیت آنچنان واله و شیدایی امر مبارک شد که با هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء به مکاتبه پرداخت و به اجازه مبارک چند مرتبه موفق به زیارت اعیان مقدسه گردید و در بیت مبارک با عائله مقدسه ایامی ذی‌قیمت و فراموش‌نشده‌ای را گذراند. زبان فارسی را آموخت و به دستور مبارک، الواح مبارکه و اشعار امری را از بر نمود. آنقدر محبوب مولای عزیزش بود که هیکل مبارک در طی سفر اروپا همواره ذکر او صاف و نعتش را می‌فرمودند. همچنین در سال ۱۹۱۲ که هیکل مبارک به پاریس تشریف فرما شدند افتخار آنرا یافت که ایشان را در منزل مادرش پذیرایی کند و همواره ملازم رکاب مبارک باشد.

ادیت ساندرسن آن وجودنازنین و دوست داشتنی آنی از خدمت و مجاهدت غافل نبود و در طی مدت دو جنگ جهانی با اشتیاق تمام و کوشش خستگی‌ناپذیر برای اعلاهی امر الهی در کشور فرانسه فعالیت کرد و مشعل امرالله را همچنان فروزان نگاهداشت

از آنجا که معلومات فارسی داشت والواح را به زبان اصلی زیارت میکرد در بیانات مبارکه غور مینمود و دستورات الهی را همچنانکه خود او عامل میشد آنها را ب دیگران نیز تعلیم میداد و چون موید به تائیدات الهیه بود موفقیتهای بینظیری نصیبش میشد. میس ادیت ظاهری داشت زیبا و لطیف و ظریف و از صداقت و خلوص و مکارم اخلاقی بی مثیل و کم نظیری برخوردار بود. اراده ای داشت قوی و شجاعتی بینظیر چندانکه در تبلیغ و تنشیر امر الله اندک تاخیری را جایز نمیدانست و به هر کجا وارد میشد در کمال رشادت بذرا مرالله را می افشاند و با اشخاص مهم و سرشناس و نویسندگان ملاقات میکرد و اطلاعات کافی در دسترس آنها میگذاشت.

و اردین در ظل شریعت الله راهدایت و راهنمایی میکرد و تعالیم و مبادی مریه را به آنها تعلیم میداد. در مجالس و محافل که تشکیل میشد راجع به مریهائی صحبت میکرد و در قلب شنوندگان تاثیر بسزای باقی میگذاشت.

میس ادیت در تمام طول عمر خود محبوب همگان بود و تکیه گاه دوستان و آشنایان وجودش نفوس پژمرده را در موقع یاس و حرمان امید می بخشید و هنگام خستگی و درماندگی به آنها نیرو و وقوت عطا میکرد. دوستان وی گفته اند که ناملايمات زندگانی هرگز بر زیبایی و فریبندگی سیمای او اثر نگذاشت و تا آخر حیاتش همچنان دارای روی نورانی و خوی رحمانی بود و گفتارش، در دلها اثر میکرد و رفتارش سر مشق دیگران قرار میگرفت. یعنی در حقیقت بهائی بود.

صعودش باعث تالم و تاثیر بی پایان دوستان و آشنایان شد و به فرموده مبارک در محافل تذکرش صفات و سجایایش را ستودند و خدماتش را که سالهای زیادی در فرانسه ادامه داشت، تجلیل نمودند.

(۱)

۱۸- میسز آن ماری شوایزر

خادمه برازنده

" از صعود آن ماری شوایزر خادمه برازنده امرالله که بی نهایت مورد محبت و ستایش مرکز میثاق بود محزونم . خدمات برجسته اش در اوایل سالهای عصر رسولی و سه دهه اول عصر تکوین دوربهای فرا موش نشدنی و اجرش در ملکوت ابهی جزیل است برای ترقی روحی دعا میکنم . " ( ترجمه ) امضاء مبارک شوقی در روز بیست و سوم آگوست ۱۹۵۷ که خادمه محبوب امرالله آن ماری شوایزر از بین احبای آلمان غیبت اختیار نمود و به عالم بالاشتاقت جامع بهائیان آلمان که یکی از خدمت گزاران برجسته خویش را از دست داده بودند افتخار وصول این تلگراف را از ساحت اقدس یافتند . هیکل مبارک حضرت ولی امرالله خدمات مشعشع و درخشانش را تمجید فرمودند و اجرش را در ملکوت ابهی جزیل بیان فرمودند .

\* \* \*

این خانم محترمه که از بین جامع آلمان برگزیده شد و به خدمات عالییه موفق گردید . قبل از ازدواج بنام تانت ماریل<sup>(۲)</sup> شناخته میشد . قبل از جنگ جهانی اول به این آئین مقدس گروید و کثرت انجذاب و اشتعالش زیانزد عموم شد و چون به مرحله ایقان رسید با قدرتی عظیم وجدیتی هرچه تمامتر سعی نمود همچنانکه خویشتن عامل بدستورات مبارکه حضرت بهاء الله گردیده بود احباء را تعلیم دهد و تعالیم و مبادی امر

(1) Mrs. Annemarie Schweizer

(2) Tante Mariele



را به آنها بیا موزد و همچنین در اجتماعات و باشگاهها امرار مبارک را ابلاغ کند و گنج گرانبهای را که یافته بود، به دوستان و آشنایان بنمایاند. شوهرایشان فردریک شوایزر هم، از احبای مخلص و قائم به خدمت بود و چنانکه در موقع تشریف فرمائی هیکل مبارک به اشتوتگارت<sup>(۱)</sup> اجازه تشریف خواست و استدعای تائید و توفیق در خدمت و تبلیغ امر الله نمود و هیکل مبارک به او فرمودند: "من در تو استعدادی می بینم که اگر قیام بر تبلیغ کنی چنان تائیدی یابی که خود حیران مانی و بتو وعده میدهم که موید خواهی شد و موفق به عمل نیز خواهی گشت." (ترجمه)

خانم شوایزر در سالهای ۱۹۱۱ و ۱۹۱۳ میلادی در پاریس و اشتوتگارت و اسلینگن<sup>(۲)</sup> چندین مرتبه بحضور مبارک حضرت عبدالیهاء مشرف شد و خدماتش همواره مورد رضای مولای بیهمتایش بود. هیکل مبارک به او افتخار این را دادند که در منزلش اقامت فرمایند. منزلی که از آن پس مرکز فعالیت بها ئیان آلمان گردید و از آنجا تماس دائم با احبای دنیا برقرار میشد و نامه های احباء از جمیع نقاط به این خانه میرسید و دوستانیکه برای ملاقات احبای آلمان و خدمات امریه می آمدند، به این خانه وارد میشدند و آن میاری کنیز خدوم الهی و بندگان جمال اقدس ابهی با روی گشاده همه را می پذیرفت و پذیرائی میکرد. همه او را میشناختند و آن مبلغ و مروج امر الله را شیفته امر الهی میدانستند و او را ستایش میکردند و شاهد بودند که چگونه اوقات خویش را صرف تبلیغ و تعلیم آیات الهی مینماید.

پس از صعود مبارک حضرت مولی الوری همچنان در عهد و میثاق الهی ثابت و راسخ بود و شبها تاهل ضلال کوچکترین خدشهای در ایمانش وارد نساخت و در سال ۱۹۳۴ افتخار آنرا یافت که به

(1) Stuttgart

(2) Esslingen

حضور مبارک مولای توانا حضرت ولی امرالله مشرف شود و از محضر مبارکش کسب فیض کند. پس از مراجعت از حیفا موفق شد که با روحی تازه و پشتکار و فعالیتی شدیدتر در میدان تبلیغ ظاهر گردد. گرچه در زمان تحریم امرالله بوسیله هیتر به دست عمال گشتا پوتوقیف شد و در دادگاه محاکمه و محکوم گردید ولی بر اشتعالش افزوده گردید.

تا آنکه در سال ۱۹۴۵ دوباره قیام علنی نمود و به نشر نفعات الله پرداخت و اقدام به مسافرت به نقاط مختلفه آلمان کرد و با احبای قدیم و جدید ملاقات کرد و آنها را تشویق و تعلیم داد و بین بهائیان آلمان ارتباط برقرار ساخت.

از آن پس در هر نقطه و محلی در آلمان که اجتماع ویا کنفرانس و یا مدرسه تا بستانهای تشکیل میشد از تشکیلات محلی و ملی ویا قاره‌ای او حضور داشت و در کنفرانسهای تبلیغی مختلفه وظایف مهمه‌ای را دارا بود و در حقیقت مادر جامع بهائیان آلمان شناخته میشد و در راس تشکیلات امریه اشتوتگارت میدرخشید. فردی بود با روح و با نشاط که پیوسته در جنبش و حرکت بود و به خدمات امریه خویش ادامه میداد و بیانات مبارکه وقت تنگ است ویا درنگ جایز نیست راهمواره در مدنظر داشت و از حرکت باز نمی‌ایستاد تا آنکه در بهار سال ۱۹۵۷ دچار کسالت شدید شد و مدت چهار روز را میان مرگ و زندگی گذراند ولی این حادثه او را از خدمت باز نداشت و سعی وافر نمود که پس از بهبودی دوستانش را یاری کند تا در میدان تبلیغ موفقیت‌های بیشتری نصیب آنها گردد و البته برای اندک مدتی موفق به این امر گردید و تا بستان آن سال قائم به خدمت بود.

از آنجا فیکه خانمی بود خوشرو و مهربان و دارای احساسات دوستانه شدیداً زدرگاه خداوند مسئلت کرد که هنگام مرگش بین دوستانش باشد و این مسئول مستجاب گردید.

در روز ۲۳ آگوست ۱۹۵۷ هنگا میکه در مدرسه تابستانه اسلینگن با تفاق دوستانش مشغول خدمت بود در سن ۷۳ سالگی بواسطه یک سکت ناگهانی به عالم بالا صعود نمود و جمیع حاضرین را قرین غم و اندوه فوق العاده ساخت ولی تلگراف مبارک و الطاف و عنایاتی که حضرت ولی امر الله نسبت به آن خادمه برازنده ابراز فرمودند باعث تسلی عموم گردید .

از آنجا ئیکه خانم شوا یز در زمان حیات خویش خانه شخصی خود را در اشتوتگارت تقدیم محفل مقدس ملی آلمان کرده بود این اقدام مفید باعث شد که برای همیشه نام نیکش زبانه زد احباب باشد .



" از فقدان خادمه برازنده ، بنیان گزار لایق و جانفشان  
امرالله میس اتل دیو متأسراً شرم . خدمات برجسته اش فرا موش  
نشدنی و اجرش در ملکوت حتمی است . " ( ترجمه )

امضاء مبارک شوقی

در روز ۱۸ سپتامبر ۱۹۵۴ میلادی در یکی از بیمارستانهای  
سیدنی استرالیا میس اتل دیو که یکی از نساء برجسته امر  
الله بود در سن پنجاه و دو سالگی به ملکوت ایهی صعود نمود  
و قلوب یاران الهی را قرین اندوه و تاثیر ساخت محفل ملی  
بهاثیان استرالیا و نیوزیلند مراتب را حضور مبارک حضرت  
ولی امر الله عرض کردند و هیکل مبارک تلگراف فوق را ، در  
جواب مخابره فرمودند که میتوان از خلال بیانات مبارکه به  
مقام آن خادمه امر الهی پی برد .

میس اتل روح فداکاری بود که شخصیت او همه دوستان و آشنایان  
را مجذوب خویش میساخت و معلومات وسیع و تجربیات ذیقیمتش  
باعث موفقیت وی در خدمات امریه بود و وجودش باعث سرافرازی  
جامعه بهاثیان استرالیا بشمار میرفت . آن خادمه برازنده  
از حمله کسانی است که خدمات برجسته اش بمنظور پیشرفت امر  
الله انجام داده هرگز فرا موش نمیشود . چه بوسیله نطق ها و  
کنفرانسها و چه با ملاقاتهای خصوصی با اشخاص مختلف و  
همچنین بوسیله عضویت در لجنات تبلیغ استرالیا و محافل  
روحانی محلی و ملی . سرپرستی او در هیئتهای مختلفه و  
پشتکار و اشتغالش باعث گردید که روز بروز خدماتش وسیع و  
وسیعتر گردد تا آنکه با شخصیتهای برجسته می و بین المللی

ملاقات کند و پیام الهی را ابلاغ کند و چه در استرالیا و ممالک  
مجاور و چه در ممالک اروپائی بخدمات مشعشعی نائل شود.

\* \* \*

میس اتل دیودریکی از شهرهای جنوبی استرالیا در هفدهم  
اکتبر ۱۹۰۲ میلادی متولد شد و در همان شهرنشوونما یافت.  
چون به سن رشد رسید دارای معلومات وسیعی گردید تا آنکه  
دختر عمومی مادرش با تفاق شوهر خود بوسیله میسز دان (۱)  
در ظل امر الله در آمدند. بمحض اطلاع بدون درنگ به زیارت  
کلمات مکنونه و رساله هفت وادی و کتاب مستطاب ایقان  
پرداخت و به حقانیت حضرت بهاء الله و این شریعت الهی  
اذعان نمود و به مقام ایمان فائز شد و در سال بعد یعنی در سال  
۱۹۳۲ فعالیت خود را شروع کرد و در لجنات مختلفه خدمت کرد و  
بعضویت محفل روحانی ادلید<sup>(۲)</sup> انتخاب شد و در اولین کنفرانس  
بهاثیان که در سیدنی تشکیل شد شرکت کرد و در سال ۱۹۳۷ از  
طرف مقامات مربوطه به مقام عضویت موقت در مجمع ملل به  
نمایندگی استرالیا منصوب شد و به ژنوعزیمت نمود و هنگام  
تصدی این پست با مادام دریفوس ملاقات کرد و همانطور که  
قبلا اسم ایشان را شنیده بود از نزدیک به مقام و شخصیت ایشان  
که یکی از همکاران منور الفکر مجمع ملل بود، پی برد و با  
ایشان آشنا شد. مادام دریفوس از میس اتل دعوت کرد که در  
پاریس به ملاقات او برود و او پس از آنکه سفرهاثی به بودا پست  
و وینه و آلمان انجام داد بدعوت مادام دریفوس پاسخ داد و  
این سفر پاریس برای او شادمانی و سرور در برداشت علاوه بر  
(۱) شرح حیات میسز دان یا دی مرالله در جلد اول آمده.

(1) Mrs. Dunn

(2) Adelaide



آنکه در مجامع احباب شرکت کرده دیدار دوستان بهائی که مشتعل و خادماً مرالهی بودند چون میسزاسکات و ادیت ساندرسون موفق شد و مادام دریفوس او را به نقاطی که حضرت عبدالبهاء شریف فرما شده بودند، برد و نمايشگاهها و باغها و پارکهاي که به قدم مبارک مزین شده بود همه را به او نشان داد و از بیانات مبارک برای او نقل کرد و خاطره محبوب یکتا را در قلب او باقی گذارد.

(۱) سپس به لندن رفت و با لیدی بلامفیلد ملاقات کرد و اشعه الطاف آن خانم روحانی دل و جانش را منور ساخت و این ملاقاتها بر اشتعالش افزود تا آنکه در ژانویه ۱۹۳۸ در حیفابحضور مبارک حضرت ولی امرالله مشرف شد و در حین تشریف ده روزهاش قدرت و عظمت مولای عزیز و مهربانش را با چشم سر مشاهده کرد و با لایحه تشریف در مقامات متبرکه روح جدیدی در کالبدش دمیده شد و آن طوریکه در یادداشتهایش ثبت کرده آن تشریف آنچنان تاثیر عظیمی در او داشت که زندگانی او برای همیشه تغییر یافت.

هنگام بازگشت به استرالیا بدستور مبارک حضرت ولی امرالله حامل یک طره از شعرات مبارک جمال اقدس ابهی بود که با دستهای مبارک حضرت ورقه علیا دسته شده بود. هیکل مبارک مایل بودند احباب استرالیا که بواسطه عدم مسافت از زیارت اعتبار مقدسه محروم بودند بخصوص خادمان جانفشان امرالله مسترو میسزدان ( فاتح استرالیا ) با زیارت این طهره شعرات مبارک متبرک شوند و فیض موفور ببرند.

لذا اتل دیوان گنجینه ذیقیمت را با خود به مصر برد و احباء قاهره و پرت سعید بنا بر اطلاع قبلی که هیکل مبارک به ایشان داده بودند در انتظار روی بودند، استقبال شایانی از او کردند

(۱) شرح حیات لیدی بلامفیلد در جلد اول آمده

(1) Lady Blomfield

ملاقات احبای آن خطه و سپس بعد از مراجعت به استرالیا با میس مارثا روت<sup>(۱)</sup> که آن وجودیایا کباخته در استرالیا مشغول خدمات تبلیغی بود تا شیربزاز در خدمات بعدی اتل داشت و از آن بعد میس اتل سفرهای تبلیغی پی در پی شروع کرد و با عضویت در انجمنهای تبلیغی توانست احبای جنوب استرالیا و دوستان تاسمانیا و ملبورن و سیدنی را در تبلیغ کمک کند و در مدرسه تابستانه آن سامان خدماتی انجام دهد.

چندین بار به کانبرا<sup>(۲)</sup> سفر کرد و سه سال متوالی به غرب استرالیا رفت و در سال ۱۹۴۹ عازم انگلستان شد و مدت یکسال برای تکمیل نقشه شش ساله انگلستان به یاری احبای انگلستان قاتم بود.

خدماتش در محافل ملی و محلی و لجنات امریه در جمیع احوال به موازات خدمات تبلیغی او پیش میرفت. آنی راحت نداشت و تمام همش مصروف به خدمت و نشر نفعات میگردد.

در سال ۱۹۵۳ با اتفاق ایادی امرالله میسز دان به کنفرانس بین القارات دهلی هندوستان رفت و سپس برای بار دوم مشرف شد و هیکل مبارک از خدمات ارزنده اش تمجید فرمودند و نهایت لطف و مرحمت را ابراز داشتند.

در مراجعت به استرالیا در ژانویه ۱۹۵۴ بعلت کسالت، در بیمارستان سیدنی بستری گردید و در مدت اقامت نسبتاً طولانی خویش در بیمارستان با خلق و خوی رحمانی که داشت محبوب همه کارکنان و اطباء بیمارستان بود و هرکسی با وی تماس میگرفت مجذوب او میشد. لذا پس از صعودش که هیجده سیتا مبرهما نسال اتفاق افتاد همگی محزون و دلخون شدند و دوری او را ضایعه عظیمی دانستند.

---

(۱) شرح حیات میس مارثا روت در جلد اول کتاب آمده.

(1) Miss Martha Root

(2) Canberra

(۱)  
۲۰ - میس جسی رول  
فرشته خندان

"با تاسفی عمیق صعودجسی رول را به ملکوت ابهی اعسلام میداریم. فداکاری خستگی ناپذیر و مستمر مشا را لیها از زمان قبل از تشریف فرمائی حضرت عبدالبهاء به قاره امریکا موجب علاقه مخصوص و اعتماد و تمجید حضرت شوقی افندی بود و عضویت شورای بین المللی بهائی مفتخر گردید و بواسطه خدمت در سمت خزانه دار بطور انتخابی و انتصابی هر دو ممتاز شد. به محافل ملیه سفارش کنیدیاس خدمات فراموش نشدنی و برجسته مشا را لیهادر سبیل امر الیهی محافل تذکر مخصوص و شایسته منعقد نمایند."

( بیت العدل اعظم )

این تلگراف بیت العدل اعظم مقام رفیع جسی رول را کاملاً روشن میسازد. احبای الیهی که سالهای اخیر به زیارت ارض اقدس نائل شده بودند جسی و اتل<sup>(۲)</sup> دو خواهر نیکو خالصی را که در حضور مبارک حضرت ولی امر الله و سپس در خدمت بیت العدل اعظم مشغول خدمات بودند ملاقات کرده اند. این دو نفس زکیه دختران مادر رول<sup>(۳)</sup> هستند که ایشان از مومنین اولیه امر الیهی در فیلا دلفیا میباشند که از شدت انجذاب و اشتعال مشار بالبنان بین احبای امریکا و محبوب حضرت مولی الوری بود جسی رول پس از انجام خدمات مشعشع خود در ۱۴ آپریل ۱۹۶۶ بملکوت ابهی صعود نمود و بدستور مقام منیع بیت العدل اعظم محافل تذکر در جمیع نقاط عالم برای ارتقاء روحش منعقد گردید

(1) Miss Jessie Revell

(2) Miss Ethel

(3) Mother Revell

(۳) شرح حیات مادر رول در جلد اول کتاب آمده .



جسی رول در روز ۲۳ مارچ ۱۸۹۱ میلادی تولد یافت و در سال ۱۹۰۶ ندای امر مبارک را از مبلغه شهره میسز بریتینگهام شنید و با تفاق مادر و خواهرش ایمان فائز شدند . لذا از همان سنین نوجوانی در ظل مادر مومنه و در اثر بزرکت محافل و مجالسی که در منزل آنها تشکیل شد و کار مبلغین برجسته ، مانند میس مارثا روت و میسز بریتینگهام (۱) و میسز کهلر (۲) محشور گردید و تربیت عالی بهائی یافت .

هنگامیکه مادر رول در فیلادلفیا مشغول خدمات امریه بود و ازدل و جان به خدمت احیاء میپرداخت و به نشر نفعات الله قائم بود و دختر فرشته خصالش جسی و اتل هم شریک زحمات و خدمات مادر بودند و در آن زمان که کتب امریه به زبان انگلیسی چاپ نشده بود و جزوات شامل آثار مبارکه بقدر کافی در امریکا موجود نبود میسز بریتینگهام الواح مبارکه حضرت عبدالیهاء را که بوسیله مشارالیه ارسال میگردد یک نسخه از هر یک را نزد جسی میفرستاد تا آنکه هفت نسخه از روی آن برداشته و نزد کسانیکه نام آنها را فرستاده بود ارسال دارد تا بعد از آن هفت نفر هم هر یک بنوبه خود از بیانات مبارکه تعدادی نسخه تهیه کرده برای عده دیگری از احیاء بفرستند این از خدمات اولیه او بود که در سنین نوجوانی انجام میداد و در پخش و انتشار الواح و آثار مبارکه سهم بسزایی داشت و پس از آنکه در اداره ای مشغول کار شد و از صبح تا غروب مشغول کار اداری بود با زهم پس از فراغت از کار خسته کننده روزانه با اشتعال فراوان به تهیه رونوشت الواح مبارکه حضرت عبدالیهاء که چون غیث هاطل برای احیای امریکانازل میشد می پرداخت و علاوه بر این با تفاق خواهرش میس اتل در کلاسهای امری و

(۱) شرح حال ایشان در جلد اول کتاب آمده

(1) Mrs. Brittingham

(۲) به جلد اول مراجعه شود .

(2) Mrs. Kehler



جلسات تبلیغی شرکت میکرد .

در سال ۱۹۱۲ در نهم ماه جون که هیکل مبارک حضرت مولی الوری مادر رول را در فیلا دلفیا در هتلی که اقامت فرموده بودند ، پذیرفتند و به او فرمودند صبح روز بعد خانه وی را بقدم خویش مزین میفرمایند و این برای خانواده رول بزرگترین موهبت بود . صبح روز یکشنبه هیکل مبارک در منزل آنها تشریف داشتند و جمع زیادی بگردش جمع وجود آن دلبر مهربان حلقه زده بودند که جسی در کمال خلوص بحضور مبارک عرض کرد که من دوست دارم در ملکوت خدمت کنم .

هیکل مبارک در جوابش فرمودند : " توفرشته خندان هستی ، تو در ملکوت خدمت خواهی کرد . " (ترجمه)

از آن بعد آتش عشق الهی چنان در وجودش شعله ور گردید ، که پس از بازگشت از کانوشن ملی ویلمت بخواهرش اظهار داشت بطوریکه از الواح مبارکه استنباط کرده ام عشقی که شخص بهائی در این دنیا نسبت به او مبارک داشته باشد در ملکوت ابهتی هزار مرتبه شدیدتر میشود پس اگر عشقی که اکنون در قلب من هست چند برابر افزایش یا بدقلیم خواهد ترکید .

این گفتار برای نشان دادن کثرت عشق به او مبارک و حضرت عبدالبهاء دلیل کافی است که حقیقتاً قلبش مالا مال از عشق بود که دیگر محلی برای افزایش نداشت .

هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء در شهر نیویورک به او وعده فرموده بودند که به اعتبار مقدسه مشرف خواهد شد . بالاخره در سال ۱۹۲۱ لوح مبارک را مبنی بر اجازه تشریف برای زمستان آن سال دریافت کرد . جسی اقدامات لازم را نمود و کار فرمایش هم با مرخصی او موافقت کرد .

روز ۲۶ نوامبر فرار رسید و در منزل آنها محفل بسیار نورانی در غروب آن روز تشکیل شد و جمیع حاضرین خوشحال و شادان بودند

ولی جسی بدون آنکه دلیلش را بدانند آن شب را تا صبح گریه میکرد و روز بعد خبر صعود مبارک به آنها رسید. جسی دلشکسته و مغموم شد و از اینکه موفق به آرزوی که سالها در دل پرورده بود نگردد آتش بر قلبش افتاد اما میسز برینینگهام او را دلداری داد و به او توصیه کرد که سفر را به تعویق اندازد و البته این تاخیر باعث شد که پس از مدتی بحضور مولای توانا حضرت ولی عزیزا مرالله مشرف شود.

در موقع تشرف اعتبار مقدسه روزی هیکل مبارک از جسی دعوت فرمودند که با تفاق به مقام اعلی بروند. هنگام راه پیمائی که بیانات پر عنایت مولایش را بدل وحان میشنید آنچنان غرق در بحر الطاف مولایش بود که فقط یک جمله از بیانات مبارکه در خاطرش باقی ماند که فرمودند: افراد بهائی میبایستی مافوق نیروی انسانی کوشش و مجاهدت کنند." (ترجمه)

لذا جسی کوشش مافوق نیروی انسانی در مغز و قلبش ثبت شد و دریافت که هیکل مبارک از این بیان مقصدی جز اینکه جسی باید به این امر موفق شوند نداشتند ولی نمیدانست چه خدمتی در آتیه به او محول خواهد شد.

بالاخره پس از مراجعت از اراض اقدس در عضویت محفل روحانی فیلا دلفیا و کمیته تبلیغی ناحیه ای خدمات شایانی انجام داد و این خدمات مکمل هجرتی بود که با تفاق خواهرش میس اتل و مادر عزیزش قبلابه شهر آردن<sup>(۱)</sup> کرده و به مقام یک مهاجر فی سیل الله نائل گردیده و در راه تبلیغ و نشر نجات الله خدمات ارزنده ای انجام داده بود.

\* \* \*

در اواسط نوامبر ۱۹۵۰ مهمترین واقعه زندگانی جسی رول با تفاق خواهرش اتل رخ داد و مسیر زندگانی آنها تغییر کرد و فصل تازه‌ای از خدمات را آغاز کردند. در آن موقع هر دو خواهر مشغول فراگرفتن زبان اسپانیولی بمنظور مهاجرت به امریکای جنوبی بودند. هرگز نمیتوانستند تصور کنند که وعده حضرت عبدالبهاء راجع به خدمت در ملکوت روزی تحقق خواهد یافت.

بنا بر این پس از دریافت تلگراف مبارک حضرت ولی‌المراه مبنی بر احضار آنان به حیفا بکلی گیج و مبہوت شده و با خود راجع به اهمیت خدماتی که در ارض اقدس خواهند کرد صحبتها کردند. بالاخره به این نتیجه رسیدند که اگر آنها به آرزوی دیرینه خود که خدمت به هیکل مبارک است موفق شوند همانا در اثر خدمات مادرشان است که محبوب حضرت مولی‌الوری بود باری هیکل مبارک آن دو وجود مقدسه را به عضویت شورای بین‌المللی منصوب فرمودند و در سال ۱۹۵۱ جسی در مقام خزانه‌دار و اتل در مقام منشی انجام وظیفه میکرد و بعدا هم که شورا به امر مبارک انتخابی شد بهمان مقام انتخاب شدند و از نزدیک شاهد زحمات هیکل مبارک بودند و با افتخار و سر بلندی سعی میکردند از مشقات معبودیکتایشان بکاهند و تا آنجائیکه میسر و ممکن است باری از دوش آن دلیر بیهمتا بردارند لذا علاوه بر خدمات فوق‌الذکر جسی عزیز هنگامی به شادمانی بی‌پایا نمیرسید که کوچکترین خدمتی بسرای مولای عزیزش انجام میداد.

در ضمن آن خدمات مهم را تنها وظیفه خویش نمیدانست بلکه به خدمت زائرین ارض اقدس هم قائم بود و با تفاق خواهرش قلوب جمیع زائرین را تسخیر میکرد. این خدمات در زمان استقرار حضرات ایادیان ارض اقدس به حد کمال رسید و با

روئی گشاده در کمال محبت به خدمت زائرین مشغول بود . بدستور هیکل مبارک که قبل از صعود مقرر فرموده بودند ، در سال ۱۹۵۸ حسی رول باید در کنفرانس بین القارات آمریکا شرکت کند و این افتخار نصیبش شد . همچنین در سال ۱۹۶۱ به اتفاق امة البهاء حضرت روحیه خانم در موقع افتتاح مشرق - الاذکار استرالیا در آن کنفرانس شرکت کرد و چون حضرتشان بعلت کسالت نتوانستند به نیوزلاند تشریف ببرند ، جسی به نمایندگی ایشان به آن نواحی سفر کرد و روحانیتی را که در ارض اقدس و از هیکل مبارک کسب کرده بود بین احباء نیو زلاند منتشر ساخت و همگی از ملاقاتش روح جدید یافتند .

جسی آرزوی دیگری هم داشت و آن زیارت اماکن متبرکه ایران و ملاقات خواهران و برادران ایرانی بود که این آرزو هم به تحقق پیوست و هفت ماه قبل از صعودش به ایران سفر کرد و در ملاقات با احباء ایران از خصوصیات حالات هیکل مبارک که مدت هفت سال شاهد آن صفات الهی بود ، داستانها بیان داشت و آنچنان موثر واقع شد که احبای ایران از شدت شوق و شغف آن دو فرشته را که پیک معبود بودند ، در آغوش گرفته بوسیدند .

مسافرت به ایران برای جسی خاطرات بسیار خوشی همراهِ داشت زیارت اماکن متبرکه ایران و مهمان نوازی ایرانیان و در مراجعت هم زیارت اماکن متبرکه ترکیه در روحش تاثير فوق العاده گذارد .

باری جسی رول در زمان حیات ۷۵ ساله خویش از موفقیت عظیمی بهره داشت . در دامان مادری که در ظل آئین اعظم بود ، نشو و نما یافت و در خانه ای که مرکز تشکیلات امری بود و روزی هم بقدم مبارک مزین شده بود پرورش یافت و با مبلغین نامی و مشهور محشور بود و در زمان حیات مبارک حضرت مولی السوری و

حضرت ولی مقدس امرالله و تصدی حضرات ایادی امرالله و  
 بالآخره هم دردوران بیت العدل اعظم الهی قائم به خدمت  
 بود و از نزدیک شاهد پیشرفت امرالله . بالآخره هم با قلبی  
 طافح از عشق و محبت امرالهی و احبای شرق و غرب عالم به  
 ملکوت ابهی صعود کرد و در گلستان جا وید حیفا مدفون گردید  
 و بدستور بیت العدل اعظم محافل تذکرشایسته در جمیع نقاط  
 دنیا بیاد آن خانم روحانی که دارای صفات رحمانی بود  
 منعقد شد و در ۱۵ جون ۱۹۶۶ در سالن مشرق الاذکار ویلمت  
 انجمنی بسیا روحانی برای ترفیع روح پرفتحش دعا کردند  
 احبائی که به ارض اقدس مشرف میشوند و خواهر فداکار او را  
 زیارت میکنند در موقع مراجعت اظهار میدارند که هنوز هم  
 جسی آن فرشته خندان و گشاده روی را در کنار خواهرش میس  
 اتل کها و نیز دارای خوئی رحمانی و خانمی برازنده است  
 می بینند . (۱)

---

(۱) این قسمت بعدا اضافه شده . متاسفانه میس اتل رول که  
 عمری را صرف خدمت امرالهی کرده بود و در سنوات اخیر در سمت  
 منشی دارالانشاء بیت العدل اعظم بخدما تش ادا مه میداد در ۸  
 وریه ۱۹۸۴ از عالم خاکی به عالم بالاشتافت و بیت العدل اعظم  
 بهر صعود ایشان را مخابره فرمودند . آری این خواهر فرشته خو  
 نم در حالیکه تا آخرین دقائق حیات قائم به خدمت بود در ملکوت  
 بهی به مادر و خواهر فداکارش پیوست

(۱)  
۲۱- میسز کاترین شرمن فرانکلند  
کنیز الهی

میسز فرانکلند خانمی بود منقطع و فداکار و شجاع و دارای روحی عالی و سرشار از عشق الهی که با وجود داشتن جثه‌ای کوچک و بنیه‌ای ضعیف موفق به خدمات عظیمه‌ای در میدان تبلیغ و مهاجرت گردید و اشعه محبت و صمیمیتی که از وجه نورانش ساطع بود باعث انجذاب تعداد کثیری از مردم و اقبال آنان به این آئین اعظم الهی شد و با مساعی خستگی ناپذیرش که تا آخرین روزهای حیاتش ادامه داشت، توانست مورد عنایات لاتحصای مولای پررافتش حضرت ولی‌عزیز امر الله قرار گیرد.

کاترین شرمن در روز بیستم ژانویه ۱۸۷۲ میلادی در ریچلند سنترویسکانسین<sup>(۲)</sup> آمریکا متولد شد. مادرش خانمی بود منورالفکر و پدرش از خانواده بسیار مذهبی و معتقد به دعا و مناجات که این دختر هم بسیار متمسک بدیانت مسیح بسیار آمد و از آنجا شیکه در شهر کوچکی پرورش یافت هنگامیکه به سن رشد رسید آرزوی سکونت در شهر بزرگتر را و بر آن میداشت که اغلب اوقات در اطاق کوچک خود برای نیل به آمالش بدعای درگاه الهی بپردازد. تا آنکه خداوند او را یاری کرد و در طی مسافرتی که به داکوتای جنوبی برای ملاقات خواهرش انجام داد با جوانی بنام آلک فرانکلند<sup>(۳)</sup> آشنا شد و ازدواج کردند و سپس به شیکاگو نقل مکان نمودند و پس از چندی آلک در اداره روزنامه‌ای مشغول به کار شد.

(1) Mrs. Kathryn Sherman Frankland

(2) Richland Center Wisconsin

(3) Mr. Alec Frankland



در همان ایام که سال ۱۹۵۱ میلادی بود کاترین بوسیله همسایگانش از امر مبارک مطلع شد و با زیارت ترجمه یکی از بیانات مبارکه حضرت بهاء الله بلاد رنگ مومن شد و جلسات احبار رفت و به تکمیل معلومات امری خویش پرداخت .

هر چه بیشتر الواح مبارکه ای را که ترجمه میشد زیارت میکرد بر اشتیاق و شیفتگی او افزوده میگشت . تا آنکه طی عریضه ای ایمان و ایقان خویش را حضور مبارک حضرت مولی الوری عرض کرد و از آنجائیکه اشتیاق و آفری بداشتن فرزند داشت و خداوند به او کودکی عطا نکرده بوده هنگام نوشتن عریضه اش در دل برای نیل به آرزویش دعا کرد . هیکل مبارک در اولین لوحی که بافتخارش نازل فرمودند این بیانات عالیات را خطاب به او میفرمایند :

"ای کنیز الهی، شایسته است تمام وجودت را متوجه ملکوت الهی نمایی که از جمیع ماسوی الله بگذری و سرشار از محبت الله شوی جا مه تقدیس و رهائی از مظا هر دنیوی برتن کنی و بار داء مواهب آسمانی خود را زینت بخشی که آیت عظیمی بین نسوان گردی تا آنکه گروه علی راحه خوشی که قلوب را بوجد آورد و ارواح را نیروی تازه بخشد از تو استشمام کنند .

هر فردی را که حاضر برای توجه به ندای الهی مییابی، تبلیغ کن و تعلیم ده زیرا در حقیقت این از اعظم مواهب ارض از برای تو است . " ( ترجمه )

با زیارت این بیانات مبارکه گرچه در ابتدا از اینکه شاره ای به آمال قلبی او نشده بود آزرده خاطر گردید ولی پس از قدری تا مل و تفکر دانست که مولایش وظیفه سنگینی را به او محول فرموده که همانا ابلاغ کلمة الله و نشر نجات الله بین عموم می باشد . لذا آنرا هدف زندگانی خویش قرار داد و بالاخره صاحب فرزندان روحانی فراوانی گردید که او را مادر فرزانکلند



خطاب میکردند .

اما با زهم آرزوی دیگری در قلب داشت و آن اقبال شوهرش به امر مبارک بود تا بتوانند تو اما قیام به خدمت کنند ولی از آنجائیکه مایل نبود علنا این درخواست را از هیکل مبارک بنمایند در عریضه‌ای که بحضور مولای حنونش فرستاد عرض کرد که سرکار آقا آگاه اند در قلب من چه میگذرد .

از حضور مبارک جوابی عنایت شد به این مضمون :

" به موهبت پروردگارت مطمئن باش . حقیقتا خداوند تو را برای نیل به ملکوت الهی در این قرن افخم اعظم مظهري نمونه و نشانه بارزی خواهد ساخت . . . روح ، روح را میشناسد روح ، روح را مخاطب میسازد و روح با روح متحد و پیوسته میشود . " ( ترجمه )

در حقیقت این پیامی بود بسیار عمیق در جملاتی بس زیبا که بشارت عظیمی در برداشت . آن کنیز منجذب الهی با خوئی رحمانی و اطمینانی کامل توانست در مدت یکسال روحش را با روح شوهرش پیوند دهد . بنا بر این او هم در ظل امر الهی وارد شد و با اتفاق قیام به خدمت امرالله نمودند .

در سال ۱۹۵۳ که در کالیفرنیا وجود مبلغین لازم و ضروری بود کاترین و آلک فوراً حرکت کردند و در آن صفحات با زیارت احبای الهی و مومنین اولیه امر مبارک در کالیفرنیا مانند هلن گودال<sup>(۱)</sup> و دختر ایشان میسیزالا جی کوپر<sup>(۲)</sup> که مشغول خدمات بودند بر روحانیتشان افزوده شد و کانچی یا ما موتو<sup>(۳)</sup> که اول مؤمن ژاپون لقب گرفت در همان ایام تصدیق امر مبارک را کرد .

(1) Mrs. Helen S. Goodall

(2) Mrs. Ella G. Cooper

(3) Kanichi Yamamoto

(۱) شرح حیات هلن گودال

در جلد اول آمده

(۱)

باری کاترین در آن اوقات در فروت ویل، محل اقامتشان  
دچار کسالت شد و بنیه اش ضعیف گردید. اتفاقاً پسری سیزده  
ساله از اهالی ژاپن به منزل آنها آمد و طلب شغلی کرد اسم  
این پسر فوجیتا<sup>(۲)</sup> بود که به استخدام آنها درآمد و راه مدرسه  
فرستادند و در ضمن به کارهای خانه و شستشوی هم میپرداخت.  
از آنجا یک فوجیتا جثه ای کوچک داشت در خانه او را سنجاب  
کوچولومینا میدند. در ضمن در دوره نقاهت خانمش برای کمک  
به رفتن باغ و گردش که او هم بسیار ظریف اندام بود، وجودش  
بسیار موثر واقع شد و باعث سرور آن خانواده گردید و شادمانی  
آنان با ورود مبلغه شهیر میسزیریتینگها م به منزل آنها  
چندین برابر شد زیرا پس از اقامت چند روزه آن خانم روحانی  
در آن خانه فوجیتا به شرف ایمان نائل گردید و این ابتدای  
زندگانی روحانی فوجیتا بود که از آن محل شروع شد و خدمات  
او در ارض اقدس منتهی گردید.

باری پس از چندی از فروت ویل به لوس آنجلس رفتند. ولی  
باز هم وجودشان در جای دیگر ضروری بود. پس از زیارت  
دستور مبارک برای تبلیغ در مکزیکوسیتی عازم آن دیار شدند  
و دقیقه ای آرام نداشتند تا امر الهی در آن محل نیز استقرار  
یافت.

بالاخره هنگام تشریف فرمائی هیکل مبارک به سانفرانسیسکو  
با وجود ضعف قوای جسمانی خود راه هیکل مبارک رسانید.  
وجود اقدسش او را در آغوش گرفته و عنایات موفوره مبذول  
فرمودند و بار دیگر یکسال قبل از صعود مبارک با اتفاق هلن  
گودال و دختر ایشان و چند نفر دیگر از احبای امریکا مدت سی

(1) Fruitvale

(2) Fujita

روز مشرف بود و از خمر لقا مرزوق گردید .  
روزی هیکل مبارک در سر میز غذا بیاناتی فرمودند که باعث  
شد کاترین پس از صعود مبارک به قیام عاشقانه ای موفق شود  
و در ارم مبارک مثل و نشانه بازی گردد . همان طوریکه حضرت  
عبدالبهاء وعده فرموده بودند .  
مضمون بیان مبارک این بود :

" این ماده آسمانی است ... حال مادر ظل الطاف حضرت  
بهاء الله در این نقطه اجتماع کرده ایم ... امیدوارم همان  
طوریکه دور این میز جمع شده ایم در ملکوت ابهی هم گرد یک  
میز جمع شویم ... حضرت مسیح یک شب موقع شام حواریونش را  
جمع کرد و تعالیمش را به آنها به امانت سپرد . زیرا هنگام  
مصلوب شدن او نزدیک شده بود . آن شب هر اندازه که لازم بود  
از تعالیم و دستوراتش به آنها اعطاء کرد ... "

کاترین پس از صعود مبارک به مقصود ایشان پی برد و دانست  
که میبایستی چون حواریون حضرت مسیح آواره دیا ر گردد لذا  
در سال ۱۹۲۲ که شوهرش آلک فرانکلند صعود کرد ، زندگانی  
خویش را فدای امر الله نمود . برای آنکه بخود متکی نشود  
اتومبیلی خریداری کرد و فن رانندگی را تعلیم گرفت و  
یکی از موفق ترین واسطه های فروش ماشین شد .

\* \* \*

در دوره ولایت ، میسز فرانکلند حواری فداکار و سرباز  
منقطعی بود که هر کجا احتیاج به تشکیل محفل داشت ، به آن  
سمت حرکت میکرد و در نقشه هفت ساله اول نقش مهمی را بعهده  
گرفت و انجام داد . در سال ۱۹۴۴ وقتی به سن هفتاد و دو سالگی  
رسید خداوند به او قوه روحانی جدیدی عطا کرد بطوریکه فعالیت

خویش را به حمیع نقاط امریکا توسعه داد و با وجود ضعف بنیه و با آنکه در پشتش یک میله فلزی کا رگذاشته بودند، از ایالتی به ایالت دیگر سفر کرد. ماهها را در یکجا و سال را در جای دیگر گذرانید. تبلیغ میکرد و محفل تشکیل میداد و مرتبا گزارش خدماتش را حضور مبارک میفرستاد و از مولای مهربانش کسب دستور برای خدمت بعدی میکرد.

هیکل مبارک حضرت ولی امرالله از دریافت خبرهای موفقیت آمیز او سرور خاطر می یافتند و کتبا از او تقدیر و تشویق میفرمودند و بیانات مبارکه مشحون از الطاف و عنایات مخصوصه و دلیل بارزی است بر خدمات عالیه و فداکاریهای بیحد آن خانم محترمه منقطعه. در یک جا میفرمودند: "من از صمیم قلب برای موفقیت در فعالیتهای روحانی شما دعا میکنم." و در جای دیگر میفرمودند "خدمات عالیه و فعالیتهای صبورانه و فداکاریهای عظیم شما را در امر الهی همیشه با سرور و شادمانی بخاطر خواهم آورد."

و همچنین میفرمودند: "خدمات گذشته شما و زحمات کنونی و فداکارانه شما را عمیقانه تقدیر میکنم." (ترجمه)

از آنجائیکه ادعیه هیکل مبارک در حقیقتش ادامه داشت و در بیانات مبارکه گاه شخصاً و گاه بوسیله منشی خویش موفقیت و سعادت او را طلب میکردند، روز بروز بر فعالیتهای عاشقانه اش افزوده میشد و دقیقه ای آرام نمی یافت. آواره شهرها و دیار بود و به نقاط مختلفه هجرت میکرد. حتی در مناطق اسکیمو موفقیتی عظیم نصیبش گردید و مولای مهربانش فرمود:

"میخواهم برای انجام اقدامات عالی و در حقیقت تاریخی شما تبریک بگویم. عمیقانه از شما تشکر میکنم و روح عالی شما را با علاقه مخصوصی که به خدمت امر الهی دارید تمجید میکنم"

(ترجمه)

این بیانات مبارکه همانطور ادامه داشت تا آنکه نقشه هفت ساله دوم اتمام یافت و نوبت به نقشه دهساله رسید و همانطور موفقیت های پی در پی نصیبش بود .

بالاخره در سن ۸۷ سالگی اجازه تشریف خواست ، به او عطا فرمودند . عازم ارض اقدس بود که متأسفانه خبر صعود مبارک او را دچار اضطراب ساخت و به آرزویش موفق نشد اما حضرات ایادی امرالله ساکن ارض اقدس که از غم درویش آگاه شدند او را به ارض اقدس طلبیدند و بالاخره موفق به زیارت اعتبار مقدسه شد و در مراجعت در لندن مرقد مبارک را زیارت کرد و به وطن مراجعت نمود و همچنان با ثبات و وفاداری ، تا آخرین روزهای حیاتش قائم به خدمت بود . تا روز ۳ نوامبر ۱۹۶۳ که چیزی به نود و دو سالگی او بیش نمانده بود ، با آرامش به خواب ابدی فرورفت .

مروج فداکار

" از صعود مروج فداکار رو ثابت قدم امرالله ، ادلید شارپ عزیز و محبوب که خدمات و زحماتش مشحون از خودگذشتگی و محویت بود و طی تقریباً پنج عقد خدمت به جامعه یاران راستان در مهدها امرالله در سبیل تعلیم و تربیت نونهالان الهام بخش آنان و موجب بارور کردن و پرثمر نمودن حیات روحانی جوانان گردید . همچنین در تتبعات و ترجمه آثار مبارکه و تقویت و تحکیم مؤسسات اداری توفیق یافت و به عنوان اولین عضو جامعه نسوان ایران به عضویت محفل روحانی ملی مفتخر گردید ، عمیقانه متأثریم . پیوسته خدمات مفیده بهیه آن روان شاد در یادخواهد بود .

خدمات تیکه مشا را الیها با فداکاری تمام انجام داد مورد تقدیر و فیر حضرت ولی محبوب امرالله واقع گشت و موجب تقویت روابط بین جامعه بهائیان آمریکا و ایران در موطن جمال اقدس ابهی گردید . در اعتبار مقدسه برای علوم مقام جاویدان روح پرفتوح آن متصاعده الی الله در ملکوت ابهی با کمال اشتیاق دعا مینمائیم به یاران اطلاع دهید مجالس تذکر شایسته ای با افتخار مشا را الیها برپا نمایند . محفل روحانی ملی آمریکا نیز مجلس تذکری در مشرق لاذکار منعقد مینماید . " بیت العدل اعظم

۲۲ شهرالمشیه ۱۳۳ بدیع ۷ کتبر ۱۹۷۶

این تلگراف را مقام منیع بیت العدل اعظم الهی پس از صعود میس ادلید شارپ خطاب به محفل مقدس روحانی ملی ایران مخابره فرموده اند و خدمات بهیه ایشان راستوده اند . همچنین پیامی از دارالتبلیغ بین المللی بهائی باین مضمون سه



محفل مقدس روحانی ملی ایران مخابره شد .

" از خیر صعودا دلیدشا رب بسیا ر محبوب محزون گشتیم . خدمات فداکارانه توام با ثبوت و رسوخ مشارالیها که طی تقریباً نیم قرن عامل الهام بخشی جهت ترقی و پیشرفت عظیم مقام و وظائف جامعه نسوان در مهدها مرالله گردید هرگز از یاد نرود . یاران را به ادعیه محبت آمیز این هیئت برای ترقی روح آن متصاعده الی الله در اعتاب مقدسه اطمینان دهید ."

دارالتبلیغ بین المللی

همچنین از طرف هیئت مشا ورین قاره ای غرب آسیا و محفل مقدس ملی بهائیان امریکا پیا مهائی مخابره شد که حاکی از تا ثرو اندوه جامعه بهائیان امریکا و هیئت مشا ورین و تجلیل از خدمات و فداکاریهای آن امه مخلصه مومنه محبوب درگاه حضرت ولی امرالله روح ما سوا ه فدا ه میبا شد . علاوه بر این فقدان آن نفس زکیه برای جامعه نسوان بهائیان ایران و دوستان عزیزش ضایعه ای بس عظیم بشمار میرود .

\* \* \*

(۱)

هنگامیکه امه الاعلی دکترمودی در سال ۱۹۲۸ میلادی عازم ایران بود با کسب اجازه از حضور مبارک حضرت ولی امرالله میس ادلیدشا رب را با خود به ایران آورد تا برای تعلیم و تربیت نوبا وگان ایران در مدرسه تربیت بنات مشغول خدمت شود . میس شارب قبل از ورود به ایران بحضور مبارک مشرف شد و به فیض زیارت لقای مولای بیهمتانا ثل گردید . در آن زمان میس زما کسول و میس اگنس الکساندر دو خادمه برجسته از جامعه نسوان بهائیان امریکا نیز مشرف بودند ، میس

(۱) شرح حیات دکترمودی در جلد اول آمده

(1) Dr. Susan I. Moody



شارپ در مدت سی روزه تشرف خود از مصاحبت آن دو مبلغه  
مبرزه برخوردار بود و از همه بالاتر هیکل مبارک در آن ایام  
نظم بدیع امر الهی را بطور کامل به او تعلیم داده و فرمودند:  
"به ایران برو و در تعلیم و تدریس نظم بدیع یا فروتن همکاری  
کن."

علاوه بر این هرگاه که دست میداد هیکل مبارک ایشان را برای  
ورود به محیط ایران که از هر حیث با محیطی که میس شارپ  
در آن پرورش یافته بود تفاوت کلی داشت با بیانات و  
راهنمایی های مبارکه آن ماده میفرمودند و اشکالاتی را که  
ممکن بود از نقطه نظر اجتماعی پیش آید قبل از پیش بینی فرموده  
و دستورات لازم به ایشان دادند. حتی آن مولای شفیق  
دستورات کافی بهداشتی و طرز تغذیه در ایران را به او گوشزد  
فرمودند. آنچنانکه میس شارپ تا آخر حیاتش همیشه فرمایشات  
مبارک را با خاطرداشت و در جمیع مسائل از بیانات مبارکی که  
در سینه اش محفوظ بود برای رفع مشکلات یاری میگرفت.  
باری میس شارپ در حضور مبارک خلق جدید یافت و با فداکاری  
و انقطاعی بینظیر وارد ایران شد و تحمل صدمات ناشی از وضع  
اجتماعی و بهداشتی آن زمان ایران را نمود و با ایمانی راسخ  
و قلبی مملو از توکل و تفویض و شجاعت و فداکاری مدت چهار  
هشت سال آن خدمات را ادامه داد.

\* \* \*

میسر دلید شارپ در سال ۱۸۹۷ میلادی در نیومکزیکو متولد شد  
پدرش کارمند راه آهن بود و زندگی مرفهی داشت و به اتفاق  
همسر و پسر و دخترش در کمال خوشبختی میزیست ولی متأسفانه  
هنگامیکه ادلید دخترش هشت سال بیشتر نداشت جهان فانی را

وداع گفت و مادر و دو فرزند را تنها گذاشت. پس از چندی تنها پسر خانوادۀ نیز از دنیا رفت و به پدر پیوست. لذا میسز کلارا شارپ<sup>(۱)</sup> با تفاق دخترش را دید که دیگر در نیومکزیکو علاقه و پیوندی نداشتند عازم کالیفرنیا گردیدند که نزدیک اقوام خویش زندگی کنند. خاله مهربان از آنها با خوشروئی استقبال کرد. میس ادلید در لوس آنجلس و سانفرانسیسکو به مدرسه رفت و دوره متوسطه را بپایان رسانید. سپس با تفاق مادر به کلرا دورفته وارد کالج شد و رشته تعلیم و تربیت را برای تحصیل انتخاب کرد.

در کلرادو میسز کلارا شارپ مادر مهربانش که بینهایت در دیانت مسیحی متمسک بود، قلبش به نور ایمان منور گردید لذا به وسائل مختلفه برای هدایت دختر عزیزش متشبت شد ولی میس ادلید از خواندن کتب امریه ابا میکرد. مادر که امتناع دختر را از شنیدن اطلاعاتی راجع بدیانت جدید ملاحظه کرده هیچگاه مایوس نمیشد بلکه بوسیله دیگری متشبت میگردد روزی دخترش بمنظور رفع کسالت و خستگی عازم سفر بود. مادر دور از چشم او کتابی در جامه دانش گذارد و دختر صافی قلب در تنهایی آن کتاب را مطالعه کرد و به عظمت این ظهور اعظم پی برد و در مرا جعت تصدیق امر اعظم الهی را نمود و از اینکه مادر مهربانش او را به این عطیه عظمی مفتخر کرده بود شاکر گردید. دو سال بعد میس شارپ از کالج فارغ التحصیل شد و در سانفرانسیسکو در کتابخانه ای در محله ایتالیائی مشغول کار گردید در همان هنگام بود که با دکتر مودی ملاقات کرد و پیشنهادش را برای مسافرت به ایران که بدستور مبارک انجام میشد پذیرفت و با اجازه مادر مهربان پس از دو هفته عازم ایران شد و پس از تشرف

(۱) Mrs. Clara Sharp

کتاب آمده

بحضور مبارک و زیارت اعتبار مقدسه از طریق بغداد، وارد ایران گردید.

احبای الهی درموقع ورودایشان استقبال شایانی از او نمودند و در مدرسه تربیت بنات به سمت معلم و ناظم و سپس مدیریت مدرسه منصوب گردید و احترامات کافی از طرف جمیع اعیان نسبت به او مجری شد.

پس از مدت دو سال که مادر عزیز و مومنه مخلصه اش اقامت در ایران را پذیرفت و به او پیوست در پشت مدرسه تربیت دخترانه در خانه ای که خریداری کردند ساکن شدند و با تفاق به خدمت تعلیم و تربیت نونهالان و جوانان مشغول شدند و به اتفاق خانمهای روح انگیز فتح اعظم و اشرافیه ذبیح و سایر معلمین بهائی مدرسه را بطرز عالی اداره میکردند. آنچنانکه مورد تشویق و تمجید وزارت فرهنگ واقع گردیدند.

ولی متاسفانه در سال ۱۳۱۳ شمسی که مدرسه تربیت به دستور مقامات کشوری تعطیل گردید و والدینی که با هزار امید اطفال خود را به آن مدارس که از هر جهت ممتاز بود سپرده بودند، قرین غم و اندوه شدند و بهیچوجه حاضر نبودند که کودکان خویش را به مدارس دیگر بفرستند.

میس شارب و میسیز شارب خانه شخصی خویش را به جامعه امراهدا نمودند و به خانه ای در خیابان امیریه نقل مکان کردند و در آنجا مدت یکسال به اطفال بهائی تعلیم زبان انگلیسی میدادند پس از آنکه اعیان از افتتاح مجدد مدرسه مایوس شدند، ناچار اطفال خود را بعد از غیربهائی فرستادند. لذا میس شارب از حضور مبارک کسب تکلیف نمود و اجازه خواست که با وجود دانستن زبان اسپانیولی به اسپانیا و یا مکزیک مهاجرت نماید. لکن هیکل مبارک فرمودند: " شما باید در ایران بمانید زیرا حال دیگر به محیط ایران و احتیاجات جامعه بهائی بالاخص ماء الرحمن

واقف اید و با بصیرت بیشتری از لحاظ آشنا نمودن آنان به وظایف خود و تدریس زبان انگلیسی و آموزش و تعلیم نظم اداری و مسائل دیگر می‌توانید خدمات با ارزشی انجام دهید. همچنین در توقیعی خطاب به محفل ملی ایران فرمودند:

"راجع به خانم محترمه میس شارب و تکلیف آتیه ایشان سؤال نموده بودید، فرمودند بنویس:

"اقامت میس شارب در مرکز لازم و مفید و اشتراک او در خدمات مختلفه امریه منتج نتایج حسنه است..."

و فرمودند "البته مؤکداً محفل ملاحظه‌ها و را بسیار داشته باشند" بدینوسیله هیکل مبارک آن دونفس نفیس را به جامعه بهائیان ایران سپردند و آنها با دل و جان به خدمات خود در تشکیلات امریه ادامه دادند و میس شارب در لجنات کتاب عالم بهائی و ترجمه آثار امری و ارتباط شرق و غرب، خدمات ارزنده‌ای انجام میداد تا آنکه در سال ۱۹۳۷ میلادی به حضور مبارک مشرف شد و مدت دو روزه روز سربرآستان اعتبار مقدسه سائید و دستورات لازم را از هیکل مبارک دریافت نمود.

\* \* \*

پس از مراجعت به ایران فصل دیگری در دوره خدماتش مفتوح گردید. کلاسهای نظم بدیع و تدریس مطالب کتاب قدظهر یوم المیعاد و آثار دیگری بزبان انگلیسی به قلم مبارک را تشکیل داد و جوانان ایرانی را با ادبیات انگلیسی حضرت ولی عزیز امرالله آشنا ساخت و هیکل مبارک کمال رضایت را از آن امره مخلصه داشتند و او را همکار عزیز و ذی‌قیمت من خطاب می‌فرمودند میس شارب مرتباً با حضرت ولی عزیز امرالله و همچنین مقاله‌های روحیه خانم مکاتبه می‌نمود و هیکل مبارک با ایشان اجازه فرمودند

که هر وقت ما میل با شد میتواند به اعتبار مقدسه مشرف شود و کمال لطف و مرحمت را نسبت به او و ابراز میفرمودند چنانکه در یکی از توفیعات خطاب به میس شارب فرمودند: "خدمات شما را در آینده بخاطر آورده، تمجید و تحسین خواهند نمود." همچنین فرمودند: "... ثبوت و رسوخی که در مقابل ناملایمات از خود نشان دادید، در پیشگاه حق مورد رضا و قبول است."

در سال ۱۱۱ بدیع مطابق ۱۹۵۶ میلادی که هیکل مبارک دستور عضویت نسوان را در محافل ایران صادر فرمودند میس شارب به عضویت محفل روحانی ملی ایران انتخاب گردید و نسوان بهائی طهران قرین شادمانی شدند. از آنجائیکه میس شارب در دوره اقامت خود در ایران خواندن فارسی و عربی را بخوبی آموخته بود علاوه کتب و الواح انگلیسی را میتواند با الواح عربی و فارسی تطبیق نماید، معلومات کافیه امریه را به حد اعلی کسب نمود و در هنگام عضویت محفل مقدس ملی فردی بسیار قابل و ذیقیمت بشمار میرفت و خدماتش قابل تحسین بود.

میس شارب که حاضر نبود ما در سال خورده اش را هیچگاه ترک گوید و اندک زمانی از مراقبت و محبت به او و غفلت نمیورزید در هنگام تشکیل کنفرانسهای بین القارات نمیتوانست در هیچیک از کنفرانسها شرکت کند ولی احبای الهی که به او محبت داشتند با اصرار از او خواستند که اقلایکبارا اقدام به مسافرت کند و تجدید قوای جسمانی و کسب روحانیت نماید. لذا بنا به درخواست دوستان برای شرکت در کنفرانس شیکاگو عازم ایالات متحده گردید و مادر عزیزش را به یاران الهی سپرد ولی متاسفانه پس از چند روز میسزکلارا شارب به عالم بالا ارتقاء یافت و میس شارب سفر را نیمه تمام گذارد. از آنجائیکه قبلا میل نبود از مادر

مهربانش در موقع صعودش دوربا شد با دلی پر خون به ایران بازگشت و از آن پس هم دیگر در هیچ کنفرانسی شرکت نکرد. اما پس از صعود مبارک مولای توانا به معیت اعضای محفل مقدس روحانی ملی ایران دوبار برای انتخاب اعضای بیت العدل اعظم الهی عازم ارض اقدس شد و در آن دو حمله نورانی و جلسه معظم رحمانی کانونش بین المللی که به منظور انتخاب اعضاء بیت العدل اعظم الهی و شور در امور بین المللی وجهانی تشکیل گردید شرکت کرد.

میس شارب مدت یا زده سال در خدمت عضویت محفل مقدس ملی ایران بود و افتخار عضویت لجنات تصویب تالیفات و ترجمه آثار امری را داشت و مقابله کتب انگلیسی با ترجمه آنها را انجام میداد و در کمال محبت لجنات را در منزل خویش پذیرا میشد و کتب ذیقیمت خویش و معلومات نفیسه اش را در اختیار اعضاء میگذازد.

ولی اخیرا بواسطه کهولت بنیه اش به تحلیل رفته بود و اغلب دچار کسالت میگردد. دوره خدماتش در محفل ملی خاتمه یافت و در منزل از خدماتی که از طرف محفل مقدس ملی به او ارجاع میشد از دل و جان استقبال میکرد و تا آخرین لحظات ایام حیاتش آنی فراغت نداشت و با وجود ایما نقوی و تفویض و توکلی که در قلبش نهفته بود جمیع ناملایمات را تحمل میکرد و از خدمت به احباء دریغ نداشت و دوستان و آشنایان ایرانی که سالهای سال با ایشان محشور بودند از دیدار آن عس نفیس که مولای توانا وی را به ایشان سپرده بود و همچنین از معلومات وسیعش در امور مختلفه کسب فیض مینمودند. تا آنکه بالاخره در بستر بیماری افتاد و در تاریخ ۱۴ اکتبر ۱۹۷۶ میلادی به عالم بالا شتافت.

پيامهای موثر بیت العدل اعظم الهی و دارالتبلیغ بین -

المللی و هیئت مشا ورین قاره‌ای غرب آسیا و محفل مقدس  
ملی بهائیان امریکا احبای ایران را تسلیت بخشید و در  
محافل تذکرش شجاعت ، ایمان ، ثبوت و رسوخ و فداکاریش  
راستودند و برای ترویج و اعتلاء روحش دعا کردند .

(۱)  
۲۳ - بلانکا ویکتوریا مجیا  
خادمه فداکار در نیکاراگوئه

" از خبر درگذشت بلانکا مجیا اولین مؤمن نیکاراگوئه، متالم هستیم. خدمات فداکارانه مشارالیها در امر مبارک برای متجاوزان سده هبعث اعطای تلالو و درخشندگی به تاریخچه امر در امریکای مرکزی میباشد در اعتبار مقدسه برای ترقی و تعالی روحش در ملکوت ابهی دعا میکنیم." (ترجمه)

بیت العدل اعظم

این تلگراف مبارک از ساحت بیت العدل به افتخار بلانکا ویکتوریا اولین بهائی نیکاراگوئه واقع در امریکای مرکزی صادر شده که در سال ۱۹۳۹ میلادی ندای امر مبارک را از یکی از مهاجرین بنام آقای متیوکازاب<sup>(۲)</sup>، که بتازگی وارد شده بود استماع نمود و در ۲۱ آپریل سال ۱۹۴۱ ثبت نام کرد و در کمال ایمان و ایقان وارد خدمات امریه گردید و آنقدر خدمت و پراشتعال و قلبش از عشق مالا مال بود که با وجود کسالتهای شدید هرگز از خدماتش در سبیل الهی کاسته نشد و بفرموده بیت العدل اعظم الهی، خدماتش بتاریخ امر در آن سامان درخشندگی و تلالو بخشید.

\* \* \*

بلانکا در ۳ دسامبر سال ۱۹۱۱ میلادی در یکی از شهرهای

(1) Blanca Victoria Mejia

(2) Mathew Kaszab





نیکا را گوئه بنام لئون دریک خانواده بسیار متمدن و تحصیل کرده متولد و در سن سه سالگی بدبختانه به مرض فلج اطفال دچار شد که نتیجه آن صدمه‌ای بود که به پای چپ و دست راست او وارد آمد و از حرکت باز ایستاد و همچنین لطمه خفیفی به قوه ناطقه وی بخشید و ادای کلمات را ، مشکل ساخت .

با وجود این همه ناراحتی دوره دبیرستانی را تمام کرد و در دانشگاه هم از رشته‌ای فارغ التحصیل شد و مدت سی سال در مدارس تدریس کرد . چون دارای ذوق نویسندگی و شاعری بود مقالات و حکایات و اشعاری از خود باقی گذاشت که در مجلات و روزنامه‌ها چاپ شده است .

بلانکا با وجود آنکه از سلامت کامل برخوردار نبود ، پس از آنکه به امر الهی مومن شدیکی از فعالترین افراد آن زمان بود و پیشرفت امر مبارک در نیکا را گوئه را میتوان مدیون خدمات آن مومنه مخلصه دانست که وبا وجود داشتن شغل تدریس ایام فراغت را برای تبلیغ و تشویق و ملاقات دوستان و احباء الهی اختصاص داده بود و آنچنان پر محبت و با عاطفه بود که محبوب همه دوستان و صمیمی ترین افراد بشمار میرفت و پس از آنکه بازنشسته شد ، بر خدماتش افزود و با روش محبت آمیز خویش باعث تسلی خاطر غمزدگان و مرضا میگردد . بطور مثال در آن هنگام که آقای متیوکا زاب بواسطه تبلیغ امر مبارک دستگیر و محبوس شد ، بلانکا هرگز از خدمت به آن مرد خدوم کوتاهی نکرد . مرتباً برای ملاقاتش به زندان میرفت و برای او خوراک و وسائل لازم را تهیه میکرد و سعی مینمود بلکه تا حد امکان از ناراحتی های او در زندان کاسته شود و یا هنگامیکه یکی

از احبای الهی بواسطه تصادفی بین مرگ و زندگی  
قرار داشت آنقدر بر سر بیما رنشت و ادعیه شفا و لوح احمد  
تلاوت کرد تا آنکه شفایافت .

از این قبیل خدمات بسیار ارزنده که از عهده خانمی با آن  
شرایط فلج جز با قوه ایمان و ایقان بر نمی آید، مکرر  
انجام میداد که مکمل تبلیغ و خدمات دیگر او بود. بلانکا  
حتی از شرکت در کنفرانسها هم خودداری نمیکرد. چنانچه  
در سال ۱۹۴۴ که یک از جشنهای صدساله امر مبارک در امریکا  
برگزار شده بود، با همراهی یکی از احبای الهی، به  
شیکاگورفت و در آن اجتماع روحانی شرکت جست .

آن خادمه برازنده، روحی داشت بس عالی که هرگز به  
کسالتهای خویش نمی اندیشید و همچنان در عضویت محفل  
روحانی از اولین تشکیل تا آخر حیاتش باقی بود و بواسطه  
خدماتی که انجام میداد بسیار خوشحال و مسرور بود .

بلانکا همیشه آرزو داشت که در روزاظهارا مرحضرت اعلی ویا  
حضرت بهاء الله صعود کند که بالاخره به آرزویش نائل  
گردید. گرچه در سال ۱۹۷۲ که به ماناگوا<sup>(۱)</sup> رفته بود  
زلزله شدیدی اتفاق افتاد اما به او صدمه ای وارد نیامد  
احبارا به لئون بازگشت و با عمه اش زندگانی را از سر  
گرفت ولی سه سال بعد در اثر زمین خوردگی شدیدی بس  
شکستگی استخوان دچار شد و در روز بعد در ۲۳ می ۱۹۷۵ که  
روزاظهارا مرحضرت رب اعلی بود در سن ۶۴ سالگی بملکوت  
ابهی صعود کرد و وجه پر عظونتش از انظار غائب گردید. لذا  
جای آن دارده نام این خادمه برجسته از امریکای مرکزی  
که با آن شرائط قائم بخدمت بود و بیت العدل اعظم او را  
تمجید نموده اند، زیب این صفحات گردد.

(1) Managua

۲۴ - قدسیه خانم اشرف  
خادمه خستگی ناپذیر و فادار

" در آستان مقدس تعالی روح قدسیه اشرف را سائلیم . "

بیت العدل اعظم

در روز ۲۵ فروردین ۱۳۵۵ شمسی مطابق ۱۴ آوریل ۱۹۷۶ میلادی قدسیه خانم اشرف پس از سالها زندگانی پرافتخار بعالم بالا صعود نمود و تلگراف فوق را بیت العدل اعظم الهی به طهران مخابره فرمودند .

این امه مخلصه از نفوس برجسته‌ای بود که از اوان جوانی جز عمل بدستورات الهی و خدمت به جامعه بشری مقصد و مرامی نداشت و جز در سبیل رضای الهی گام برنمیداشت و سالهای متمادی چون سربازی فداکار با انقطاعی بی نظیر قائم به خدمت بود .

در زمان مرکز میثاق خدمت را شروع کرد و رضای خاطر مبارک حضرت مولی‌الوری را فراهم ساخت و در دوره ولایت ، پس از رشته خدماتی که به جامعه ایرانی انجام داده بود به هجرت میان بومیان امریکای جنوبی موفق گردید و خدماتش به اعلی درجه رسید و در زمان بیت العدل اعظم الهی هم از پانزده نشت و در عین کهولت با قوت ایمانی که داشت ، بسیار جوان مینمود و آنقدر شاداب و قوی بود که توانست خدمات تعلیماتی خویش را در نقاط مهاجرتی در داخل ایران ادامه دهد .

\* \* \*



قبل از ظهور حضرت رب اعلی در قریه کن مجتهدی میزیست که به صفای ضمیر و پرهیزگاری مشهور و معروف بود. در دفتر یادداشتش نوشته بود ظهور قائم موعود بسیار نزدیک و در زمان اولاد من خواهد بود و بشارت داده بود که از بین دو ازده پسرش سه نفر از آنها به قائم موعود ایمان خواهند آورد و دو نفر از آنها جانشان را در راهش فدا خواهند کرد.

این پیشگوئی به حقیقت پیوست و سه پسر آخوند بزرگ کنی ملامهدی کنی و ملا باقر کنی و ملا شرف کنی به حضرت نقطه اولی ایمان آوردند و دودنفس مقدس اولی در قلعه شیخ طبرسی بمقام شهادت نائل شدند و سومی جناب ملا شرف بود که به اصحاب قلعه نپیوست و به خدمت و تبلیغ امرالله قیام کرد بنحویکه جمیع اهالی آن قریه ایمان آوردند. ولی از آنجائیکه یکی از ملاهای متنفذ بنام ملاعلی اکبر بر علیه آنها قیام کرد، جمیعا از امر مبارک دوری جستند. اما خانواده ملا شرف در امرالله ثابت و مستقیم ماندند و یکی از پسرانش جناب فضل الله شرف که بواسطه پیشگوئیهای که میکرد و بحقیقت میپیوست معروف به پیغمبر شده بود، خدمات شایانی برای پیشرفت امرالله در قریه کن نمود و خدمات زیادی متحمل شد.

قدسیه خانم دختر جناب فضل الله شرف در دیمماه ۱۲۶۵ هجری شمسی مطابق ۱۸۸۶ میلادی در قریه کن متولد شد. دو سال بیشتر نداشت که باتفاق خانواده از کن اخراج شدند و به طهران نقل مکان نمودند ولی چون پدر خانواده بحضور مبارک حضرت عبدالبهاء مشرف شد، به امر مبارک به قریه کن مراجعت نمودند اما از شدت مصائب چند سالی بیش نتوانستند در کن اقامت کنند و به طهران بازگشتند. در آن وقت قدسیه خانم نه ساله بود و نزد میرزا باجی خانم

خواندن آیات فارسی را آموخت و با الواح مبارکه عربی کم کم آشنائی پیدا کرد ولی از نوشتن خط بهره‌ای نداشت در محافل و مجالس خانمها با تفاق مادرش شرکت می‌کرد و درس انقطاع و فداکاری و فضل و کمال را از ناطقین و معلمینی چون فائزه خانم می‌آموخت. در همان ایام بود که مصمم شد از جمیع مال و منال دنیوی و تحصیل زروزیور چشم پوشد و خویشتن را وقف خدمت نماید. لذا چون درس پانزده سالگی بدون رضایت او والدینش او را بخانه شوهر فرستادند پس از دو ماه زندگانی با سید حسین که پسر آقا سید نصرالله دواتگر بود به خانه پدر بازگشت و در پی هدفی که داشت نزد جناب میرزا یوسف خان وجدانی کسب معلومات کرد و نوشتن زبان فارسی را آموخت سپس در مدرسه امریکائی مشغول تحصیل شد.

ولی بواسطه شایعاتی که اشتباهات بین احواء رواج پیدا کرده بود که بهیچوجه دختران بهائی نمی‌بایستی به مدرسه امریکائی بروند، مدتی ترک تحصیل کرد اما پس از بازگشت دوباره خویش به مدرسه امریکائی چنان لیاقتی از خویش نشان داد که موجب شگفتی اولیای مدرسه شد و در دوران تحصیلی خود در عین آنکه در مدرسه جدیدالتاسیس تربیت<sup>(۱)</sup> بنات در سرقبر آقا و مدرسه ملی ناموس تدریس می‌کرد، از کسب معلومات امری غفلت نمی‌ورزید و در کلاسهای امری جناب ملاعلی اکبر ایادی با تفاق خانمهای دیگر احواء شرکت می‌کرد و آنقدر فعالیت کرد که قوای جسمانی او روبه تحلیل رفت. لذا امه‌الاعلی دکترودی بیاری او شتافت ۱- مدرسه کوچکی بود بنام تربیت بنات که در سرقبر آقا تاسیس یافته بود و پس از چندی تعطیل گردید و مدرسه تربیت بنات اصلی تاسیس شد.

و او را تشویق به عزیمت به آمریکا برای ادامه تحصیلاتش نمود. بنا براین از حضور مبارک حضرت عبدالبهاء کسب اجازه کرد و در جواب امه الاعلی فرمودند:

" قدسیه را هرچه زودتر بفرستید برود آمریکا تحصیل کند و برگردد به محاهدت در امر ترقی نسوان مشغول شود." پس از وصول دستور مبارک با وجود مشکلات فراوان، قدسیه خانم در آمریکا در منزل یکی از دوستان امه الاعلی ساکن شد و مقدمات تحصیلش فراهم گردید. ولی چون خانم میزبان به اهل نقض پیوست قدسیه خانم دچار صدمات روحی فراوان گردید و زندگی بر او سخت شد. ایام را به تضرع و ابتهال میگذراند تا آنکه هیکل مبارک، در سال ۱۹۱۲ میلادی به آمریکا تشریف بردند، قدسیه خانم پس از یکسال مرارت از آن زندگانی پر ملال نجات یافت.

میسز پارسنزیکی از اماء خدوم آمریکا مخارج تحصیلش را به عهده گرفت و او را از آن خانه انتقال داد. خاطرات شیرینی که از ایام تشریف حضور مبارک در آمریکا در ضمیر قدسیه خانم نقش بسته بود، گاه و بیگاه برای دوستان بازمیگفت و بیاد آن ایام مسرت فوق العاده مییافت. مدت هفت روزی را که در شیکاگو افتخار خدمت هیکل مبارک را داشت از بهترین ایام زندگانی او بود و به سعادتش نائل شد که کمتر کسی به آن مقام دست یافته.

داستان عوض کردن شانه شکسته هیکل مبارک را با شانه جدیدی که برای ایشان خریده بود و مرحمت کردن شانه شکسته مبارک به آن خادمه وفادار برایش لطفی داشت خاص و بسیار شیرین که هیچگاه فراموش نمیکرد.

همچنین هنگام نهادن سنگ زاویه مشرق الاذکار شیکاگو که جمیع احباء بدور مولای حنونشان حلقه زده بودند و هیکل



مبارک کلنگ را بر زمین زدند و با بیلچه طلائی خاک برداشتن را افتتاح فرمودند و بهریک از حاضرین به نمایندگی مملکت و یاهیتی افتخار خاک برداری را دادند، قدسیه خانم هم در گوشه ای آرام ایستاده بود. هیکل مبارک بالطف و مرحمت بینهایت با دست مبارکش بیلچه را به او دادند که به نمایندگی نسوان بهائی ایران خاک بردارد. قدسیه خانم در آن ساعت عوالمی داشت که بعدها از بیانش عاجز بود. فقط در دفتر خاطراتش در وصف آن صحنه پرشکوه و جلال مینویسد: "تو خود به چشم دل آن صحنه را تماشا کن."

باری هیکل مبارک هنگام تشریف بردن از شیکاگو به او وعده زیارت درواشنگتن را دادند و قدسیه خانم درواشنگتن در منزل میسزپا رسنزیس از فراغت از ساعات درس حضور مبارک مشرف بود و هیکل مبارک از پیشرفت دروسش سؤالات میفرمودند و از موفقیتهايش کمال رضایت را داشتند.

بالاخره قدسیه خانم پس از مدت نه سال اقامت در امریکا و تحصیل در دانشگاه ابتدا در تعلیم و تربیت و اداره مدارس تخصص یافت و سپس در رشته شیمی از دانشگاه بوستون فارغ التحصیل شد و در سال ۱۹۱۹ میلادی به قصد ایران حرکت کرد و با اجازه هیکل مبارک در ارض اقدس بحضور مبارکش شتافت و در مدت یازده روز از فیض لقا مرزوق گردید.

قدسیه خانم از هیکل مبارک دستور تعلیم و تربیت اماء الرحمن ایران را گرفت و مشمول عنایات لاتحصى شد و از صاحب خانم اهل بهاء حضرت ورقه علیا فیض موفور برد. چنانکه افتخار دوختن یک لباس برای ایشان نصیبش شد.

روزی بمعیت حضرت ورقه علیا قدم میزد و ایشان با او صحبت میفرمودند. ناگاه انگشتی مبارک اسم اعظم خودشان را درآورده دست او کردند. دیگر واضح است قدسیه خانم در آن

موقع چه حالتی داشت و چه عوالمی را سیر میکرد. ایشان آن انگشتری را با شانه مرحمتی حضرت عبدالبهاء که تارهای شعرات مبارک در آن بود، به او داده و فرموده بودند:

" این را برسم یادگار بتمیدهم. ببین موی سرم هم در آن هست."

هر دورا بر دیده نهاد و از شدت شادمانی به اوج آسمانها پرواز نمود و از خلال اشکها از درگاه الهی سپاسگزاری کرد که چنین گنجینه ذیقیمتی را به او عطا فرموده.

\* \* \*

پس از ورود به ایران بدستور مولای حنون برای ترقی نسوان بهائی کوشش فوق العاده کرد و در آن زمان وی اولین فردی بود از جوامع نسوان ایران که به آمریکا رفته و تحصیلات عالیه داشت و مدتها قبل چادر را ترک کرده بود و البته خدمت بسا قیودات آنروزی ایران با عدم مقتضیات کافی برای کمک به پیشرفت و تحصیل نسوان برایش امر مشکلی بود ولی بسا جان و دل قیام کرد. کلاسهای اکا بروکتا بخانه تاسیس نمود بتدریس درس نطق و خطا به بین دختران جوان اقدام کرد و شدیداً فعالیت نمود. مدت ده سال به تلاش خود ادامه داد تا آنکه خسته و ناتوان گردید و از آنجا ثیکه در آن مدت مدیده در مدرسه تربیت بنات هم تدریس میکرد، احساس نمود که دیگر قادر به ادامه هیچ خدمتی نیست. لذا عریضه ای حضور مبارک حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه فرستاد و کسب تکلیف نمود.

هیکل مبارک دستور فرمودند به بیروت بروند و در رشته پرستاری تحصیل کنند. لذا به کمک برادرانش عازم بیروت شد و بتحصیل پرداخت و در رشته پرستاری و قابلیت فارغ التحصیل شد و در

شهرناپلوس که در نزدیکی حیفا است مطب دائر کرد .  
این خانم نیک اختر دارای چنان استعدادی بود که گوی سبقت  
را از مردان ربوده با معلومات کافی که داشت بادل و جان  
به خدمت مرزا اشتغال یافت و هیچگونه محبت و صمیمیتی را از  
آنها دریغ نمیداشت و بایکا ربستن تعالیم الهیه در خدماتش  
که بعموم انجام میداد موفقیت کامل داشت . در مدت شانزده  
سال یعنی از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۳ میلادی که در فلسطین و  
بیروت اقامت داشت بارها بحضور مبارک حضرت ولی امر الله  
و حضرت ورقه علیا مشرف شد . به احبب خدمت کرد و از مرضا  
پرستاری نمود و چون در آن سال به ایران بازگشت ، آنسی  
فراغت نیافت و مانند شعله ای فروزنده در آسمان خدمت  
میدرخشید و به قصد سکونت در خارج از طهران که امر مبارک بود  
به استخدام شرکت نفت در آمد و در دایره رفاه شرکت نفت  
آبادان به خدمت زنان کارگران ایرانی جنوب پرداخت  
و مورد تشویق روسای مربوطه واقع شد و نشان لیاقت گرفت  
و در عین حال هم از خدمات امریه غافل نبود .  
اما هجرت در داخله ایران ایشان را قانع نکرد و بسرای  
امثال دستور مبارک در سال ۱۹۵۶ قصد هجرت به خارج ایران  
کرد و عازم امریکای لاتین گردید و در کشورهای برزیل ، پرو ،  
کلمبیا و اکوادور به سفرهای تبلیغی و تشویقی پرداخت و  
در مسافرت به امریکای جنوبی در تبلیغ دستجمعی شرکت کرد  
و به فتح قلوب نائل شد . مدت نه سال خدمت ایشان در آن  
صفحات که علاوه بر تبلیغ حتی شامل تدریس به بومیان پاک  
دل نیز میشد از مشعشع ترین دوران خدمات قدسیه خانم بشمار  
میرود . در سال ۱۹۶۳ که برای شرکت در کنفرانس لندن عازم  
اروپا شد مدت چهار سال در مالک سوئیس و آلمان و ایتالیا  
خدمت کرد و بالاخره در سال ۱۹۶۷ که به سنین کهولت رسیده

بود با زگشت به وطن را ضروری دانست .

اما قدسیه خانم با وجود سنین زیادی که از عمرش میگذشت باز هم آرام نگرفت و دستورات مبارکه راجع به هجرت بسسه شهرستان را فراموش نکرد و پس از اقامت کوتاهی در طهران بمنظور مسافرت های تشویقی ابتدا سفری به جنوب شرقی ایران نیریز و کرمان و بلوچستان نمود ، سپس به ترکمن صحرا رفت و بنا بر توصیه آقای منوچهر منجم مهاجر آن سامان در سال ۱۳۵۱ شمسی در خوشه مزرعه ایشان واقع در گرگان مشغول خدمت شد و به تعلیم و تربیت دختران بهائی پرداخت و همچنین به تاسیس کلاسهای خصوصی برای اطفال دهاقین اقدام کرد و به تشکیل درمانگاههای برای کمکهای اولیه موفق شد و آنقدر در وضع بهبودی داشت و تعلیم و تربیت در آن نواحی کوشش کرد که خدماتش قابل تقدیر است . حتی شاگردان کلاسهای خصوصی او موفق بدریافت تصدیق از وزارت فرهنگ شدند و در عین تدریس و تعلیم چه در دبستان پنج کلاسه ای که تاسیس کرده بود و چه در درمانگاه آن محل آداب اجتماعی و فردی و نظم و ترتیب و مراعات نظافت را به اطفال و بزرگسالان دهاقین تعلیم میداد و در حقیقت تعالیم بهائی را نزد آن خانم بزرگوار که با آن روی نورانی و صمیمیت خالص به خدمتشان قیام کرده بود ، میآموختند . از همه مهمتر تشکیلات امریه بود که به همت ایشان ، در آن نواحی منظم و مستقر گردید . تاسیس کتابخانه امسری و محافل تزئید معلومات برای بزرگسالان و کلاسهای درس اخلاق کودکان و احتفالات جوانان همه و همه با سعی و کوشش ایشان برقرار گردید .

در سال ۱۳۵۲ شمسی به طهران مراجعت کرد . ولی باز هم نتوانست روزی را به آسایش بگذراند . لذا به قریه تاکر

هجرت کرد و در جوار بیت مبارک به تعلیم و تربیت نسوان و کودکان پرداخت و به خدمات امریه موفق بود و بالاخره بعلت کسالت شدید به طهران بازگشت . در فروردین ماه ۱۳۵۵ شمسی با روحی سرشار از محبت جمال اقدس ابهی و سرفرازی از عبودیت درگاهش دارفانی را وداع گفت و بعالم باقی شتافت در حالیکه نودسال از عمرش میگذشت و آنسی را از خدمت غفلت نکرده بود .

قدسیه خانم اشرف که در سه دوره میثاق و ولایت امر و بیت العدل اعظم خدمات ارزنده اش قابل تقدیر است ستاره ای بود در خشان که پس از غروبش در جا معن سوان امریهائی جایش خالی است . چه که وجودش باعث افتخار جا معه ایرانی بود و در هر قسمت از کره خاک که خدمت میکرد جمیع به ستایش و باوصاف و نعوتش میپرداختند . چنانکه پس از ورود به آمریکا با وجود آنکه در ایران آن زمان با محدودیتهای موجوده نشوونما کرده بود ، از خویش قابلیتی نشان داد که مورد تمجید و تحسین همگان واقع شد و در مجله نجم با ختر در ماه جون ۱۹۱۱ میلادی ورود او را به آمریکا از وقایع تاریخی مهمه و ترقی و تجدد ایران نوشتند و چیزی نگذشت که در همان مجله از سخنرانیهای تبلیغی و تشویقی او در محافل تجلیل کردند و متذکر شدند که چگونه در اثر استعدادی که از آن دختر جوان بروز میکرد ، صدای کف زدن حضارت لارهای را که در آن سخن میراند بلرزه در می آورد . همچنین خدماتش در بیروت و فلسطین و جنوب ایران ، مورد تقدیر عموم بود .

آری اینهمه موفقیت بدون تظاهر که نامش در هیچ کجا ذکر نمیشد در اثر ایمان و انقطاع و و ارستگی و تواضع وی بود . همچنین در سنوات اخیره در حالیکه در عین کهولت بسیار شاداب و جوان مینمود آنچنان خدمت کرد که کمتر کسی از امام الرحمن ایران توانست به این موفقیت نائل آید .

۲۵ - میمیز ملبا ام کال کینگ<sup>(۱)</sup>  
اولین مؤمن اسکیمو

" درگذشت ملبا کینگ ، اولین اسکیموئیکه به امر حضرت بهاء الله اقبال کرد ، فقدان غم انگیزی بود . خدمات نامحدودی که در تشکیلات امریه و میدان تبلیغ قریب به چهار دهه در آلاسکا و شمال غربی امریکا با وجود جسم علیل دوران زندگانی اش انجام داد ، سزاوار و شایسته تذکر مخصوص در تاریخچه جامع بهائی امریکا میباشد . همدردی و تسلیت صمیمانه ما را به شوهرش باندیوجین<sup>(۲)</sup> اطلاع دهید و به ادعیه ملتسمانه مادر آستان مقدس برای ترقی روحش در ملکوت الهی اطمینان بخشید .

بیت العدل اعظم

اینهمه عنایات موفوره که از ساحت معهدا علی نصیب این امه مخلصه الهی گردیده ، بواسطه ایمان و ایقان و صبوری و استقامتی است که از آن وجود و ارسته فداکار بظهور رسید . زن روشندلی که ظاهرا در دنیای محدود و تاریک میزیست و از نعمت بینائی محروم بود اما به شهادت کسانی که افتخار شناسائی او را داشتند ، روحا در عوالم نامحدود زیبائی و پرانوار سیر میکرد .

\* \* \*

(۳)

ملبا در روزیازدهم اکتبر ۱۹۱۰ میلادی در قریه ساوانسکا در ناحیه خلیج بریستول آلاسکا متولد شد و در سنین اولیه زندگانی یتیم شد و بدبختانه بینائی خود را از دست داد و

- (1) Melba M. Call King
- (2) Band Eugene
- (3) Savanaska



خودش هم تقریباً در حال رفتن بود که یکنفر طبیب از مبلغین مسیحی بکمکش شتافت و او را نجات داد و ترتیب سلامتی و وسیله تحصیل او را فراهم ساخت و یک آموزگار سفیدپوستی بنام کورین کال<sup>(۱)</sup> که در خدمت سرخپوستان آلاسکا فی مشغول تدریس و تعلیم بود او را به فرزندی پذیرفت و برای تحصیل وی در مدارس نابینایان کانادا و آمریکا همت گماشت و در نتیجه ملبا اولین نابینای بی‌گناه بود که از دانشگاه واشنگتن فارغ‌التحصیل شد و دیپلمش توسط فرماندار ایالت واشنگتن به او داده شد. پس از اتمام دوران تحصیلی از آنجا تیکه قصد مساعدت به نابینایان را داشت خدمت در نیومکزیکو را پذیرفت و در آنجا بود که بوسیله کاترین فرانکلین بسا امر بهائی آشنا شد و شیفته امر الهی گردید و در ۲۳ می ۱۹۴۳ تسجیل شد.

این واقعه‌ای بود تاریخی و بسیار عالی و برای ملبا مهم و فراموش‌ناشدنی بخصوص اینکه پس از عرض عریضه‌ای بحضور مبارک حضرت ولی‌عزیزا مرالله او را مورد لطف و عنایات بیحد و حصری فرموده و آینه درخشانی برای وی و هموطنانش پیش‌بینی فرمودند. هیکل مبارک و رودش را بجا معبه‌بهای خوش آمدگفته اظهار شادمانی فرمودند که این واقعه‌ای که حقیقتاً تاریخی است قلوب یاران را مسرور کرده و به او اطمینان دادند که از مصیبت قلب برای موفقیت و پیشرفت روحانی وی دعا میکنند.

بنابر این ملبا تبلیغ بین هموطنانش، مردم اسکیمو بزرگترین آماش‌قرا گرفت و پس از یکسال به سیاتل<sup>(۲)</sup> مراجعت کرد و در موسسه تعلیم نابینایان با یوجین کینگ

(1) Corrine Call

(2) Seattle



آشنا شد و در ۳۰ سپتامبر ۱۹۴۴ ازدواج کردند.

ملبا فردی بود با خضوع و خشوع و صبور و عاقل که در تشکیلات امریه و محفل مقدس روحانی وجودش گرامی و بسیار ذیقیمت بود و بواسطه آنکه بر اهمیت شور و مشورت واقف بود، جمیع راه به آن امر تشویق میکرد و مایل بود که همه اعضا مانند خودش عقائد خویش را بدون پرده بیان کنند تا حقیقت ظاهر شود. وی منشی قابلی بود و جا معه امر از کمک وی در تشکیلات امریه برخوردار بود. از آنجائیکه پیاپی خوب مینواخت گاهی هم در جلسات برنامه اجرا میکرد و از صفات برجسته اش مهر و محبتی بود که به جمیع ابراز میداشت. از همه بالاتر بتدریج مبلغ مبرزی بسیار آمد بطوریکه در نطق و بیان سرآمد اقران شد و به سفرهای تبلیغی اقدام کرد و موفقیت چشمگیری نصیبش شد. مناطق مختلفه ایالات ارگان و واشنگتن و کالیفرنیا و امکنه‌ای که قبائل سرخپوستان میزیستند و آلاسکا را به اتفاق شوهر و سگ با وفایش که راهنمای وی بود میدان خدمت قرار داد و علاوه بر خدمت در مدرسه تابستانه گایزر ویل<sup>(۱)</sup> در اولین اقدامی که در ایالت واشنگتن برای تبلیغ دستجمعی بعمل آمد و در حدود سه هزار نفر به تصدیق امر مبارک موفق شدند سهم بسزایی داشت و چندین بار دیگر سفرهایش را بین سرخپوستان تکرار کرد و او شوهرش اولین کسانی بودند که در جامعه سرخپوستان واشنگتن راجع به امر مبارک صحبت کردند. بالاخره پس از سالها خدمت قلبش برای سکونت در وطنش آلاسکا طپیدن گرفت و در سال ۱۹۶۹ به اتفاق شوهرش به جونو<sup>(۲)</sup> منتقل شد و سپس در جامعه بهائی سراسر آلاسکا وارد میدان خدمت گردیدند.

ملبا با وجود مشکلات آب و هوا و نداشتن سلامت کافی با خدمات

(1) Geyserville

(2) Juneau

ذیقیمتش در محفل روحانی جونو و کمیته‌های مربوطه و تبلیغ در نواحی و اطرافش جامعه جونورا بسیار قوی ساخت و در سال ۱۹۷۱ بواسطه لزوم معالجات طبی در آنکوریک<sup>(۱)</sup> پایتخت آلاسکا ساکن شد و در تشکیلات ملی تبلیغی و کمیته‌های اهداف خدمات شایانی انجام داد. ولی متأسفانه جسم لطیفش با وجود شرایط نامساعد و مشکلات ناشی از آب و هوای آلاسکا نتوانست زندگی را در آن نقاط ادا دهد و مجبور بسکونت در ایالت واشنگتن شد. ولی باز هم آرام‌ننشست و پس از شرکت در کنفرانس بین‌القارات آلاسکا که در سال ۱۹۷۶ در آنکوریک تشکیل شد، به سفرهای تبلیغی دیگری در نواحی شمالی و مرکزی آلاسکا اقدام نمود و همچنین در جولای ۱۹۷۸ سفر تبلیغی دیگری به سیتکا<sup>(۲)</sup> نمود ولی شعله‌ای که در قلبش فروزان بوده همچنان فوران داشت و عشق بوطن در آلاسکا را دامن میزد. لذا آن زوج دل‌باخته امرالهی با وجود کبر سن تصمیم به بازگشت به آلاسکا و سکونت در هینز<sup>(۳)</sup> را گرفتند ولی این اقدام عملی نشد و مقدر نگریدید. زیرا ملبا پس از تحمل یکسال بیماری در هفتم سپتامبر ۱۹۷۹ به ملکوت ابهی خوانده شد و روح پرفتوحش به عالم بالا پرواز کرد و جسم نحیفش در سیاتل مدفون گردید.

---

(1) Anchorage

(2) Sitka

(3) Haines

(۱)  
۲۶- میسز سیلیا مکایزندادا  
(۲) خدمتگذار فداکار دوربان

" از خبر درگذشت سیلیا ندادا اندوهناک گردیدیم. لطفاً همدردی محبت آمیز ما را به بستگان و دوستانش اطلاع دهید. ادعیه خالصه خویش را برای ارتقاء روحش در ملکوت ابهیی تقدیم اعتبار مقدسه مینمائیم."

بیت العدل اعظم

سیلیا که او را به زبان زولو زیمبیلی<sup>(۳)</sup> صدا میکردند، در ۲۱ نوامبر ۱۹۱۷ در ایناندا<sup>(۴)</sup> قریه‌ای نزدیک دوربان، واقع در افریقای جنوبی دنیا آمد و پس از فارغ التحصیلی دوره پرستاری از کالج دوربان مشغول خدمت شد و مدت ۳۸ سال که در آن سمت خدمت می‌کرد او را یک پرستار نمونه می‌شناختند. در سال ۱۹۴۹ با باپتین ندادا<sup>(۵)</sup> ازدواج کرد و ثمره ازدواج آنها هشت فرزند بود. از آنجا که آن زن روحش را در یادگیری و تحصیل رادریافته بودند و به ارزش تحصیلات جوانان واقف بودند، علاوه بر تهیه امکانات تحصیل فرزندان نشان متقبل شدند که برای مخارج کالج دو جوان از بستگان نشان نیز کمک شایانی بنمایند که این خود نشان‌های از عظمت روح سیلیا می‌باشد.

\* \* \*

- 
- (1) Cecilia Mkize-Nodada  
(2) Durban  
(3) Zimbili  
(4) Inanda  
(5) Baptin Nodada

زندگانی روحانی سسیلیا با خواندن کتابی راجع به امر مبارک که توسط عمه اش دریافت کرده بود و ملاقات با یکی از اعضا، معاونت که برای تبلیغ به آن نواحی رفته بود، شروع شد و بمحض اطلاع کافی بدون درنگ اقبال کرد و نامش را در تاریخ ۲۳ آگوست ۱۹۶۶ در دفاتر امریه تسجیل کرد. ابتدا بواسطه مسئولیتهای شغل پرستاری از فعالیتهای امری محروم بود لذا سعی کرد معلومات امری خویش را قوی سازد و عقیده داشت که بدینوسیله میتواند عظمت امر الهی را بیشتر درک کند که البته این امر به تحقق پیوست و پس از ملاقات با دو نفر از دانشمندان بهائی افریقائی در سال ۱۹۷۴ و کسب فیض از آنها آرزویش جا مه عمل پوشید و قلبش سرشار از عشق الهی گردید و از آن پس سعی میکرد گنجی را که یافته بود به دوستان و آشنایانش در اطراف و اکناف بشناساند و ایشان را به امر الهی مقبل ساخته و به تعلیم معلومات امری بسه زبانهای انگلیسی و زولو اقدام نماید. سسیلیا از آنجائیکه در این دو زبان بسیار روان بود و عاشق تعلیم و تدریس بود، موفقیتهای زیادی نصیبش شد. بخصوص تعلیم کودکان که همراه آنها و زور و دویا زیبای مختلفه در کلاسهای که در قراء و قصبات تشکیل میداد برایش لذت بخش بود. گرچه این رفت و آمدها و پیاده روی های پی در پی او را ضعیف ساخت و قوایش را از دست داد ولی از فعالیت شدید او کاسته نگردید و دیگران را هم به فعالیت در روستاها و تعلیم خواندن و نوشتن تشویق و تحریص مینمود.

حتی روشی را برای تقویت صندوق محفل انتخاب کرد که بسیار عملی و مناسب بود. زنهای روستائی را که مقبل شده بودند تشویق میکرد که امتعهای راتهییه کرده و به نفع صندوق امر بفروش برسانند. همچنانکه خودش لوبپاشی را



که گذشته بود تقدیم کا نونشن ملی کرد که به نفع محفل بفروش رسانند . علاوه بر این مخارج مبلغین سیار را هم تقبل کرده بود و دیگران را نیز به این قسم خدمات تشویق مینمود . لذا در اثر مساعدت های دوستانه و بخشش های سخاوتمندانانه و محبت های بیدریغش محبوب همه بود .

در سال ۱۹۷۶ محفل روحانی ملی جنوب و غرب افریقا را به عضویت کمیته تبلیغ ملی منصوب کردند که خدمات مهمی را از جان و دل پذیرفت و به رفت و آمدها پیش به اطراف ادامه میداد . حتی اگر لازم بود که به ژوهانسبورگ برود از رفتن دریغ نداشت تا آنکه بالاخره در سال ۱۹۷۷ به سمت عضویت هیئت معاونت انتخاب شد و فعالیتها پیش شدت یافت .

پس از گذشت دو سال بسختی مریض شد و کسالتش را سرطانی تشخیص دادند . بدبختانه بیش از چند ماهی دیگر نتوانست به خدماتش ادامه دهد . حتی نتوانست در کا نونشن ملی ترانسکی<sup>(۱)</sup> حضور یابد . غیبت وی باعث اندوه و الم حاضرین در کا نونشن گردید و مشاور عزیز جناب ویلیام ماسهلا<sup>(۲)</sup> بر بالینش شتافت به امید اینکه هر چه زود تر با اتومبیل و را به بیمارستان منتقل کند و از مرگ نجات بخشد ولی این عمل غیر ممکن بنظر رسید زیرا مدت ها بود که این مرض خطرناک در وجودش رخنه کرده و آن امه جانفشان بدون ذکری از آن به فعالیت های عاشقانه اش ادامه میداد . لذا کاملاً واضح بود که بیش از یکی دو هفته در جهان نخواهد زیست .

از قراریکه نقل کرده اند در روزهای آخر حیاتش آن سرود امری را که میگوید " من هرگز از بهائیت رونمیگردانم " (ترجمه) زمزمه میکرد و متوجه ملکوت الهی بود . بالاخره

(1) Transkei

(2) William Maschla

کمتر از دو هفته از انتخاب اولین محفل روحانی ملی  
ترانسکی گذشته بود که در روز ۱۲ می ۱۹۸۵ در قریه  
دانگوین<sup>(۱)</sup> روحش به عالم بالا پرواز کرد.

در تشییعی که از او بعمل آمد صدها نفر شرکت داشتند و علاوه  
بر احباب و اعضاء تشکیلات امریه، عده زیادی از دوستانش  
و علاقمندان غیربهای حضور داشتند و خدمات پرستاری او  
راست بودند به علاوه دو نفر از کشیشان مسیحی برایش دعا  
خواندند.

بازی با صعود سیلیا که اولین بهائی شمال ترانسکی  
بود، ابلاغ امر عمومی گردید و اغلب حضار برای تحقیق  
درباره امر بهائی قیام کردند و معهدا علی تلگراف فوق  
را به محفل ملی ترانسکی مخابره فرمودند و از صعودش  
اظهار تألم نمودند.

---

(1) Dangwane

## فصل سوم

### ۱ - میس داگمار دال (۱)

#### خادمه برجسته ومهاجر فداکار اروپا

"از صعود خادمه برجسته ومهاجر فداکار داگمار دال عمیقانه محزونم. خدمات مشعش ایشان فراموش نشدنی و اجرش عندالله عظیم است. برای ترقی روح پرفتوح آن متصاعده الی الله دعا میکنم."

امضاء مبارک، شوقی

این تلگراف مبارک پس از صعود میس داگمار دال در سال ۱۹۵۲ میلادی از ساحت مقدس مولای عزیز حضرت ولی امرالله صادر گردیده. خانم فداکاری که اکنون در دهمکده گیلیون (۲) سوئیس در دامنه کوههای پر برف آلپ آرمیده و در فصل بهار که عالم طبیعت حیات تازه یافته و با زینت گلها آراسته میشود نرگسهای سفید گلبرگهای معطر خود را بر مزارش نثار میکنند و خدمات پر ارزشش را بدینوسیله میستایند. در آن روز که مصادف بود با ۱۲ نوامبر و دنیا، بهائی تولد شاعر اعظم حضرت بهاءالله را جشن گرفته بود، روحش از عالم خاکی به عالم بالا صعود نمود و جمیع اعضاء خانواده داگمار و دوستان بهائی او که از تمام نقاط سوئیس آمده بودند، در حالیکه برف آرامی در حال باریدن و زمین و آسمان را برنگ سفید درآورده بود در تشییع آن خانم شرکت کردند. همه از فقدان ظاهری او متاثر بودند و از سجایای اخلاقی او سخن میراندند. حتی اطباء و پرستاران که در مدت

(1) Dagmar Dole

(2) Glion





کوتاه اقامت او در بیمارستان و المونت مجذوب او شده بودند، همگی از صمیم قلب برای تجلیل از روح پاکش در آن اجتماع حاضر شدند و آخرین هدیه محبت خویش را به وسیله قطره اشکی نثارش کردند در حالی که مطمئن بودند روح پرفروش در ملکوت الهی محشور با کروبیان عالم بالا است. زیرا فردی بود مطیع دستورات الهی و بفرموده مبارک مهاجری فداکار که در همان اوان که دستور مبارک حضرت عبدالبهاء راجع به تبلیغ و مهاجرت را استماع کرد ندای حق را بیک گفت و به موهبت عظیم مهاجرت و خدمت امر الهی فائز شد و علم امرالله را در کشورهای مختلفه عالم مرتفع ساخت و آنی راحت ننشست تا بالاخره در اثر مساعی خستگی ناپذیرش بمقدسات عالم بالا پیوست.

\* \* \*

میس داگمار در ۱۴ جون ۱۹۰۲ میلادی در سانفرانسیسکو کالیفرنیا متولد شد. اجداد پدری وی از مبلغین مسیحی پرتستان بودند که سالیان قبل به هاوایی هجرت کرده بودند و پدر و عمویش در هاوایی مشاغل مهمی را دارا شدند مادرش از خانواده مشهوری در کپنهاک دانمارک بود و جدش نویسنده مشهوری که بنای یادبودی بافتخارش در کپنهاک بنا شده، از وصلت این دو خانواده یکی از هاوایی و دیگری از دانمارک دختری بوجود آمد که بمحض آگاهی از امر الهی در کالیفرنیا شیفته امرالله گردید و زندگانی روحانی پرفعالیتی را شروع کرد.

گرچه قسمت اعظم خدماتش در مملکت اجدادی مادرش یعنی

در دانمارک انجام شد ولی در آمریکا و آلاسکا خدماتش قابل ملاحظه است .

هنگامیکه به امر مبارک تصدیق کرد ، با تفاق یکی از دوستان نزدیکش بمنظور تکمیل نقشه هفت ساله اولوتشکیل محفل روحانی به گلندال<sup>(۱)</sup> کالیفرنیا هجرت کرد و در محفل روحانی و در کمیته های مختلفه فعالیت نمود . سپس بمنظور تبلیغ امر الله بصوب آلاسکا حرکت کرد . خدماتش در آلاسکا بینهایت ذیقیمت بود . بمیان بومیان رفت و با اسکیموها طرح دوستی ریخت . مهرورزی و محبت کرد تا نظر آنها را جلب نمود و روحانیت به آنها عطا کرد . آنقدر که بومیان آلاسکا مجذوب امر الهی شدند و عده زیادی در ظل امر الله وارد شدند .

در همین اثناء دومین نقشه هفت ساله طرح شد و مهاجریین را برای خدمت در میدان تبلیغ به اروپا فراخواندند . لذا داگمار برای دومین بار عزم هجرت نمود و به سمت کپنهاک وطن مادرش حرکت کرد .

در کشور دانمارک با شجاعت و قیامی عاشقانه موفق به خدمات عالی گردید . در اندک مدتی ندای امر مبارک به گوش قریب و بعید رسید و چهل و هشت نفر در ظل امر الله در آمدند .

خدماتش همچنان در آن کشور ادامه داشت و محافل جدید تشکیل میداد تا آنکه احساس کرده هجرت او به کشور ایتالیا ضروری است . لذا در ناپل و میلان به خدمات تبلیغی پرداخت و بدون اندک درنگی بفعالیت ادامه داد . ولی پس از مدتی مساعی مجدانه سلامت خود را از دست داد ولی با زهم خدماتش را متوقف نساخت و از فعالیت بازنایستاد

(1) Glendale

تا آنکه پس از چند ماه در کنفرانس لوکزامبورگ شرکت کرد. اما بدبختانه کسالتش روز بروز وخیم تر میشد. تا آنکه مجبور به ترک خدمت و استراحت گردید. تا آنکه پس از مدتی بهبودی یافت ولی دوباره پس از فعالیت در خدمات مریض شد و به کلینیک و المونت سوئیس منتقل و پس از پنج روز که بستری بود در سن پنجاه سالگی بملکوت ابهی صعود کرد.

میس داگمار دارای صفات روحانی عالی بود و هر کس با او محشور میشد، شیفته او میگردد و اعمال و اخلاق ملکوتی او هرگز از خاطر کسانی که او را میشناختند یا بوسیله او به نعمت ایمان فائز شده اند، فراموش و محو نخواهد شد. بنحویکه هیکل مبارک حضرت ولی امر الله در حقیقت فرموده اند:

"... مقام روحانی او بسیار بلند است. مرقد او، مقام متبرکی در سوئیس و تمام اروپا خواهد شد. وی اولین فردی بود که حیات خویش را بمنظور اجرای نقشه اروپا در راه امر مبارک فدا کرد و آرزوهایش بسیار با اهمیت میباشد."

(ترجمه)

از آنجا که هیکل مبارک در بیانات عالی خود خطاب به احبای آمریکا از آن مهاجر فداکار تجلیل شایانی نمودند و در حقیقت فرمودند: "او در لباس نبرد از این عالم رفت" دوستانش علاوه بر آنکه از صعودش متأثر بودند همه میگفتند چه بهتر و والاتر که انسان در حال انجام وظیفه، با لباس رزم و نبرد جان به جان آفرین تسلیم کند و مولای عزیز او را تمجید و تحسین نماید و مرقدش را مقام متبرکی خواند.

## ۲ - زرین تاج خانم فروخته

کنیزبرازنده مرکز میثاق، مهاجر دارالسلام

" از صعود کنیزبرازنده مرکز میثاق متأثرم. اجرش در ملکوت جزیل است. برای ترقی روح او دعا میکنم. سرمشقی که از خود باقی گذاشت شایان تاسی و اقتداء خواهان روحانیستش در ایران میباشد. " (ترجمه)

امضاء مبارک شوقی

در سال ۱۹۵۴ میلادی که زرین تاج خانم فروخته حرم جناب دکتر یونس خان فروخته در دارالسلام تانگانیکای افریقا در نقطه مهاجرتی خویش صعود نمود. این افتخار نصیبش گردید که هیکل مبارک در این پیام تلگرافی خدماتش را تمجید فرمودند و او را کنیزبرازنده مرکز میثاق لقب دادند و در حقیقت از خواهان روحانی ایرانی او انتظار داشتند که به ایشان تاسی نمایند.

البتة علت وسبب آنهمه لطف و عنایت واضح و عیانست. آن کنیز الهی اطاعت از دستور مبارک کرد و مقام منیع مهاجر فی سبیل الله را احراز نمود.

\* \* \*

زرین تاج خانم در طهران در سال ۱۸۹۶ میلادی تولد یافت پدرش کلنل هادی خان داروسازی بود که در ارتش، مقام ارجمندی داشت و پدر بزرگش حضرت رضی‌الروح که سالها پیش به مقام اعظم شهادت فائز شده بود.

این خانم در سنین جوانی با جناب دکتر یونس خان

افروخته که مدت‌ها کاتب مرکز عهد و میثاق بود، ازدواج کرد از آنجائیکه در خانواده‌ای پرورش یافته بود که در سبیل امر الهی رنج‌ها کشیده بودند و با داشتن چنان شوهری که عاشق و دل‌باخته امر الهی بود موفق شد که در کمال خلوص در خدمات امریه سهم شوهر خودم گردد.

از طرف دیگر با داشتن دیپلم قابلیت از بیمارستان امریکائی آن زمان و همراهی با مقاله‌الاعلی دکتر مودی خدمات شایسته‌ای به نسوان هموطن خویش کرد و پس از صعود شوهر خویش با کمک و همت دو دختر خود کتاب خاطرات نه ساله عکا را که جناب دکتر نگاشته بودند، نشر و تکثیر نمود. (۱)

از آنجائیکه آرزوی زیارت محبوب را در دل داشت، روانه کوی مقصود شد و پس از آنکه جبین بر آستان مقامات متبرکه ساپید و بی‌زیارت حضرت ولی محبوب امرالله نائل شد آنچنان شیفته هیکل مبارک شد که دست رجا بردا مان مبارک انداخت و رجای شهادت و فدا در سبیل الهی را کرد. لطف الهی شامل حالش شد و رجایش مورد قبول واقع شد و فرمودند آن دل‌باخته امر الهی سراج دکتر یونس خان را در آفریقا روشن کند.

در همان اوقات بود که نیروانا و فرزانه دو دخترهای ایشان با تفاق خانواده برای کمک به نقشه ده ساله مبارک، به دارالسلام تانگانیکا هجرت کرده بودند. خانم افروخته پس از بازگشت از ارض اقدس ناگهان دچار کسالت بسیار شدیدی شد که محبورا در بیمارستان میثاقیه بستری گردید

(۱) کتاب خاطرات نه ساله عکا تالیف جناب دکتر افروخته

است که حاکی از عشق و علاقه ایشان نسبت به ذات مقدس سرکار آقا می‌باشد و همچنین حاوی داستانها و مطالب بسیار آموزنده است که با قلم شیوائی نگاشته شده.



دخترایشان که برای پرستاری آن خانم محترمه نزد ایشان بود، سعی داشت که لاعلاج بودن مرض را به ایشان اطلاع ندهد و مرتباً به مادر دلداری میداد که مایوس نشود. اما ایشان اصرار داشت که هرچه زودتر از بیمارستان خارج شود و خود را به دارالسلام برساند که مبادا وقت بگذرد و نتواند دستور مبارک را اجرا کند زیرا مطمئن بود که رجای او در درگاه الهی مورد قبول واقع شده و وقت آن نزدیک است. لذا آن خانم نورانی که در حین تشرف خلقی جدید یافته بود، با روحانیتی بی اندازه بکمک دخترش، خود را به دارالسلام رسانید و چیزی نگذشت که در سن ۵۸ سالگی در سال ۱۹۵۴ میلادی در کمال شادمانی بملکوت ابهی صعود نمود.

باری فدا شدن آن جان پاک که مقدماتش در طهران مهیا شده بود به استقلال امر بهائی در دارالسلام منتهی گردید. یعنی چون تقاضای قطعه زمینی برای مرقد آن امه موقنه از مراجع رسمی کشوری گردید، باعث شد که اولیای امور از تعالیم مبارکه اطلاع حاصل کنند و تصدیق نمایند که دیانت بهائی شریعتی است مستقل و شناخته شده از طرف آن دولت. لذا دستور دادند یک قطعه زمین از اراضی قبرستان اروپائی را به بهائیان واگذار کنند و خانم افروخته اولین نفسی بود که در گلستان جاوید بهائی آن مدینه مدفون گردید و باعث شادمانی روحش در عالم ملکوت شد.

عنایات مولای توانا نسبت به آن روح پاک آنچنان بود که پس از چند ماه بوسیله زائری شیشه عطر گل سرخی عنایت فرمودند که بر مزارش نشان کنند و در حضور زائرین ارض اقدس از آن مهاجر شجاع بینهایت تجلیل فرمودند.



کنیز برجسته ثابت قدم (مهاجر کشور سوئیس)

" از درگذشت آنا کونز کنیز برجسته ثابت قدم حضرت بهاء الله متأثریم. از تباط مشارالیه با مولای محبوب حضرت عبدالیهاء و خدمات مهاجرتی فداکارانه اش در طی مدتی طولانی در اروپا فراموش نشدنی است." (ترجمه)

بیت العدل اعظم

این تلگراف مبارک پس از صعود میسیز کونز از ساحت منیع بیت العدل اعظم الهی در تاریخ دهم آگوست ۱۹۷۳ صادر گردیده که تجلیل فراوانی از خدمات مهاجرتی آن کنیز برجسته حضرت بهاء الله نموده اند.

\* \* \*

میسیز آنا کونز یکی از ده فرزندان یکی از روحانیون برجسته و کشیش منور الفکری بود که در ۱۳ جولای ۱۸۸۹ میلادی در یکی از شهرهای کشور سوئیس متولد شد و پس از چندی پدرش استاد و بعد هم بمقام ریاست دانشگاه بازل<sup>(۲)</sup> ارتقاء یافت. آنا در تحت نظر و راهنمایی والدینی که بسیار جدی و مقید به تربیت اخلاقی اطفال خویش بودند، تربیت عالی روحانی یافت. یعنی در حقیقت اساس صفات برجسته او که منجر به خدماتش در سالهای بعد گردید در خانه والدینش پایه گذاری شد. پس از اتمام دوره دبیرستان قصد داشت بدانگاه بازل وارد شود ولی پدرش اصرار داشت که در برن<sup>(۳)</sup> رشته اقتصاد

(1) Mrs. Anna Kunz

(2) Basel

(3) Berne

را تحصیل کند لذا به تحصیل در برن ادامه داد و پس از فارغ-  
التحصیلی در همان مکان مشغول تدریس شد.

در سن بیست و چهار سالگی با دکتر کونز که یکی از دانشمندان  
فیزیک در کشور سوئیس بود، ازدواج کرد که ایشان استاد  
تحقیقاتی دانشگاه ایلینویز<sup>(۱)</sup> در اوربانا<sup>(۲)</sup> بود. به  
این دلیل با شوهر خویش بدنیای جدید آمد و پس از مدتی  
احساس کرد که آمریکا را بینهایت دوست دارد و این عشق در  
تمام مدتی که در اوربانا میزیست بواسطه میهمان نوازی  
و استقبالی که در آمریکا نسبت به او ابراز میشد، همچنان  
برقرار بود و با وجود زندگی پرآدابی که در کشور سوئیس  
داشت با جدیت هر چه تمامتر سعی کرد خود را با زندگی جدید  
وفق دهد و بر مشکلات فائق شود.

دو دختر ایشان آناماری<sup>(۳)</sup> و مارجارت<sup>(۴)</sup> نیز در اوربانا نشو  
و نما یافتند و تحصیلات عالیه کردند و آناماری با دکتر آنولد<sup>(۵)</sup>  
استاد دانشگاه پنسیلوانیا ازدواج کرد و مارجارت همسر  
دکتر روح<sup>(۶)</sup> گردید که ایشان عضویت بیت العدل اعظم انتخاب  
شدند. در آن موقع دکتر کونز و میسز کونز عضو فعال و جدی  
کلیسای متدیست بودند که دکتر کونز برای دادن کنفرانس  
راجع بدیانت بهائی در دانشگاه بکمک خانمش به تحقیق  
در امر مبارک پرداخت که منجر به تصدیق ایشان شد.  
میسز کونز بکمک دوستانش خیلی زود به حقانیت حضرت  
بهاء الله پی برد و بجا معه بهائیان پیوست و کم کم دارای  
معلومات امریه عالی گردید و عضو برجسته و فعالی در  
تشکیلات امریه شد.

(1) Illinois (2) Urbana

(3) Annamarie (4) Margaret

(5) Dr. Honnold (6) Dr. Ruhe



در سال ۱۹۲۱ با تفاق شوهر عازم ارض اقدس شدند و بحضور حضرت عبدالبهاء مدتی طولانی مشرف بودند که آن مدت از بهترین ایام زندگانی آنها بود و وقایع آن لحظات ذیقیمت را ، در دفترچه خاطراتش ثبت کرده است . میسز کونز حضرت عبدالبهاء را میستود و پرستش میکرد و صفات الهی ایشان را سرمشق زندگانی خویش قرار میداد و آنقدر مسحور هیکل مبارک شده بود که مقاله ای در وصف مولای عزیزش به مجله نجم با خترفراستاد که بچاپ رسید .

روزی که کنار دریاچه طبریا مشرف بودند ، هیکل مبارک ، بطرف دریاچه رو کرده فرمودند :

" این دریاچه خیلی متبرک است . حضرت مسیح و پیغمبران دیگر در این ساحل گردش میکردند و تمام وقت با خداوند ارتباط داشتند و تعالیم الهی را منتشر میکردند . حال شکر خدا را که شما سلامت به این سرزمین وارد شدید و ما یکدیگر را در همان ساحل ملاقات میکنیم .

در آینده نتایج خیلی بزرگی از این ملاقات حاصل خواهید کرد . شما سبب نورانیت عالم انسانی میگردید . شما قلوب مردم را از تاریکی شدید تعصبات گوناگون آزاد خواهید کرد . آنچنانکه هر فردی بی اختیار دوستدار تمام مردم جهان شود مانند شبانی که نسبت به گوسفندانش مهربان است ، شما هم بایستی بدون برتری و یا امتیازی نسبت به همه مهربان باشید و نظر به قصور آنها نکنید . در نظر داشته باشید که همه مخلوقات خداوندی هستند که آنها را دوست دارد . " ( ترجمه و مضمون بیان مبارک )

در مراجعت میسز کونز مدتهای طولانی در محفل روحانی اوربانا و لجنات دیگر خدمت کرد و به نمایندگی کانونشن ملی انتخاب شد .

در خانه او که از آرامش آسمانی و روحانیت صرفه و نظافت ظاهره برخوردار بود، محافل و مجالس تشکیل می‌شد. مبلغین سیار پذیرائی می‌شدند و علاوه بر آن دکتر کونز از بعضی فلاسفه و دانشمندان دعوت می‌کرد و در کمال مهمان‌نوازی با آداب بهائی از آنها پذیرائی می‌شد. پس از آنکه فن رانندگی را آموخت، اتومبیلی خریداری کرد و به سفرهای تشویقی در اطراف میرفت و با ایمان قوی که داشت برای موفقیت در تبلیغ دائم دعا و مناجات و طلب تائید مینمود و دیگران را برای تلاوت مناجات در دفعات متعدد، در روز تشویق می‌کرد.

\* \* \*

پس از درگذشت شوهرش فصل جدیدی در زندگانی او مفتوح گردید و برای رضای مولای توانا خود را وقف مهاجرت کرد. لذا در جولای ۱۹۴۷ در سن ۵۸ سالگی قصد حرکت بطرف وطن مالوف نمود و کشور سوئیس را محل مهاجرتی خویش قرار داد. و در حالیکه دخترانش در آمریکا میزیستند بکلی خویش را از علائق دنیوی منفصل کرد و به شهر برن که آنرا اولین هدف قرار داده بود وارد شد. سپس با هیکل مبارک مکاتبه و کسب تکلیف کرد و بدستور مبارک برای کمک به نقشه هفت ساله دوم خود را آماده ساخت. هیکل مبارک حضرت ولی‌امرالله خطاب به او فرمودند:

"من ورود شما را به اروپا بخصوص به کشور سوئیس خوشامد می‌گویم و احساس می‌کنم که به خدمات ذی‌قیمتی، موفق خواهید شد. مطمئناً در این اقدام تاریخی مؤید و موفق خواهید بود و من پیش‌بینی می‌کنم روزی را که در اثر

اهتمام و کوشش و تشریک مساعی شما اولین محفل روحانی در آن سرزمین تشکیل میشود. ( ترجمه و مضمون بیان مبارک) بنا بر این آن خانم محترمه با ما موریتی که به او داده شده بود اول برای تشکیل محفل روحانی برن کوشش کرد و بعد به خدمات دیگر پرداخت و پس از اتمام آن اهداف، در سال ۱۹۴۹ چون احساس کرد که وجودش در اورباننا لازمست، به آن محل برگشت.

هیکل مبارک به او و مرقوم فرمودند که از اقدامات او در کشور سوئیس بسیار مفتخرند و از روح پرفتوح و پرخلوص ایشان که همیشه برای خدمت آماده است تجلیل کردند و او را تشویق به خدماتی در آینده و اجری که در عالم بالا خواهد داشت، امیدوار ساختند.

پس از چندی عریضه‌ای حضور مبارک فرستاد و کسب تکلیف برای خدمت بعدی نمود. پس از مدتی تاخیر و نگرانی آن خانم بالاخره پیامی رسید که فرمودند هر چه زودتر عازم سوئیس شود. لذا در سال ۱۹۵۲ دوباره با نهضتی جدید با وجود علاقه شدید به فرزندانش به شهر زوریخ که یکی از اهداف نقشه بود رفت و به تبلیغ و نشر نفعات پرداخت و یک سال بعد که محفل ملی ایتالیا و سوئیس تاسیس شد، ایشان به عضویت آن محفل مقدس انتخاب شد و چند سال به سمت منشی محفل خدمت کرد تا آنکه در سال ۱۹۵۷ که صعود مبارک واقع شد در کمال تأسف که برای زیارت هیکل مبارک تاخیر کرده بود، برای مراسم تشییع عازم لندن شد و در مراجعت به خدمات قبلی ادامه داد تا آنکه به همت و کوشش ایشان و سایر مهاجرین کشور سوئیس موفق به تشکیل محفل ملی جداگانه گردید و ایشان باز هم به سمت منشی انتخاب شد. در سال ۱۹۶۳ افتخار آنرا داشت که برای انتخاب اعضا

بیت العدل اعظم در کنگره جهانی ارض اقدس شرکت کند و از نزدیک تغییرات بزرگی که به همت مولای توانا انجام گرفته بود مشاهده کند و آنرا با سفر اولی که مشرف شده بود و عکاو حیفار ادیده بود، مقایسه کند و بیش از پیش به زحمات طاقت فرسای هیکل مبارک حضرت ولی امر الهی بیندیشد.

خدمات او در محفل مقدس ملی تا سال ۱۹۶۹ ادامه داشت و از آنجائیکه چیزی به هشتاد سالگی او نمانده بود و قوایش بتحلیل میرفت، تقاضا کرد که دیگر او را برای عضویت انتخاب نکنند و از آن ببعد بواسطه کهولت دچار کسالت گردید. لذا آپارتمان زیبایش را ترک کرد و به آسایشگاهی در حومه برن منتقل شد که پس از مدتی در ۱۵ آگوست ۱۹۷۳ در حال خواب به عالم بالا رفت و چنانکه ملاحظه شد، مورد عنایت معهد اعلی واقع گردید.

امه مخلصه الهی ، مهاجر افریقا و اروپا

" از خیر صعود سبرکار محبوبه خانم نعیمی امه مخلصه حضرت بهاء الله متأثر، خدمات بی مثل ایشان در میادین تبلیغ و مهاجرت فراموش نشدنی است. در اعقاب مقدسه اجر جزیل برای ایشان و ارتقاء روحشان بملکوت ابهی ملتسمیم. مراتب محبت و همدردی ما را به خانواده آن متصاعده الی الله ابلاغ دارید." ترجمه

۲ اکتبر ۱۹۷۴ - بیت العدل اعظم

این بیانات عالیات ترجمه تلگراف مقام منیع بیت العدل اعظم است که بمناسبت صعود محبوبه خانم نعیمی، ارسال فرموده اند و ایشان را امه مخلصه حضرت بهاء الله نامیده و خدماتشان را در میادین تبلیغ و مهاجرت ستوده اند.

خانمی که در دامان مادری پرورش یافت که شیفته امرالله بود و پدری که شرح مصائب وارده به آن وجود مقدس را همه میدانیم و استقامت و شجاعت بی اندازه ایشان را همه شنیده ایم آری جناب نعیم شاعر شیرین سخن بهائی که حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح بافتخارش میفرمایند:

" ای (۱) هزار هزار آواز، در این ریاض چه آهنگی آغاز نمودی که طیور حدائق قدس را بوجد و طرب آوردی و چه نغمه ای ساز کردی که آواز تحسین ازها تف غیبی بلند است. خوشا بحال تو... الی آخر بیانها الاحلی"

ایشان در آن جذاب و اشتعال و استقامت و انقطاع مشهور با لبنان بود و فرزندی بیار آورد که در میدان خدمت گوی سبقت را از نساء همزمان خود ربود و بفرموده بیت العدل اعظم الهی





موفق به خدمات بی‌مثیلی گردید .

\* \* \*

روز ۲۳ شهریورماه ۱۲۷۷ شمسی مطابق ۱۴ سپتامبر ۱۸۹۹ میلادی در طهران خانه جناب نعیم با تولد دختری که نام او را محبوبه گذاردند ، مملو از شادمانی گردید و این کودک عزیز در دامان پدر و مادر مؤمن و مخلص و شیفته امر الهی پرورش یافت و با تفاق برادر خویش جناب عبدالحسین نعیمی که هر دو هوش و درایت و کفایت و عشق به آئین اعظم را از پدر بارث برده بودند ، مراحل ابتدائی تحصیلی را ، در مکتبی که پدرشان در منزل خود تاسیس کرده بود و اطفال بهائی نزد آقا میرزا بابای نیریزی تعلیم می‌گرفتند ، بپایان رسانیدند و پس از آنکه بفضل جمال اقدس ابهی بعد از آنهمه مشقات وارده و ضیق معیشت که در اثر سرگونی از اصفهان و تعزیر و تعذیب و بلایای وارده به آن جناب بود زندگانی پر عسرت جناب نعیم خاتمه یافت و ایشان بسمت معلم زبان فارسی در سفارت انگلیس منصوب گردید . پس از چندی از حیات باغ بمنزلی در خیابان منوچهری فعلی نقل مکان نمودند و محبوبه خانم در مدرسه امریکائی تحصیل در کلاس اول متوسطه را شروع کرد ولی پس از مدتی از ساحت مقدس حضرت مولی‌الوری لوحی به افتخار احبای ایران نازل گردید و حاکی از آن بود که میل مبارک اینست که اطفال بهائی حتی المقدور به مدارس پرتستان<sup>(۱)</sup> نروند لذا بدستور پدر پس از یکسال که در مدرسه امریکائی تحصیل

(۱) متذکر می‌گردد که هیکل مبارک رفتن بمدرسه امریکائی را منع شدید نفرموده بودند .

نمود، ابتدا به مدرسه نا موس و سپس در مدرسه تربیت بنات که جدیدالتاسیس و از هر حیث ممتاز از مدارس دیگران و باعث افتخار جامعه بهائی بود مشغول تحصیل شد و در آن زمان بود که میس لیلیان کیپس<sup>(۱)</sup> آن خادمه فداکار و مؤمن امر الهی بدستور مبارک از آمریکا به ایران آمده و در مدرسه تربیت تدریس مینمود.

محبوبه خانم نزد ایشان زبان انگلیسی را آموخت و تا کلاس ششم را در مدرسه تربیت به تحصیل خود ادامه داد و دارای معلومات انگلیسی و فارسی و عربی گردید و از آنجائیکه جناب نعیم بدستور حضرت عبدالیهاء پس از صعود جناب صدرالصدور قیام به تعلیم و تدریس در کلاس درس تبلیغ ایشان نمودند و همچنین کلاسهای امری دیگری برای نسوان بهائی دایر ساخته بودند محبوبه خانم با شرکت در این کلاسها دارای معلومات کافی امریه گردید و برادر ایشان جناب عبدالحسین خان هم در اثر شرکت در کلاسهای درس تبلیغ پدر از حیث معلومات امری بدرجه بسیار عالی ارتقاء یافت. باری محبوبه خانم در سن پانزده سالگی دختری بود مؤمن و مخلص با معلومات کافی که جناب نعیم ایشان را بعقد و اقتران جوانی از طلاب بنام جناب آقا محسن که بوسیله جناب نعیم بتصدیق امر مبارک موفق شده و لقب دبیر مؤید گرفته بود، در آورده و این خانواده جدید با اتفاق برادر خویش نام خانوادگی نعیمی را برای خویش انتخاب نمودند. قریب یکسال ونیم از این ازدواج فرخنده گذشته بود که جناب نعیم بعالم ملکوت صعود نمود. اما جناب دبیر مؤید در اثر انجذاب و اشتعالی که نسبت به امر مبارک داشت،

(1) Miss Lillian Kappes

همواره مشوق و راهنمایی بود برای همسرش تا بتواند فارغ -  
 البال بخدمات امریه پردازد. چنانکه دو سال پس از ازدواج  
 بدستور محفل مقدس روحانی طهران محبوبه خانم بسمت  
 مدیریت مدرسه موهبت همدان وارد خدمت شد و جناب دبیر مؤید  
 برای تعلیم و تدریس در مدرسه تأیید قیام نمود. پس از دو  
 سال خدمات شایانی که در مدرسه انجام دادند که البته با  
 خدمات تبلیغی آن دو نفس مقدس توأم بود، آن خانم محترمه  
 بعلت کسالت شدید مسمومیت خونی در بستر افتاد و اطباء از  
 معالجه اش مأیوس گردیدند. تا آنکه شبی در عالم رؤیا  
 هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء به او فرمودند:

" محبوبه برخیز... " آن خانم عرض کرد چگونه برخیزم  
 ملاحظه میفرمائید که دو نفر پرستار مواظب من هستند. فرمودند  
 " من بتو میگویم برخیز. امروز، روز برخاستن است. "  
 محبوبه خانم در حال اضطراب بیدار شد و فوراً برخاست و پرسید  
 حضرت عبدالبهاء کجا تشریف بردند؟

همه تعجب کردند که چطور با آن همه ضعف بدون کمک، از جا  
 برخاسته حتی طیب معالج امریکائی که در آن زمان بواسطه  
 نبودن دارو برای معالجه چنین کسالتی بکلی از بهبودی  
 ایشان مأیوس بود، از رفع کسالت ایشان بسیار متحیر شد و  
 پس از دانستن علت آن از امر مبارک مطلع شد و تصدیق به  
 عظمت امر مبارک نمود.

گرچه آن بانوی محترمه مخلصه بصورت ظاهراً از بستر مرگ  
 برخاست ولی در عالم روحانی هم بار دیگر برخاست و قیام به  
 هجرت نمود و بنا بر گفته خود ایشان بعدها که موفق به  
 مهاجرت آفریقا شد و موفقیت‌هایی نصیب ایشان گردید،  
 دریافت که منظور مبارک از برخاستن از طرفی هم قیام به  
 هجرت بوده.

بالاخره پس از مراجعت به طهران در لجنه ترقی نسوان و کلاسهای امری و جلسات تبلیغی خدمت میکرد و چون در سال ۱۳۱۲ شمسی با اتفاق برادر و فرزندش بحضور مبارک حضرت ولی امر اله مشرف شد و اهمیت تبلیغ را بیشتر دریافت در فکر تزئید معلومات تبلیغی افتاد و در مراجعت بواسطه شرکت در کلاسهای تبلیغی جناب فاضل علوی و جناب مصباح بر معلومات تبلیغی خویش افزود بنا بر این در جلسات تبلیغی که ایشان اداره میکرد، نفوس کثیره ای بشرف ایمان فائز شدند و از جمله دختر پرستاری اقبال کرد و بسیار مشتعل و منجذب گردید اما والدین ظالمش او را در زیر زمین خانه خود حبس کردند و زجرش میدادند و تهدیدش میکردند که لعن و تبری کند و الا او را خواهند کشت اما آن دختر بهیچوجه لعن و تبری نکرد و استقامت شدید نمود سپس مادر ظالم به کلانتری رفت و در مراجع دولتی سندی ارائه داد که فرزندش چون از دین خارج شده بهر کجا میخواهد برود، آزاد است زیرا حق فرزندی از او سلب شده .

چون والدین دختر روشندل فرزندشان را طرد و از خانه اخراج کردند، آن دختر مؤمنه که شانزده سال بیش نداشت به خانه مادر روحانی خویش پناه برد و مدتها در حال سرور و شادمانی در تحت سرپرستی آن خانواده جلیله میزیست تا آنکه او را بخانه شوهر فرستادند و به او و سروسامان دادند .

در سال ۱۳۲۷ شمسی جناب دبیر مؤید که ایشان هم به خدمات تبلیغی بسیار وسیعی موفق بودند، صعود کردند و فصل جدیدی در زندگانی محبوبه خانم افتتاح گردید و آن قیام به هجرت و شروع به تبلیغ در اروپا و آفریقا بود .

\* \* \*

محبوبه خانم پس از سه سال بعد از صعود شوهر، با اتفاق یکی از پسران خود سفر به اروپا کرد و بمنظور ملاقات و تشویق زیارت احبای سوئیس و آلمان و بلژیک و انگلستان و فرانسه و اسپانیا نائل گردید و هنگام ملاقات با پسر دیگر که در بیرمنگام انگلستان مشغول تحصیل بود در کنفرانس تبلیغی جزائر انگلیس شرکت کرد و چون مژده جانبخش افتتاح باب لقا و زیارت ارض اقدس را پس از سالهای جنگ استماع نمود اجازه تشریف خواست و مورد قبول هیکل مبارک واقع شد.

در مدت نه روزی که مشرف بود و از فیض لقای مبارک حضرت ولی امرالله و حضرت روحیه خانم برخوردار گردید، عشق به هجرت در قلبش بوجود آمد و شایدهم زیارت مهاجرین و فاتحین فداکار جناب بنانی در ارض اقدس که بمقام ایادی امرالله ارتقاء یافته بود و همسرشان که در آن ایام در افریقا به خدمات تبلیغی وسیعی اقدام کرده بودند و مورد عنایات لاتحمای هیکل مبارک بودند، در اخذ تصمیم و قیام بعدی ایشان تاثیر داشت.

لذا پس از مراجعت به ایران از طریق یونان و ترکیه و زیارت اماکن متبرکه ادرنه و اسلامبول و ملاقات یاران عزیز بهائیی آن سامان سالی نگذشت که در اولین کنفرانس جهاد کبیرا کبر که در نیودلهی هندوستان در سال ۱۹۵۳ تشکیل شد، شرکت کرد و در آن کنفرانس آمادگی خود را برای هجرت اعلان نمود. لذا پس از مشورت با لجنه مهاجرت نیودلهی عازم دارالسلام واقع در شرق افریقا گردید و محفل روحانی دارالسلام ایشان را به زنگبار که سلطانی متعصب عربی داشت، اعزام داشتند.

در زنگبار ایشان به جناب ایرانی علیه بهاء الله که اولین مهاجر آن نقطه بود، پیوست و در کمال حکمت باب دوستی را با بومیان افتتاح کرد ولی پس از دو ماه که مدت اجازه

(۱) اقامت‌ش پایان یافت، آنرا تمدید نکردند لذا به موروگورو هجرت کرد و بمحض ورود باب مراوده با سیاه‌پوستان راگشود و به تبلیغ آنها اقدام نمود بنحویکه باعث حیرت سفیدپوستان شد.

مدت شش ماه ندای امرالله را بگوش اهالی آن سامان رسانید سپس بدستور محفل روحانی دارالسلام عازم مانزا<sup>(۲)</sup> جنوب دریاچه ویکتوریا که برای تاسیس محفل روحانی وجودش را ضروری دانسته بودند، گردید.

درمانزا موفقیت زیادی نصیب آن خانم محترمه شد. به خانه سیاه‌پوستان میرفت و ابلاغ کلمه مینمود که البته این رفت و آمدها خالی از زحمت نبود و رفتن در محله‌هایی که سیاه‌پوستان میزیستند کار آسانی نه، ولی ایشان در نهایت شجاعت و استقامت و پشتکار بخدمت خویش ادامه داد، عده کثیری در ظل امر مبارک درآمدند. سپس به موروگورو مراجعت کرد و محفل روحانی آن محل در سال ۱۹۵۶ تشکیل شد و عده‌ای از جمله یک خانواده کاتولیک تصدیق کردند و چون خانم آن مهندس به چند زبان محلی و بومی آشنا بود، کمک مؤثری برای ترجمه آثار امری واقع شد و عده زیادی را در محافل تبلیغی که محبوبه خانم اداره میکرد، راهنمایی نمود و بالاخره با تأییدات الهیه قیام ایشان نتیجه عالیه ببار آورد و در مسافرتها تبلیغی که انجام دادند، در آن خطه و دیا رگروه متعددی در ظل امر مبارک درآمدند.

در سال ۱۹۶۰ که برای انجام کارهای شخصی به ایران مراجعت کرد و از آنجا یک‌ه ایادی امرالله جناب دکتر مولشلگل اهمیت مساعدت به هلند را برای تشکیل محفل

(1) Morogoro

(2) Mwanza

(۱) روحانی ها رلم توصیه کرده بودند، با اتفاق سرکار بهجت خانم مدحت به هلند عزیمت نمودند و پس از تشکیل محفل یک سال درها رلم مشغول خدمت بودند که حضرت روحیه خانم برای ایشان پیغام فرستادند که اطفال سیاه پوست شما شکوه و شکایت دارند که چرا ما در عزیزشان آنها را رها کرده و بدیار دیگر رفته است.

در نتیجه محبوبه خانم با یکی از احبای ایرانی که در میدان خدمت و هجرت آماده بود، بنام روحیه خانم گرانفر مکاتبه نمود و از ایشان خواهش کرد برای جلوگیری از انحلال محفل بجای ایشان به ها رلم برود و ایشان قبول کرد. لذا محبوبه خانم برای بار دوم عازم آفریقا شد و در میدان تبلیغ به خدمات ارزنده نائل گردید. آنی راحت ننشست و با وجود تنهایی و ندانستن زبان محلی با استعدادی که در تبلیغ داشت در مدارس صحبت کرد. به کودکان مبادی امریه را تعلیم داد، به سفیدپوستان کتب امری اهداء کرد، با کشیشان گفتگو نمود و از کتاب مستطاب ایقان برای رد عقائد آنان و استدلال ظهور کلی الهی و موعود منتظر جمیع ادیان دلائل بیان کرد و حقیقتا شهرهای آن نواحی را بنابر محبت الله مشتعل ساخت و علم یابها، الابهی را برافراشت و احبای شهرهای را که به تشکیل محفل موفق شده بودند تشویق و محبت نمود. آنقدر موفق بود که میگفت قبل از اینکه اقدام به هجرت کنم با خود می اندیشیدم که چگونه به تنهایی اقدام به این امر عظیم بنمایم. اما حال درک میکنم

(۱) بهجت خانم مدحت و همشیره ایشان عشرت خانم، از معلمه های مدرسه تربیت بودند و از خدمت گزاران امر الهی که بهجت خانم پس از قیام به هجرت به عالم بالا صعود نمود و بمقام رفیع یک مهاجر نائل شد.



که چقدر اشتباه کرده بودم و از تائیدات الهی غافل بودم .  
چقدر از مردم بظا هر دور از تمدن و بهداشت در گوشه و کنار  
منتظرند ای امرند و ما غافل از آنکه با تائیدات الهی  
میتوانیم بکشف آن نقوس همت کنیم ، حرکتی انجام نمیدهیم  
بالاخره در سال ۱۹۶۸ میلادی به دارالسلام مراجعت نمود و  
باتفاق دخترشان همسر آقای جلال نخجوانی که سالها است  
مهاجر آفریقا میباشد ، در کنفرانس کامپالا که به منظور  
نهادن حجر زاویه اولین مشرق الاذکار قاره آفریقا توسط  
حضرت روحیه خانم تشکیل میشود ، شرکت کردند و پس از تشریف  
بمحور حضرت روحیه خانم و همچنین مشاهده اقبال آنی جوانی  
که در بازاری ملاقات و با او صحبت شد و شرکت آن جوان در کنفرانس  
و شدت اشتعالش که پس از تصدیق قصد کرد فوراً بوطن خویش  
که در نقطه دیگر آفریقا واقع بود مراجعت کند و ندای امرالله  
را بگوش بستگانش برساند ، بیش از پیش آن خانم مؤمنه را  
و ادا بر خدمت در آفریقا ساخت و موفقیت ایشان نه چندان  
بود که بتوان شرح داد .

بالاخره باز هم برای کمک بمحفل روحانی ها رلم که تعطیل  
شده بود ، به هلند دعوت شد و محبوبه خانم بیدرنگ عازم آن  
نقطه گردید و پس از تشکیل محفل بعد از آنکه احتیاجی به  
وجودش احساس نمیکرد باتفاق ملیحه خانم ناظریان<sup>(۱)</sup> برای  
تشکیل محفل سنت گالن<sup>(۲)</sup> بکشور سوئیس رفتند و محفل  
روحانی تشکیل شد ولی متأسفانه اجازه اقامت ایشان  
(۱) خانم ناظریان همشیره ایادی امرالله جناب خادم  
بودند که باتفاق خانم نعیمی به سوئیس رفتند ولی  
بواسطه تمعید نشدن ویزا بوطن بازگشتند

(2) Saint Gallen

تمدید نشد و ناچار به آلمان رفته و در شهر لوبک<sup>(۱)</sup> موفق به تشکیل محفل روحانی گردید و در کنفرانسهای متعدده ممالک مختلفه شرکت کرد و به خدمات تبلیغی خویش ادامه داد و در اواخر سفری به ایران کرد ولی با وجود کبر سن و کسالت مزاج قرا رنگرفت و آرام نیافت و به آلمان مراجعت نمود و با وجود ضعف قوای جسمانی با زهم مؤید به خدمت بود تا آنکه در سن ۷۵ سالگی در دهم مهر ماه سال ۱۳۵۳ شمسی و ۱۹۷۴ میلادی در آخرین نقطه مهاجرتی خویش بملکوت ابهی صعود نمود.

---

(1) Lübeck

۵ - میس الزا ماتیلدا ونتو (۱)

مهاجر ذیقیمت کشور فنلاند

"از ضایعه درگذشت الزا ونتو مهاجر ذیقیمت و گرانیهها متأثرم خدمات تاریخی او فراموش نشدنی است. برای تعالی روحش در ملکوت دعا میکنم." (ترجمه)

امضاء مبارک - شوقی

درسی و یکم ماه آگوست ۱۹۵۵ میلادی در شهر کیلو<sup>(۲)</sup> از کشور فنلاند خانمی بملکوت ابهی صعود نمود که میبایستی زندگی روحانی آن خادمه بر ازنده سرمشق عموم اماء الرحمن دنیا واقع شود. هیکل مبارک حضرت ولی امر الله ارواحنا لاجیاءه الفداه تلگراف فوق را پس از درگذشت ایشان، مخاطره فرمودند و تا ثرو وجود مبارکشان را از صعود آن خادمه بیجان فرمودند.

میس الزا ونتو در ایام حیاتش آنچنان زیسته بود که مرگش ضایعه بزرگی برای جامعه بانیان فنلاند بشمار میرفت خانمی که روحانیت صرفه و خلوص تا مه محضه وجودش را تسخیر کرده بود و حضورش در اجتماعات سبائی باعث تقویت قوای روحانی احباء و نیرومندی و شکوه جلسات امری میگردد و هرگاه با احباب و دوستان ملاقات میکرد، روی نورانی و چشمان گیرایش از شدت شادمانی میدرخشید و بر شدت روحانیتش میافزود.

دوستان عقیده داشتند که در او خرابیام ضعف قوای بدنی او در عظمت و علو قوای روحانی بیحدی که بر وجودش پرتو افکنده بود تا شیر بسزائی داشت و هرچه از قوایش میکاست بر روحانیتش میافزود. لذا یاران عزیز می که در مدت توقف کوتاهش در

(1) Miss Elsa Matilda Vento

(2) Kilo

بیمارستان بملاقات وی شتافتند، جملگی از چهره نورانی و چشمان خوش حالت و بانفوذش که حاکی از عظمت روح و قوای روحانی خارق العاده ایشان بود صحبت میداشتند. چنانکه قبلاً هم کسانی که با آن وجود مخلصه مکاتبه داشتند، احساس میکردند که نامه های آن امه روحانی مبدا و منشاء الهام برای آنان است. مخصوصاً نامه هایی که بزبان اسپرانتو مینوشت و باین وسیله به اعلاى امرالله بزبان اسپرانتو میپرداخت.

\* \* \*

(۱)  
الزاونتو در شهر تامپرا از کشور فنلاند در ۱۴ مارچ ۱۸۸۶ تولد یافت و پس از رشد و نمویه تحصیلات لازمه پرداخت. از همان اوان جوانی بسیار روشن فکر و در جستجوی حقیقت بود و بیشتر اوقات خویش را در مطالعه و تفحص صرف میکرد و از آنجائیکه گنجینه ای از هنر شعر در وجودش نهفته بود، اشعاری نغز و دلکش میسرود و مورد پسند همگان واقع میشد تا آنکه در سال ۱۹۳۸ که در تورنتو کانادا میزیست حقیقت را یافت و وجودش به نور معرفت الله منور گردید و از این موهبتی که خداوند متعال نصیبش کرده بود، بی نهایت شادمان شد و آن روز را مقدس دانست و بیاس این فضل الهی مصمم به خدمت امرالله گردید و قیام نمود. بحدی که هر قدم که برمیداشت بمنظور اشاعه امراللهی و پیشرفت این آئین اعظم بود.

شش سال بعد یعنی در سال ۱۹۴۴ میلادی که هیکل مبارک قیام به هجرت را از احبای جهان رجا فرمودند، ندای حق

(1) Tampere



را برای هجرت به جزائریسک گفت و بصوب جزائر یرنسس  
ادوارد حرکت کرد و در آنجا خدمات تبلیغی مشغول شد .  
در آن زمان با وجود موفقیتی که در جزائر داشت ، افکار  
دیگری مغزش را بخود مشغول داشته بود و آن مراجعت بوطن  
و عرضه کردن جوهر گرانسهای که یافته بود ، به دوستان  
و بستگانش در فنلاند بود . لذا در سال ۱۹۵۰ به سورنتسو  
بازگشت و با وجود عایدی مختصری که داشت مخارجش را تقلیل  
داد و از پس اندازی که نصیبش شد ، آرزوی دیرینه اش را  
تحقق بخشید و در آپریل ۱۹۵۱ توانست در فنلاند مشغول  
گردد و خدماتش را در آن خطه ادامه دهد .  
فعالیتها و خدمات آن خانم بر ازنده از فنلاند تالیپ لند<sup>(۱)</sup>  
توسعه یافت و در آن سرزمین مجاهدات لانها به اش را ادامه  
داد و حتی بوسیله نامه هائی که در خصوص امر عظیم الهی  
مینوشت و به سازمانها و باشگاههای مختلفه ارسال میداشت  
با نوجوانان ، جوانان ، دانشجویان ، کارگران ،  
باشگاههای فرهنگی و سازمانهای زنان ارتباط می یافت  
و بدینوسیله امر مبارک را انتشار میداد و به موفقیتهای  
شایانی نائل میگردد . آنقدر در خدماتش پشتکار داشت  
و بدون تظاهر و آرام فعالیت میکرد که توانست بدون هیچ  
گونه مزاحمتی تا سه هفته قبل از صعودش مجاهدات خویش  
را ادامه دهد .

این خانم خدوم با روح شریف و متواضعی که داشت هرگز در  
گردافتخار و شهرت نگردید و هیچگاه در پی تمجید و ستایشی  
از طرف احباء و دوستان نبود بلکه فقط برای امتثال  
دستورات مبارکه فعالیت میکرد و رضایت خاطر مولای عزیزش  
را طالب بود با این صفات رحمانی محبوب و عزیز تمام

(1) Lapland

دوستان فنلاندی زبان بود .

از سالهای ۱۹۳۸ که بشرف ایمان نائل شد شروع به ترجمه بسیاری از کتب امری کرد و نطق های سخنرانان را ب زبان فنلاندی ترجمه نمود و در روزنامه های فنلاندی زبان در ممالک متحده آمریکا و کانادا چاپ رسانید و همچنین اشعار امری را در روزنامه ها و مجلات و جزوات منتشر کرد و این خدمات تا آخرین لحظات حیاتش ادامه داشت تا آنکه در سال ۱۹۵۵ بملکوت ابهی صعود کرد .

پس از درگذشت الزا و نتوانست از طرف انجمن ناحیه ای ممالک شمالی به احباب فنلاند عیارات تسلیت آمیزی باین مضمون فرستاده شد :

" ماهمگی در این ضایعه اسفناک درگذشت الزای عزیز با شما شریکیم . وجودی که آنهمه فداکار و مخلص و فروتن و منزه و منقطع از جمیع امور دنیوی بود . ملاقات او با ما ، در انجمن ناحیه ای است که لم یکی از خاطرات فوق العاده برجسته ای است که به اقدامات آن انجمن ارتباط کلیسی داشت .

ایشان تا آخرین دم حیات افکارش همچنان روشن باقیمانده بود زیرا انوار الهی شامل حالش بود و بر وجودش لمعبان داشت . لذا تصورات و اندیشه هایش هرگز تیره و تار نمیشد . . . . " الی آخر

و در آخر کلام از محبوبیت وی و اندوهی که از درگذشتش بر همگان مستولی شده بود ، بحث کرده بودند .

## ۶ - ثابتہ خانم ریحانی (مجدوب)

### مہاجر گراتس اطریش

" از خیر صعود متألّم ، برای ترقی روح آن متعارفہ الی اللہ بملکوت ابہی دعا میکنم . " (ترجمہ)

امضاء مبارک - شوقی

این تلگراف مبارک در اردیبهشت ماه ۱۳۳۶ شمسی و ۱۱۴ بدیع از حیفاہ گراتس مخابرہ شد و ہیکل مبارک تا اثرات خویش را از صعود آن خادمہ برازندہ ثابتہ خانم ریحانی بیان فرمودند و از آنجا ئیکہ آن متصاعدہ الی اللہ برای امتثال دستور مبارک بہ شرف مہاجرت مفتخر شدہ بود ، مشمول عنایات لانہا بہ ای ہم در نزد ما درش کہ در ارض اقدس مشرف بود ، گردید .

جواہر خانم مجدوب مادر ثابتہ خانم بیخبر از واقعہ درگذشت دخترش بیانات مبارکہ را استماع مینمود و محدود رحما لو کمال آن آیت الہی بود .

ہیکل مبارک بیاناتی مملو از عنایات کاملہ و الطاف خاصہ در مدح آن متصاعدہ الی اللہ فرمودند . بقسمی کہ آن خانم پس از دو ساعت کہ از بادہ الطاف مبارکہ مخمور بود و از مواہب مخصوصہ مرزوق ، از حضور مبارک مرخص شد و در بین دوستان اظہار داشت :

"مولای توانا بقسمی این خبر ناگوار ، یعنی صعود دخترم را بیان فرمودند کہ من ہیچگونہ تالمی احساس نمیکنم . مرا با خود بعرش بردند و ثابتہ را در حضور جمال مبارک بہ من نشان دادند . " در نتیجہ آن الطاف مبارکہ بود کہ آن خانم محترمہ تا آخر حیاتش ہیچگاہ از فراق دخترش اشکی از





دیده جاری نساخت زیرا همیشه او را در محضر جمال اقدس ابهی میدید .

و این بود تصویر از روح یک فردمهاجر که هیکل مبارک در مقابل دیده مادری ظاهر فرمودند . همچنین هیکل مبارک در همان روز در جلسه آقایان که مشرف بودند ، بیاناتی در مدح و ثنای ثابته خانم و مهاجرین دیگری که در نقطه مهاجرتی مدفون شده اند از قبیل خانم دکتر یونس خان افروخته و دکتر مودی و میس کیس و میس زکهر و میسز ماکسول و میسز دان و میس مارثا روت بیان فرمودند و مقام رفیع مهاجرین را شرح دادند و سپس فرمودند که مقام ایشان در ملکوت ابهی است زیرا هم مهاجرت کرده اند و هم محفل تشکیل داده اند و فرمودند که اینها اجرشان جزیل است . هیکل مبارک روز دیگری به مادر ثابته خانم فرمودند من در مقامات متبرکه برای علو درجات روح ثابته خانم دعا میکنم همچنین مصارف بنای مقبره او را خودم تقبل میکنم . سپس بیاناتی پر شفقت نسبت به دختران دیگر آن خانم اظهار فرمودند چه که عده کثیری از اولاد ونوه های ایشان در مهاجرت و قائم بخدمت بودند .

باری هیکل مبارک دستور فرمودند سنگ ذیقیمتی را بر مزار آن خانم نصب کنند و علاوه بر این از آنجا تیکه آقای نعیم ریحانی شوهر ایشان قصد داشت قطعه زمینی برای ساختمان حظیره القدس در محل مهاجرتی خویش خریداری کند ، هیکل مبارک دستور فرمودند که آن زمین بنام ثابته خانم خریداری شود و برای ساختمان اولین مشرق - الاذکار اطریش تخصیص داده شود که البته آقای نعیم ریحانی که از وجودات مؤمن و مقرب درگاه الهی بودند زمین به مساحت دو ازمده هزار متر مربع برفراز تپه ای در

عاصمه اطریش بنام همسرشان خریداری کرده تا ابد نام او را  
در این عالم باقی گذاشتند .

\* \* \*

ثابتہ خانم در سال ۱۲۹۳ شمسی در طهران متولد شد . پدرش آقا  
میرزا آقا جان و مادرش جواهر خانم هر دو از خانواده متقدمین  
احباء بودند و هفت خواهر و برادر ایشان همگی از خادمین  
امرالله محسوب میشوند . ثابتہ خانم در مدرسه تربیت بنات  
تحصیل کرد و از محضر دانشمندان امر و فضلی آن زمان کسب  
معلومات امریه نمود و پس از ازدواج با جناب ریحانی عضو  
فعال تشکیلات امریه و از خدمتگزاران لجنه تربیت امری بود  
پس از آنکه مولای توانا دستور مهاجرت را در سال ۱۳۲۱ صادر  
فرمودند تا بقراردادش تا به اتفاق شوهر و سه فرزندشان  
به کشور عراق هجرت کردند و در بابلون اقامت نمودند . مدت  
چهار سال و نیم با اطفال کوچک در آن نقطه که فاقد بهداشت  
بود آب و هوای خوبی نداشت قائم بخدمت بودند و استقامت  
ورزیدند تا آنکه کشور عراق از تمدید ویزا امتناع ورزید لذا  
به ایران بازگشتند .

پس از چندی نقشه جدیدی برای مهاجرت به خارج ایران طرح  
شد و کشور اطریش در اروپا احتیاج به مهاجر برای تشکیل  
محفل داشت بنا بر این درنگ را جایز ندانستند و در نقطه  
مهاجرتی گراتس اطریش ساکن شدند و محفل روحانی تشکیل  
گردید .

ثابتہ خانم گوهر رخشانی بود مشتعل و منجذب و عاشق امر  
الہی کہ در تمام اوقات به استنساخ آیات و نشر نفحات  
میپرداخت ولی افسوس کہ زندگانی خاکبازان و چندان نیافتید و

در نتیجه کسالت در بیمارستان بستری شد .  
آن خادمه امر الهی در بیمارستان نیز به تبلیغ و تقسیم کتب  
امریه بین پرستاران و اطباء ادامه داد . بحدی که رؤسای  
متعصب بیمارستان از اقبال کارکنان بیمناک شدند ولی  
نتیجه حاصل شد . عده ای نسبت به امر مبارک محب شدند و  
طبیعی هم به امر مبارک تصدیق کرد .

بالاخره آن خانم در سن ۴۲ سالگی در اردیبهشت سال ۱۳۳۶  
شمسی بملکوت ابهی صعود نمود و چنانکه دیدیم مورد عنایات  
مولای حنون واقع شد و در هنگام تشییع ، کارکنان بیمارستان  
از آن روح پرفتوح تجلیل بعمل آوردند .

(۱)  
۷ - میسیز ما دالیزابت تا دفیشر

(۲)  
مهاجر سوازیلند

" از خبر واصله محزونم . مطمئن باشید برای ترقی روح مادر عزیزتان صمیمانه دعا میکنم . خاطرہ خدمات مهاجرتی مشارالیها فراموش نشدنی و اجرش در ملکوت جزیل است . "

امضاء مبارک - شوقی

پس از آنکه میسیز الیزابت فیشر در طی مجاهدتهای عاشقانه خویش برای کمک به نقشه دهساله هیکل مبارک در محل مهاجرتی خویش سوازیلند آفریقا صعود کرد، هیکل مبارک حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه پیام مبارک **فوق** را برای دخترایشان مخابره فرمودند و عنایات وجود مبارک نسبت به آن مهاجر فی سبیل الله که جانش را در نقطه مهاجرتی خویش فدا کرده بود، آن اندازه بود که امامه البهاء حضرت روحیه خانم خطاب به دخترایشان نوشتند :

"هیکل مبارک فهرستی از اسامی مهاجرینی که در محل ما موریت خویش صعود میکنند تهیه فرموده اند که اسم مادر شما هم به آن اضافه خواهد شد . ما حال نمیتوانیم به ماهیت این برکات پی ببریم زیرا خیلی به آن نزدیکیم . اما در آینده دیگران خواهند دانست ."

\* \* \*

میسیز فیشر اعقابش انگلیسی اسکاتلندی و فرانسوی بودند  
گفته میشود مرد فرانسوی که با مادر بزرگش ازدواج کرده بود

(1) Mrs. Maude Elizabeth Todd Fisher

(2) Swaziland

قسمتی از او سرخپوست بوده. باری مادالیزابت، در مزرعه پدرش در کانزاس رشد و نمو کرد. پدرش تمام هم خویش را مصروف به تحصیل پنج پسرش میکرد و عقیده داشت که چهار دخترش تحصیلاتی لازم ندارند، باید خانه دار خوبی باشند و شوهر کنند. اما از آنجائیکه مادالیزابت دارای استعداد زیاده و علاقه به تحصیل داشت به همت مادرش تحصیلات متوسطه را تمام کرد و اجازه تدریس گرفت و به تعلیم در مدرسه مشغول شد که اتفاقاً در آن مدت آن دختر در سالی که مزرعه غله کافی نداشت و متضرر شده بودند، برای آنها مفید واقع شد.

باری مادعلاقه زیادی به هنرنقاشی داشت و با اصرار از پدرش اجازه آموختن گرفت و موفق شد که البته پس از چندی مبلغی که از فروش تابلوها نصیبش میشد بیشتر از درآمد تدریس بود مادالیزابت بالاخره با زارع جوانی بنام المرفیشر<sup>(۱)</sup> ازدواج کرد و پس از تولد دومین پسرشان چون فکر میکردند آیداهو<sup>(۲)</sup> برای تحصیلات کودکان شهر کوچکی است تصمیم گرفتند که به طرف غرب آمریکا حرکت کنند. بالاخره واگن سرپوشیده‌ای تهیه کردند و به آن سفر پرخطر در عین حال جالب اقدام نمودند شجاعتی که مادالیزابت در آن سفر پر حادثه از خود بروز داد فوق العاده بود و با اشکالات فراوان از کوهها و رودخانه‌ها گذشتند و با اشتیاق تمام وارد کالیفرنیا شدند و این همان محلی بود که خوابهای او را تحقق میبخشید. لذا از آنجائیکه از طرفداران حقوق مساوی برای زنان بود، بمحض ورود در عین اینکه در چند باشگاه مختلف عضویت یافت، عضو اتحادیه اعتدال مسیحی زنان شد و دارای مقام ریاست گردید در همان مواقع بود که ندای امرالهی را شنید. چون تعالیم مبارکه را مطابق با عقائد خود یافت در سال ۱۹۲۷ به امرالهی اقبال

(1) Elmer Fisher

(2) Idaho



نمود و با همان شجاعتی که واگن خود را از کوهها و دره ها عبور داده بود شروع به تبلیغ امرالله و نشر نفعات نمود و با وجود آنکه از کلیسا رانده و طرد گردید، مأیوس نشد و چون دوستانش با حال پریشانی و حیرت نزد او آمدند، در جواب اظهار داشت که نور الهی را یافته است. برای هدایت دوستانش اقدام مفیدی کرد یعنی با تاسیس کلاسی بعنوان مطالعه کتاب مقدس اخبار و بشارت راجع به این ظهور اعظم را به شرکت کنندگان تعلیم داد و موفق به هدایت تعدادی از نفوس شد. هنگامیکه شوهرش در سال ۱۹۴۵ میلادی فوت کرد تصمیم گرفت که با دختر و دامادش که دارای سه فرزند بودند، زندگی کند و دخترش اظهار داشت که وجود پراستقامت و باایمان و خوش طبع او برای فرزندان بسیار ضروری است و بادل و جان پذیرفت.

میسز فیشر با وجود آنکه در محفل روحانی خدمت میکرد، از آنجائیکه یک خدمتگزار خستگی ناپذیر بود، هر کجا وجودش لازم میشد، حاضر بود. مهمترین دوره خدمات او هنگامی بود که در سن هشتاد و دو سالگی تصمیم گرفت خود را به قلمب افریقا برساند زیرا آرزو داشت در جهاد کبیرا کبر شرکت کند و هیچ چیز نمیتوانست مانع او شود. پس از کنفرانس بین القارات شیکاگو در سال ۱۹۵۳ تصمیمش را عملی کرد و سوازیلند را که نقطه بکری بود، انتخاب کرد. و مشغول تدارک سفر شد. هر چه دخترش و الرا<sup>(۱)</sup> و دامادش جان آلن<sup>(۲)</sup> که آنها نیز عازم سوازیلند بودند خواستند او را از این تصمیم بازدارند اثری نداشت. بستگان غیر بهائی کوشش زیاد کردند و داشتن سن زیاد، ندانستن زبان محلی و بدی آب و هوا و عقب افتادگی افریقا را با و گوشزد

(1) Valera

(2) John Allen



کردند ولی او در جوابشان میخندید و میگفت از لطف شما متشکرم ولی میبایستی از مولایم اطاعت کنم .  
بالاخره حرکت کرد و موفق هم شد . گرچه در طی راه مریض شد  
و بستری گردید ولی با دعا و توکل شفا یافت و با استقامتی  
که خداوند در وجودش نهفته بود خود را به محل مهاجرتی  
رسانید و فاتح شد و در آن محل با خلق و خوی رحمانی مشغول  
خدمت گردید .

یکبار دیگر که دختر و دامادش برای انجام کارهای شخصی  
عازم آمریکا بودند و میسز فیشر را نمیخواستند تنها  
بگذارند ، قبول کرد که همراه آنها برود به آن شرط که  
دوباره او را بازگردانند . بالاخره موفق شد و پس از مدت  
کمی دوباره خود را به محل مهاجرتی رسانید و بر کسالتها  
فاتح و مشغول خدمت گردید و با وجود کبر سن به مسافرتهای  
تبلیغی اقدام نمود . به موزامبیک و رودزیای شمالی و  
جنوبی و همچنین افریقای جنوبی سفرهایی کرد و با  
شجاعتی بینظیر اقدام به تبلیغ نمود تا بالاخره پس از  
آنکه محفل روحانی سوازیلند تشکیل شد در سمت عضویت  
محفل خدمات شایانی کرد و تا آخرین دم حیات که مبتلا  
به ناخوشی شدیدی بود در فکر پیشرفت امر الهی بود حتی  
در بیمارستان به والرا دخترش گفت که میبایستی مشعل  
امرالله را آنچنان در اینجا فروزان نگاهداریم که شعله  
آن از جمیع نقاط دیده شود نه تنها در سوازیلند و نه فقط  
در افریقا بلکه باید شعله آنچنان قوی باشد که از  
تمام نقاط عالم دیده شود . آری حیات فانی نفسی که به  
افریقا حیات جدید و شادمانی هدیه آورده بود که او را  
بنیان گزار امرالهی در آن خطه میدانستند ، در حال  
خاتمه بود و بالاخره آن خادمه امرالله چون سربازی

وظیفه شناس در میدان خدمت آنقدر پیشرفت تا به ملکوت رسید .

برسرتپه‌ای که مشرف بر دره سرسبزی بود و آنرا دره بهشت (رضوان) میخواندند، مدفون شد و شیشه عطر گل سرخی را که هیکل مبارک به او عنایت فرموده بودند در دستش فرار دادند. در آن مراسم دوستان به دوزبان سخنرانی کردند و او را مدح گفتند و فرزندان افریقائی او بزبان خودشان گفتند :

"مادر همه ما، بخوشی برو که خیلی دوستت داریم."

## ۸- امة الله شوکت خانم حرم شیح فرج الله زکی الکردي

### مهاجر تریپولی (۱)

حضرت مولی الوری روحی لاجبائے الفدائے درلوح مبارک خطاب به شوکت خانم میفرماید :

"... (۲) وانک انت فاطمئنی بفضل ربک وتوکلنی علیه وانجذبی بنفحات ایامه واخلصی وجهک لوجهه حتی تنالی الموهبة التي لامثیل لها بین اماء الرحمن وهي القیام علی خدمة امرالله بالاعمال التي تميزک عن سائر النساء . علیک بنشرنفحات الله بالحکمة والموعظة الحسنة والالفة والمحبة والحنو والرافة مع کل امرأة تشمین رائحة الخلوص والتوجه الی الله . وبلغنی تحیتی وثنائی علی اماء الرحمن وعلیک البهاء الابهی "

عبدالبهاء عباس

هیكل مبارک با این بیانات عالیات خطاب به شوکت خانم وظیفه ای را که درقبال امرالهی بعهده داشت ، به ایشان گوشزد فرمودند . لذا هیچگاه دستورات مبارکه را فراموش نکرد . چه قولا وچه عملا همچنانکه مولایش فرموده بود ، اعمالش بر سایر نساء برتری داشت ومورد رضای مولای محبوبش واقع گردید آنچنانکه الواح زیادی بافتخارش نازل شد که مملواز لطف و عنایت مولای توانا نسبت به او بود .

\* \* \*

شوکت خانم در مهدها مرالله مدینه طیبه شیراز تولد یافت . سه ساله بود که با تفاق خانواده به مصر هجرت کردند . ابتدا در

(1) Tripoli

۲- مکاتیب مبارکه جلد سوم (ص ۲۲۸) لوح مبارک در آخر کتاب است

قاهره و سپس در ملاوی ساکن شدند. هنوز سنین زیادی از عمرش نمیگذشت که او را به عقد و ازدواج جناب فرج‌الله زکی درآوردند. شیخ فرج‌الله ایرانی بود و در مریوان کردستان پا بعرضه وجود گذاشت و پس از رشد کافی برای تحصیل در دانشگاه اسلامی الاظهر به مصر رفت و در آن دانشگاه عالیقدر تحصیلات عالیہ نمود و بوسیله جناب ابوالفضائل در ظل امر مبارک درآمد و از آنجائی که خویشتن جوانی فاضل و کامل بود توانست از فضل و کمال پدر روحانی خویش کسب فیوضات لانهایه نماید و بالاخره جوانی مشهور به علم و تقوی و مورد علاقه حضرت مولی‌الوری گردید و به خدمات زیادی نائل شد و کتب امریه متعددی را در چاپخانه خویش بچاپ رسانید و شوکت خانم آن امه مؤمنه نیز در جمیع احوال کمک موثری برای همسرش بشمار میرفت. آن خانم ملکوتی باروئی نورانی و خلقی رحمانی بین اماء الرحمن ظا هر شد و وجود پیر عطوفت و مملو از خلوص و تواضعش باعث فخر و مباحات جا معه بها ثیان گردید.

در سال ۱۹۳۷ میلادی که همسرش بعالم بالاشتافت، فصل جدیدی در زندگانی او گشوده شد تا آنکه بالاخره تاج افتخار مهاجر فی سبیل الله را بر سر نهاد.

(۱) ابتدا در بهار سال ۱۹۳۸ در بغداد به دخترش بهیه خانم ملحق شد و از آنجا که دارای معلومات عمیقہ فارسی و عربی و صفات بارزه و فاداری و ثبات و استقامت بینهایت بود و میهمان - نوازی و دانائی فوق العاده اش همه را مجذوب خویش میساخت

(۱) بهیه خانم دختر شوکت خانم از نساء برجسته امر است، که اکنون مشغول خدمت و تبلیغ در جمیع نقاط عالم و جزائر دور دست و نقاط صعب العبور میباشد. وجه جذاب و روحانی ایشان، نمونه‌ای از شخصیت مادر عالیقدرشان است.



بخدمات فائده نائل گردید اما در سال ۱۹۵۰ بعلت کسالت  
وارد شده دیگر نتوانست خدماتش را در بغداد ادامه دهد. لذا  
عازم ایالات متحده آمریکا گردید و پس از معالجه و بهبودی در  
نیویورک و کالیفرنیا مصدر خدمات شد.

در سال ۱۹۵۳ پس از شرکت در کنفرانس بین القارات شیکاگو  
با اتفاق الا بیلی<sup>(۱)</sup> و نوه پسر خویشتن به ندای حق برای جهاد  
کبیرا کبرپاسخ داد و بصبوب تریپولی حرکت کرد و به آرزوی  
دیرینه اش که سالها بود برای اجرای آن تاب و قرار نداشت  
نائل شود در همان رضوان به همت وی محفل روحانی تریپولی  
تاسیس گردید.

شوکت خانم در نقطه مهاجرتی نیز مورد احترام جمیع بود و با  
عشق و علاقه مفرط بخدمت و فداکاری که با عشق بمولایش آمیخته  
بود، قیام کرد.

در فوریه ۱۹۵۶ به کسالت شدیدی مبتلا و در بیمارستان امریکائی  
بستری شد. آن وجود پر محبت حتی در بیمارستان که تحت  
مراقبت بود، ذکر متشکرم، متشکرم را بر زبان میرانند و  
موقعیکه مشغول گرفتن اکسیژن بود بزبان فارسی شیرینی  
میگفت: "این بهشت است، این بهشت است..." تا آنکه  
بعالم بالارفت در حالیکه هیچکس نمیدانست که صعود آن جوهر  
عطوفت و رافت این چنین نزدیکست.

در ۱۵ مارچ ۱۹۵۶ پس از خبر درگذشت ایشان منشی شورای  
بین المللی بهائی تلگراف پيامی به محفل روحانی فرستاد  
با این مضمون که:

"هیکل مبارک حضرت ولی امرالله از صعود ایشان، بسیار

(۱) شرح حال الا بیلی و تجلیلی که مولای عزیز محبوب حضرت

ولی امرالله از او فرموده اند، در جلد اول آمده.

(1) Ella Bailey

اندوهگین هستند. به دخترایشان و بستگان اطمینان دهید که هیکل مبارک برای ترقی و تعالی روح ایشان در ملکوت ابهی مشتافانه دعا میفرمایند. مطمئنا ایشان بواسطه خدمات موفقیت آمیز فداکارانه و عاری از خودخواهی که در تمام ایام حیاتش انجام داد، اجر عظیمی از ساحت حضرت بهاء الله دریافت خواهد کرد.

خدماتش هنگامی با وج رسید که بعضویت محفل روحانی تریپولی که یکی از چراغهای راهنمای امرالهی در آن کشور است، در آمد. " ( ترجمه )

## ۹ - فرخنده خانم خسروی

### مهاجر جانفشان و ثابت قدم عربستان

" از صعود مهاجر برجسته جانفشان و ثابت قدم فرخنده خسروی عمیقانه متالم ... "

#### بیت العدل اعظم

این بیانات قسمتی از تلگرافی است که پس از صعود فرخنده خانم خسروی از ساحت بیت العدل اعظم در تحلیل ایشان مخابره شده و صفات برجسته ایشان را بما معرفی میکند .

\* \* \*

فرخنده خسروی در شهر قزوین در یک خانواده بهائی و مومن پاریسی نژاد متولد شد و در زمان کودکی افتخار آنرا یافت که هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء روح ما سوا ه فداه در الواحی که بافتخار والدینش نازل فرموده اند، نام او را هم ذکر کرده و برای آینده درخشان و پر موفقیت او در خدمات امریه دعا فرمایند .

فرخنده مدرسه ابتدائی را در قزوین با تمام رسانید و در رشت به مدرسه متوسطه رفت ولی متاسفانه در رشت به کسالت شدیدی در ناحیه ستون فقرات مبتلا شد و چند سالی مریض و بستری بود اما از آنجائیکه اشتیاق زیادی به کسب معلومات امریه داشت در دوره نقاهتش معلومات امری کافی و دروس تبلیغی را تعلیم گرفت و در همان ایام از محضر حضرت ولی عزیزا مرالله طلب شفا کرد .

در ۲۵ فوریه سال ۱۹۳۸ میلادی هیکل مبارک خطاب به او





فرمودند که برای بهبودی کامل او دعا میفرمایند .

البته فضل الهی شامل حالش شد و از سلامتی کامل برخوردار گردید و توانست اقدام به سفرهای تبلیغی در شهرهای قزوین و زنجان نماید ولی از آنجا نیکه آن کنیز الهی مطیع دستورات مولای توانایش بود ، بمحض آنکه دستور مبارک برای اقدام به مهاجرت از لسان مبارک صادر گردید ، بی درنگ عازم عراق عرب شد و در سال ۱۹۴۱ موفق به تشکیل محفل گردید .

چیزی نگذشت که دولت عراق امر به اخراج ایرانیان از خاک عراق کرد و فرخنده به ایران بازگشت و خدمات جدیدی را در اراک شروع کرد . گرچه آن دختر جوان در ایران هم موفق بود ولی باز هم قصد هجرت بخارج ایران داشت و در پی فرصت دیگر بود . تا آنکه در سال ۱۹۵۱ موفق شد به کویت هجرت کند و محفل روحانی کویت با کمک او تشکیل گردید و در همان اوقات با جناب خسرو خسروی ازدواج کرد و این اولین ازدواجی بود که پس از تشکیل محفل در کویت انجام گرفت و خاطر خوشی برای احباء باقی گذارد .

فرخنده خانم پس از آن مرتباً در خدمات امریه تقدم داشت و در تشکیلات امریه و مدرسه تا پستانه عربستان خدمت و تدریس میکرد و با وجود اشکالات محلی و عدم آزادی نسوان آن خانم فداکار تمام اوقات خویش را صرف پیشرفت امر الهی میکرد و علاوه بر خدمات تشکیلاتی به مسافرتها تشویقی در قسمتهای مختلفه کشورهای عربی که احباء ساکن بودند ، اقدام مینمود و در این اسفار بود که دوستان از فضیلت اخلاقی و محبت و صمیمیت و مهمان نوازیهایش برخوردار شدند و از خاطرهای خوشی در ضمیرشان باقی ماند .

فرخنده خانم از جمله نسوان فداکار و خدمتگذاری بود که

آنی از وظایف امریه خویش غفلت نمی‌کرد. درکمال سرور و شادمانی در کنفرانس فرانکفورت وکنگره جهانی لنسدن شرکت کرد و پس از آن بر خدماتش افزوده گردید.

تا آنکه در رضوان سال ۱۹۶۷ میلادی بسمت منشی محفل ملی عربستان انتخاب شد و در همان سال بمعیت شوهر و دودخترش بقصد ملاقات والدین و خواهر و برادرش که مهاجر موراگو (۱) بودند عازم آفریقا گردید ولی متاسفانه هنگام بازگشت در نزدیک اسکندرون ترکیه در تصادفاتومبیل آن خانواده مخلص بسختی مجروح شدند. شوهر و فرزندانش نجات یافتند ولی فرخنده خانم در نهم سپتامبر ۱۹۶۷ بملکوت ابهی شتافت جمیع دوستان و احبائی که او را میشناختند و از قلب پر عطوفت و ایمان فوق العاده اش مطلع بودند، قلوبشان جریحه دار شد و جا معه امر در عربستان فردی خدوم و جانفشان را از دست داد. مقام منیع بیت العدل اعظم علاوه بر تلگراف فوق در خطابی به محفل ملی عربستان فرمودند:

"خدماتش هیچگاه از دفتر ملکوت محومیشود"

و به احبای ایران میفرمایند:

"صعود آن خادمه بر ازنده از بین نسوان ایرانی، باعث اندوه بی پایان گردید و جمیع از فقدان عنصری او متالم گردیدند."

(۱)  
۱۰ - دکتر ژنویو لنور کوی

مهاجر رودزیای سالز بوری

دکتر ژنویو کوی از زمره خانمهای برجسته و ممتازی است که از بین جامعه‌بانیان امریکا برخاست و بیش از نیم قرن متمادی فارغ از خویشتن در کمال افتخار، یکه‌تاز میدان خدمت گردید.

تولدا و در سال ۱۸۸۶ میلادی اتفاق افتاد و از آنجائیکه دارای استعدادی فوق العاده بود، بمقامات عالییه تحصیلی رسید و علاوه بر آنکه در فن نویسندگی و گفتن شعر قریحه مخصوصی داشت و اشعار نغمه‌سروود در تعلیم و تربیت و روانشناسی کودک تخصص یافت و از دانشگاه کلمبیای نیویورک نائل به اخذ درجه دکتر گردید و از جمله نفوسی بود که در ایام جوانی در جستجوی حقیقت بودند و زندگی حقیقی را میخواستند. مقالات و اشعارش نشان‌دهنده افکار باز و روشنفکری او بشمار میرفت. چنانکه در سال ۱۹۱۱ شعری سرود و نام آن قطعه را "بگذار من زندگی را بشناسم" گذارد. که بعدها آنرا در مجله نجم با ختر درج کردند و اظهار داشتند که این قطعه نشان‌دهنده استعداد و قابلیت است که در ایمان به آئین اعظم داشته است.

پس از تصدیق امر مبارک در مراحل گوناگون زندگانی خویش از طرق مختلفه برای خدمت استفاده میکرد و بخدمات ارزنده‌ای نائل گردید. در حقیقت سربازی بود حاضر و قائم بخدمت در هر کجا و در هر نقشی که لازم بود ظاهر میشد و گوی سبقت را از

(1) Dr. Genevieve Lenore Coy

(2) Let Me Know Life



میدان مجاهدت میربود. خدمات او در تعلیم و تربیست و تاسیسات نظم اداری و حتی در تالیف و نویسندگی و بالاخره در میدان مهاجرت بسیار مهم و قابل تقدیر است. پس از صعود میس کیپس<sup>(۱)</sup> در ایران بنا بر اراده مبارک حضرت عبدالبهاء که فرموده بودند "چقدر عالی خواهد بود اگر معلم وفادار و مطمئنی که تربیت شده و بهائی کامل و همچنین متخصص در علم تعلیم و تربیت و روانشناسی کودک باشد، به ایران اعزام شود که بتواند اطفال را با راعه رحمانی تربیت کند و با روش صحیح به تعلیم آنان پردازد" (ترجمه) در سال ۱۹۲۱ در جستجوی معلمی برای اعزام به ایران و تدریس و تعلیم در مدرسه تربیت بودند و میس ژنویو خادمه امرالهی این خدمت را پذیرفت و پس از آنکه مدتی زبان فارسی را آموخت از طریق مصر در ماه می ۱۹۲۲ با رضی اقدس وارد شد و پس از زیارت اعیان مقدسه به طهران رفت و برای تربیت اطفال و اماء الرحمن و نظم و ترتیب مدرسه تربیت به روش بهتری بحد امکان مجاهدت کرد و رفع مشکلات نمود و در سال ۱۹۲۶ میلادی مقاله ای به مجله نجم با ختر تحت عنوان "آموزش زنان ایران" فرستاد و چاپ شد که در حقیقت مدرسه تربیت را در آن مقاله مجسم کرده بود.

بالاخره پس از مدتی به نیویورک مراجعت نمود و در عضویت محفل مقدس روحانی نیویورک بخدمات ارزنده ای موفق شد. میس ژنویو در هر کجا بود خدماتش را تقدیر میکردند. چه در خدمت محفل روحانی و چه موقعیکه در مدرسه تابستانه گرین ایگر تدریس میکرد چه مواقعی که در مطب خویش به معالجه مرضا میپرداخت آنچنان صمیمیت و محبت و از خودگذشتگی از

(1) Miss Kappes

(۱) برای شناسایی میس کیپس به جلد اول کتاب مراجعه شود.

وی بظهور میرسد که همه را تحت تاثیر قرار میداد. مخصوصاً با صفات برجسته و خوی رحمانی همچنین قضاوت های صحیح و خلق خوش و صبر و حوصله ای که داشت همه را مجذوب خویش میساخت. علاوه بر آنکه عملاً تبلیغ میکرد و نفوس را به امر مبارک جذب مینمود، لساناً هم از ابلاغ کلمه الهی به نفوس طالبه خود داری نمیکرد و دائماً به نشر نفعات مشغول بود.

\* \* \*

در طی حیات کبیر جهانی که نقشه دهساله مبارک طرح شد، برای تفهیم اهداف نقشه دکتروزنوین و احبای الهی را راهنمایی و تشویق فراوان کرد و در سمت یک معلم اهداف را تعلیم داد بطوریکه عده زیادی از احبای امریکا عازم هجرت شده و بفتح نقاط دور افتاده قیام کردند اما این اقدامات هیچگاه او را از قیام به هجرت باز نداشت. هم آنکه به تشویق پرداخت واحباء را حرکت داد و هم آنکه خودش قیام کرد و این فصل از زندگانی او مکمل حیات گذشته است زیرا به شرف امر هجرت مفتخر شد و در محل مهاجرتی خویش صعود کرد. دکتر کوی، در سال ۱۹۵۷ میلادی از مدرسه ای که تدریس میکرد بازنشسته شد و آزادی کامل بدست آورد و فارغ البال تمام اوقات خویش را وقف خدمت در سبیل الهی نمود.

در کنفرانس شیکاگو در سال ۱۹۵۸ داوطلب هجرت و فتح نقطه ای در آلاسکا<sup>(۱)</sup> و یا آفریقا شد ولی بنا بر توصیه طبیبش نقطه گرمسیر را انتخاب کرد و در سن ۷۲ سالگی به آفریقای جنوبی رفت و در محل مهاجرتی سالزبوری<sup>(۲)</sup> ساکن شد و به

(1) Alaska

(2) Salisbury

تبلیغ و تعلیم پرداخت .

تا آنکه در رودزیا محفل روحانی تشکیل گردید و به سفرهای تبلیغی در اطراف آن نواحی اقدام کرد و در طی آن سفرها اعیان سالزبوری از معلومات و تجربیات وسیع ایشان استفاده شایانی کردند . بخصوص آنکه برای تدریس به احباب ، دو دوره مکاتبه ای نگاشت ، یکی در تاریخ بهائی و دیگری حیات بهائی که در حقیقت روش یافتن حیات ابدی است و اکنون هم از آن نوشته ها استفاده میشود .

دکتر کوی با خدمات فائده در نقاط مهاجرتی موفقیتی عظیم کسب کرد و محبوب همه واقع شد و همچنین مقالاتی که راجع به مبارک نوشته بسیار آموزنده است و حاکی از معلومات وسیع و عشق و علاقه و نسبت باین دیانت اعظم الهی میباشد و محبوب حضرت عبدالیهاء و حضرت ولی عزیزا مرالله و مورد نظربیت - العدل اعظم الهی بود ولی متاسفانه دو ماه پس از تشکیل آن معهدا علی در ۳۱ جون ۱۹۶۳ میلادی در محل مهاجرتی روح پر فتوح آن خادمه فداکار عالم بالا صعود نمود و از انظار غائب شد ولی البته اثرات و خدمات و تعلیماتش در دنیا باقی و برقرار خواهد بود .

گمان نمیرود هیچیک از اثراتش با قطعه ای که هنگام تشریف به حضور حضرت مولی الوری در سپتامبر ۱۹۲۵ در وصف هیکل مبارک نوشته قابل مقایسه باشد . تصویری از آن ذات مبارک بعالم امر تقدیم کرده که نشان دهنده عشق و علاقه و هوش و درایت اوست و اینکه توانسته هیکل مبارک را آنچنان که بودند ، بشناسد و وصف کند ، قابل تقدیر است که اکنون ترجمه و مضمون آن نگاشته میشود



" بسیار مشکل است که بتوانم آنچه راهیکل مبارک بیسان فرمودند، بخاطر آورم. در حقیقت استماع بیانات مبارکه برایم خالی از اشکال نبود. چون میخواستم فقط زیبایی وجه مبارک را زیارت کنم و چشم از آن جمال بيمثال برندارم زیرا آن زیبایی بی حصر و ممتا زهیکل مبارک بود که در اولین وهله آنچنان مرا مسحور خویش ساخته بود.

زیبایی خیره کننده ای که کاملاً مانند بهترین تصویر موجوده از ایشان که به آن رنگ و حیات داده باشند جلوه گر بود. وجه مبارک با آن محاسن و شعرات نقره فام شگفت انگیز و چشمان آبی رنگ بشکل صفحه ای از نقره پرحیات نمودار و نیم رخ شاهانه و ملیح دوست داشتنی ایشان همان بود که بارها زیارت کرده ایم اما تمام رخ پر ابهت و وقارشان بیشتر با عظمت و جلال بلکه بنظر من الهام بخشی پرهیبت بود در عین حال وقتی که تبسم میفرمودند، بزرگترین لطافت و احساسات دوستانه انسانیت را در برداشت.

اما وجود مبارکشان خیلی خیلی خسته بنظر میرسید... آن خستگی فکر میکنم خستگی روح نبود. نمیتوانم بگویم چرا من چنین احساسی را داشتم قسمتی برای آن نبود که میدانستم هیچکس قادر نیست مانند ایشان بمنابع بیکران قدرت روحانی دست یابد.

در آن کیفیت قابل نبودم که باهیکل مبارک صحبت کنم زیرا چیزی که قابل عرض کردن باشند داشتم. نمیدانم در مغزو قلب من چه روی داده بود. نه هول و تکانی بود و نه تحیری و تألمی و نه اندیشه ای از تقصیرات گذشته. ولی بمرحله ای رسیده بودم که درک میکردم برای کسیکه مدتی طولانی در حضور مبارک مشرف باشد، هیچ آرزویی جز خدمت بوجود مبارکشان را نخواهد داشت.

شعف و شادمانی آن فرد، وقتی میسر می‌شود که خاطر مبارک  
را مسرور سازد و تأثر و تألم وی هنگامی دست می‌دهد که ذات  
مبارکشان را مغموم نماید.  
پس احساس کردم رفته رفته شروع بدرک این مطلب  
مینمایم که آرزوی خدمت به آستانش در وجودم وسیع‌تر و  
عظیم‌تر می‌شود، بهمان نحویکه قبلاً برای امکانش  
دعاها کرده بودم."

۱- عهده‌خاتم‌فتح اعظم (مهتدی )

مهاجر هندوستان و رودزیا (۱)

دربین اماء مهاجرین ایرانی که بملکوت ابهی صعود نموده‌اند میبایستی نام این خادمه‌برازنده ، عهده‌خاتم‌فتح اعظم را با تجلیل فراوان ذکر کرده‌چکه دلشبعشق الهی زنده بود و دردورانی که همسر عزیزش در طهران قائم بخدمت و مورد رضای مولای حنون واقع بود ، علاوه بر آنکه آن خانم محترمه در خدمت تشکیلات امریه موفقیتی چشمگیر کسب کرده بود ، آرزوی مهاجرت را همواره در دل میپروراند و به درگاه الهی تضرع و تبتل میکرد تا او را به این اقدام خطیر موید فرماید ولی از آنجائیکه هیکل مبارک حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه به همسرایشان جناب نورالدین فتح اعظم که علاوه بر عضویت محفل روحانی ملی ایران خدمات ارزنده دیگری در این کشور انجام میدادند ، فرموده بودند که وجودشان ضروری و لازم است و بهتر است از ایران خارج نشوند ، آن خانم محترمه نتوانست به آرزوی قلبی خویش جامه عمل پوشاند . ولی آن خانواده مخلص و مؤمن افتخار آنرا داشتند که فرزند برومند خویش جناب هوشمند فتح اعظم را برای هجرت به هندوستان برگزینند که خدمات ایشان با تفاق خانواده در صفحات هندوستان ، چه در عضویت و تشکیل محفل و چه در تبلیغ امرالله و مسافرت بین بومیان حائز اهمیت فراوان میباشد که بالاخره منجر به عضویت ایشان در مقام منیع بیت العدل اعظم گردید .

اما پس از آنکه جناب فتح اعظم در سال ۱۳۳۱ هجری شمسی در ملک شخصی خود به تحریک و اغوای اعدای امرالله بدست رعایای خویش شهید گردید ، عهده‌خاتم دیگر درنگ را جائز

ندانست و از آنجا ئیکه پسردیگرایشان جناب شیدان فتح اعظم  
ودخترشان مهرشیدا شرف هم در نقاط مختلفه مهاجرتی خارج  
ایران میزیستند، توانست با تفاق پسر کوچک خود شاهین  
فارغ البال عزم سفر کند و بمقام منیع مهاجرتی سبیل الله  
ناثل گردد.

\* \* \*

عهدیه خانم در سال ۱۹۵۲ میلادی در حالیکه از فقدان عنصری  
شوهر دلش پر خون بود و از شوق هجرت چشمی اشکبار داشت، از  
ایران خارج شد و زمانی را در نقطه مهاجرتی فرزندان خویش  
در ایتالیا و آفریقا گذرانید و سپس به کشور هندوستان رفت و  
موفق به شرکت در اقدامات تبلیغی دستجمعی گردید.  
خدمات تبلیغی آن خانم محترمه در صفحات هندیا وجودند انستن  
زبان محلی که به همراهی خانم شیرین بومن<sup>(۱)</sup> انجام میشد قابل  
تقدیر میباشد. آن خادمه منحذب با وجود رنج و مشقاتی که  
آن سفرهای تبلیغی در برداشت، پیشاهنگ هیئت بود و با  
شوق و ذوقی بینهایت قبل از همه حرکت میکرد و با پای پیاده  
در راههای دشوار و صعب العبور و جنگلها قدم میگذازد و یا  
گاهگاهی، اگر جاده قابل عبوری بود و میسر میشد با عرابه‌هایی  
که بوسیله گا و نررانده میشدند در کمال صعوبت به نقاط مختلفه  
به دهات و قراء و قصبات میرفت و هنگام شب با پوشش نازکی  
که همراه داشت بر روی زمین و یا اگر نمیگفتی پیدا میشد،  
میخواست و از آنجا ئیکه از حمله عابریین محفوظ نبود، با ترس  
و لرزش شب را بروز میاورد و با مید خدمتی تازه در فردای آنروز

(۱) خانم شیرین بومن از احبای هندوستان و عضو هیئت مشا ورین  
آسیای جنوب مرکزی میباشد که خدمات ایشان حائز اهمیت



و موفقیتی جدید با تفاق خانم بومن با مولای خویش به راز و نیاز زمیپرداخت که البته همراهی ایشان با خانم بومن بسیار ارزنده و قابل تحسین بود. خانم بومن هرگز حالات روحانی ایشان را فراموش نمیکنند زیرا آن خانم نازنین مهر و محبتی را به مصدقین امر مبارک در آن نقاط دور از تمدن بشری عرضه میداشت که هرگز انتظارش را نداشتند، بحدیکه شفقت و رسیدگی بحال آن ضعفا علت انقلاب روحی و جذوبیت و ایمان و ایقان آنها میشود.

در سال ۱۹۶۳ پس از شرکت در کنفرانس معظم لندن و دیدار فرزندانش محل اقامت و هجرت خویش را در رودزیا قرار داد و به نزد پسرش شیدان رفت تا بلکه تا آخر حیاتش تاج افتخار هجرت را بر سر داشته باشد.

عهدیه خانم در تمام احوال معین و ظهیر فرزندان مهاجر خویش بود و مادری مهربان برای احبای رودزیا و هندوستان بشمار میرفت و تا سال ۱۹۶۸ میلادی در سن ۶۳ سالگی در رودزیای افریقای جنوبی بملکوت ابهی صعود کرد در حالی که در جمیع اوقات قائم بخدمت بود و فقدان عنصری آن وجود پر محبت باعث تالم و اندوه جمیع یاران آن سامان گردید اما برای فرزندانش جای بسی خوشوقتی بود که ایشان خاطره خوشی از صفات رحمانی خویش را در دل همه، بجای گذارده.

مرقد ایشان در گلستان جاوید در جوار مرقد میس ژنوئیو کوی که قبلا در مدرسه تربیت درایران خدماتی انجام داده و بالاخره فاتح رودزیا بود، واقع شده.

## ۱۲ - کیان دخت ابرار ( متحده )

### مها جرثابت قدم وفدا کا رفرا نسه

"از فقدان مها جرثابت قدم وفدا کا رفرا نسه کیان ابرار بینهایت متألّم و متأسفیم . دوستان و منسوبین مطمئن باشند دراعتاب مقدسه علیا برای ارتقاء روح آن متعارج الی اللہ بملکوت ابہی دعا و مناجات میکنیم .

#### بیت العدل اعظم

در روز ۲۴ ژانویه ۱۹۷۴ میلادی کیان دخت ابرار در ماری فرانسہ بعالم بالاشتافت ، ازساحت بیت العدل اعظم الہی این تلگراف بمحفل مقدس ملی فرانسہ مخایرہ شد و آن خادمہ مخلصہ را مها جرثابت قدم وفدا کا رنا میدند .



کیان دخت آن خادمہ نازنین پدرش جناب موسی متحده ، فرزند جناب خواجہ ربیع متحده کاشانی از احبای خدمت قدیم ایران میباشد و مادرش منیرہ خانم نیز از خانواده جناب دکتر لطف اللہ قزوینی از مومنین و متقدمین امر الہی در قزوین است کہ کیان دختر مہر پرور ایشان در طهران در این خانوادہ مؤمن و متمسک پرورش یافت و تحصیل کرد و در نشکیلات امریہ طهران خادمہ فداکاری بود . گرچہ باتفاق شوہر با ایمان و مخلص خود جناب طراز اللہ ابرار در طهران بخدمت نائل آمدہ و بظاہر خوشنود بودند اما کیان دخت شور دیگری در دل داشت و آن اطاعت از مولای عزیزش برای اقدام بہ ہجرت بود . لذا در سال ۱۳۳۶ شمسی مطابق ۱۹۵۸ میلادی عشق بہ خدمت و تبلیغ امر الہی او را واداشت کہ باتفاق شوہر و اطفال

عزیزش عازم هجرت به خارج ایران گردد. از آنجائیکه بنادر ماری در فرانسه یکی از اهداف بود در آن نقطه ساکن شدند و آن خادمه روحانی که در عین جوانی و زیبایی و لطافت بود با وجود آنکه آب و هوای آن نقطه با او سازش نداشت و اغلب دچار کسالت میشد، مایوس نگردید و مدت شانزده سال در کشور فرانسه به نشر نفعات و تبلیغ امر الهی پرداخت. حتی نقض عده‌ای از احباء که پس از صعود میارک در فرانسه فعالیت می‌کردند، او را از خدمت بازنداشت و در مقابل با محیط مسموم کننده‌ای که ناقضین بوجود آورده بودند، به انتشار کتب امریه در جمیع نقاط مجاوره اقدام کرد و با نورانیست و روحانیتی که از جبینش با هر بود با اتفاق همسر فداکارش خدمات خود را در جنوب فرانسه توسعه دادند و به تبلیغ امر الله مشغول و به جذب نفوس عدیده موفق گردید. علاوه بر این در تشکیلات امریه و مساعدت و تمشیت امور مربوط به مسافرین و مجاورین در نقاط مهاجرتی و خدمت به آنان موفقیت کامل داشت و حسن معاشرت و تواضع و صمیمیت او ضرب المثل احباء بود.

ولی افسوس که سراج حیاتش بسرعت بخاموشی گرائید و پس از مدتی کسالت بستری شد و از آنجائیکه آرزو داشت در نقطه مهاجرتی خویش مدفون گردد، از آمدن به طهران و ملاقات بستگانش خودداری کرد تا آنکه در سن چهل سالگی پس از تحمل درد ورنج ناشی از مرض در سال ۱۳۵۲ شمسی در کمال رضا و تسلیم و نهایت خوشروئی به عالم بالا شافت.

محفل روحانی ملی بهائیان فرانسه تلگراف ذیل را به ساحت بیت العدل اعظم مخابره کردند و مراتب ثبوت و رسوخش را عرض کرده رجای دعا برای ارتقاء روحش نمودند.

"کیان ابرار مهاجر فداکار و عضو فعال تشکیلات فرانسه و





مبلغ خالص و صمیمی امر در شانزده سال گذشته در سن جوانی در تاریخ ۲۴ ژانویه پس از تحمل صدمات در نهایت ثبات بملکوت ابهی صعود نمود.

همسر و اعضاء فامیل مشارالیه با قلبا از ادعیه مشفقانه بیت العدل اعظم سپاسگزار هستند. این محفل رجا دارد، در اعتبار مقدسه علیا جهت ارتقاء روح آن متصاعداً الى الله و تسلی قلوب داغ دیده منسوبین دعا فرمایند.

محفل روحانی ملی بهائیان فرانسه

از آنجائیکه کیان دخت ابرار محبوب همه دوستان و خدماتش مورد قبول و رضای بیت العدل بود، از طرف شوهر و خانواده اش قطعه زمینی بنا مابرای ساختن دارالتبلیغ در ساحل عاج خریداری گردید که البته همیشه نام آن خادمه فداکار در آن محل باقی و پایدار خواهد ماند.

پس از آنکه اعضاء خانواده متحده و ابرار در نهایت خضوع و خشوع طی تلگرافی از ساحت بیت العدل اعظم الهی درخواست نمودند که آن تقدیمی که موجب آرامش و ارتقاء روح آن عزیز خواهد بود پذیرفته شود، در جواب این تلگراف را از ساحت معهد اعلی دریافت نمودند.

" بینهایت از عواطف و احساسات روحانی که در تلگراف خود کرده اید، تحت تاثیر قرار گرفتیم. تبرع شایسته شما برای یادبود کیان عزیز مورد قبول قرار گرفت. نامه متعاقباً ارسال میشود."

بیت العدل اعظم

۱۲ - مرصع خانم روحانی  
(۱) خادمه جانفشان مهاجرموراکو

" تأثر عمیق ما را از درگذشت مرصع خانم به جناب عبدالوهاب روحانی و خانواده ایشان ابلاغ نمائید. شرکت مشارالیهها در امر هجرت و ورودش در میدان مهاجرت و خدمات و جانفشانیهای وی در عصر قهرمانی از خاطرنخواهد رفت. برای ترقی و تعالی روح ایشان در اعیان مقدسه دعا میکنیم."

بیت العدل اعظم

در روز ششم اکتبر ۱۹۷۱ مرصع خانم از احبای قدیم امرالهی که در نقطه مهاجرتی خویش موراکوی افریقای شمالی بملکوت ابهی صعود کرد بیت العدل اعظم امرالهی این تلگراف را بمحفل روحانی آن محل مخایره فرمودند و خدمات آن امه رحمانی را ستودند.

\* \* \*

در سال ۱۸۸۲ میلادی در قلعه عکا بین خادمین دلباخته جمال اقدس ابهی کودکی تولد شد که حضرت بهاء الله جل ذکره الاعلی در لوح مبارکی که بافتخارش نازل فرمودند، نامش را مرصع گذاردند. این دختر نوه جناب حاج عبدالرحمن یزدی است که از مومنین اولیه امرالهی بود و خداوند این تاج افتخار را بفرقش گذارد که نامش را شارع امرالهی تعیین کند و از او آن کودکی شاهد عظمت و جلال جمال اقدس ابهی و مورد عنایات آن مظهرالهی باشد و تحت کف و حمایت حضرت ورقه مبارکه علیا تربیتی روحانی یابد و همچنین در سنین جوانی به خدمت

مرکز عهد و میثاق الهی پر دازد و در مصاحبت کودک محبوب و نوه عزیز ایشان حضرت شوقی افندی ایام بگذرانند و سرودهای عاشقانه امری را به ایشان تعلیم دهد و بالاخره در ظل مقام منبع بیت العدل اعظم الهی سالهائی را در میدان هجرت قائم بخدمت باشد.

مرصع خانم پس از آنکه با اتفاق خانواده بدستور مبارک بمصر هجرت نمودند مدتی افتخار خدمت حضرت مولی الوری را، در اسکندریه داشت و هیکل مبارک او را عکاسیه لقب داده بودند و مورد عنایات هیکل مبارک مولای عزیز خود بود. ازدواج او با جناب عبدالوهاب روحانی در سال ۱۹۲۱ میلادی باعث شد که مرصع خانم خدمات فداکارانه بیشتری انجام دهد زیرا خانه آن زوج مومن وقف خدمت و پذیرائی احواء و مرکز تشکیلات امریه در اسکندریه مصر گردید و او اولین خانمی بود که بعضویت محفل روحانی اسکندریه انتخاب شد و علاوه بر آنکه برای تزئید معلومات نسوانی و اطفالشان کوشش میکرد، بخدمات محفلی خویش نیز ادامه میداد. بنحویکه از طرف هیکل مبارک حضرت ولی امرالله از او تقدیر بعمل آمد و در نامه ای بوسیله منشی خویش فرمودند که " امیدوار هستند که به ایشان مساعدت شود تا به انجام خدمات برجسته ای نسبت به اماء الرحمن موفق گردد "

در سال ۱۹۵۷ میلادی در سن هفتاد سالگی با تصویب هیکل مبارک موفق شد با اتفاق خانواده به ربات موراگو<sup>(۱)</sup> واقع در افریقای شمالی مهاجرت کند و از آنجائیکه زن و شوهر هر دو دارای معلومات امریه کافیه بودند و زبان عربی میدانستند در آن نقطه از موفقیت کامل برخوردار شدند و مرصع خانم علاوه بر آنکه به تشکیل محفل روحانی در آن نقطه موفق گردید، برای تعلیم نسوان و

(1) Rabat Morocco



کودکان درد و قسمت امری مجاور انتخاب شد .  
آن خانم محترمه در کمال خلوص و جدیت با روش محبتی که  
حضرت عبدالبهاء در تعلیم و تربیت کودکان به او تعلیم  
داده بودند شروع بکار کرد و این خدمات تا آخر حیاتش ادامه  
داشت و مورد تمجید و تحسین جمله دوستان و احباء ، بخصوص  
بیت العدل اعظم الهی گردید . مرصع خانم تا سن هشتاد و  
چهار سالگی همچنان قائم بخدمت بود و با احباء اطراف  
همکاری و مکاتبه میکرد و در نامه های خویش احباء را بخدمت  
و استقامت تشویق و تشجیع مینمود تا بعالم با اشتاقست و  
جمیع یاران از فقدان عنصری آن خادمه امر الهی متاثر  
شدند .

در تشییع مجلی که از او بعمل آمد عده زیادی از احباء و  
اغیار در آن حلقه نورانی شرکت جستند و ذکر حسنات و خلق  
رحمانی و ثبات و استقامت آن امه روحانی را نمودند و  
اتفاقاً سال بعد هم در ۱۹۷۲ میلادی شوهر مهربان به او  
پیوست و در گلستان جاوید در جوار همسربا و فایش مدفون  
گردید .

۱۴ - روح انگیز خانم فتح اعظم (۱)

مری و مها جرفدا کا رفاتح کا پری

"از دریافت خبر پر مسرت کا پری قلوب ما مملوا ز شوق و شعف گردید و پرا ز نشاط شد. تیری کات محبت آمیز ما را به ایشان ابلاغ کنید. برای موفقیتشان دعا میکنیم."

بیت العدل اعظم

این تلگراف از ساحت بیت العدل اعظم الهی پس از تشکیل محفل روحانی در جزیره کا پری در جواب تلگراف محفل روحانی ملی ایتالیا که مراتب را بعرض آن معهدا علی رسانیده بودند، مخابره شد. همچنین تلگرافهای دیگری مبنی بر تشویق و تحریص خانم فتح اعظم نفس مقدس و فداکاری که فاتح جزیره کا پری شناخته میشود محفل روحانی ایتالیا و همچنین آن امه مخلصه پس از تاسیس محفل روحانی کا پری دریافت کردند که در اثر تواضع و فروتنی فوق العاده ای که در وجود آن خادمه برآزنده نهفته بود از ابراز آن خودداری نمود و هر چه اصرار رفت آنها را اراشه نداد.

گرچه جزیره کا پری محل کوچکی است و بیش از دوازده کیلومتر مربع مساحت ندارد و جمعاً یازده هزار نفر جمعیت دارد که چهار هزار نفر آن در آنجا کا پری زندگی میکنند ولی فتح قلوب کار آسانی نبود و فقط با فداکاری و از خودگذشتگی آن خانم محترمه که عمر خویش را وقف خدمت به امر الهی و تعلیم و تربیت نفوس مختلفه نموده بود پس از هفت سال رنج و زحمت و توکل و امید به فضل الهی و تضرع و تبتل بدرگاه جمال اقدس ابهی

(۱) فتح اعظم لقبی است که حضرت عبدالبهاء روح ما سوا ه فدا ه به ایشان عنایت فرمودند.

موفق به هدایت نفوس و تاسیس محفل روحانی گردید بحدی که تعداد نفوس صدقین از حدی که برای آن جزیره پیش بینی شده بود تجاوز کرد و احباء تازه تصدیق پس از یکسال که نظم بدیع الهی و تعالیم و دستورات مبارکه را نزد ما در روحانی خویش آموختند اداره محفل را بدست گرفتند و برای خدمات امریه فعالیت لازمه را نمودند و ایشان پس از هشت سال مفارقت بطور موقت برای دیدار دوستان و بستگان عازم طهران شدند.

\* \* \*

روح انگیز خانم فتح اعظم صبیح جناب شهاب فتح اعظم، از احبای اردستان میباشند. پدر جناب شهاب میرزا فتحعلی خان اردستانی نام داشت و از مومنین و شیفتگان امر حضرت یزدان بود که بنا بر نوشته جناب فاضل ما زندران موقع حرکت از بغداد به اسلامبول جمال اقدس ابهی فرمودند که " میرزا فتحعلی هم با ما خواهد بود."

باری مادر ایشان آقا بگم هم از طرف دیگر صبیح جناب ملا علی اکبر اردستانی از مومنین اولیه امر حضرت نقطه اولی بود و چنانکه در کتاب مقاله شخص سیاح فرموده اند اولین نفوسی که در راه محبوب دچار صدمات و بلیات شدند سه نفس مقدس بودند یعنی در فارس ملا صادق مقدس را تا زیانه زدند و ملا علی اکبر اردستانی را با میرزا محمد علی با رفروشی محاسن سوزانیده مهار کردند و در کوچه و بازار گردانیدند که البته با مراجعه بتاریخ مقام ایشان بیشتر معلوم خواهد شد. بنا بر این واضح است که اگر کودکانی بادت سن اجدادی فداکار در آن خانواده مقید به شعائر امریه تولد شدند و به خدمات فائده نائل گردیدند در اثر انفاس طیبه آن نفوس مقدسه بوده





که نفوس برگزیده‌ای چون روح‌انگیزخانم و برادرشان جناب نورالدین فتح‌اعظم در عالم‌ا‌مریخ‌مدات عالیّه موفق شدند همچنین فرزندان ایشان همگی در امر هجرت پیشقدم بودند که منحربه‌انتخاب یکی از ایشان بعضویت مقام منیع بیت - العدل اعظم گردید .

روح‌انگیزخانم در سال ۱۹۰۴ میلادی در اردستان متولد شد پنج‌یا شش ساله بود که با تفاق خانواده در طهران اقامت کردند جناب شهاب‌فتح‌اعظم در تعلیم و تربیت آن کودک عزیز جهد بلیغ نمود و برای تعلیمات مقدماتی در منزل برایش معلم خصوصی استخدام کرد و پس از افتتاح مدرسه تربیت‌هم که روح‌انگیزخانم در آن مدرسه تحصیل میکرد در منزل معلم مشق خصوصی داشت و از همان سنین نوجوانی در کلاسهای امری که در منزل جناب حقیقی تشکیل میشد شرکت میکرد و کتابهای مستطاب اقدس و ایقان و مفاد و ضات را نزد جناب فاضل شیرازی آموخت و پس از آنکه به اخذ تصدیق ششم ابتدائی از مدرسه تربیت موفق گردید از ایشان درخواست شد که در مدرسه سپهسالار تدریس کند . لذا آن دختر جوان که از نجابت و زیبائی و اخلاق و صفات رحمانی بهره کافی داشت در سن شانزده سالگی به مدرسه سپهسالار رفت و با دانستن زبان انگلیسی و متد تدریسی که میس کیپس و دکتر کوی معلمه‌های امریکائی مدرسه تربیت‌بها و تعلیم داده بودند مدت سه سال در آن مدرسه که سرپرستی آن با سپهسالار آن زمان بود تدریس کرد و مورد تمجید و تحسین اولیای امور مملکتی واقع شد .

پس از آن وجود ایشان در مدرسه تربیت بنات ضروری بنظر رسید و ایشان در مدرسه تربیت مشغول تدریس زبان عربی و فارسی گردید و از آنجا ئیکه دختر جوانی بود پر معلومات و پراستعداد پنج کلاس متوسطه را در خارج تعلیم گرفت و بطور



میپرورانیدولی از آنجا ٹیکه سرپرستی مادر سالخورده را به عهده داشت نتوانست به آن هدف دست یابد از طرفی شهادت جناب نورالدین فتح اعظم در سال ۱۳۳۱ در ملک شخصی خود بدست رعایای مغرض مادر سالخورده را بیتاب و تسوان گردانیده بود و این ضربه روح حساس روح انگیز خانم را بینهایت آزرده ساخت و بر خدمت مادر بیش از پیش پرداخت و از آنجا ٹیکه مادر مایل بود در طهران نزد فرزند عزیزش مدفون گردد حاضر بهمراهی ایشان به نقاط مهاجرتی نگردید. لذا آن خانم بر ازنده صبر و شکیبائی اختیار کرد و همچنان بخدمات عالیہ در طهران مشغول بود و در محفل مقدس روحانی طهران عضو بسیا ر موثر و زمانی در سمت منشی محفل خدمت میکرد. تا آنکه در سال ۱۳۴۳ شمسی مادر ایشان صعود کرد.

آن خادمه مخلصه یکسال پس از آن عازم هجرت گردید. ابتدا قصد هجرت به یکی از ممالک عقب افتاده را داشت ولی به ایشان گفته شد که وجود ایشان در جزیره بکر کاپری که در جنوب بندر ناپل در ایتالیا واقع شده لازم و ضروری است. لذا پس از یازده سال خدمت در محفل مقدس روحانی طهران در سال ۱۹۶۵ میلادی و هشتم آذر سال ۱۳۴۴ شمسی در آنا کاپری ساکن گردید در حالیکه بهیچوجه بزبان ایتالیائی آشنائی نداشت. البته برای شخصی مانند ایشان که عمری را در تشکیلات امریه طهران با آن کثرت جمعیت در خدمت امر الهی گذرانده در گوشه تنهایی و خالی از اجتماع بسر بردن کار آسانی نبود ولی با مطالعه کتب موجوده امریه و تاریخ صدمات مظهر امر الهی و نفوس مقدسه اولیہ خویشتن را تسلی بخشیده و بیکه و تنها در خیابانها بر راه افتاد و به مغازه ها و فروشگاهها سرکشی کرد تا آنکه با دو نفر که زبان انگلیسی

پس از یکسال ابراز محبت و صمیمیت به مردم و شرکت در جشنها و دادن هدایا و همدردی و تسلیت در هنگام عزای آنسان، بالاخره محبوبیت خاصی را دارا شد و با داشتن سی و سه نفر دوست صمیمی توانست مورد اطمینان صاحبخانه جدیدی واقع شود و در منزل خویش به تشکیل جلسه‌ای موفق گردد. لذا از جناب سرهنگ علائی و طاهره خانم همسرشان که سالها مهاجر ایتالیا و در رم بودند دعوت کرد که به منزل ایشان آمده، اسلایدهای مقامات متبرکه و کنفرانس‌های بین القارات را همراه آورده و در آن جلسه بمعرض نمایش گذارند. آنشب در نهایت محبت و صفا و کمال میهمان نوازی که شیوه مرضیه ایشان بود از دوستان پذیرائی نمودند و آنان در نهایت تعجب دریافتند که دوست صمیمی ایشان بهائی است.

آن خانم محترمه از آنجائیکه زبان ایتالیائی را تا حدی آموخته بودند از فردای آنشب با دوستان راجع با مرمبارک صحبت کردند و کتب امریه را در اختیار اهالی گذاردند و در حقیقت اعلان امر عمومی گردید و مشوقین و مبلغین به منزل ایشان وارد شدند و از آنها پذیرائی شد و به انعقاد کنفرانسها و محافل امریه اقدام گردید اما تا مدت هفت سال رنج و تعب و تضرع و مناجات بدرگاه الهی آن خادمه مخلصه موفق به هدایت هیچیک از دوستان که از خوان مکرمتش بهره میبردند نگردید با زهم مایوس نشد و در تمام آن مدت که با شرکت در مدارس

(۱) از آنجائیکه خانم فتح اعظم همیشه سرمشق خانمهای ایرانی بودند لازم میبینم که فعالیت هفت ساله ایشان و استقامتی را که تحمل نمودند همچنانکه خودشان برایم بیان فرمودند قدری مفصل بنگارم تا بلکه پس از حیات ایشان طرز تبلیغ و شکیبائی ایشان نیز سرمشق نسوان بهائی ایران باشد.

ابتدائی آن محل با وجود اشکالات فراوان با استقامت  
بینظیری زبان ایتالیایی را فرا میگرفت ، باز هم به سعی  
و مجاهدت ادامه میداد .

باید متذکر شد که در قسمت دیگر جزیره کاپری خانمی بنام  
ایرما فیلدمن<sup>(۱)</sup> ساکن بود که در سالهای قبل در آلمان با  
احبای الهی حشرونشری داشته و پس از آنکه شفیقه خانسم  
همسر جناب هوشمند فتح اعظم برای ملاقات روح انگیز خانم به  
آن صفحات سفر کرد و در جلسه‌ای از طرز تصدیق اهالی  
هندوستان داستانها بیان داشت وی منقلب شد و در سال  
پنجم ورود ایشان در اجتماعات منزل روح انگیز خانم به  
مرحله ایمان و ایقان فائز شد ولی چون در آنجا کاپری نبود  
نتوانست کمکی به ایشان بنماید ، فقط برای تزئین  
معلومات نزد مادر روحانی خویش می آمد .

در همان احوال که دوستان غیربهای با تفاق خانم فیلد  
من در منزل روح انگیز خانم در کلاسی بدون آنکه تبلیغی  
صورت گیرد کتاب مفاوضات را میخواندند ، برادرزاده عزیز  
از ایشان دعوت کرد برای شرکت در جشن عروسی فرزندشان  
بارض اقدس سفر کنند ولی ایشان در جواب گفتند که با  
جمال مبارک عهد بسته اند که تا محفل کاپری را تشکیل ندهند  
از جزیره خارج نشوند و جناب فتح اعظم در مکالمه تلفنی قول  
دادند که برای موفقیت ایشان در مقامات متبرکه دعا  
کنند .

چند روزی گذشت و تازه واردینی جلسات ایشان رفت و آمد  
کردند . یکمرتبه ملاحظه شد فضل الهی شامل حال آن جزیره  
گردید و در مدت بسیار کمی پی در پی متحریران حقیقت آمدند  
و نام خویش را ثبت کردند . چون تعداد مصدقین کافی شد

(1) Irma Fildman

محفل مقدس روحانی تشکیل گردید و ایشان این موهبت را از دعای برادرزاده عزیز خویش دانست و بهترین خاطره ایام زندگانی ایشان شی بود که محفل مقدس روحانی با آمدن نماینده‌ای از محفل ملی ایتالیا تشکیل شد و آن شب را بدعا و مناجات و اهداء گل و شیرینی به احباء گذراندند و بالاخره ایشان با دریافت پیامهای محبت آمیز بیت العدل اعظم الهی و محفل مقدس ملی ایتالیا مسرت و شادمانی فوق العاده احساس کردند.

گرچه در کاپری محفل تشکیل شده بود ولی ایشان یکسال دیگر استقامت نمود تا آنکه چند نفر دیگر بشرف ایمان فائز شدند و دارای معلومات کافی گردیدند و سپس آن امه مخلصه الهی برای دیدار بستگان و فامیل و احبای الهی به ایران سفر کرد و دوباره در همان سال ۱۹۷۲ میلادی به محل مهاجرتی بازگشت تا معلومات امر به فرزندان روحانی خویش را تکمیل کند.

در مدت اقامت کوتاه آن خانم ملکوتی در طهران واقعه ناگوار دیگری رخ داد و برادر عزیز دیگرش جناب روح الله فتح اعظم<sup>(۱)</sup> در اثر تصادفی ناگهانی بملکوت ابهی صعود کرد و با زماندگان آن متصاعده الی الله احتیاج مبرمی بوجود آن عمه مهربان در بین خانواده احساس میکردند ولی ایشان آن ضربه ناگهانی وفقدان عنصری برادر را با داشتن ایمان فوق العاده قوی

(۱) در حالیکه جناب روح الله فتح اعظم در خیابان خلوتی برای آوردن اتومبیل خود با نظر خیابان میرفت و اعضای خانواده در این طرف خیابان منتظر ایستاده بودند، راننده‌ای ناشناس با سرعت هرچه تمامتر بطرف ایشان رانده با او برخورد شدید نمود که باعث آن ضربت شدید بملکوت ابهی صعود کرد. اما بهیچوجه علت این عمل مکشوف نگردید که آیا این قتل عمد بوده و یا تصادف.

تحمل کرد و تمام مساعی خویش را در نقطه مهاجرتی مرجح دانست و حرکت بسوی کاپری را مقدم شمرد .  
این خادمه وفادار که همه دوستان از صفای قلب و محبت و صمیمیت و ایمان و ثبوت و رسوخش مطلع هستند در کاپری در اثر اطاعت از دستورات الهی و برگزیدن خط مشی حضرت ورقه مبارکه علیا (مثل اعلای بهائیت) و پاداشتن رفتار بهائی حقیقی آنچنان موفقیتی در آن صفحات نصیبش شد که میتوان گفت میبایستی اعمالش سرمشق جمیع مهاجرین فداکار باشد .

مدت چهار رسالی که در مدرسه ابتدائی بعنوان مستمع آزاد شرکت میکرد بطور غیر مستقیم با وسا ئلی که مختص خود ایشان بود با شاگردان کلاس و آموزگاران صحبت و محبت میکرد و با والدین اطفال دوستی میکرد تا بالاخره در اثر آن همه محبت و اخذ هدایا بعناوین مختلفه از دیانت ایشان سؤال میکردند و کتاب امری دریافت میداشتند .

آنقدر آن خانم عزیز و صبور بود و کوشید تا خرافات را از مغز اولیای مدرسه که همگی تارک دنیا بودند خارج ساخت . حتی یکی از آنها را که به امر مبارک نزدیک شده بود ، از مدرسه اخراج کردند . لذا ایشان برای ملاقات او به رم رفت و در مدرسه دیگری که تدریس میکرد با اشکال فراوان او را یافت که بسیار افسرده و مغموم بود و چون از غم درونی او آگاه شد که چگونه اولیای مدرسه از ارتباط و مکاتبه با روح انگیز خانم و دوستان مدرسه قبلی وی جلوگیری بعمل می آورند ، از پای نشست و با کلمات محبت آمیزش او را متقاعد ساخت که وقت آن رسیده که در ظل رأیت امر مبارک ما وی گیرد و زیبا ئیهای خویش را در آن لباس سیاه مخفی نسازد که انزوا مقبول درگاه کبریاست . پس از یکسال نامه ای از او بدست



خانم فتح اعظم رسید که آن دختر پاکدل پس از چندی تغییر لباس و تغییر نام داده و در شهری در شمال ایتالیا ساکن شده خانم فتح اعظم برای ملاقاتش به آن شهر رفتند و او بسا دریافت بیانات مبارکه راجع به مقبول نبودن انزوا و تعالیم دیگر از طرف مادر روحانی خویش در ظل امر مبارک به خدمات فائده نائل شد و علاوه بر این چند نفر از معلمین آن مدرسه در اثر گفتار پرتاثر ایشان خرافات را از سر بدر کردند و تغییر لباس دادند و به امر مبارک نزدیک شدند که اثراتش بعد معلوم خواهد شد.

همراه با هدایایی که برای دوستان میفرستادند اغلب مناجاتی از حضرت عبدالبهاء قرار داشت و از کارتهای امری و کتب امری و ادعیه بهائی برای ارسال هدایا استفاده میکرد چنانکه عروس و دامادی که جعبه خاتم ایرانی را که داخل آن کارتی از بیانات مبارکه راجع به ازدواج قرار داشت دریافت کردند و اقبال نمودند. حتی کشیشی که در اثر مکاتبه با ایشان آشنا شده بود در یکی از روزها در موقع دعا یکی از مناجاتهای حضرت عبدالبهاء را که آن خانم مهربان فرستاده بود تلاوت کرد و گفت ماهمه بندگان یک خدایم و وقتی دعا میکنیم همه دارای یک حالت مشترک هستیم.

باری نتایج مهر و شفقت هشت ساله آن خانم بحدی بود که این صفحات را نمی گنجد تا اندازه ای که بواسطه دوستی و محبت با خانواده های مسیحی و فرستادن مناجات مخصوص اطفال از حضرت عبدالبهاء همراه با هدایا برای طفل نوزاد دو نفر از دوستان از ایشان خواهش کردند که مادر خوانده (مادر تعمیدی) اطفال آنها بشوند و ایشان بشرطی قبول کردند که اجازه دهند بدخترانشان تعلیم امر مبارک را بدهند

و آنها قبول کردند و ایشان امیدوار به تائیدات الهی برای اقبال آن دو طفل بودند .

خدمات ایشان در آن صفحات آنقدر موفقیت آمیز بود که محفل روحانی ملی ایتالیا شرح مفصلی در اخبار امری از خدمات ایشان نگاشتند و زحمات آن روح مجسم راست بودند . ولی ایشان همواره اظهار میداشتند هرکاری انجام شده از فضل جمال مبارک و دعای دوستان بوده .

باری در سال ۱۹۷۵ که برای دیدار خواهر خود به لندن رفته بود به مرض سکتة قلبی مبتلا و مدتی در بیمارستان بستری شد و از آنجا تیکه کاملاً قادر به تکلم و حرکت نبود ، دیگر بازگشت به کاپری میسر نگردید و پس از چندی ایشان را بطهران منتقل و در بیمارستان میثاقیه بستری کردند و کم کم چراغ عمرش به خاموشی گرائید و خدمات پرافتخار تربیتی ایشان در ایام جوانی و مهاجرتی و تبلیغی ایام آخر حیات به پایان رسید و بالاخره در تاریخ ۸ مهر ماه ۱۳۵۷ شمسی مطابق ۲۷ سپتامبر ۱۹۷۸ میلادی در سن ۷۴ سالگی پس از گذراندن دوره طولانی کسالت های ناشی از سکتة قلبی در طهران به عالم بالا صعود نمود و به آرزوی خویش که رفتن به کاپری و ملاقات فرزندان و روحانیش بود نائل نگردید . گرچه جسد عنصری ایشان در طهران مدفون گردید ولی روح ایشان همیشه در کاپری راهنمای دوستان میباشد .

مهاجرشجاع و باثبات درکشورهندوستان

" از صعود گلبنو سفرنگ مهاجرشجاع و باثبات امرالله متأثر شدیم . خدمات نمونه و فداکارانه و پراستقامتش ، باعث عالیتترین تحسین و تمجید و بسیار پرارزش است . بستگان و دوستان ایشان را به ادعیه پر حرارت ما دراعتاب مقدسه اطمینان دهید ."

بیت العدل اعظم

تلگراف فوق ازساحت بیت العدل اعظم الهی در ۲۵ سیتامبر ۱۹۷۶ میلادی بمناسبت صعود آن خادمه برای زنده الهی بافتخار محفل مقدس ملی بهائیان هندوستان صادر شده که آن معهد اعلی از خدمات پرارزش ایشان تقدیر بعمل آورده اند .

\* \* \*

گلبنو خانم این خادمه با وفادرسال ۱۹۰۴ میلادی در شهر یزد ایران در یک خانواده زرتشتی بدنیا آمد و پس از چندی بسبب اتفاق والدینش به هندوستان هجرت کرد . در سن جوانی گلبنو با جوانی زرتشتی که خدا داد سفرنگ نام داشت ازدواج کرد و از آنحائیکه در آن زمان در بمبئی جامعه امری بسیار قوی وجود داشت جناب خدا داد پس از مدت کمی که با احباب معاشرت کرد عظمت امر مبارک را درک نموده اقبال کرد و پس از مدت بسیار کوتاهی هم گلبنو مقبل با مراللهی شد . آن زوج جوان آنچنان مشتعل و منجذب بودند که هدفی جز خدمت امرالله نداشتند لذا در سال ۱۹۴۶ هنگام طرح یکی از

نقشه‌های تبلیغی محفل ملی هندوستان امة الله گلبانوو شوهرش جناب سفرنگ در وائی<sup>(۱)</sup> که محل کوچک روستائی و در دوازده کیلومتری پنجگانی<sup>(۲)</sup> واقع شده مستقر شدند و تا آخرین لحظات حیات محل مهاجرتی خویش را ترک نکرده در آن محل اقامت داشتند .

آن خانواده محترم بمحض ورود در وائی در اثر انقباض روحانی و اعمال روحانی خویش و عمل بدستورات جمال اقدس ابهیی مجذوب ساکنین هندو و مسلمان و مسیحی آن جامعه گردیدند . ابتدا ایشان برای ابقای زندگانی خویش اقدام به ترتیب رستورانی نمودند ولی پس از چندی که جناب سفرنگ مریض شد گلبانو خانم با آوردن مستاجرینی در محل سکونت خویش عوایدشان را توسعه داد و فروش نان و شیرینی به اهالی شهر نشین را هم اضافه کرد . بدینوسیله هم توانست وسایل زندگانی عائله خویش را تامین نماید و هم آنکه بیشتر از پیش با اهالی در تماس باشد و امر الهی را ابلاغ نماید .

گرچه خداوند به ایشان طفلی عطا نکرده بود ولی آن خانم پر عطفیت و پرپرشتکار خود را از نعمت مادر بودن محروم نکرد و خواهرزاده اش فیروزه یگانگی را در دامان پرمهرش پرورش داد بنحویکه فیروزه در اثر تربیت آن خانم مومنانه پس از آنکه بسن رشد رسید اقدام به هجرت به نقطه بکری در گوا<sup>(۳)</sup> کرد و ملقب به نایت حضرت بهاء الله گردید .

چون در سال ۱۹۶۱ جناب سفرنگ بملکوت ابهیی صعود نمود بعضی از دوستان آن خادمه برای زنده گلبانو را که در آن موقع گلبائی مینا میدند تشویق به ترک آن محل و اقامت در نقطه بزرگتری مینمودند ولی او بهیچوجه نپذیرفت و ابراز کرد که

(1) Wai

(2) Panchgani

(3) Goa



هرگز پست مهاجرتی خویش را ترک نخواهد کرد و آنقدر در آن محل باقیماند تا آنکه بملکوت ابهی شتافت و نزد مرقد شوهرش دفن شد.

گلبانوخا نام با داشتن خلوص قلبی و پاک‌گی اعمال افراد زیادی را در آن نواحی مجذوب امر الهی کرد. خانه او مرکز اجتماعات بسیار صمیمانه و گرم که شامل بحث‌های دوستانه امری بسود گردید. مجالسی که از فقیر و غنی و عالم و بیسواد دهند و مسلمان و مسیحی در کمال محبت و یگانگی بوسیله آن میزبان روحانی پذیرائی میشدند و ثمرات عالییه به بار می‌آورد. حتی آن‌خادمه مومنه بکمک کشیش محلی شتافته در بعضی قسمت‌های بیمارستان با همکاری با مبلغین مسیحی داروهای بطور رایگان اهداء و برای تسکین آلام، به ضعیفا و مستمندان و یا مرضا کمک و مساعدت میکرد و برای شفا بخشیدن به آنها متوسل به دعا و مناجات میگردد. در حقیقت زندگانی گلبانوخا وقف خدمت به ارجمال مبارک بود و هر چه میکرد بمنظور شناساندن این امر اعظم الهی، ولی نه آنکه تنها در محل سکونت خویش مصدر خدمت بود بلکه در جامعه پنجگانی هم فعالیت داشت و برای تاسیس مدرسه پنجگانی از درآمد محدود خویش چیزی دریغ نکرد و اعانات پرارزشی تقدیم نمود. در اثر فعالیت‌های شایان تقدیرش جامعه بهائی (وائی) گسترش یافت و در سال ۱۹۷۵ محفل روحانی محلی تشکیل شد و این بزرگترین افتخار برای گلبانوخا بود. زیرا با لایحه پس از سالها صبر و شکیبائی موفق به تشکیل محفل گردید و اجز حیات خویش را در یافت کرد لذا در حالیکه این تاج افتخار را بر سر داشت با خاطری آسوده در ۲۰ سپتامبر ۱۹۷۶ بملکوت ابهی صعود نمود. در محفل تذکرش که در وائی تشکیل شده زیادهای زایدی نامختلفه برای تعالی روحش دعا کردند و خلق و خوی رحمانی او را ستودند و آن معهدا علی هم در تلگراف فوق خدمات برجسته و پشتکارش را

مهاجرا سکیمو در آلاسکا

از آنجا نیکه اراده حضرت مولی الوری بر آن تعلق گرفت که ندای امر الهی در بین اسکیموها مرتفع گردد و احبای الهی را تشویق فرمودند که همت کرده به این امر عظیم اقدام نمایند لذا در اثر او امر اکیده حضرت ولی امر عزیز الهی، مهاجرینی عازم دنیا را آلاسکا گردیدند و گوی سعادت را ربودند. بواسطه محاهدات فداکارانه ایشان بود که ستاره‌های در بین اسکیمو درخشیدن گرفت که اشعه نورانی او بر قسمت اعظمی از آن صفحات بتا بید و آن اقلیم را بنا بر محبت الله مشتعل ساخت. ولی افسوس که این اخترا تا بان زود ترا از آنچه تصور میرفت خاموش گردید و عده کثیری را ن ودوستانش از اخذ انفس رحمانی آن ستاره رخشنده محروم شدند.

آن خانم جوان که مارتانا مداشت پس از آنکه سفرهای طولانی به شمال و جنوب و شرق و غرب آلاسکا نمود و امر مبارک را بوسائل مختلفه با رسومات مخصوص اسکیمو به اهالی و قبائل ابلاغ کرد برای استراحت موقت به منزل خویش بازگشت ولی ناگهان آتش سوزی مهلکی در آن مکان باعث مرگ مارتا شد و جا معه اسکیمو با از دست دادن آن جوان ۳۴ ساله که با فعالیت‌های شبانه روزی خویش سهم بزرگی را در خدمت امر الهی دارا بود، غرق اندوه و تالم فراوان گردیدند و روح پرفتوحش را این بس که نامش در کتاب عالم بهائی درج و تا ابد باقی و برقرار خواهد بود.

\* \* \*

مارتانا کیادر ۱۸ ژانویه ۱۹۴۴ میلادی در ماریزایگلوآلاسکا<sup>(۱)</sup> متولد شد که ناکیا بمعنی "نقطه‌ای برای هدایت" میباشند. مارتا در زمان کودکی اغلب اوقات را با والدین بزرگش جان و آلیس کاکاروک<sup>(۲)</sup> میگذرانید لذا از آنها آداب و رسومات اسکیمورا آموخت و چگونگی احترام به آداب گذشتگان را تعلیم گرفت. آنها آوارخواندن و رقصیدن و افسانه‌های مردم خویش را به مارتا یاد دادند و از آنجائیکه جدپدری او مردی مقدس و طبیب اسکیموئی بود که دیانت مسیح را پذیرفته بود به تشویق او آن خانواده هم که برای پذیرفتن دیانت حضرت مسیح آماده بودند، معتقد به آن شدند. اما مارتا شاید در اثر نامی که داشت با وجود مشکلات و مصائب دوران اولیه حیاتش، نقطه اتکالی برای نفوس درمانده گردید که با جملات آرام بخشش آنان را تسلی میبخشید و بالاخره هم مصداق حقیقی نام خود واقع شد و نقطه‌ای برای هدایت نفوس گمراه گردید که آنان را به امر الهی و جاده حقیقت راهنمایی کرد. (۳)

مارتا در سن سیزده سالگی موقعیکه در نوم<sup>(۴)</sup> که در دریای برینگ واقع شده زندگی میکرد نام دیانت بهائی را از زبان مهاجرین عزیز آن دیا شنید گرچه عده‌ای از دوستانش از شنیدن این تعالیم جدید بهراس افتادند و روی بگرداندند. ولی مارتا عمیقاً مجذوب تعالیم مبارک شد و خبر آنرا به مادر بزرگش داد و تعالیم جدید را به او عرضه کرد.

کشیش مربوطه به او تذکر داد که دیانت بهائی از طرف شیطان است و نزدیکی با بهائیان منتج به فرستادن او به جهنم میشود

(1) Mary's Igloo

(2) John, Alice Kakaruk

(3) Nome

(4) Bering Sea





ولی مارتا با بستگی و علاقه‌ای که به دوستان بهائی خود داشت گفته‌کشیش را نپذیرفت و ارتباط خویش را با آنها حفظ کرد و پس از مدت سه سال مارتا برای پرستاری طفلیکی از مهاجرین بهائی در منزل آنها اقامت کرد و بیش از پیش با تعالیم مبارک آشنا شد تا آنکه در سال ۱۹۶۱ که بسن تسجیلی رسیده بود، رسماً به امر مبارک اقبال کرد و نامش ثبت گردید.

از آنجا‌ئیکه مارتا الواح مبارکه و تاریخ‌ها را خبلی دوست میداشت و آنها را مطالعه میکرد و قایع قلعه شیخ طبرسی و شجاعت اصحاب و ندای ملاحسین برای تشجیع پیروان او در او اثرات بینهایتی بخشید بنحویکه بتدریج جنبش و تحرکی فوق‌العاده برای اعلان امر مبارک در او ظاهر شد.

در ژانویه سال ۱۹۶۳ مارتا با جوانی بنام ژروم تریگ<sup>(۱)</sup> ازدواج کرد و دارای چهار طفل شد و با تفاق فرزندان خویش خانواده‌ای را تشکیل دادند که محبوب همه بودند و به هر کجا میرفتند با آغوش با پذیرفته میشدند. آنچنانکه بعدها که به سفرهای متعددی اقدام کردند و در شهرهای مختلفه اقامت نمودند، از اولیای مدرسه تا همسایگان در شهرهایی که ساکن میشدند، همگی مقدم آنان را گرمی میداشتند. بزرگترین سعادت مارتا در این بود که تمام افراد خانواده‌اش دیانت بهائی را پذیرفته بودند. مادر بزرگ محبوبش، دو خواهرانش، دایی و چهار فرزندانش همگی بهائی بودند. شادمانی او بیش از همه موقعی بود که شوهرش در ملاقات با ایلادی امرالله جناب جان روبرت<sup>(۲)</sup> در سال ۱۹۶۷ تصدیق امر مبارک را نمود و مارتا توانست با تفاق ژروم بخدمات برجسته‌ای نائل شود و آنان اولین زوج بهائی اسکیمو در عالم بشمار آمدند.

(1) Jerome Trigg

(2) John Roberts

مارتا یکی از اولین کسانی بود که تشخیص داد چگونه هم خود را مصروف هدایت مردم هموطن خویش نماید. لذا راههای مختلفه را برای اعلان امر مبارک انتخاب میکرد و اغلب طرف مشا و ره دیگران و منبع استفاده از تجار ریش واقع میشد و پس از آنکه در سال ۱۹۶۹ در کانونشن ملی آلاسکا جلسات بحثی تشکیل شد و مارتا در آن جلسات شرکت کرد. تحرک و جنبش عظیمی بین اعیان ایجاد شد و بواسطه سوابق فعالیتها و تبلیغی ناطقین و تجار بآننان عده زیادی برای تبلیغ امر الهی قیام نمودند که مارتا و ژروم شوهرش جلو دار این نهضت بیسابقه گردیدند.

در اوایل سال ۱۹۷۰ که اعلان امر عمومی در آلاسکا شروع شد، تاج افتخار این امر عظیم نصیب مارتا و ژروم شد. مارتا لباس زیبای خزی را که جزو رسومات اسکیمو و مخصوص رقص پارکا (۱) بود و مادر بزرگش دوخته و با دست دوزی و طرحهای قشنگی آنرا زینت داده بود در بر نمود و رقصهای قدیمی اسکیمورا اجرا میکرد و راجع به رسومات قدیمی هموطنان اسکیمویش صحبت میکرد و اخبار و بشارت ظهور حضرت بهاء الله را شرح میداد و بدینوسیله ندای امر الهی را بگوش اسکیموهای نقاط مختلفه میرسانید.

در شمال و غرب زنجیره آلوتیان و در جزایر کودیاک (۲) و در شهرها و قراء و قصبات جنوب شرقی آلاسکا مارتا رقصید و با تماشاچیان راجع بظهور جمال مبارک صحبت کرد و بشارت به امر مبارک داد. سپس برای استراحت کوتاهی بمنزل خویش مراجعت کرد تا آنکه در روز ۹ فوریه ۱۹۷۸ هنگامیکه آتش سوزی مهلک در خانه اش اتفاق افتاد، قربانی آتش شد

(1) Parka

(2) Aleutian Chain

(3) Kodiak Islands

گرچه هیچیک از افراد خانواده در آنجا نبودند ولی مارتا و سه نفر دیگر از دوستانش در شعله های آتش سوختند . تنها چیزی که از او باقی ماند کتابچه دعای زیبایی بود که خودش تهیه کرده بود .

در مراسم تشییع تابوتش را دوستانش غرق از گل و رزهای محبوب او نموده بودند و در محفل تذکرش از مناجاتهای انتخابی او تلاوت شد . مارتا در ورق اول کتابچه دعای خود نوشته بود :  
"ای پروردگاری که ستایش میشوی از توام و بتومی آیم ."  
از طرف چندین نفر از حضرات ایادیان که او را میشناختند مراتب تأسف و تأثر ایشان به با زماندگانیش ابلاغ گردید . آری آلاسکا وجود بینظیری را از دست داد که عطیه آسمانی و فرشته رحمت الهی در بین اسکیمو بود .

مهاجر چین و تایوان

" از صعود کنیز دلیر و مروج مرال له رضوانیه سلیمانی عمیقانه متأسفیم . فداکاریها و ثبوت و استقامتی را که در سبیل خدمت در میدان مهاجرت تقدیم داشت در کمال محبت در خاطره ها باقی مانده . شوهر و دوستانش را به ادعیه حاره در اعتساب مقدسه برای ترویج روحش در ملکوت ابهی اطمینان دهید . "

بیت العدل اعظم

این تلگراف در ۱۹ مارچ ۱۹۸۱ از ساحت بیت العدل اعظم الهی بمناسبت صعود رضوانیه خانم اسکوئی سلیمانی مهاجر شجاع چین و تایوان صادر گردید . خانمی که در سبیل خدمت جانفشانی میکرد و در عضویت محفل روحانی محلی و ملی کشور تایوان و سپس در مقام هیئت معاونت درسین کهولت از حرکت و اسفار تبلیغی و تشویقی با زنجمی ایستاد .



رضوانیه خانم در آپریل سال ۱۹۵۴ در خانواده بهائی از مهاجرین ایرانی در عشق آباد روسیه متولد شد . پدرش جناب حسین اسکوئی و مادرش زهرا خانم مومنه فدائی مرالهی شعله عشق را در قلب رضوانیه خانم که اولین دختر از پنج فرزندان آنها بود از همان زمان کودکی مشتعل ساخت . ولی متأسفانه رضوانیه در سن پانزده سالگی مادر را از دست داد و اداره امور خانه به او واگذار گردید و این خدمات بیش از سه خانوادگی که با خوشروئی نسبت به پدر و برادر و خواهرانش انجام میداد سابقه و تجربه ای قرار گرفت برای آینده وی که مدت شصت سال را به

خدمت امرالهی و محبت به برادران و خواهران روحانی خویش  
گذرانید .

باری درس هیجده سالگی با جناب علی محمد سلیمانی ازدواج  
کرد و پس از گذشت یکسال با تفاق شوهر و پدرش بخره چین هجرت  
کردند و در شانگهای اقامت گزیدند و افتتاح ردا شتند که در اولین  
سفر میس مارشال روت به چین به ملاقاتش نائل شده و از انفساس  
رحمانیه اش بهره و نصیب گیرند و برای هدایت مردم چین که  
حضرت عبدالیهاء ایشان را چینی های ساده دل و پاک قلب و  
طالب حقیقت خوانده بودند قیام نمایند و از هیچگونه محبت و  
خدمتی چه در زمان صلح و چه در اوقات جنگ نسبت با ایشان دریغ  
ندارند . اما در اگوست سال ۱۹۵۰ بواسطه شرائط نامساعد  
چین و اغتشاشات مملکتی مجبور به ترک کشور چین شده و به  
ایران بازگشتند ولی پدر ایشان جناب اسکوئی که در سنین  
هفتاد سالگی بود حاضر به خروج نگردید و در آن محل باقیماند  
تا مشعل امرالله را در آن محیط تاریک فروزان نگاهدارد که  
البته هیکل مبارک حضرت ولی عزیز امرالله اهمیت آن عمل  
را ذکر فرموده و استقامت او را ستودند .

آن زن و شوهر خدوم که آرزوی بازگشت به کشور چین را در دل  
میروراندند در سال ۱۹۵۲ بحضور مبارک شتافتند و در ارض اقدس  
عنایات فوق العاده هیکل مبارک شامل حالشان شد و با  
محبت بی نهایتی ذکر خدمات ایشان را در کشور چین فرموده و  
گوشزد نمودند که امیدوارند امکان بازگشت ایشان فراهم شود و  
به آنها اطمینان دادند که قریباً آن سرزمین وسیع شاهد برافراشته  
شدن علم امرالهی در آن نواحی خواهد بود . لذا ایشان بطور  
موقت و با فکر بازگشت بنواحی چین مراجعت کردند و بالاخره  
در اگوست ۱۹۵۴ موفق شدند از ایران با کشتی بطرف تایوان



حرکت کنند و در ۲۲ اکتبر در کی لانگ<sup>(۱)</sup> مستقرو بشارت شر را حضور مبارک عرض کردند و هیکل مبارک در جواب ایشان را به ادعیه مبارک مطمئن ساختند سپس محل اقامت خویش را در تاینان<sup>(۲)</sup> واقع در ساحل غربی آن جزیره که مشرف به خاک اصلی چین بود قرارداد دادند. در آن زمان فقط ده نفر مومن چینی وجود داشت و آن زوج دلباخته امر الهی اولین مهاجرت ایوان بودند که در اثر خدمات خاضعانه و محبت های صمیمانه رضوانیه خانم و شوهرش در شب عید نوروز همان سال چهار نفر در ظل امر الهی وارد شدند و این خبر باعث مسرت خاطر مبارک شد و در سال ۱۹۵۶ اولین محفل روحانی تاینان در تاینان تشکیل شد و بعداً اولین کنفرانس با شرکت ایادی امرالله آگنس الکساندر و چهل نفر دیگر از احباء در منزل ایشان منعقد گردید و دو ماه پس از آن مدرسه تا بستانه تاسیس گشت و در سال ۱۹۵۸ آن زوج فداکار زمینی را خریداری کرده برای حظیره القدس تاینان اهداء نمودند و پس از اتمام ساختمان حظیره القدس تشکیلات امریه مرتباً در توسعه بود و یاران الهی مبلغین سیار و یادیان امرالله از میهمان نوازیهای آن خانم برآزنده که همسراه عظوفتی بینظیر انجام میدهد، برخوردار میشدند.

بالاخره در سال ۱۹۶۷ محفل ملی هم تشکیل شد و افتخار آنرا داشت که در کنفرانس جهانی برای انتخاب اعضاء بیت العدل اعظم الهی در ارض اقدس شرکت کند و دوستان و یاران الهی از حمیع نقاط عالم آن خانم ملکوتی را با جثه کوچکی که داشت و هوش و ذکاوت فوق العاده از سیمایش هویدا بود زیارت کردند و ایشان از حکایت های شیرینی که در اثر رفت و آمدهای متوالی بجمیع نقاط تاینان و خدمات تبلیغی و تشویقی در دفتر

(1) Keelung

(2) Tainan



خاطراتش ثبت کرده بود، برای آنها بیان کرد و جمیع را قرین لذت و شادمانی ساخت .

باری رضوانیه خانم نفس برگزیده ای بود که مانند فرشته ای بر اهالی تایوان وارد و جمیع ساکنین و تازه واردین حتی در نقاط دور از محل سکونت ایشان از محبت های بیدریغ و هدایای بینهایتش بهره و نصیب میگرفتند و چه در سمت نمایندگی محفل روحانی ملی و چه در مقام هیئت معاونت در طی اسفار پی در پی خدماتی را که نسبت به مردم چینی نژاد انجام داده ، هرگز از نظرها محو نمیشود و در خاطر ها باقی است .

مدت هفتاد و هفت سال در این عالم بزیست و از سن شانزده سالگی روزی را بدون خدمت بشام نرسانید .

### کنیز فدا کا رحضرت بهاء الله ومهاجروارسته

"جميع دوستان وبستگان را اطمینان دهید که برای ارتقاء روح کنیز فدا کا بمنقطعہ وبا استقامت حضرت بهاء الله منیره خانم انور که همواره در خدمات قهرمانانه همسر برآزنده اش به آستان مقدس الهی شریک و سهیم بود و اکنون در ملکوت ابہی با و پیوستہ است ، در اعتاب مقدسہ دعا میکنیم ."

#### بيت العدل اعظم

این تلگراف معہدا علی کہ در تاریخ ہفتم نوامبر ۱۹۸۳ پس از صعود منیره خانم خطاب بہ محفل روحانی ملی انگلستان صادر گردیدہ مقام و منزلت ایشان را در عالم مرظا ہر و معلوم میدارد حضرت عبدالبہاء در لوح مبارکی خطاب بہ خانمی از احبای امریکا میسز سارا ولش میفرمایند :

" ای کنیز خدا ، ہرزنی کہ کنیز خدا گردد آن فخر امپراطورہای

عالم است زیرا منسوب بخدا است و سلطنتش ابدیست ... "

و پس از بیاناتی راجع بہ فانی بودن سلطنت ظاہری میفرمایند

" ... ولکن مریم مجدلیہ یک کنیز قروی خدا بود ہنوز ستارہ اش

از افق عزت ابدیہ میدرخشد . پس تا توانی بکوش کہ کنیز خدا

باشی . " (الی آخر ) ( مکاتیب جلد سوم صفحہ ۷۹ )

شکر بدرگاہ جمال اقدس ابہی کہ منیرہ را نیز برگزید تا کنیز

حضرت بہاء الله شود و از طرف معہدا علی بہ این لقب مفتخر گردد



در سال ۱۹۱۸ میلادی در خانوادہ جناب ابراہیم وحدت ، یکی از



مومنین شایسته امریهائی این دختر نیک اخترپای به عرصه وجودنها دکه بمصداق نامش دارای روئی بود منیرو قلبی منیرو پس از تربیت در ظل امرالهی خلق و خوئی یافت منیر و در آسمان امرالهی درخشیدن آغاز کرد. چنانکه شرح فداکاریها واستقامت اودرس عبرتی است برای آیندگان . مادرش ملک جهان خانم صبیح جناب میرزا یوسف وحدت از احبای متمسک و خدوم کاشان بود که با ایمان کافی و تربیت امری که در خانه پدر کسب کرده بود فرزندانش را در دامان پر محبت خویش و در ظل امرالهی آنچنان پرورش داد که پس از انتقال به طهران و تحصیل در مدارس تربیت بنین و بنات و سپس تشریف خانوادگی بحضور حضرت ولی عزیز امرالله ابتدا به اتفاق والدین و سپس هر یک جداگانه موفق به امر هجرت به معالک مختلفه گردیدند که اقدامات منیره بمنظور تشکیل تاسیسات امریه با اتفاق همسرش تاج افتخاریست بر فرق آن خانواده .

منیره پس از ازدواج در سن ۱۷ سالگی با جناب عبدالله انور که یکی از اعضاء فعال جامعه امری و عضولایق تشکیلات جوانان طهران و همچنین تربیت امری آن زمان بود، به خدمات عظیمه ای موفق گردید که کمتر فردی میتواندست با آن شرایط مشکل طاقت فرسا زیسته واستقامت ورزیده ، از میدان هجرت فرار اختیار نکند .

آری طفل آنها دختری بود سه ساله که خداوند پسری به آنها عطا کرد . در آن هنگام مولای توانا حضرت ولی امرالله احبای ایران را برای کمک به نقشه مهاجرتی صلاح دادند . آن زوج جوان که در طهران از زندگانی راحتی برخوردار نبودند بدون آنکه عقل و فکر خویش را برای انتخاب محل مهاجرتی قاضی کرده و یا به خطری که حیات آن طفل نوزاد را تهدید میکرد

بیندیشند عشق را شعرا خود ساخته و بمدد عشق الهی قیام کردند  
 و در زمستان سال ۱۳۲۵ شمسی و ۱۹۴۱ میلادی که عده‌ای از  
 احبای ایران قیام عاشقانه نمودند، ایشان نیز جزو آن  
 شیدائیان امر الهی بودند زیرا حلاوت بیانات مبارکه را  
 درک کرده و موقف و موقن باینکه عشق هستی قبول نکند، باید  
 نیست شوند تا بدرگاه الهی راه یابند و مورد رضای خاطر مولای  
 حنون گردند و چون نقطه‌ای را که سخت‌ترین و دشوارترین محل  
 مهاجرتی بود انتخاب نمودند، صدمات طاقت‌فرسایی را  
 متحمل شدند و طفل نوزاد را در بین راه از دست دادند. اما  
 منیره با شجاعتی بینظیر این واقعه را تحمل کرد و آنرا حمل  
 بر قربانی داد در سبیل هجرت نمود. فریادی بر نیامورد  
 و آهی از درون سینه خارج نساخت. با تفاق شوهر عزیز و  
 دختر کوچکش با وسائل نقلیه باری به سفر خویش ادامه داد و به  
 ممالکی که عاری از تمدن کنونی بشر بودند قدم گذارد. پس  
 از آنکه آن سفر تاریخی انجام شد و به محل مورد نظر رسیدند در  
 منزل محقر خاکی که مملو از کثافت و حشرات و خزندگان  
 خطرناک بود در کمال رضایت خاطر زندگی میکرد و روزها در  
 غیبت شوهر که برای امور تجاری و فروش امتعه ایرانی خارج  
 از منزل بسر میبرد، بکشتن آن حیوانات زهرناک اقدام  
 مینمود و آنچنان عشق الهی در سینه‌اش جای داشت که ترس  
 و یارنج و المی احساس نمیکرد. فقط تلاش مینمود که شوهر و  
 فرزندش را از خطر حمله آنان نجات داده تا اینکه زندگانی  
 مهاجرتی در مزاق ایشان تلخ نگردد. بارها اتفاق افتاد که  
 از شدت حرارت و نبودن آب بقدر کافی خود و کودکش در آتش  
 تب میسوختند و بدنشان غرق در تاول بود ولی با زهم به رضای  
 الهی راضی و خشنود و هرگز فکر با زگشت و زندگانی نزدیک اهل  
 خانواده پر محبت بر مغزش خطور نکرد. زیرا میدانست سربازی

است مطیع ، باید پیش رود و از خطر نهراسد .

پس از چندی که با آن زندگانی عیب‌خو گرفت بواسطه مجاز نبودن خروج از منزل باب معاشرت را با زنان محله گشود و با سکونت در محل جدیدی زندگانی بسیار ساده و بی تجملی را ترتیب داد که می‌آدمورد در شک زنان محلی واقع شود و سعی نمود مهر خویش را با محبت کردن و صمیمیت و دوستی با آنها در دل هر یک جای دهد . گرچه حالات و رفتار آن روح جوان و تربیت آنها با مردم بومی بسیار تفاوت داشت ولی به فضل الهی و بواسطه روح ایمانی قوی خویشان را با مردم آن نقاط تطبیق دادند . بطوریکه هیچیک از طرفین جدائی و یا مزیتی احساس نمی‌کرد و با یکدیگر حشر مینمودند .

در مدت ۴۲ سال با فداکاری فوق العاده در نقاط مختلفه دور از تمدن امروزی زندگی کردند و محبوب همه حتی اولیای امور بودند . کم‌کم مهاجرین دیگر به آن نقاط رفته محافلی تشکیل گردید و ایشان به نقطه دیگر نقل مکان کردند . ای بسا که بواسطه این انتقالات و یا اغتشاشات و انقلابات محلی اموال را از دست داده و یا بوسیله دولت جدید مصادره گردید . ولی هرگز نا راضی نبودند و منیره مانده همیشه با استقامتی بی‌ظنیر مجبوراً به نقطه‌ای دیگر رفته و پس از استقرار آرامش بازمیگشت و زندگانی را از نو شروع میکرد .

در سال ۱۹۶۰ میلادی منیره به مرض سرطان سینه مبتلا گردید و بنا بر توصیه دکترهای آلمانی محل به آلمان سفر کرده و در بیمارستان عمل جراحی انجام شد و با وجود عمیق بودن مرض نجات یافته دوباره به محل خدمت بازگشت . در آن مدت اندک اندک آن زوج وارسته دچار ناراحتی‌های جسمانی گردیدند که بواسطه سفر به ممالک اروپایی و مراجعه به طبیب حاذق شفا یافتند و در بعضی از کنفرانسهای اروپا شرکت کردند و اخیراً در

کنگره لندن و کنفرانس مونترال دیده اهل بهاء بیدارشان روشن گردید که با همان خلق رحمانی دوستان و بستگان را در آغوش میفشردند .

آن الهه محبت در دامان پرمهرش چهار فرزند دختر و یک پسر پرورش داد و آنها را در سنین کودکی به موازین امریه آشنا ساخت ولی چون تحصیل در آن نقاط برای کودکان میسر نبود آنها را به اروپا فرستادند تا به تحصیلاتشان ادامه دهند و بحمدالله دارای همسرانی مؤمن و موفق گردیدند که جمیعا قائم بخدمت هستند .

خدمات و سفرهای آن زوج فداکار آنقدر ارزنده است که در گنجایش این صفحات نیست . البته در آینده اقدامات ایشان معلوم خواهد گردید .

از همشیره جناب انور پس از بازگشت از تشریف حضور مبارک شنیده شد که حضرت ولی عزیز امرالله عنایات مخصوصه و الطاف لانهایه شامل حال ایشان نمودند و بیانات مفصله در شرح زحمات و خدمات ایشان فرموده و مقام و مرتبت ایشان را در عالم امر بقسمی بیان نموده بودند که فوق تصور میباشد که البته منیره همسرنا زینش سهم عظیمی را از آن مصائب دارا بود و اجرش عندالله عظیم است .

در سالهای اخیر جناب انور گرفتار ناخوشیهای گوناگون گردید و چندبار دچار سکت قلبی شد ولی هیچگاه توقف نکرد و بازگشت ننمود . تا آنکه بمرض سرطان خطرناکی مبتلا شد و با وجود عمل جراحی که بنظر موفقیت آمیز می رسید از آلمان به انگلستان رفت تا به معالجات بعدی ادامه دهد ولی دیگر شفائی ممکن نبود و هنگام پروازش بملکوت ابهی فرا رسیده بود . لذا در ۲۵ سپتامبر ۱۹۸۳ ندای حق را بیک گفت و بیت العدل اعظم الهی بوسیله محفل ملی انگلستان طی تلگرافی خدمات تاریخی او را ، در

مناطق حساس و مشکل فراموش نشدنی ستوده و برای ارتقاء روحش دعا فرمودند .

از آنجا ئیکه جناب انور در بستری بیماری از منیره خواسته بود که پس از صعودش محزون نباشد و لباس سیاه برتن نکند و سعی نماید که به محل زندگانی قبلی بازگشته برای تشکیل اولین محفل ملی آن نقطه در رضوان آئینده مجاهدت نماید ، منیره قصد داشت پس از چندی توقف نزد خواهرش در شهر لندن عهدهی را که با شوهر بسته بود اجرا کرده و به آن محل بازگردد ولی میدانست که دیگر زندگانی بدون شوهر عزیزش ، در آن نقاط رنگ ندارد و در دل دعا میکرد که هر چه زودتر در عالم بالا به او پیوندد .

بازی پس از یکماه توقف بمرض سکت قلبی خفیفی دچار و در بیمارستان بستری شد و پس از چند روز بهبودی ، قصد بازگشت به منزل خواهر و حرکت بسوی ما و ای خویش داشت و شب را با آرامش سر بر بستر گذارد .

در ساعت چهار صبح آنروز که ۳ نوامبر ۱۹۸۳ بود پرستار بیمارستان بر بالینش رفت و او را خفته ابدی یافت آری در حالیکه هیچگونه مرض و کسالتی او را تهدید نمیکرد به عالم بالا رفت و به شوهر و همسر عزیزش پیوست و آن زندگانی ۴۲ ساله پرافتخار و در عین حال مملو از مصائب گوناگون خاتمه داد و مورد تشویق معهدا علی واقع شد و در جرگه کنیزان و اماماء مقرب حضرت بهاء الله قرار گرفت .



## خادمه فداکار پانا ما ومها جرنیکا را گوئه وکستاریکا

" خبرتاسف آورصعودسلیلیا کینگ بلیگ را از نشریه اخبارشما دریافت کردیم. خدمات خالصانه ومنقطعانه مهاجرتی وی، چه در وطن وجه در خارج تاریخچه مشعشع امر را در کستاریکا نورانی تر ساخت ووی را سرمشق ذیقیمتی برای هموطنانش قرار داد. در آستان مقدس برای تعالی روحش در ملکوت ابهی دعا میکنیم:

بیت العدل اعظم

\* \* \*

البته با زیارت تلگراف معهداعلی میتوان به مقام و منزلت خدمات برجسته و بینظیری که فقط یک عاشق دلباخته قادر است انجام دهد و این امه دلیر و شجاع از عهده آن برآمدپی برد.

سلیلیا در ۲۵ فوریه ۱۹۱۱ در پانا ما بدنیا آمد و در اکتبر ۱۹۵۷ در ظل امر مبارک در آمد و خیلی زود قیام بخدمت کرد و بخصوص از سال آخر نقشه دهساله جهاد جهانی که دستور ادا مه حرکت یاران الهی رسید، سلیلیا در خط جبهه میدان تبلیغی بفتح قلوب مشغول گردید و مدت دهسال این خدمات را ادا مه داد و پس از آنکه در نقطه ای محفلی تشکیل میداد چندی در عضویت محفل خدمت میکرد، به نقطه دیگر هجرت کرده و تاسیس جدیدی مینمود.

فعالیتهايش در نیکا را گوئه قابل تقدیر است. چنانکه پس از صعودش در بهائی بولتین پانا ما (نشریه بهائی) به تاریخ جولای ۱۹۸۵ نامش ذکر گردیده و شرح مبسوطی از صفات برجسته و خدمات ذیقیمتی که با استقبال و اشتیاق فراوان انجام داده و در سنین

پنجاه سالگی با قیام عاشقانه اش پاناما را ترک کرده و در نیکا را گوئه برای تشکیل اولین محفل روحانی در بلو فیلدز<sup>(۱)</sup> که نقش مهمی را برای تشکیل محفل ملی آنسامان بعهده داشت و مقارن بود با انتخابات محافل ملیه امریکای لاتین در سال ۱۹۶۱ جهذبلیغ نمود نگاشتند.

باری آن خادمه امرالهی بمحض ورود با محبت و صمیمیت قلوب را تسخیر کرد و اطمینانی که افراد محلی نسبت به او حاصل کردند سبب شد که بتواند ارمبارک را سریعاً در آن نقاط توسعه دهد بهر فعالیتتی که میسر میشد دست میزد. کلاسهای تعلیم خواندن و نوشتن برای بزرگسالان و کلاسهای درس برای کودکان آنها تاسیس میکرد و در ضمن امرالهی را گوشزد جمیع مینمود و با تشکیل محافل تبلیغی و اقدام به سفرهای دور دست و بالاخره گردش در نقاط مختلفه نیکا را گوئه پرچم اسم اعظم را مرتفع ساخت و ندای امرالهی را بگوش اهالی روستاها و مناطق کوهستانی رسانید. برای رسیدن بجوامع پراکنده مصدقین و تعلیم و تدریس موازین امری از رودخانه ها گذشت و بمیان جنگلهای و سواحل و خلیجها قدم گذاشت.

گرچه اهدافی که در نظر داشت بسیار مشکل مینمود ولی روح قوی او برای خدمت امرالهی از هیچ سختی نمیهراسید. حتی بقدری در صرف مخارج شخصی صرفه جوئی کرد که توانست قطعه زمینی حاصلخیزی را همانند بهشت که سکوت آنرا فقط بر خورد موجهای دریا بساحل میشکند در ریواسکاندیدو<sup>(۲)</sup> خریداری و تقدیم محفل ملی نیکا را گوئه نماید که برای برقراری موسسه هنری اختصاص داده شود.

گرچه اینهمه خدمات به آسانی صورت نگرفت و مشکلات بدی آب و

(1) Bluefields

(2) Rio Escondido



هوا و تغذیه نامناسب و کارمندی‌های او را ضعیف می‌کرد و خدماتش  
 بقیامت جان وی تمام می‌شد ولی بهیچوجه از محبت‌ها پیش نسبت به  
 آن مردم تنگدست فقیر و مریض که آماده اقبال بودند، کاسته  
 نمی‌شد. هرچه در تملک داشت حتی اگر قطعه نانی بود، با آنها  
 تقسیم می‌کرد و حاضر بود برای نجات فرزندان روحانی خویش از  
 فقر و بدبختی جانش را فدا سازد. بالاخره یکروز او را نیمه جان  
 در فرودگاه ماناگوا<sup>(۱)</sup> تحویل گرفتند و مدت زیادی مدهوش و  
 بستری بود. پس از مدت دو ماه بهبودی یافت. ولی بهیچوجه  
 حاضر نشد پست مهاجرتی خویش را ترک گوید و دوباره مراجعت کرد  
 و در سال ۱۹۷۰ در کستاریکا متمرکز شد و خدماتی تبلیغی را از نو  
 شروع کرد و با همان اشتعال و اشتیاق و فداکاری سابق که گوئی  
 در سنین جوانی است و از نعمت سلامتی کامل برخوردار است،  
 قیام نمود و راننده الهی این امر عظیم را به مشام قریب و بعید  
 رسانید و مدت ده سال دیگر بهمان روستاها و مناطق کوهستانی و  
 نقاطی که افراد نگون بخت فقیر می‌زیستند، قدم گذاشت و جمع  
 را از لطف و بخشش‌های بینهایتش شادمان ساخت. تا بالاخره  
 در ۲۷ جون ۱۹۸۰ پس از صعودش احیای سه مملکت پاناما<sup>(۲)</sup> و  
 نیکاراگوئه<sup>(۳)</sup> و کستاریکا<sup>(۴)</sup> در عزایش گریستند و دوستان  
 نیکاراگوئه طی تلگرافی احساسات خویش را نسبت به آن امه  
 فداکاری که بذرمحبت و وفاداری آن سرزمین کاشته بود، بیان  
 داشتند و گفتند که:

"اگر دست دادن خواهر محبوب و همکار ارجمندمان سیلیا، که  
 خدمات فداکارانه عظیم و وسیعش تشکیلات امر الهی را در پانامایک

(1) Managua

(2) Panama

(3) Nicaragua

(4) Costa Rica

وآتلانتيک ونواحی نیکا را گونه مستحکم ساخت واقعه رقت  
انگیزی بود. آرزوداریم که جمال میارک با الطافش او را  
برای همیشه و تا ابد محافظت فرماید. "  
وبیت العدل اعظم نیز مراتب قدردانی از خدماتش را در  
تلگرافی که قبلاً ذکر شد، بیان فرمودند.  
تشیعی که از سیلیا بعمل آمد با عزت و جلال با شرکت عمده  
زیادی انجام گرفت کم نظیر بود. دوستان مرقدش را با گل‌های  
رنگارنگ پوشانیدند و اشکهای فراوان نثارش کردند.

مدیره سابق دارالتربیه طهرا نومها جراندونزی (۱)

" از خیر درگذشت مهاجر مخلصه وفادار و با ثبات امر الهی عصمت وحدت متاسفیم . فداکاریهای او در سیل خدمات مهاجرتی متجاوز از سه دهه و محبت های مادرانه اش نسبت به کودکان بهائی شبانه روزی پادنگ<sup>(۲)</sup> فراموش نشدنی است . با ادعیه حاره ترقی و تعالی روحش را در آفتاب مقدسه رجا مینمائیم ."

بیت العدل اعظم

این تلگراف از ساحت بیت العدل اعظم الهی بتاریخ ۲۲ دسامبر ۱۹۸۰ میلادی که پس از صعود عصمت خانم خادمه امر الهی مخاברה شده ، مقام و منزلت او را معلوم میدارد . خانمی که هرگز لبخند محبت آمیز از لبهایش محو نمیشد و هدفی جز خدمت امر الهی نداشت

\* \* \*

عصمت خانم در سال ۱۹۰۰ میلادی در ایران متولد و نشوونما یافت چون در سنین جوانی شوهرش را از دست داد ، خود را برای خدمت و جانفشانی آماده ساخت . لذا از جمله مهاجرینی بود که در سالهای ۱۹۴۲ و ۱۹۴۴ ندای ولی عزیز امر الهی را برای هجرت بخارج ایران لبیک گفتند و این امه مخلصه بتنهائی عازم عراق گردید ولی پس از مدتی بواسطه حوادث و تضیقاتی که روی داد مجبور به بازگشت به ایران شد و چون از طرف محفل مقدس روحانی دارالتربیه طهرا تاسیس گردید ، ایشان را برای سرپرستی

(1) Indonesia

(2) Hostel Padang



دارالتربیه و پرورش کودکان یتیم انتخاب کردند و با دل و جان آن ماموریت را پذیرفت و در کمال مهر و محبت اطفال بی سرپرست را چون مادری مهرپرور نگهداری و خدمت میکرد.

اما چون عشق مهاجرت را در دل میپروراند هنگام اعلان جهاد جهانی و طرح نقشه دهساله هیکل مبارک دوباره به ندای مولایش پاسخ داد و در سال ۱۹۵۶ پس از سفری به هندوستان به اندونزی رفت و به تشکیل محافل روحانی کمک و مساعدت نمود.

آن خادمه شجاع در اندونزی دائماً در حرکت بود و در هر دیاری که برای تشکیل جامعه جدیدالتاسیس بوجودش احتیاج داشتند ساکن میشد و پس از تاسیس محفل جدید مکان دیگری میرفت و مستقر میگردد. هنگامیکه در جاوا<sup>(۱)</sup> سکونت داشت بنا بر همت ایادی امرالله جناب دکتر مهاجر مدرسه شبانه روزی (هاستل) برای کودکان بهائی منتاوائی<sup>(۲)</sup> در پادنگ بمعدیریت جناب منوچهر طهماسبیان مهاجرتا یلند تاسیس شد و از عصمت خانم که سابقه ای در خدمت در دارالتربیه طهران داشت دعوت کردند که در پادنگ اقامت کرده و برای سرپرستی و توسعه این تاسیس همت گمارد.

بنا بر این از سال ۱۹۷۵ تا آخرین دم حیاتش که مدت ده سال بطول انحصار در هااستل پادنگ بخدمت قائم بود و آنچنان به آن کودکان عشق میورزید و محبت میکرد که او را بحد پرستش دوست میداشتند. این خدمات و رفتار مهرآمیزش که با ایمانی قوی و عشق به امر جمال مبارک انجام میشد، باعث گردید که کودکان منتاوائی و سایر قسمتهای اندونزی عصمت خانم را مادر خویش بدانند و صعودش را فقدانی عظیم شمرند.

---

(1) Java

(2) Mentawai



(۲) مهاجرو مروج فداکارا مرالله درزولولند

"برای تعالی روح مروج فداکارا مرالله برتا مخایز دعا میکنیم  
به بستگان و دوستانش همدردی محبت آمیز ما را ابلاغ نمائید."

بيت العدل اعظم

این زن شجاع از بین قبائل افریقا برخاست و تا آخریسن دم  
حیاتش از حرکت باز نایستا و توقف نکرد و مدت بیست و دو سال  
قائم بر خدمت بود. بخاطر آن همه زحمات و کوششهای شبانه روزی  
و ترجمه های ذیقیمت بزبان زولوکه از وی باقیمانده، نامش  
همیشه پایدار و برقرار خواهد بود.

\* \* \*

برتا در ۶ جون ۱۸۸۹ در امبو در نواحی ساحل ناتال تولد شد.  
دوران کودکی را با پدرش در امبو گذراند و برای تحصیلات  
متوسطه دخترانه در ایناندا (۵) مسکن گزید و پس از اتمام دوران  
تحصیلی بشغل تدریس مشغول شد و تا سال ۱۹۱۱ در آن مکان  
میزیست تا آنکه تصمیم گرفت در دوربان (۶) مستقر شده شغل خیاطی  
را پیشه خود سازد. این اولین زن از نژاد سیاه بود که اجازه  
داشت شغل مستقلی را در افریقای جنوبی تاسیس کند. زیرا  
توانسته بود به مقام آزادی زن نائل شود.

در قانون افریقا اگر والدینی احساس کنند که دخترشان درستکار

(1) Bertha Mkhize

(2) Zululand

(3) Embo

(4) Natal

(5) Inanda

(6) Durban

وبا وفا میباشد ، میتوانند در حضور حاکم و یا رئیس قبیله سندی را امضاء کنند که تمام حقوقی که یک مرد خانوادۀ دارا میباید داشته آن دختر اعطاء شود و برتادرسن بیست سالگی دارای این امتیاز گردید و حقوقی را دریافت کرد که برخلاف زنهای دیگر زولو<sup>(۱)</sup> برادرانش بر او تسلط نداشتند و میتوانست مقاماتی را دارا شود .

برتاهرگز ازدواج نکرد و بشفغل جدیدش وابستگی فراوان داشت و تا سال ۱۹۶۵ که حکومت تصمیم گرفت محل کسب و کار را فریقایها را بخارج شهر انتقال دهد بکسب خود در دوربان ادامه داد و در تمام آن مدت برای احقاق حقوق زنان در تلاش بود و بر علیه بعضی از قوانین مملکتی مخالفتهایی کرد که چند ماهی را در زندان گذرانید . سپس در مقام ریاست انجمن زنان آفریقائی وکنگره ملی اتحادیه های زنان آفریقا و مجمع محلی زنان دوربان انتخاب شد و علاوه بر این مدت بیشتر از بیست سال با پشتکار تمام مدرکلاسهای تعلیم به بیسوادان خدمت کرد و در سال ۱۹۵۸ در نالتال امر مبارک را شناخت و قلبش بنور محبت جمال مبارک منور شد و به کسب معلومات امریه پرداخت و پیام صلح و وحدت و عدالت آن سه چیزی را که همه گاه برایش مبارزه میکرد در تعالیم مبارکه یافت و پس از تدقیق باین نتیجه رسید که صلح و یگانگی با همه اهل عالم و عدالت برای جمیع مردم و محبت و عفو و اغماض نسبت بعموم و با لاخره تاسیس مؤسسات روحانی اهدافی را که در تمام زمان حیات در جستجوی آنها بوده اکنون یافته است و بطور کلی در این پیام مقدس الهی مذکور و تشریح گردیده . گرچه در ابتدا ترک تمام اجتماعات سیاسی برایش مشکل بود ولی با قوت ایمان از عهدۀ امتحانات الهی برآمد و بر آن فائق شد . در سن هفتاد سالگی از تمام

(1) Zulu



فعالیتها پیش در خارج مرا استعفا داد و مدت پنجاه و پنج سال وقت خود را حصر در خدمت تبلیغی و تعلیمی در ناتال و سرزمین زولو کرده و هنگامیکه دستور مهاجرت به زولولند را استماع کرد، فوراً حرکت کرد و در آن نقاط هجرت اختیار نمود و بکمک و همکاری چند نفر از مبلغین محلی موفق به تشکیل بیست و هشت جامعه جدید در کوا زولو<sup>(۱)</sup> گردید و مدت ۹ سال در کوا زولو باقیماند و با پای پیاده عمارت‌ها را با زحمت فراوان از این روستا به آن روستا رفت و بشارت‌ها را از حضرت بهاء الله را بگوش‌ها لایق قراء و قصبات رسانید.

در آوریل سال ۱۹۶۸ برای عضویت محفل روحانی ملی جنوب و غرب آفریقا انتخاب شد و در آن سمت تا ۱۹۶۹ خدمت کرد و برای ترجمه بعضی از آثار مبارکه بزبان زولو موفقیت شایانی نصیب گردید و ترجمه‌های کتاب گلینینگز<sup>(۲)</sup> که منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله است و کتبی شامل حکایاتی از زندگی حضرت عبدالبهاء و راهنمایی برای محافل روحانی و همچنین ترجمه کتاب نیوگاردن<sup>(۳)</sup> (بوستان بدیع) را بزبان زولو از خود بیادگار گذاشت.

حال دیگر هشتاد و شش سال عمر داشت و سلامت جسمانی او در شکست بود آیا میتوانست با زحماتش ادامه دهد؟ آری، هنوز هم آن پشتکار همیشگی و اراده قوی را دارا بود. لذا در سال ۱۹۷۸ به ایناندا همان محلی که اطلاعات امری کسب کرده بود با زکشت و در آن نقطه ساکن شد و در عضویت محفل روحانی خدمت ادامه داد تا آنکه در ۳ اکتبر ۱۹۸۱ در سن ۹۲ سالگی ندای حق را بیک گفت و بملکوت ابهی شافت و افتخار این رایافت که نامش در کتاب عالم‌بها فی‌ثبت شود و قوت ایمان و همت و فداکاری پر استقامت زنی که از بین قبائل زولو برخاست و با مر مبارک خدمات شایانی نمود بر همگان واضح و مبرهن گردد.

(1) Kwazulu KwaZulu

(2) Gleanings

(3) The New Garden

## مروج فداکار و مهاجر سودان

"از صعودنا بهنگام مروج فداکارا مرالله حشمت مهاجر عدل پرور عمیقانه متأثریم . برای ترقی و تعالی روحش در اعیان مقدسه دعا میکنیم . به بستگانش همدردی و تسلیت محبت آمیز ما را اطمینان دهید ."

### بیت العدل اعظم

کسانیکه با این خانم با کفایت و مهربان آشنائی داشتند، از شنیدن خبر صعودش بینهایت متأثر گردیدند . چه که انتظار داشتند که سالهای متمادی آن امه روحانی فداکار خدمت امر الهی و خدمات احباء الله را ادامه دهد و مراتب تأثر و تأسف معهداعلی نیز از این تلگرافی که مخابره گردیده کا ملاحظه و هویدا است چه که در ۲۵ اکتبر ۱۹۸۵ جامعهبهائی یکی دیگر از مروجین و مؤسسين امرالله را از دست داد .

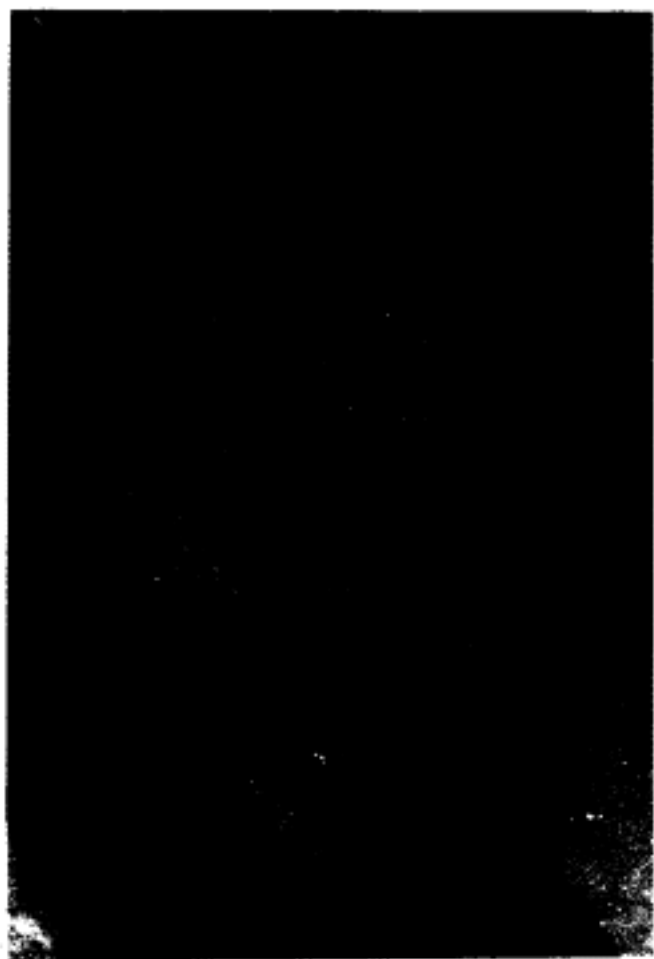


حشمت مهاجر فرزند جناب حفیظ الله خان مهاجر و عصمت خانم از احبای خدمت طهران بود که از زمان کودکی در ظل تشکیلات امریه در دامان ما در مومنه اش پرورش یافت و مانند برادرارجمندش ایادی مرالله دکتربه مهاجرنا رعشقی در قلبش مشتعل و شوری از خدمت در سرداشت که از زمان نوجوانی از وی ظاهر و مشاهده میگردد . چون بسن رشد رسید با شرکت در کلاسهای معلومات امری دارای اطلاعات کافیه شد و پس از ازدواج با جناب امین عدل پرور که ایشان نیز یکی از افراد فدائی امراللهی بشمار میرفت ، آن

نار عشق در دل هردوی آن شیدائیان فروزش بیشتری آغاز کرد و بمصداق بیان مبارک " نار عشقی بر فروز و جمله هستی‌ها بسوز. " از جمیع مواهب ظاهری گذشتند و با مثال دستور مبارک حضرت ولی محبوب امرالله هجرت اختیار کرده و سرگشته‌کوی دیگر شدند .

خدماتشان در کویت و هندوستان و اسپانیا و ونزوئلا قابل تقدیر می‌باشد . در هر نقطه‌ای که به تشکیل محفل احتیاج بود مستقر میشدند و آن کنیز الهی در جمیع نقاط به ترویج امر الهی می‌پرداخت . مدارس تا بستانه تاسیس می‌کردمها جرین و مصدقین را تعلیم میداد و جوانان و اماء الرحمن عزیز بهائی را از دریای علم و معرفت امر الهی بهره‌ها میداد و از آنجا ئیکه خانمی بود بر ازنده و پر عطوفت که از میهمان نوازی ایرانی بهره‌فراوان داشت ، دوستان و مصدقین امر اعظم الهی را پذیرائی شایان مینمود و چون مسادری مهربان دردمندان رادوا می‌بخشید . در حقیقت ملکوتی بود و عامل به آنچه که مولای توانا حضرت عبدالبهاء راجع به حیات بهائی بیان فرموده بودند ، یعنی متخلق بخوی رحمانی آخرین نقطه مهاجرتی آنها سودان بود که در آن کشور نیز علاوه بر بخشهای بیریا پیش که گاه هم بدون ذکر نام خویش توسط دیگران انجام میداد و محبت‌های صمیمانه اش که شامل حال یارو اغیار میشد ، بخدمات ارزنده‌ای موفسق گردید و با تبلیغ امرالله و تشویق احباء الله و تدریس در مدارس تا بستانه خدماتش را با علی درجه رسانید .

آخرین باری که در مدرسه تا بستانه شرکت کرد ، با انجذابی فوق العاده پیام الهی را گوشزد یاران مینمود و ایشان را به نهضتی جدید و قیامی عاشقانه برای تبلیغ صلا میداد .



پس از چندی که بیماری مغزی او را از پای درآورد و بملکوت  
ابهی پرواز کرد، بیش از پنجاه و چند سال نداشت. یاران الهی  
دانستند که صیتهای او در مدرسه تابستانه رنگ خدا حافظی  
داشته و علامتی از آن بوده که آن شمع فروزنده بزودی چشمش  
بتاریکی خواهد گرائید و روح پرفتوحش در عوالم پیرانوار  
بروشنائی ابدی خواهد پیوست.  
باری در محفل تذکرش همگی غرق در غم و اندوه بودند و از  
سجایایش حکایتها بیان میکردند.



## فصل چهارم

(۱)

۱- میسز میلدردالین کلارک

(۳)

(۲)

نایت حضرت بهاء الله، فاتح جزایر لوفوتن

"از صعود میلدرد کلارک نایت حضرت بهاء الله عمیقا متاسفیم .  
خدمات شجاعانه مشارالیها در پیشرفت امر مبارک فصل قابل  
ملاحظه ای را در تاریخ و استقرار آن در قاره اروپا تشکیل داد .  
بتمام جوامع امریه فنلاند توصیه نماید که برای تشکیل محافل  
تذکر اقدام نمایند .

در مقامات متبرکه برای تعالی و ترقی روح وی در ملکوت ابهی  
دعا میکنیم . " (ترجمه )

بیت العدل اعظم

میلدردالین در ۲۴ می ۱۸۹۲ میلادی در شهر منچستر (۴)  
ایالت ایلینویز متولد شد و از ابتدای تشریف به امر مبارک  
مهاجرت را هدف زندگانی خویش قرار داد و بنقاط مختلفه  
هجرت کرد و دقیقه ای آرام نگرفت تا بملکوت ابهی صعود کرد  
و تلگراف فوق بمناسبت صعودش مخا بره گردید .

\* \* \*

(1) Mrs. Mildred Eileen Clark

(2) Knight

۲- (از دیکسیونر حیم)

نایت بزبان فرانسه شوالیه و لقب افتخاری است بمعنی  
سردار دلاور که به پاداش خدمت بکشور یا خدمت به پادشاه  
در انگلستان از طرف شاه داده میشود .

(3) Lofoten Islands

(4) Manchester Illinois

(۱) میلدر در سال ۱۹۳۷ ابتدای نقشه هفت ساله اول به دنور کلرادو هجرت کرد و مصدر خدمات امریه گردید. پس از مدتی با مستر جرج کلارک ازدواج کرد و پس از اتمام نقشه اول تقبل کرد که برای شرکت در نقشه دوم هفت ساله به اروپا هجرت کند. لذا اجنه مهاجرت او را به نروژ فرستادند. در سال ۱۹۴۶ به نروژ رفت و دو سال بعد به تاسیس محفل روحانی اسلو موفق شد و پس از آن که عده احباء بحد کافی رسید در ژانویه سال ۱۹۵۰ به نترلند<sup>(۲)</sup> هجرت کرد و در سال ۱۹۵۲ به او اطلاع دادند که وجودش برای کمک به تشکیل کنفرانس تبلیغی اروپا که در لوکزامبورگ میبایستی برگزار شود ضروری است. لذا بلافاصله به لوکزامبورگ رفت و در ماه سپتامبر به اسلو با زگشت و خدمات گذشته را تجدید کرد چنانچه نشر نفعات الله وجه در تشویق و تعلیم احباء الله به موفقیت عظیمی نائل شد.

میسز کلارک در جولای سال ۱۹۵۳ که در کنفرانس بین القارات استکهلم شرکت کرد، تقبل نمود به نقطه بکری هجرت کند لذا اولین فردی بود که در نقشه ده ساله خود را به اسوالوا<sup>(۳)</sup> جزایر لافوتن رسانید و بمناسبت این قیام مهم، به مقام نایت حضرت بهاء الله فائز گردید و مدت ده سال در آن نقاط به خدمات شبانه روزی و خستگی ناپذیر برای تبلیغ و تشکیل محفل ادامه داد و پس از آن که به موفقیت شایانی نائل شد احساس کرد که دیگر به وجودش احتیاجی نیست لذا بمنظور مهاجرت بنقطه دیگر به نروژ با زگشت و برای تشکیل محفل فنلاند در سال ۱۹۶۳ خود را به فنلاند رسانید و اقدام به فتح

(1) Denver Colorado

(2) Netherlands

(3) Svolvaer



قلوب و خدمات امریه نمود .

ام‌آپس از مدت چهار سال خدمات شبانه‌روزی در ۲۷ می ۱۹۶۷  
بملکوت ابهی صعود کرد و مقام منیع بیت العدل اعظم الهی  
خدمات او را پرتلو و ذکر نمودند و محافل ملیه نروژ و فنلاند  
در محافل تذکرش خدمات او را ستودند .

(۱)

۲- میس مارشا استوار ددوما تا مرس

(۲)

نایت حضرت بهاء الله و فاتح جزایر مارشال

مارشا استوار دد دختر نیک اختری بود که در خدمات امریه بمقام عالیہ عروج کرد و تاج افتخار مهاجر فداکار بر سر گذارد . آن خادمه جانفشان امرالهی که زندگانی خویش را به امر مهاجرت اختصاص داده بود در سال ۱۹۵۴ میلادی در کالیفرنیا متولد شد و زندگانی بسیار مرفهی را طی کرد تا بسن رشد رسید و در سال ۱۹۳۸ پس از مراجعت از پاریس در نیو ارلئان با مرمبارک اقبال کرد و آنقدر شیفته امرالهی گردید که بلافاصله اقدام به خدمت نمود و با آنکه او آخرین نقشه هفت ساله بود خودش را به سبیلی رسانید و در پانسیون اقامت کرد و به آموختن زبان همت گماشت و پس از مدت یکسال توانست در دانشگاه سانتیاگو راجع به امر مبارک صحبت کند و از آن بعد خدمات فائزهای موفق شد که هیکل مبارک حضرت ولی امرالله در بیانات مبارکه خویش از او تمجید و تجلیل فرمودند .

بالاخره برای اینکه محل اقامت خویش را در امریکای لاتین قرار دهد در خارج شهر سانتیاگو خانه ای خریداری کرد و بمنظور شناساندن امر مبارک به نفوس مختلفه در آن منزل از میهمانان سرشناس دعوت و پذیرائی میکرد و ابلاغ کلمه مینمود و مقالات متعددی در امر مبارک نوشت و منتشر ساخت و از آن بعد تمام هم خود و همچنین ثروت خویش را و بالاخره سلامتی وجودش را برای استقرار امرالهی در امریکای لاتین مصروف ساخت .

---

(1) Miss Marcia Steward de Matamoros

(2) Marshall Islands

از آنجا ئیکه آرزو داشت محلی برای اقامت مهاجرین و مبلغین و تاسیس مدرسه تا بستانه و تشکیل لجنات امریه تاسیس نماید باین امر موفق شد و بر روی کوههای هندوراس محلی را خریداری کرد و نامش را کربلا گذاشت و قسمت اعظم دارائی خود را صرف اداره و نگهداری آن موسسه نمود و در آن محل اقامت کرد. اما در مواقع فراغت از بالای کوهها عبور میکرد و برای تبلیغ امرالله با طرف سفر مینمود.

میس مارشال آن خانم مؤمن مخلص فداکار که برای عشق به امر مبارک و رضای خاطر مولای شفوقش بهر مشقتی تن در میداد، بعضی از ماههای سال را در کربلا تنها میماند و تنها وسیله‌ای که او را با دنیای خارج ارتباط میداد، اسب سالخورده‌ای بود که آنهم در مواقع کثرت بارندگی بعلت شسته و مسدود شدن راهها امکان پذیر نبود، لذا در کربلا گرسنه و بدون وسائل گرم کردن تنها میماند و تنها مونس او نامه‌هایی بودند که مولای جنونش برای او فرستاده بودند و او را تشویق و مورد عنایات لاتحیی قرار داده و او را بالقباب مهاجر فداکار و سرمشق بینظیر و شایسته مفتخر نموده زحماتش را فراموش نشدنی و تاریخی ذکر فرموده بودند.

این خدمات و زحمات مدتها ادامه داشت تا آنکه پس از طرح نقشه دهساله و جهاد جهانی موفق شد علم امرالله را در جزائر مارشال مرتفع سازد و در سال ۱۹۵۴ بمقام نایب حضرت بهاءالله از لسان مبارک نائل شد و مشغول خدمات گردید و در عین حال به سفرهای تشویقی اقدام نمود و یکسال بعد سفری هم به تگزاس کرد و مراجعت نمود.

هنگامیکه از جزائر مارشال عازم کربلا بود، دچار یک ناخوشی بسیار سختی شد که بسیاری از بومیان را کشته بود ولی با وجود رنجی که از آن مرض متحمل شد، پس از مدت زمانی بواسطه



ادعیه خالصه اش شفایافت و پس از بهبودی بمکان و محل خویش بازگشت ولی با زهم آرام ننشست و نقطه مهاجرتی بعدی خویش را سان سالوادور<sup>(۱)</sup> قرار داد و پایای پیاده از شهر بنقاطی که سرخپوستان دردهات و کوهستان میزیستند، سفر میگرد و اهالی را بظهور مبارک بشارت میداد و به فتح قلوب میپرداخت و اقبال نفوس را کتبا اطلاع میداد و از اینکه هر چند روزی را با یکی از قبائل بسر میبرد، اظهار مسرت میکرد.

در آگوست سال ۱۹۶۶ بملکوت ابهی صعود کرد و بفرموده مبارک " در اثر خدماتی که در جزایر مارشال و امریکای لاتین انجام داد تا جی پرافتخار بر سر نهاد که کمتر کسی میتواندست به آن دست یابد."

---

(1) San Salvador



۳ - میس میبل گریس گری (۱)

(۲) نایت حضرت بهاء الله، فاتح جزایر کیپ برتون

در پائیز سال ۱۹۳۷ میلادی گریس در یک محفل عمومی که در هتلی در یکی از شهرهای کانادا تشکیل شده بود از امر مبارک مطلع شد و پس از چند هفته تحقیق و آموزش تعالیم مبارکه اقبال نمود و از آن به بعد اوقات خویش را صرف خدمت امر الهی ساخت و در اثر مساعی آن خادمه بر ازنده امر الهی در محل اقامتش، ماریتایم<sup>(۳)</sup> کانادا مستقر گردید و سال بعد عضویت او لیسن محفل روحانی مانکتان<sup>(۴)</sup> در آمدو منزل خویش را برای اقامت مبلغینی که از اطراف به آن نواحی سفر میکردند اختصاص داد و جلسات متعددی را در خانه خویش تشکیل میداد و امر الهی را به نفوس مختلفه ای که از آن نهاد دعوت بعمل می آورد ابلاغ میکرد.

در سال ۱۹۴۳ میلادی با اتفاق خانم دیگری از مبلغین بسفرهای تبلیغی اقدام نمود و به جزایر پرنس ادوارد رفت و یکسال بعد مرفق به تشکیل محفل روحانی شارلوت تاون<sup>(۵)</sup> گردید و این ابتدای خدماتش در آن جزایر بود بطوریکه سالهای بعد توانست در جزیره های همجوار دیگر هم موفق به تشکیل محفل روحانی شود و محفل روحانی ملی کانادا از تجربیاتش استفاده شایان بنمایند.

در سال ۱۹۵۳ که در کنفرانس بین القارات شیکاگو شرکت کرد دا وطلب شرکت در نقشه ده ساله جهاد جهانی شد و برای استقرار

(1) Miss Mabel Crace Geary

(2) Cape Breton Island

(3) Maritime

(4) Moncton

(5) Charlottetown

امراهی به جزاثر بکریپ برتون هجرت کرد و بواسطه این خدمت عظیم الشان از لسان مبارک به لقب نایت حضرت بهاء الله ملقب گردید .

زندگانی آن خادمه فداکار میس میبل در آن جزاثر کارآسانی نبود و سالهای بسیار سختی را گذرانید و تحمل مشقات فراوان نمود ولی بهر وسیله ای ممکن بود برای ابلاغ امر الهی متوسل میشد و با این منظور افتخار ادریک کتابخانه عمومی شروع به خدمت کرد و به عده زیادی از مراجعه کنندگان بشارت به امر مبارک داد و پس از هشت سال مساعی شبانه روزی خویش که خدماتش در آن جزاثر پایان یافت در سال ۱۹۶۱ بمنظور تکمیل محافل روحانیه جزاثر پرنس ادوارد و تقویت محفل مقدس روحانی به شارلوت تا ون بازگشت و پس از انجام خدمات شایسته خویش و مساعدت محفل ملی روحانی کانادا ، با سر بلندی و افتخار در سن ۷۷ سالگی در سال ۱۹۶۵ بملکوت ابهی شتافت و مورد عنایات بیت العدل اعظم واقع شد .



(۱)

۴- میس الیزابت جی ها پر

(۲)

نایت حضرت بهاء الله فاتح فونچال جزائر ما دیرا

"خواهشمندیم بدوستان اطمینان دهید در اعتبار مقدسه برای  
تعالی روح الیزابت ها پر نایت حضرت بهاء الله که نمونه  
برجسته فداکاری و ثبات و استقامت بود، دعا میکنیم" (ترجمه)  
بیت العدل اعظم

الیزابت ها پر خادمه برا زنده امر الهی که بیت العدل اعظم  
الهی در تلگراف فوق پس از صعودش او را نمونه برجسته فداکاری  
و ثبات معرفی فرموده اند. در آپریل ۱۸۸۳ میلادی در یکی از  
شهرهای ایالت نیویورک متولد شد و از دانشگاه کرنل<sup>(۳)</sup> لیسانس  
هنر گردید و سپس در علم کتابداری تخصص گرفت و موفقیت زیادی  
کسب کرد و از آنجا که در پی افکار جدیدی بود، پس از تفحص  
بدیانت اعظم بهائی برخورد و در عنفوان جوانی مومن به این  
امر الهی گردید و خدماتش را از همان وهله شروع کرد و در مدت  
بیست سال ابتدا در سمت عضویت محفل روحانی واشنگتن دی سی  
و بعد منشی محفل روحانی و همچنین در لجنات امریه و مطبوعات  
خدمات عالیها انجام داد و با خلقی رحمانی و نجابت ذاتی و  
رافت و محبت و شخصیت و قابلیت که داشت محبوب جمیع بشمار  
میرفت و تحبیب قلوب کثیره نمود تا آنکه پس از بازنشستگی از  
خدمات مملکتی در سال ۱۹۵۳ میلادی که هیکل مبارک جهاد  
جهانی را اعلان فرمودند در حالیکه هفتاد سال از عمرش  
میگذشت ندای مولای شفقش را بیک گفت و برای فتح نقطه  
بکر عازم جزائر ما دیرا گردید و برای اینکه بتواند به تشکیل

(1) Miss Elizabeth G. Hopper

(2) Funchal Madeira

(3) Cornell University



جلسات تبلیغی موفق شود، میس آدا اسکات راهم همراه خود برد و پس از استقرار در جزیره فونچال از لسان مبارک بلقب نایت حضرت بها، الله مفتخر شد و از آنجا ئیکه توانسته بود باعث شرف هیکل مبارک شود، شاد و مسرور بود و با شجاعت هر چه بیشتر و دلگرمی فراوان با وجود اشکالات تحدید ویزا و بازگشت میس اسکات به ممالک متحده که بواسطه بعضی مسائل و اشکالات شخصی مجبور به ترک دوست دیرینه خود گردیده بود یکه و تنها در آن جزیره استقامت کرد و مورد تشویق محفل مقدس ملی ایالات متحده و لجنات تبلیغی افریقا گردید و بدوستان و بازدیدکنندگان آن جزائر که در خلیج افریقا واقع است، نامه نوشت و برای اقامت مهاجرین جدید مجاهدت نمود. ولی هیچکس حاضر به اقامت در آن جزیره نگردید. از سال ۱۹۵۶ تا سال ۱۹۶۱ تنها مهاجر مقیم آن جزیره بود و یکه و تنها نبرد میکرد و در میدان آن جها در روحانی مبارزه مینمود. مایوس نمیشد و بدوستانش مینوشت از آنجا ئیکه میداند اراده هیکل مبارک برای تشکیل محفل در مادیرا قرار گرفته استقامت میکند و همچنین بواسطه سفری که به عزم زیارت اعتبار مقدسه به ارض اقدس کرد، دلگرمی و پشتکارش افزون گردید.

در سال ۱۹۶۱ یکی دونفر از احبای امریکا چند ماهی او را همراهی کردند و تا اندازه ای بقدرت تحمل او افزوده گردید ولی در سال ۱۹۶۳ بکلی تنها ماند و با وجود اصرار احباء امریکا به وطن بازگشت نکرد و همچنان در آن جزیره منتظر الطاف و تائیدات الهی باقیماند زیرا مایل بود تا آخر حیاتش علم امرالله را در آن جزیره افراشته نگاه دارد و این موهبت نصیبش گردید زیرا در سال ۱۹۶۴ میسزایزابل هورتون<sup>(۱)</sup>

(1) Mrs. Isabel Horton

مهاجر دیگری به اویوست والیزابت توانست تا آخرین دم  
حیاتش در نقشه‌های تبلیغی و تشویقی اطراف شرکت کند و  
بالاخره در آپریل ۱۹۶۷ پس از چهارده سال مجاهدت و  
فداکاری در نقطه مهاجرتی خویش بملکوت ابهی صعود  
کرد و خاطره آن مهاجر فداکار دلیر در بین دوستان با  
افتخار باقی ماند و مورد عنایات لاتحصای بیت العدل  
اعظم واقع شد.

(۱)

## ۵- مبسزکاترین هوار د هاکس تیبل

نایت حضرت بهاء الله ، فاتح جزائر گلف

کاترین هوار ددرشم ژانویه ۱۹۲۲ میلادی در انگلستان متولد شد و پس از چند سال با تفاق والدینش به کانادا عزیمت کرد. از آنجا ئیکه در سن ده سالگی بمرض مخملک مبتلا شد و از آن ببعدا ز ناحیه عضلات دچار ناراحتی بود ا طبباء تشخیص دادند که بمرض نادری مبتلا شده که بسیار سریع پیش میرود و عمرش بسیار کوتاه خواهد بود و حتی احتمال میرود سن او به بیست سالگی نرسد و میبایستی بر روی صندلی چرخدار حرکت کند. لذا آن دختر زیبا نصف عمرش را در صندلی چرخدار گذرانید و در سن شانزده سالگی وضع مزاجی او بقسمی بود که نمیتوانست تحصیل در مدارس معمولی را ادامه دهد.

اما کاترین علیرغم کسالت جسمانی خود با اتکاء نفسی که داشت بوسیله دوستانش که او را همراهی میکردند، سعی کرد ذوق هنری خویش را تقویت کند. به گالریهای هنری و سخنرانیها و تارو کنسرت و باله رفت و به تقویت ذوق نویسندگی خدا دادی خویش پرداخت تا آنکه یک نویسنده ماهر و هنرمند کارهای دستی ببار آمد. در آن موقع دختر جوانی بود بسیار زیبا و دارای کمالات پسندیده و هنرمند که چند جوان برای ازدواج با او آماده بودند و کاترین جوانی بنام کلیفورد<sup>(۲)</sup> هاکس تیبل را انتخاب کرد. در سال ۱۹۵۱ میلادی آن دو جوان به امر مبارک اقبال کردند و در سال ۱۹۵۵ ازدواج کردند و پس از ازدواج وارد خدمات امریه شدند.

(1) Mrs. Catherine Heward Huxtable

(2) Clifford Huxtable





کاترین در سمت عضو محفل روحانی تورنتو با فداکاری فراوان شروع به خدمت کرد و کم‌کم سخنران ماهری شد که در منزل خویش محافل و جلسات تبلیغی تشکیل میداد و سخنرانی میکرد. دوستان و آشنایان در گردش حلقه میزدند و با تائیدات الهی که همیشه شامل حالش بودا مرمیبارک را بجمع ابلاغ میکرد و با اخلاق ملکوتی و شادابی و همچنین ایمان و توکلی که در وجودش نهفته بود و نجابت ذاتی و زیبایی ظاهری و فضل و کمالش توأماً او را وجود مقدسی جلوه‌گر ساخته بود که جمیع دوستان تصدیق میکردند که کاترین نه تنها بهائی حقیقی است بلکه یکی از مقدسین است و شاهد بودند که در اثر پرتو اشعای که در وجودش ساطع میشد همه را مجذوب خویش میساخت و در هر جلسه و یا محفل که صحبت میکرد کلماتش در مستمعین تاثیر فوق العاده می‌بخشید و همگی او را نعمت الهی میدانستند که خداوند بآن جامعه ارزانی فرموده است تا متحریبان حقیقت را مجذوب امر الهی سازد.

پس از صعود مبارک حضرت ولی‌امرالله از آنجائیکه عشق مولای عزیز در قلبش شعله ور بود، برای رضای خاطر مبارکش، با روحانیتی زائد الوصف عزم مهاجرت کرد و پس از آنکه بر کسالت جسمانی خویش فائق شد، با اتفاق خانواده برای فتح نقطه بکری در سال ۱۹۵۷ به جزایر گلف<sup>(۱)</sup> مهاجرت کرد و در صفا ناپیت حضرت بهاء‌الله در آمدو جزیره‌ای که در شمال اقیانوس آرام قرار داشت دارای محفل مقدس روحانی گردید و این اولین محفل در جزایر گلف بود.

در همان اوقات که بچنین خدمت عظیمی موفق شده بود خداوند اجرا و رافرا موش نکرده در سال ۱۹۶۲ به او فرزندی عطا کرد و شادمانی آنها تکمیل شد.

(1) Gulf Islands

اما پس از اتمام نقشه دهساله با زهم آرام ننشست و برای شرکت در نقشه نهساله دوباره قلب آن زوج جوان بیش از پیش بطیش افتاد و کاترین دا و طلب هجرت به جزیره سنت هلن (زندانی و تبعیدگاه ناپلئون) گردید.

کاترین به یکی از دوستانش اظهار داشت علت اقدام به این امر خطیر این است که میدانم کمتر از دیگران برای خدمت وقت دارم و از آنجا شیکه تمام افکار خود را در عهد و میثاق الهی متمرکز کرده میل دارم که حیات و معاشش در امر الهی بحساب آید و اگر دعائی بدرگاه خداوند میکند همین است و بس.

باری بالاخره به آن جزیره بد آب و هوا که دارای شرایط خوبی نبود و فقط با فداکاری تحملش ممکن میگردد هجرت کردند و کاترین مانند سربازی فداکار برای افراشته نگاه داشتن علم امر الهی در سنت هلن قیام عاشقانه ای نمود که به صعودش منتهی شد.

در ۲۵ اکتبر ۱۹۶۷ میلادی نوزده ماه پس از استقرار در جزیره سنت هلن در سن ۳۵ سالگی بعالم بالاشتافت و در حالیکه تا آخرین دم حیاتش با دلگرمی و شوق واقعی میزیست و با عشق الهی قلبش در مساز بود در کمال شادمانی در ملکوت ابهسی ما وی گرفت.

(۱)  
۶ - آلیس باربارا می جانسن  
(۲)  
فاتح موروکوی اسپانیائی

این خانم فداکار که در روحانیت و جانفشانی یکی از وجودات نادر و کم نظیر بشمار میرفت در سال ۱۹۰۰ میلادی تولد یافت و پس از اقبال به امر الهی در جرگه عشاق این آئین اعظم درآمد. بقسمیکه در سال ۱۹۵۳ بمحض اعلان جهاد جهانی ندای مولای شفقش را بیک گفت و بمقام مهاجر و فاتح موروکوی اسپانیائی نائل گردید و بلقب نایب حضرت بهاء الله ملقب شد و با علاقه وجدیتی که برای استقرار امر الهی در آن نقاط مبذول میداشت مورد عنایت هیکل مبارک بود و توانست با شخصیت روحانی و پرمحبت و دوست داشتنی خویش در عده زیادی نفوذ کند و با شناساندن تعالیم الهیه و تعلیم تساوی نژادهای مختلفه عالم تعداد کثیری را در ظل امر مبارک درآمد.

آلیس با وجود نداشتن سلامت کافی و ضعف مزاج با علاقه و ایمان قوی توانست با موفقیت کامل تحمل رنجها و مشقات نماید و به نقاط مهاجرتی مختلفه ای هجرت کند.

باری موفق شد به چندین کشور در دستمانند سوئیس، ایتالیا و جزایر کاناری هجرت کند. او مدت ها علم امر الله را در آن نقاط برافراشت و به تشکیل محافل روحانیه اقدام نمود و همچنین برای کمک به مهاجرین دیگر برای استقرار امر الله و تشکیل محفل به محل های مختلفه رفت و در زیر سقف هایی که چکه میکرد خوابید و سردر بستر سخت و بدون بالش و تشک گذارد ولی هیچکدام از نا ملایعات وارده و سختیها و مشقات، چه

(1) Alyce Barbara May Janssen

(2) Spanish Morocco



حشراتی که در کف اطاق می‌دیدند و دقیقه‌ای او را راحت نمی‌گذاردند و چه هوای نامساعد جزا ثروسرما و گرمای طاقت فرسا، هیچ‌کدام او را از هدفی که داشت بازنمی‌داشتند و آنطوریکه دوستان مهاجر آن‌امه مخلصه حکایت کرده‌اند روحانیت و مقاومت و ثبات و پایداریش سرمشق بزرگی برای مهاجرین دیگر قرار داشت و جمیع از صفات رحمانی و محبت و ضمیمیت و فداکاری او الهام می‌گرفتند.

بالاخره در دسامبر ۱۹۶۴ که سفری به آمریکا کرده بود در سن ۶۴ سالگی در سانتا روزای<sup>(۱)</sup> کالیفرنیا زندگانی خاکی خویش را بآنها رسانید و جمیع خویشان و بستگان در عزایش گریستند و فرزندان عرب و اسپانیایی او در جزا ثرمختلفه مادر مهربانی را که مدت‌های زیادی برگردش حلقه زده بودند و داستانهای او را که بزبان اسپانیولی شکسته ادا می‌شد، شنیده بودند، از دست دادند و همچنین کسانی که از معلومات امری او کسب فیض کرده بودند و یا بوسیله وی در ظل این آئین اعظم وارد شده بودند، همه و همه از شنیدن خبر درگذشتش دچار اندوه فراوان شدند ولی جمیع دلخوش بودند که با داشتن تاج افتخار به ملکوت ابهی صعود کرده.

---

(1) Santa Rosa California

(۱)  
۷- میسز ماری سیوکا هالملاند

(۲)  
نایت حضرت بهاء الله، فاتح جزیره ساردینای ایتالیا

"از صعود ماریا سیوکا هالملاند، نایت حضرت بهاء الله، در غروب روز کنفرانس مدیترانه ای متاثر شدیم... باشد که ثبات و پایداری طولانی او بیش از پیش الهام بخش کسانی که در محیط مدیترانه قویا مجاهدت میکنند، گردد." (ترجمه)

بیت العدل اعظم

این قسمتی از پیام بیت العدل اعظم الهی است که اظهار امیدواری میفرماید که ثبات و پایداری وی در امر هجرت سرمشق دیگر مهاجرین واقع شود.

ماری آن امه مومنه مخلصه در سال ۱۹۲۹ در یک خانواده مهاجر ایتالیائی در شهر فیلا دلفیا تولد یافت. شش ساله بود که مادرش در اثر مرض سل درگذشت و پدرش با وجود داشتن مذهب کاتولیک مصلحت دانست که سه طفل خود را به پرورشگاهی که بوسیله راهبه های پرتستانی اداره میشد بسپارد تا بلکه توجهی را که او نمیتوانست برای آنها انجام دهد در آن پرورشگاه بطور احسن انجام گیرد و اطفالش به بهترین وجه تربیت شوند. لذا ماریا در سن نوجوانی دختری شدمبادی آداب و اخلاق و دارای عقائد مذهبی بسیار قوی که در اثر زندگی با کودکانی که از طبقات مختلف بودند دیگری نژادها و طبقات را آموخته بود و چون با اندازه کافی رشد کرده بود. در موقع بازگشت به خانه پدر و ورود در اجتماع از دیدن زشتی و نادرستی و تعصبات بین مردم خاطر حساسش آزرده گردید زیرا در زمان کودکی

(1) Mrs. Marie Ciocca Holmlund

(2) Cagliari Sardinia

دنیا ئی پاک و مقدس را در نظر مجسم میساخت و اکنون عالم دیگری را در اطرافش میدید. بنابراین هاله‌ای از غم بر رویش سایه افکند و چشمان شفافش که همیشه شاد و آفرین بود در اثر مشاهده بی‌عدالتی‌ها فروختگی دیگری داشت و بنظر میرسید که در این دنیای جدید سرگردان شده و در جستجوی عوالم دیگری است.

پس از اتمام تحصیلات دوره متوسطه و یک دوره منشیگری تصادفا در دفتر مسترال وود رول<sup>(۱)</sup> مشغول کار شد و با نام امر الهی آشنا گردید و در اثر دوستی و معاشرت با ایشان و خواهش جسی واتل بالاخره در سن نوزده سالگی چیزی را که طلب میکرد یافت و بنا بر این در سال ۱۹۴۹ بشرف ایمان مفتخر شد و آنچنان منجذب و مشتعل گردید که آرزو میکرد به تمام نقاط دنیا سفر کند و ندای یا بهاء الابهی را بگوش جهانیان برساند بالاخره در اثر رفتن و آمدن منزل خانواده رول که محل اجتماع مبلغین بود دارای معلوماتی کافی و عشق فوق العاده به اطاعت از مولای توانا گردید و در سال ۱۹۵۳ که جهاد جهانی هیکل مبارک اعلان شد، برای فتح کاک لیاری<sup>(۲)</sup> که مرکز ساردنی<sup>(۳)</sup> ایتالیا است دا و طلب شد و در حقیقت بوطن و والدین خود ایتالیا با زگشت و از لسان مبارک بمقام نایب حضرت بهاء الله ارتقاء یافت.

گرچه ماری زبان ایتالیایی را بخوبی نمیدانست و ابتدا دچار زحمت شد ولی عشق و علاقه به این آئین اعظم و دارا بودن خلق و خوی رحمانی او را واداشت که با اراده قوی برای نیل بمنظور خویش یعنی استقرار امر الهی در آن نقاط بکوشد لذا بدون توجه به اطرافیان شروع به تبلیغ امر الله کرد و

(1) Mr. Elwood Revell

(2) Cagliari

(3) Sardinia





سپس بتدریس زبان انگلیسی مشغول شد و عده زیادی داوطلب آموختن زبان شدند. بدینوسیله پس از مدتی صدها کودک با تفاق والدینشان محذوب آن فرشته رحمانی گردیدند و سپس ماری گویان در حوال او جرگه زدند. بنحویکه نامش در جزیره معروف شد.

ماریا گاه به تنهایی و گاه با تفاق مبلغین سیاری که به آن دیار میرفتند به نقاط مختلفه جزیره رفت و راجه رحمان را منتشر ساخت اما متأسفانه مدت زیادی گذشت و در آن جامعه نفسی برای قبول تعالیم الهی مشاهده نگردید. مدت نه سال در آن جزیره تنها بود و فقط دلش به عنایات و نامه های تشویق آمیز هیکل مبارک حضرت ولی عزیز امرالله خوش بود و سپس گاه گاه یکی دو نفر مبلغ بطور موقت به آن جزیره رفت و آمد کردند و همچنین گاه از زیارت ایادی امرالله جناب جیاگری و خانم ایشان بهره مند میشد و آنها را مانند پدر و مادر خویش میدانست لذا در اثر تشویق آن وجودات با استقامتی فوق العاده بکار خویش ادا می داد و برای موفقیت خویش به دعا و مناجات پرداخت.

تا آنکه پس از سیزده سال به آرزوی خود رسید یعنی در سال ۱۹۶۶ خانمی به امر مبارک اقبال نمود و پس از آنهم عده دیگری پی در پی وارد شدند و نام خود را ثبت کردند و پس از تکمیل جمعیت بهائی و اطمینان اینکه بذرا امرالله در آن نقطه کاملاً افشانه شده و شمر داده، با خاطری آسوده برای زیارت اعتبار مقدسه به ارض اقدس شتافت.

البته ازدواج و تولد یک دختر و یک پسر او را به شادمانی و سرور کامل رسانید و خوشبختی او و چندان شادمانی بدون آنکه کسی ملتفت باشد، بطور ناگهانی از عالم بالا ندای رجوع شنید و سلامت خویش را از دست داد و اطباء که زندگانی او

را بیش از یک ماه پیش بینی نمی‌کردند دستوراً استراحت دادند ولی او نه چندان عاشق بود که بتوان وصف کرد. در کنفرانس پالرمو سال ۱۹۶۷ دقیقه‌ای آرام‌ننشست و در حالیکه مشغول خدمت به میهمانان عزیز بود، ندای ملکوت ابهی را بیک گفت و بعالم بالاشتافت.

(۱)

۸ - میسز سارا ام کنی

(۲)

نایت حضرت بهاء الله ، فاتح جزائر مادیرا

"از خبر درگذشت نایت حضرت بهاء الله سارا کنی خادمه جانفشان امرالد و مهاجر شجاع مادیرا متأثر شدیم . کسیکه در سمت عضو اولین محفل ملی فرانسه مساعی فداکارانه ای انجام داد و با ثبات و وفاداری حمایت از عهد و میثاق الهی را متقبل شد و اساس و بنیان آن مؤسسه را در جامعه ملی فرانسه مستحکم و مستقر ساخت . به بستگانش اطمینان دهد در اعتبار مقدسه برای ترقی و تعالی روح وی در ملکوت ابهی دعا میکنیم از محفل ملی فرانسه درخواست میشود محافل تذکرشایسته ای بیاد مشا را لیه منعقد سازند ." (ترجمه)

بیت العدل اعظم

این تلگراف مهیمن که پس از صعود میسز کنی مخابره گردید ، مقام آن خادمه درگاه الهی را برای جمیع احباء عیان ساخت و از صعودش متأسف شدند .

سارا کنی در بیستم مارچ سال ۱۹۰۰ میلادی در امریکا متولد شد و از دانشگاه استانفورد فارغ التحصیل شد و در لوس آنجلس موفق به ایمان گردید و از آنجا شیکه شوهرش مستر کنی در مقام سناتور از شهر لوس آنجلس و دادستان کل ایالت کالیفرنیا و قاضی دیوان عالی خدمت میکرد ، میسز کنی توانست در معاشرت با اشخاص سرشناس امر مبارک را به افراد مهم مملکتی و رهبران خارجی ابلاغ کند و همچنین در موقع تشکیل سازمان ملل متحد در سانفرانسیسکو که میسز کنی در آن تشکیل

(1) Mrs. Sara M. Kenny

(2) Madeira



فعالیت میکردا مرالهی را به عده زیادی از خارجیان شناسانید ولی خیلی مایل بود که بتواند خدمات بیشتری به مرالهی بنماید. لذا از هیکل مبارک حضرت ولی امر الله طلب کمک کرد. هیکل مبارک در ۱۳ مارچ ۱۹۴۴ توسط منشی خود به او نوشتند از آنجا ئیکه شوهرش مرد برجسته و قابل است، ایشان با دید بیشتر وقت خویش را وقف شوهر نماید و بگذارد که خدمات تشکیلاتی را دیگران انجام دهند. البته هیکل مبارک مستر کنی را که هرگز نامش در دفاتر بھائی تسجیل نشده بود، مرد برجسته ای خطاب فرموده بودند و این باعث مسرت خاطرش گردید و در مدت زمانی که همسرش موفق بخدماتی بود، او هم بسهم خویش در موقعیت های بخصوصی خدمات برجسته ای انجام میداد و از آنجا ئیکه میسز کنی ناطقی برجسته و دارای معلوماتی کافی بود در جلسات تبلیغی و تشکیلات امریه بخدماتی موفق شد و احبای الهی از وجودش کسب فیوضات معنویه نمودند و در محافل روحانیه سا نفرانسسکو و لوس آنجلس و لحنه های تبلیغی ملی و در حوزه غرب ایالت ها وائی و آلاسکا در نمایندگی کانوشن ملی از ایالت کالیفرنیا خدمات شایانی انجام داد. و در سال ۱۹۵۳ که هیکل مبارک نقشه ده ساله را طرح فرمودند و احباء را برای فتح جزائر بگردرجهاد جهانی صلاح زدند، سارا کنی دیگر توقف را جایز ندانست و با تفاق مادرش الادا فیلد<sup>(۱)</sup> بطرف ما دیرا حرکت کرد و به لقب نایت حضرت بهاء الله مفتخر گردید.

پس از چندی در جون ۱۹۵۴ با اجازه هیکل مبارک به نیسس فرانسه عزیمت کرد و منشاء خدمات گردید و در سال ۱۹۵۷ موفق به زیارت مولای توانا و زیارت اعتبار مقدسه شد و بیش از پیش مقام و شخصیت مولای عزیزش را درک کرد و شیدائی وجود مقدسش

(1) Ella Duffield

شد. در سال ۱۹۵۸ که محفل روحانی ملی فرانسه تشکیل شد  
بعضویت محفل مقدس ملی انتخاب و در سمت نائب رئیس  
محفل خدمت کرد و در آن مواقع بود که وجودش برای تحکیم  
عهد و میثاق الهی پس از صعود مبارک در کشور فرانسه بسیار  
ضروری بود آنچنانکه بیت العدل اعظم وفاداری و حمایتش  
را از عهد و میثاق در آن مواقع حساس ستودند.

میسیزکنی در انتهای نقشه ده ساله پس از هفت سال که شوهرش  
را ملاقات نکرده بود، بوطنش آمریکا بازگشت. اما علاوه بر  
واقعۀ صعود مبارک که او را آنچنان متالم ساخته بود، نقض  
چند نفر از دوستانی که آنها را قبلاتحسین میکرد و واقعۀ  
اسفناک دیگری بود که ایشان بدوستانش نوشت " گمان  
نمیکنم دیگر بتوانم زندگی کنم."

بالاخره در سپتامبر ۱۹۶۸ که با تفاق شوهرش به اروپا رفته  
بود در لندن به ملکوت ابهی صعود کرد و در چند قدمی مرقد  
مبارک حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه مدفون گردید و  
مورد عنایات والطف بیت العدل اعظم الهی واقع شد و به  
دستور آن معهدا علی محافل تذکریادش منعقد گردید.

۹- میسیزلویس دروگان لارنس (۱)

نایت حضرت بهاء الله، فاتح جزائر لافوتن (۲)

" از خیر درگذشت لویس لارنس نایت فداکار حضرت بهاء الله محزون شدیم. خدمات او در استقرار امر الهی در جزائر لافوتن فراموش نشدنی است. دراعتاب مقدسه برای ارتقاء روح منیرش در ملکوت ابهی دعا میکنیم. " (ترجمه)

بیت العدل اعظم

این مهاجر فداکار لویس دروگان که در تلگراف فوق مسورد عنایات آن معهدا علی واقع شده در سال ۱۹۰۵ میلادی، در وینچستر<sup>(۳)</sup> ما سا چوست تولد یافت. پس از اتمام دوره عالی پرستاری بخدمت بیماران در نقاط مختلفه قیام کرد و در سال ۱۹۲۶ بسرپرستی شیانه بیمارستانی منصوب شد و مدت دو سال در قسمتهای جنوبی ایالات متحده مشغول خدمت بود و از آنجا نیکه آرزو داشت بیشتر مردم را بشناسد و از عقائد و مذاهب آنان اطلاع حاصل کند در اوقات فراغت به سفرهای میرفت و به تفحص میپرداخت تا آنکه مقصود را یافت و در ظل این آئین اعظم در آمد و عطش روحانی او فرونشست.

در سال ۱۹۴۲ لویس با مستر گوستا ووس لارنس<sup>(۴)</sup> در کالیفرنیا ازدواج کرد و خانه خود را برای تشکیل محافل و مجالس و اجتماع اعیان اختصاص داد و پس از آنکه در مدرسه تابستانه گرین ایگر معلومات امری خود را تکمیل کرد، عضو فعال

(1) Mrs. Loyce Drugan Lawrence

(2) Lofoten Islands

(3) Winchester

(4) Gustavus G. Lawrence





تشکیلات امریه گردید و در سمت عضو هیئت تحریریه کتب عالم بهائی خدمت کرد.

شوهرش گرچه در ظل امر مبارک نیا مدولی هرگز از ملاقات دوستان بهائی و تشکیل مجالس و محافل در منزل خود آزرده خاطر نبود.

در سال ۱۹۵۱ مسترلارنس از عالم رفت و میسز لارنس خود را برای خدمات بیشتری آماده ساخت. لذا پس از آنکه در کنفرانس بین القارات استکهلم در جولای ۱۹۵۳ شرکت کرد و همچنین در ماه اکتبر همان سال به کنفرانس آسیائی نیو دهلی رفت ندای مولای توانا را برای فتح نقطه بکری دور افتاده لبیک گفت و هجرت به جزائر لافوتن را تقبل کرد و فوراً عازم آن جزائر شد و در اسوا لوائر<sup>(۱)</sup> مستقر گردید و قلب مولای عزیزش را مسرور کرد و به لقب نایب حضرت بهاء الله ملقب شد.

در کمال خوشروئی و محبت با خلقی رحمانی به نشر نفعات پرداخت و دوستان زیادی را در خود جمع کرد و بالاخره پس از تشکیل محفل روحانی برای تاسیس محفل روحانی ملی نروژ مسافرتهای تبلیغی به ممالک اسکاندیناوی نمود و در مدارس تابستانه و دیگر تشکیلات امری بخدمات شایانی اقدام کرد و آنقدر فعالیت مینمود که مورد تحسین هیکلمبارک واقع شد و پس از تشرف بحضور مبارک برفعالیت خویش افزود و آنچه که حضرت ولی عزیز امرالله راجع به مستقبل امر در ممالک شمالی بشارت داده بودند او را میداشت که بیشتر برای پیشرفت امرالله کمک و مساعدت نماید. لذا در ممالک اسکاندیناوی دائماً در سفر و حرکت بود.

ولی از آنحائیکه هوای سرد شمال کره زمین بحالش مناسب

(1) Svolvaer

نیو سلامت خود را از دست داد .

اما آن خانم جانفشان و خدمت‌پا روی گشاده به خدمات وسیعش ادامه میداد تا آنکه احباء توصیه کردند مدتی به ممالک گرمسیر برود . لذا دوباره به آفریقا بازگشت و پس از ملاقات‌هایی با دوستانی که در آفریقا مهاجر بودند ، به محل مهاجرتی خویش اسوال و اثر رفت اما دائمی در حرکت بود . یکبار هم برای پرستاری عمه خود که به مرض سرطان مبتلا شده بود یک سال را در آمریکا گذراند ولی پس از درگذشت عمه اش بمحل مهاجرتی خویش بازگشت و در سفر دیگر خود به آمریکا به مشرق الاذکار و ولیمت رفت و با دوستان بهائی کسانی که به زبانهای اسکانندیناوی آشنا بودند ملاقات کرد و آنها را برای هجرت به آن نقاط آماده کرد و برای تشویق مهاجرین نقاط سرخپوستان به نقاط مختلفه سفر کرد و احبای دور افتاده در آن نقاط را مسرور و شاد ساخت .

در سال ۱۹۶۸ از نروژ در سمت عضو محفل روحانی ملی برای شرکت کانونشن جهانی و انتخاب دومین دوره اعضای بیت العدل اعظم به ارض اقدس رفت و بازگشت .

در همان سال قرار بود در کنفرانسی که در سیسیلی ایتالیا تشکیل میشد ، شرکت کند ولی دوستانش او را نیافتند . پس از آنکه پیام‌هایی فرستادند خبر یافتند که لوئیس عمل جراحی داشته . دوست عزیزش فوراً با اتفاق خواهرش بطرف نروژ حرکت کردند ولی خیلی دیر شده بود . جز دعا کار دیگری نمیتوانستند انجام دهند . حتی دوستان آفریقائی خواستند او را به سوال و اثر ببرند ولی حرکت غیر ممکن بود و او بایش بکلی تحلیل رفته بود و دوستان بخدمتش قیام کردند . دعا های شفا تلاوت نمودند ولی اراده الهی چیز دیگری

بود .

بالاخره در نهایت استقامت و عشق الهی در حالیکه از خداوند  
سپاسگزاری میکرد که آنهمه درد و رنج در سیل الهی به او  
عطا کرده و شاید این باعث گشایشی برای فتح قلوب در آن  
صفحات باشد، در روز ۱۸ دسامبر ۱۹۶۸ در سن ۶۳ سالگی  
بملکوت ابهی شتافت .

(۱)

هـ - میس اولین باکستر

(۲)

نایت حضرت بهاء الله، فاتح جزایر کانال

"از خبر صعود نایت حضرت بهاء الله اولین باکستر عمیقانه محزون شدیم. در بین اولین دسته مهاجرین نقشه شش ساله خدمات طولانی و پرازوفای مشارالیهادر جامعه بهائیهی بریتانیا باعث میشود که نمونه و سرمشق فداکاری و ثبات گردد. مطمئن باشید در اعتبار مقدسه برای ترقی روحش دعا میکنیم." ( ترجمه )

بیت العدل اعظم

این تلگراف منیع در محفل تذکری که بیاد میس اولین منعقد شده بود بسمع احبای الهی رسید و جمیع برای بقای روح آن خانم فداکار و خادمه جانفشان دعا کردند.

میس اولین باکستر در حدود سال ۱۸۸۳ میلادی تولد شد. از آنجا ئیکه والدینش مبلغین سیار مسیحی بودند در سن نسه سالگی او را به خانواده دیگری از بستگانش سپردند و آن طفل دور از پدر و مادرش پرورش یافت و این جدائی در او تا ثیری زیاد گذارد و دارای طبعی حساس و روحی کنجکا و در عین حال متکی بنفس با آمد که دارای عطش روحانی عمیق بود.

میس باکستر پس از آنکه از دانشگاه شفیلد<sup>(۳)</sup> فارغ التحصیل شد، از آنجا ئیکه جوان فاضله و دانشمندی بود، از مطالعه کتب به حقیقت حضرت بهاء الله پی برد و در سال ۱۹۲۳ قبل از اینکه با فردی از احباء ملاقات کند، تصدیق امر مبارک نمود

(1) Evelyn Baxter

(2) Channel Islands

(3) Sheffield

و شروع به خدمت به امرالهی کرد و با از خودگذشتگی و فداکاری فراوان در مقام یک معلم و موسس و مهاجر خدمات فائقه‌ای انجام داد و در محفل روحانی لندن و سپس در محفل روحانی ملی جزایر انگلستان سالها خدمت کرد.

اولین فردی بود که در طی نقشه شش ساله از سال ۱۹۴۴ تا سال ۱۹۵۰ میلادی ابتدا به برمیנגام<sup>(۱)</sup> و سپس به ناتینگهام<sup>(۲)</sup> و بعد به هاو<sup>(۳)</sup> و آکسفورد<sup>(۴)</sup> و کاردیف<sup>(۵)</sup> هجرت کرد و هرگاه که ندائی برمیخواست و کمکی طلب میکردند آن خادمه‌برازنده با شیفتگی فراوان قیام میکرد و در همه احوال خود را مسئول احساس میکرد چیزی نگذشت که به منظور سلامت خویش زودتر از وقت معمول از شغل تدریس خود را بازنشسته کرد و در حالیکه در یک پانسیون کوچک در کمال صرفه‌جویی با حقوق تقاعد زندگی میکرد خود را وقف خدمت امرالهی نمود و اوقاتش را صرف اعلاء امرالله کرد.

بالاخره روزی هم به آرزوی خویش رسید و توانست مخارج زیارت ارض اقدس را تهیه کند و در اعتبار مقدسه سربرآستان مبارک نهاد و آرزوی وصول رضای محبوب را نمود و این ادعیه خالصه مورد قبول واقع شد.

در سال ۱۹۵۳ که جهاد روحانی اعلان شد برای فتح جزایر کانال و تشکیل محفل روحانی در آن نقاط بکر، تاج مهاجر فی سبیل الله را بار دیگر بر فرق خود نهاد و از لسان مبارک به لقب نایت حضرت بهاء الله ملقب شد.

در جزایر کانال در جزیره جرسی<sup>(۶)</sup> مستقر گردید و با مجاهدات

(1) Birmingham

(2) Nottingham

(3) Hove

(4) Oxford

(5) Cardiff

(6) Jersey



فراوان به نشر نفعات پرداخت و موفق به خدمات عالیّه شدو  
با وجود آنکه هفتاد سال از عمرش میگذشت از فعالیت  
خودداری نمیکرد .

تا آنکه امر الهی را در آن جزا ئر منتشر کرد و نامش در ردیف  
فاتحین با ثبات که تا آخر حیاتش در پست خود باقی بود ، ثبت  
شد .

بالاخره در ۲۱ آگوست ۱۹۶۹ بعالم بالا صعود کرد . اما ثمره  
فداکاریهای آن نفس زکیه و جانفشانیهای آن خادمه برا زنده  
در سال ۱۹۷۲ عیان و در آن رضوان محفل روحانی جرسی تشکیل  
شدو باعث فرح و انبساط روح آن متصاعده الی الله در عالم  
بالا گردید .



۱۱- میس گلادیس آیرن پارک (۱)

نایت حضرت بهاء الله، فاتح جزایر سوساییتی (۲)

(۳) میس گلادیس در بالارت ویکتوریای استرالیا متولد شد. طفل کوچکی بود که والدینش به لانستون<sup>(۴)</sup> تاسمانیا نقل مکان کردند. گلادیس در آن مکان پرورش یافت و از آنجائیکه در زمان کودکی علاقه و دلسوزی بخصوصی نسبت به بیماران از وی بظهور میرسید، مقدمه‌ای بود برای تحصیل پرستاری وی لذا پس از اتمام مدرسه پرستاری خود را وقف مرضانمود و علاوه بر آنکه در بیمارستان لانستون خدمت کرد، بعدها در بیمارستانهای لندن و نیوزلاند به مقاماتی دست یافت و فرد موثری گردید.

در آن زمان که وجودش باعث شفاء بیماران بود و در کمال مهر و محبت به مرضا رسیدگی میکرد هرگز نمیدانست که روزی موفق به شفای روحانی نفوس درمانده خواهد شد و این را هنگامی درک کرد که در لانستون بوسیله پرستار دیگری بنام گرتا لامپریل<sup>(۵)</sup> که اولین بهائی تاسمانیا بود به امر مبارک اقبال کرد و از آن پس آن دو پرستار که هر دو دوران بازنشستگی را طی میکردند مانند دو خواهر با علای امر الهی قیام کردند.

در سال ۱۹۵۳ میلادی گلادیس خدمت در حظیره القدس سیدنی استرالیا را قبول کرد و مشغول خدمت شد که ندای هیکل مبارک برای کمک به نقشه دهساله و شرکت در جهاد جهانی بگوشش رسید

(1) Miss Gladys Irene Parke

(2) Society Islands

(3) Ballart

(4) Launceston

(5) Cretta Lamprill

و با توافق میس گرتا دوست حقیقی و مادر روحانی خویش دا و طلب هجرت به تاهیتی<sup>(۱)</sup> شدند و در جزایر سوسایتی مستقر گردیدند و بنا بر این آن دو وجود منزله و فداکار را هیکل مبارک به لقب نایت حضرت بهاء الله مفتخر فرمودند.

گلادیس و دوست عزیزش در جزایر از موفقیت تبلیغی کاملاً برخوردار بودند ولی از آنجا که تبعه استرالیا بودند و مقامات فرانسوی بیش از سه ماه اجازه اقامت آنها را تمدید نمی کردند، پس از چهار بار که از آن جزیره به نقاط دیگر رفتند و بازگشتند مقامات مربوطه بواسطه حسن سلوک آنها چهارمین اجازه اقامت را به مدت شش ماه تمدید کردند. لذا در این شش ماهه آخراً فعالیت شدید به تبلیغ پرداختند و حتی توانستند کمکهای تبلیغی به جزایر کوک<sup>(۲)</sup> بنمایند و خداوند هم پاداش آنهمه زحمات را خیلی زود عطا کرد و آن دو طیر آشیان الهی شاهد تشکیل اولین محفل روحانی در جزیره تاهیتی گردیدند. اما بالاخره مجبور به بازگشت شدند.

میس گلادیس در خانه زیبایی که در لانستون داشت مستقر گردید و برای توسعه امر الهی در آن محل کوشش نمود. محافل تبلیغی و کلاسهای معلومات امری در خانه خود دائر کرد و به تشکیل کنفرانسهای متعددی پرداخت و راجع به این آئین اعظم صحبت کرد. بطوریکه حضوراً و در آن شهر کاملاً ضروری و مفید مشاهده میشد و همانطوریکه قبلاً رز و کرده بود که از آن پس به شفای درد مندان روحانی بکوشد با اعلاء کلمه الله بمنظور خویش نائل شد.

گلادیس در سال ۱۹۶۲ دوباره عزم هجرت کرد و با توافق گرتا به دون پورت<sup>(۳)</sup> که احتیاج مبرمی به وجود اعضای برای تشکیل

(1) Tahiti

(2) Cook Islands

(3) Devonport



محفل داشت هجرت کرد و آنقدر در آن محفل باقیماند و به فعالیت خویش ادامه داد تا آنکه جا معه بهائی آن نقطه کا ملا قوی شد. ولی در آن موقع وجود آن خادمه امرالهی در لانستون بیشتر ضروری بنظر رسید. لذا بخانه خود با زگشت و دوره خدمات گذشته خود را تمام نمود.

با اواخره روزی رسید که گلادیس پیشرفت سنی خود را کا ملا احساس میکرد ولی با زهم نا ر خدمت و تبلیغ در وجودش مشتعل بود لذا این بار تسلیم سرنوشت شد و در سال ۱۹۶۷ میلادی آپارتمانی در قریه مخصوص پرستاران با زنشسته تهیه کرد و در آن مکان مستقر شد ولی در این دوران هم گلادیس در فکر استراحت نبود و آپارتمانش محل رفت و آمد نفوس گردید و با اتکاء به اینکه حضرت مولی‌الوری در زمان سالخوردگی به مسافرت‌های تبلیغی اقدام فرمودند، آنی استراحت نداشت و با شوق و ذوق به تبلیغ امرالهی قیام نمود.

تا آنکه در آگوست ۱۹۶۹ حیات خاکی گلادیس پس از بیماری مختصری پایان یافت و بملکوت ابهی شتافت و در یکی از دو مرقدی که آن دو یار یکدل برای خویش تهیه کرده بودند، آرامید. در حالیکه دوست عزیزش هم انتظار میکشید روزی به او بپیوندند و در آ را مگاه ابدی نیز انیس و مونس یکدیگر باشند.

(۲)  
نایت حضرت بهاء الله، فاتح جزائر سوسایتی

"دریافت خبر صعود نایت حضرت بهاء الله گرتا لامپرل اولین  
مؤمن تاسمانیا و عضو قدیم محفل روحانی ملی استرالیا باعث  
تاثیر گردید. خدمات فداکارانه او در جامعه استرالیا و جزائر  
آن با محبت در خاطرها خواهد ماند..." (ترجمه)

بیت العدل اعظم

میس گرتا در ۲۶ سپتامبر ۱۸۹۰ میلادی در هابارت<sup>(۳)</sup> پایتخت  
تاسمانیا متولد شد و در سنه ۱۹۲۴ که خبر این ظهور اعظم را از  
مستردان و میسز دان در جلسه کنفرانس شنید گفت این همان  
چیزی است که مدتها انتظارش را داشت و بخاطر آورد که چگونه  
در سالهای بین ۱۹۰۸ و ۱۹۱۲ از مادرش شنیده بود که در  
روزنامه های محلی نوشته بودند در موزه بریتانیا نوشتجاتی  
هست از مردی شرقی که اظهار میدارد پیغمبر این عصر است.  
البته این اطلاع که مادرش به او داده بود مربوط بزمان گذشته  
و بکلی آنرا فراموش کرده بود ولی اکنون با صحبت های میسز  
دان و مستردان دیگر برای او ابهامی باقی نماند و بلافاصله  
مومن شد و اول مومن تاسمانیا لقب گرفت و بعدها بنام مادر  
تاسمانیا نامیده شد.

گرتا پس از اقبال تصمیم گرفت خیر این نباء عظیم را بگوش  
قریب و بعید برساند و در اواخر همان سال میس مارثا روت به  
تاسمانیا رفت و در جلسه ای در هابارت سخنرانی کرد و گرتا

(1) Miss Gretta Stevens Lamprill

(2) Society Islands

(3) Hobart

از ملاقات آن مبلغه فداکار که سر حلقه مبلغین و مبلغات نام داشت بیش از پیش مشتعل شد و پس از آنهم با ردیگر میس مارتا روت و میسزدان به آن نقاط سفر کردند و با گرتا ملاقات نمودند و این امر باعث شد که او برفعالیت خویش بیفزاید. بنا بر این گرتا قیامی عاشقانه را شروع کرد و در هر گوشه‌ای از قسمت‌های مختلفه آن دیار طی اسفار متعدد بذرا الهی را در قلوب صافیه افشانید.

ولی پس از مدتی بواسطه حوادثی که در خانواده اش روی داد که منجر به اشکالات مادی شد تصمیم بداشتن شغلی گرفت که بتواند بخدمت‌اش درتاسمانیا ادامه دهد.

با وجود آنکه صاحب صدای خوبی برای خواندن اپرا بود، شغل پرستاری را انتخاب کرد. لذا به سمت پرستار در حوزه بهداشت عمومی تاسمانیا مشغول شد و خیلی زود به مدیریت مدرسه طب خواهران روحانی منصوب گردید و در این دوره خدمت هم موفقیتی عظیم نصیبش بود و از آنجا نیکه شغل او ایجاب میکرد که به قسمت‌های مختلفه تاسمانیا مسافرت کند، اندکی اهمال و سستی را جایز ندانست و سعی فراوان کرد و به نشر نفعات پرداخت که میتوان اقرار کرد، میس گرتا در رویاندن شجره‌های الهی درتاسمانیا سهم بسزائی داشته است.

در سال ۱۹۴۴ محفل روحانی در هابارت تشکیل شد و گرتا اولین منشی محفل آن دوره بود. هیکل مبارک حضرت ولی امرالله بواسطه منشی خویش مرقوم فرمودند که زحمات و فداکاری‌های گرتا قابل تقدیر است و به او اطمینان دادند که حضرت عبدالبهاء از عالم بالاها هدایات فداکارانه اش میباشند و اجر زحمات او را خواهند داد و بالاخره گرتا به سمت منشی محفل ملی استرالیا بخدمت‌اش ادامه داد.



اما مهمترین قسمت حیات گرتا واقعه هجرت های او پس از بازنشستگی است . ابتدا پس از اعلان جهاد جهانی در سال ۱۹۵۳ موقعیکه منشی محفل استرالیا بود از هیکل مبارک اجازه خواست برای فتح جزیره بکری قیام کند . لذا با کسب اجازه تلگرافی گرتا با تفاق گلادیس آیرن پارک پرستاری که با هم عهد دوستی بسته بودند به هائیتی رفتند و در جزائر سوسایتی مستقر شدند و بمقام نایت حضرت بهاء الله نائل شد .

خدمات آن نفس زکيه در سن شصت سالگی در جزائر هائیتی بسیار قابل اهمیت میباشد . با وجود آنکه چندین بار بسختی و یزای او را تمدید کردند با زهم دست از استقامت برنداشت بلکه آن واقعه را وسیله ای میدانست که خداوند او را موفق گردانید در موقع رفت و برگشت هاندای امرالله را در نیوزلاند و راراتونگا<sup>(۱)</sup> و جزائر کوک<sup>(۲)</sup> مرتفع سازد .

با ردیگر در سال ۱۹۶۳ که وجود آنها در تاسمانیای شمالی لازم بنظر رسید بدون درنگ در دون پورت اولین محفل روحانی را تشکیل دادند و هنگامیکه دیگر سن آنها به هفتاد رسیده بود و جمعیت بهائی دون پورت به دوازده نفر بالغ شد با اصطلاح احبای آن روز که آن دودوست را خواهر دوقلو میخواندند به لانستون برگشتند و دوباره تبلیغ را از سر گرفتند .

در سپتامبر ۱۹۶۹ که دوست عزیزش میس گلادیس آیرن صعود بملکوت ابهی نمود ، قلبش شکست و آرزو داشت که هرچه زودتر به او پیوندد .

در دو سال دیگر آخریا تش کم کم حافظه اش ضعیف شد حتی کمتر

(1) Rarotonga

(2) Cook Islands



اتفاق می‌افتاد دوستانش را که بعیادتش به بیمارستان  
میرفتند بشناسد. اما دیانت بهائی را فراموش نکرده بود  
هنگامیکه در سال ۱۹۷۱ که در سن هشتاد و یکسالگی بود با او  
مصاحبه‌ای کردند که ضبط شد، از او پرسیدند:  
آیا پیغمبی برای بهائیان آتیه دارید؟  
جواب داد: "با استقامت پیش بروید."  
صعودش در سال ۱۹۷۲ اتفاق افتاد و در محلی که خود تهیه کرده  
بود و نزد خواهر عزیزش بخواب ابد فرورفت.

۳- میسیز جین گوندالین (۱)

نایت حضرت بهاء الله فاتح جزیره کیپ برتون (۲)

جین گوندالین در سوم فوریه سال ۱۹۱۱ تولد شد و در سال ۱۹۴۰ در آرمسترانگ کلمبیای بریطانیایی به امر مبارک اقبال نمود و در سال ۱۹۴۱ با مستر فردریک آلن ازدواج کرد و این اولین ازدواج بهائی در آن محل بود. جین گوندالین پس از ازدواج در شهر ورنون<sup>(۳)</sup> ساکن شد و آن زوج مومن به خدمت و تبلیغ پرداختند و موفق به تشکیل محفل روحانی ورنون شدند.

پس از آن در سال ۱۹۵۰ در شهر ادمنتون آلبرتا ساکن شدند و در آن نقطه نیز منشاء خدمات بودند اما در سال ۱۹۵۳ که در کنفرانس بین القارات شیکاگو شرکت کردند، بمنظور کمک به جهاد جهانی داد و طلب مهاجرت به نقطه بکری گردیدند لذا در همان سال به کانادا رفتند و در جزیره کیپ برتون مستقر شدند و هیکل مبارک آنها را به لقب نایت حضرت بهاء الله مفتخر فرمودند.

در دوران مهاجرت خویش زن و شوهر پابهای هم برای تبلیغ امر الله و استقرار آئین اعظم در آن جزیره مجاهدت نمودند و در چند ماهی سیدنی فروشگاه اغذیه فروشی دائر کردند و ساعتیهای طولانی تا دیروقت فروشگاه را برای رفت و آمد مردم با زنگهمیداشتند تا فرصت بیشتری برای ملاقات مراجعه کنندگان داشته باشند. آن خانم موقنه از فرصت استفاده

(1) Mrs. Jeanne Gwendolin Allen

(2) Cape Breton Island

(3) Vernon

(4) Edmonton Alberta



میکرد و با محبت و صمیمیت امر الهی را به مشتاقین این نباء عظیم بشارت میداد و آنها را به منزل خویش دعوت میکرد و با صبر و بردباری مخصوص تعالیم الهی را برای آنها بیان میکرد و به سوالات آنان پاسخ میگفت و موفقیت فوق العاده نصیبش میشد.

در آن نقطه دور دست گاه گاه هم از فیض لقای دوستان و مهاجرین جزا اثر مجاور و همچنین مبلغین و اعضاء محفل روحانی ملی کانادا مستفیض میشد و بر استقامت و پایداری او افزوده میگردد زیرا همواره دوستان عزیز او را تشویق و تشجیع برای خدمت بیشتری مینمودند. مخصوصاً زیارت امه البهائه حضرت روحیه خانم در آن گوشه دور افتاده باعث دلگرمی بی اندازه آنان شد.

به این ترتیب تا سال ۱۹۶۲ در آن نقطه مشغول خدمت بودند ولی در آن سال بواسطه مناسب نبودن وضع اقتصادی بیش از آن ماندن آنها امکان نداشت. لذا به کلمبیای بریطانیایی بازگشتند. آن زوج دلداده امرابهی در مراجعت هم، آنی راحت نجستند و در جوامع مختلفه امریه در اطراف و جوالی دریاچه اکاناگان<sup>(۱)</sup> به خدمات شایانی اقدام نمودند.

میسز آلن از وجودات خدمی بود که از انجام وظایف روحانی خویش همیشه سرور و راضی بنظر میرسید. خدمات دهساله او در جزیره کیپ برتون و در نقاط دیگری که به تشکیل محفل روحانی موفق شدند، همه باعث سرور قلبی آن خادمه امرالهی بسود لذا هنگامیکه در ۳۰ سپتامبر ۱۹۶۹ ندای ارجعی از عالم بالاشنید با سر بلندی و افتخار به ملکوت ابهی شتافت و در محل آرامی در همان نواحی اکاناگان که میدان خدماتش بود، آرامید.

(1) Okanagan Lake

(۲)  
نایت حضرت بهاء الله، فاتح رواندا یوروندی

" از خبر درگذشت نایت حضرت بهاء الله ماری کالیسون محبوب عمیقانه محزون شدیم. خاطرہ خدمات مشعش طولانی منقطعمانه وفداکارانه وی در ایالت متحده و افریقا که با همکاری شوهر عزیزش انجام گرفت باقی و جاودان است. در اعتبار مقدسه برای تعالی روح منیرش مشتاقانه دعا میکنیم. " (ترجمه)  
بیت العدل اعظم

در این تلگراف آن مقام منیع اعظم خدمات ماری کالیسون را به نحوی ستوده اند که دیگر جای شرح و بیان نیست و مقام آن وجود منقطع بخوسی عیان میگردد. (۳)

ماری کالیسون در آدلید آنتاریو کانادا در ۱۳ نوامبر ۱۸۹۲ میلادی تولد شد. در سن نه سالگی بود که همراه والدینش در ایالت نیویورک مستقر شد و در سال ۱۹۱۴ از کالج ویلیام اسمیت ژنولیس آنسیه هنر شد و مدت شش سال بعد را در چندین دبیرستان در ایالت نیویورک تدریس کرد و در سال ۱۹۲۰ با مستر کالیسون ازدواج کرد و در سال ۱۹۲۴ آن زوج جوان از امرالهی اطلاع حاصل کردند و به امر مبارک اقبال نمودند و پس از تکمیل جمعیت بهائی محفل روحانی تشکیل شد و در اثر نفاس رحمانی میسز ماری ثاروت وعده دیگری از مبلغین مانند مستر روی ویلهلم و مستر لوئیز گریگوری، دوروتی و فرانک بیکر، هوراس هولی و می ما کسول و بخصوص مادر بیجر، آن زوج مومن خیلی زود خود را در یک محیط روحانی صرفه احساس کردند و وظایف خویش را

(1) Mary Gale Collison

(2) Ruanda Urundi

(Now Burundi-Rwanda)

(3) Adelaide Ontario

آموختند و به یک رشته خدمات وسیعی اقدام نمودند .

در سال ۱۹۲۸ با اتومبیل به یک سفر تبلیغی و تشویقی بسیار وسیعی در شرق و غرب و جنوب و شمال ایالات متحده آمریکا اقدام کردند و اجتماعات پراکنده بهائی و احبای دور افتاده را بیکدیگر ارتباط دادند و پس از بازگشت میسز کالیسون در تشکیلات آموزشی و در مدرسه تابستانه گرین ایگر خدمات فراوانی انجام داد . پس از بازنشستگی شوهرش در سال ۱۹۴۵ در کالیفرنیا ساکن شدند و در مدرسه تابستانه گایزرویل<sup>(۱)</sup> آن خادمه برای زنده تعهدات سنگینی را تقبل کرد و تا سال ۱۹۵۲ سفرهای تبلیغی پی در پی را در غرب آمریکا ادامه داد و در آن موقع که یکسال قبل از شروع نقشه دهساله بود، با اتفاق شوهرش به آفریقا هجرت کردند و در آنجا علاوه بر تشکیل محفلها عضویت در کمیته کنفرانس قاره ای آفریقا مقدمات ساختمان مشرق الاذکار کامپلارا فراهم ساختند و خدمات چشمگیری را انجام دادند و ماری کمک موثری برای ترجمه کتب و آثار بهائی بزبانهای آفریقائی، بشمار میرفت .

با اواخره پس از اعلان اهداف نقشه دهساله جهاد جهانی در سال ۱۹۵۳ برای فتح نقطه بکری در آفریقا مصمم شدند و به اتفاق جوانی که مترجم آنها بود اول کسانی بودند که در رواندا یوروندی مستقر شدند و به لقب نایت حضرت بهاء الله مفتخر گردیدند .

اما پس از یکسال ونیم خدمت در آن محل اجازه اقامت آنان تمدید نشد و مجبور به بازگشت شدند ولی بذوالهی کاشته شده بود و در همان مدت قلیل نتیجه اش بسیار عالی بود زیرا تعداد بیست نفر بهائی مخلص تربیت کرده بودند که قادر بودند امرالهی را در آن محل و قسمت شرقی کنگو حفظ کنند .

(1) Geyserville



پس از بازگشت به کامپالا و ادامه خدمات خود با اواخره در سال ۱۹۶۶ بدلائلی مجبور به بازگشت به امریکا شدند و میسز کالیسون در گامیزرویل محل اقامت سابق خود خدمات امریه را شروع کرد و در لجنه اهداف ملی و محفل روحانی محلی عضویت داشت تا در پنجاهمین سال ازدواجش در حالیکه مدت چهل و شش سال به امرالهی خدمت کرده بود، در سال ۱۹۷۵ بملکوت ابهی صعود کرد و با انعقاد محفل تذکر در مشرق الاذکار افریقا و نقطه مهاجرتی و تلگراف بیت العدل اعظم تلاوت گردید و خدماتش را برای ساختمان مشرق الاذکار و فتح رواندایوروندی ستودند و برای ترقی روحش دعا کردند.



(۲) نایت حضرت بهاء الله، فاتح جزیره سنت هلن

دریا زدهم ماه می ۱۹۵۴ میلادی حضرت ولی عزیزا مرالله ارواحنا لاحیاءه الفداه این پیام مبارک را برای میسز استامپ ارسال فرمودند که نشانه ای از عنایات و الطاف هیکل مبارک نسبت به ایشان است :

"به میسز استامپ ادعیه محبت آمیز مرا اطمینان دهید" (ترجمه) امضاء مبارک شوقی

میسز استامپ در ۲۵ مارچ ۱۸۸۷ میلادی در ایرلند متولد شد و تحصیلاتش را در دبلن بپایان رسانید و پس از مدتی با ایالات متحده مهاجرت کرد و در شهر نیویورک اقامت نمود و تابعیت آمریکا را پذیرفت .

در سال ۱۹۳۹ به امر مبارک اقبال کرد و در خدمات امریه فعالیت نمود و علاوه بر تشکیل محافل تبلیغی و صحبت در جلسات و مجامع عمومی و میهمان نوازی هائی که انجام میداد، مسافرت های متعددی در داخل آمریکا انجام میداد. آن خانم بر ازننده کنفرانس های متعددی در شهرهای مختلفه در هوستون<sup>(۳)</sup>، سان آنتونیو<sup>(۴)</sup>، تگزاس<sup>(۵)</sup>، دانویل<sup>(۶)</sup>، کانکتیکت<sup>(۷)</sup> و پیتسبرگ<sup>(۸)</sup> پنسیلوانیا تشکیل داد و در مجامع صحبت کرد .

پس از آنکه شوهرش را از دست داد، بر خدماتش افزوده شد و کمتر از سه ماه از اعلان جهاد جهانی ۱۹۵۳ گذشته بود که اقدام به فتح

(1) Elizabeth Stamp

(2) St. Helena

(3) Houston

(4) San Antonio

(5) Texas

(6) Danville

(7) Connecticut

(8) Pittsburgh

جزیره بکری نمود و بدرخواست خودش پس از دعا و مناجات جزیره بد آب و هوای سنت هلن واقع در جنوب اقیانوس اطلس را انتخاب کرد و در ۴ می ۱۹۵۴ در آن جزیره مستقر شد و به لقب نایت حضرت بهاء الله ملقب گردید .

آن جزیره که زمانی تبعیدگاه ناپلئون بود و مابین افریقا و برزیل در جنوب اقیانوس اطلس واقع ، بعلت صخره‌ای بودن و وجود خاکسترهای آتشفشان و کوچک بودنش دارای جمعیت زیادی نبود و زندگانی در آن جزیره که سکنه بومی آن در نهایت فقر بودند کار آسانی نبود . ولی آن موجود فداکار توانست زندگانی خویش را شخصا اداره کند و با مشکلاتی که برایش پیش می‌آمد با قدرت هرچه تمامتر مبارزه کرد .

از آنجائیکه جزیره تحت تصرف دولت انگلستان بود و در اجازه اقامتش دیانت بهائی ذکر شده بود ، اسقف کلیسای انگلستان قبل از ورودش از دیانت او اطلاع حاصل کرد و چون مایل نبود شخصی با دیانت جدیدی وارد آن جزیره شود ، با ورود او مخالفت کرد و کشیشی که معاون او بود ، از اقامتش جلوگیری بعمل آورد . ولی آن خانم روحانی با خلق و خوی رحمانی خویش طی ملاقاتی که با آن کشیش کرد احترام او را نسبت بخود جلب نمود . حتی حاضر شد چند کتاب بهائی را که به او اهداء میکرد بپذیرد . ولی از طرف دیگر تمام اجتماعات آن جزیره وابسته به کلیسای انگلستان و تحت نفوذ کشیشان بودند و تبلیغ در آن نقطه بسیار مشکل بنظر میرسید .

الیزابت با صبر و استقامت و فداکاری و از خودگذشتگیهای خود توانست در مدت ده سال در کمال وفاداری و ثبات در پست خویش باقی ماند و با حکمت و رفتار و خلق رحمانی امر الهی را به اهالی آن جزیره بشناساند .



اما در آپریل سال ۱۹۶۳ در اثر زمین خوردگی قوزک پایش در چند نقطه شکستگی پیدا کرد و در آفریقای جنوبی دوبار عمل جراحی او تکرار شد تا به محل خود بازگشت ولی در اواخر سال ۱۹۶۴ شرایط در آن جزیره بقسمی بود که او را مجبور به ترک آن محل نمودند.

در کمال اندوه آن نقطه را به امید چهار نفر بهائی تسجیل شده محلی گذاشت و از آن محل خارج شد ولی در آن موقع تا اندازه ای سلامت خویش را از دست داده بود. با وجود این از میدان خدمت فرار نکرد و فعالیت خویش را تا سال ۱۹۶۶ در آفریقای جنوبی در محفل روحانی دوربان<sup>(۱)</sup> ادامه داد ولی در آن موقع دیگر بسیار سالخورده بود. در سن ۷۹ سالگی به امریکا بازگشت و در واتربری<sup>(۲)</sup> کانکتیکت نزدیک پسر و بستگانش زندگی میکرد تا آنکه در ۱۱ نوامبر ۱۹۷۵ در سن هشتاد و سه سالگی بعالم بالا صعود کرد و در کنار مرقد شوهرش مدفون شد.

ایمان قوی و روح پر استقامت و دلیری الیزابت سرمشقی ارزنده برای دوستداران خدمت با مرالهی میباشد. هیکل مبارک حضرت ولی امرالله همواره استقامت و شجاعت او را تمجید فرمودند و پیام پر محبت آن مولای عزیز بساعت دلگرمی بیشتر او میشود.

---

(1) Durban

(2) Waterbury Connecticut

(۱)

۱۶ - میسیز روبرتا ک . کریستیان

(۲)

نایت حضرت بهاء الله ، فاتح رودزیای جنوبی

" از ضایعه درگذشت غم انگیز نایت حضرت بهاء الله روبرتا کریستیان متالم شدیم . خدمات فداکارانه او در آلاسکا طی نقشه نه ساله بعلاوه مساعی پرارزش وی در مهاجرت به رودزیای یونان بهمراهی شوهر فقیدش کنت کریستیان<sup>(۳)</sup> در هنگام جهاد جهانی افتخارات پرارزشی را برایش ذخیره کرده . به خانواده ایشان ابلاغ کنید و اطمینان دهید که برای ترقی و تعالی روح او در ملکوت ابهی دعا میکنیم . " (ترجمه)

بیت العدل اعظم

روبرتا کیلی در ۱۹ مارچ ۱۹۱۳ در قسمت مرکزی ایالت نیویورک تولد شد و در حدود سن ۳۶ سالگی به امر مبارک اقبال نمود و پس از آنکه با مسترویلیام کنت کریستیان ازدواج کرد بالاتفاق بخدمات باهره موفق شدند .

شوهرش سخنران و نویسنده و استاد دانشگاه بود که مدت پنج سال در عضویت محفل روحانی ملی امریکا خدمت کرد . روبرتا هم علاوه بر خدماتی که برای نشریه بهائی نیوز انجام میداد برای تزئین معلومات کودکان تالیفات و ترجمه هائشی از خود باقی گذاشته .

در سال ۱۹۵۳ که ندای جهاد جهانی برخاست ، بدون درنگ به رودزیای جنوبی هجرت کردند و به مقام نایت حضرت بهاء الله فائز شدند ولی متاسفانه اقامت آنان در آن محل بسیار طولانی نبود . اولامساعی آنان برای پیدا کردن شغل بی نتیجه

(1) Mrs. Roberta Kaley Christian

(2) Rhodesia

(3) Mr. William Kenneth Christian

ماندودرثانی بواسطه وقایعی که در آن محل اتفاق افتاد و بواسطه اوضاع و احوال آن نقاط تبلیغ امر مبارک غیر ممکن شد. لذا هیکل مبارک به ایشان اجازه دادند که به کشور یونان بروند و جمعیت بهائی آن را تشکیل دهند.

لذا وارد آن شدند و مشغول نشر نفعات و تبلیغ امر الهی گردیدند و مورد تشویق و تقدیر مولای عزیز واقع شدند و پس از آنکه بحضور مبارک مشرف شدند، بیش از پیش مشمول عنایات مبارکه گردیدند.

پس از مدتی که نفوسی در ظل امر الهی در آمدند، خود را برای فتح نقطه دیگری آماده ساختند و عازم جا کارتاراندونزی شدند.

چیزی نگذشت که صعود مبارک واقع شد. گرچه آن دو نفس خدوم از این واقعه مؤلمه دچار اندوه فراوان شدند ولی از آنجا تیکه هیکل مبارک به آنها اطمینان داده بودند که زحمات آنان برای تکمیل نقشه دهساله مورد رضای وجود مبارک است، به خدمات خود در جا کارتار با جدیت هر چه تمامتر ادامه دادند.

ناگهان در مارچ ۱۹۵۹ شوهرش در سن چهل و شش سالگی صعود کرد و روبرتای خدوم ضربه شدیدی را تحمل نمود ولی باز هم از خدمت باز نایستاد و از آنجا تیکه هم نویسنده و هم منشی قابلی بود و همچنین خیاط و مشا ورمند بشمار میرفت در آن موقع از هنرهایش استفاده میکرد و در ضمن امر الهی را بگوش همه میرساند.

ابتدا روبرتا از کالیفرنیا در ژانویه ۱۹۶۷ برای کمک به اهداف نقشه نه ساله به آلاسکا رفت و برای صحبت در کنفرانسها و مدارس تا بستانه دعوت شد و در موضوع اهمیت مهاجرت نطق کرد و پس از چندی به کالیفرنیا مراجعت کرد.



اما در فوریه ۱۹۷۱ به آلاسکا با زگشت که به پسرش و خانم او که اخیراً در نواحی فیربنکس<sup>(۱)</sup> متمرکز شده بودند، ملحق شود و دوباره مشغول خدمات امریه و خدمتی برای کمک به برنامه‌های در دانشگاه آلاسکا گردید.

اما واقعه غم‌انگیز آتش‌سوزی در سی‌ام جولای ۱۹۷۱ که آن وجود خدمت را در بر گرفت در سن ۵۸ سالگی بملکوت ابهی صعود نمود و جمیع را متاثر ساخت و مقام منیع بیت العدل اعظم تاثر خویش را طی پیام تلگرافی فوق اظهار داشتند.

---

(1) Fairbanks



(۱)

۱۷ - میسیز اتل می بومن هالمز

(۲)

نایت حضرت بهاء الله ، فاتح جزایر باهاماس

میسیز هالمز در ۱۸ می ۱۹۰۴ میلادی متولد شد و تا قبل از ازدواج مذهب کاتولیک داشت و پس از آنکه با پرفسور هالمز که به امر مبارک مؤمن بود ازدواج کرد ، شوهرش عظمت و جلال بیانات مبارکه را به او نمایانند و پس از مباحثاتی نسخه‌ای از مجموعه آثار جمال اقدس ابهی را به او داد تا زیارت کند و نظر خویش را ابراز دارد .

میسیز هالمز آنقدر شیفته و مشتاق آن آثار مبارکه شد که تا پاسی از شب گذشته را به مطالعه گذراند و تا مدت یک هفته این مطالعات را ادامه داد تا آنکه اقبال خود را به دیانت بهائی اعلان کرد و آنقدر مومن و مخلص و فداکار بود که در اکتبر سال ۱۹۵۳ میلادی برای کمک به اهداف نقشه ده ساله درجه‌های جهانی هجرت به یکی از جزایر را قبول کرد . لذا خانه خویش را در میامی فلوریدا ترک کردند و به جزایر خارجی باهاماس هجرت کردند و به لقب نایت حضرت بهاء الله مفتخر گردیدند .

میسیز هالمز با تفاق شوهرش در هوپ تا ون<sup>(۳)</sup> که قریه‌ای در جزیره کوچکی است مستقر شدند . در آن محل تقریباً تعداد کمتری از صد خانواده مسکن داشتند و دارای یک کلیسا و یک کتابخانه و مدرسه ابتدائی کوچک هشت کلاس بود . از آنجائیکه یک قریه ماهیگیری بود ساختن قایق ماهیگیری بهترین شغل در آن محل بشمار می‌آمد .

اهالی علاوه بر ماهی از خرچنگ و لاک پشت دریائی و صدف و

(1) Mrs. Ethel May Bowman Holmes

(2) Bahamas

(3) Hopetown

حلزون تغذیه میکردند زیرا زراعت در آن محل امکان نداشت و از آنجائیکه برق نداشتند بواسطه نبودن یخچال اگرگاهی هم ذبحی انجام میگرفت نگهداری گوشت ممکن نبود و بندرت اتفاق می افتاد که کشتی در آن محل لنگریا نداد و ما یحتاج اهالی را بیاورد.

آری آن دو وجود پیاکبا خته مدت سه سال در آن محل زندگی کردند و به تشکیل محافل و مجالس اقدام ورزیدند و صحبت از امر مبارک گردند ولی هیچگونه استقبالی از طرف اهالی مشاهده نشد. ناگهان میسیزها لمز بسختی مریض شد و مجبور شدند برای عمل جراحی به میامی محل زندگانی خود مراجعت کنند. پس از عمل جراحی بواسطه موافق نبودن شرایط آن جزیره با سلامت آن خانم، بازگشت ممکن نبود ولی میسیزها لمز حاضر نشد از هدف مهاجرت صرف نظر کند. لذا در جزیره دیگر به کاوش پرداختند و در چندین نقطه گردش کردند تا بالاخره در سنت آگوستین<sup>(۱)</sup> فلوریدا متمرکز شدند. در همان وقت اطلاع حاصل کردند که خانه آنها در جزیره باها ماس دچار حریق شده و فقط کتابخانه آنها از آتش سوزی محفوظ مانده.

پرفسورها لمز و خانمش تصمیم گرفتند که کتابهای خود را به کتابخانه عمومی جزیره اهداء کنند و خویشتن در سنت آگوستین مشغول تبلیغ و خدمت شوند.

از آن ببعده کسالت خانمها لمز و خیمتر شد تا در ۱۴ آگوست ۱۹۷۲ میلادی در سن ۶۸ سالگی بملکوت ابهی صعود نمود. در حالیکه در دوران بیماری طولانی خویش همواره متذکر به ذکر الهی و خدمت بدرگاه معبودیکتایش بود.

---

(1) St. Augustine

نایت حضرت بهاء الله، فاتح جزایر باهاما

نینا بندیکت در ۳۱ جولای ۱۸۹۵ میلادی متولد شد و در سال ۱۹۲۲ با مستر آندریو<sup>(۳)</sup> متیسن ازدواج کرد. مستر آندریو مادرش از احبای قدیم آمریکا بود و خودش در سنین جوانی مومن شده بود و پس از ازدواج جوانی بود فعال و مبلغ یا معلومات. از آنجائی که اطلاعات وسیعی از ادیان مختلفه عالم و فلسفه قدیم و جدید داشت در قلوب نفوس با اندک صحبتی تاثیر شدید میگذاشت ولی نینا با وجود آنکه در یک چنین خانه ای میزیست مدت شش سال علاقه ای به این آئین اعظم الهی نشان نداد ولی پس از آنکه کتابی را مطالعه کرد و به عظمت امر مبارک پی برد، تاسف میخورد که چرا با وجود آن همه کتاب امری در آن خانه قبلا آنها را مطالعه نکرده بود و شش سال زندگانی او به در رفته.

باری نینا پس از تصدیق آنچنان مشتعل شده بود که خانه خویش را مرکز اجتماعات قرار داد و با پذیرائی گرم و محبت آمیزی که از واردین میکرد و اغذیه جسمانی و روحانی که به میهمانان داده میشد کم خانها محل اجتماع افراد منور الفکر گردید و نینا با علاقه و افر به خدمات امریه مشغول شد و در شیکاگو عضو محفل روحانی گردید و در اجتماعات مختلفه و رادیو راجع به امر مبارک صحبت کرد.

هنگامیکه از طرف هیکل مبارک جهانیهی اعلان شد، آن دو نفس مخلص با تفاق دختر خود مری جین<sup>(۴)</sup> در ژانویه ۱۹۵۴ به

(1) Mrs. Nina Benedict Matthisen

(2) Bahama

(3) Mr. Andrew Matthisen

(4) Mary Jane

جزایرها ما رفتند و در ناسائو مستقر شدند و از لسان مبارک به لقب نایت حضرت بهاء الله ملقب شدند .

آن زوج فعال پس از ورود محافل و مجالس تبلیغی را در منزل تشکیل دادند و به نشر نفعات مشغول شدند و بنا بر روش دیرینه از میهمانان پذیرائی میکردند و به آنها غذای روح میدادند و با وسیله نقلیه خویش آنها را به منزل میرساندند ناگهان به موفقیتی چشمگیر نائل شدند و طالبین برای استماع ندای امر مراجعه میکردند . چنانکه در آپریل سال ۱۹۵۵ به تشکیل محفل روحانی موفق شدند و با خیالی آسوده به فتح قلوب در جزایر دیگر اقدام نمودند و با تشکیل جلسات و کلاسها به معلومات امریه مصدقین و متحریران افزودند .

نینا متیسن در جزیره ناسائو موفق به اداره کلاسی برای ۲۵ کودک محلی گردید و علاوه بر تدریس بر نامه مقرره جملاتی از آثار مبارکه را به کودکان آموخت و همچنین به نشر مجموعه ای از مطالب مختلف امری اقدام کرد و تا سال ۱۹۵۹

در آن جزایرها موفقیت کامل در کمیته های تبلیغی آن حدود به اقدامات وسیعی دست زدند ولی ناگهان در آن سال نینا دچار کسالت شدید شد و تشخیص دادند که با زگشت آنان با آمریکا برای سلامت او لازم و ضروری است . لذا کتابخانه غنی و مرتب امری خود را به یادگار گذاشته در حالیکه بذرا مرالله در جزایر مختلف آن سامان کاشته شده بود و میوه و برداشت با خاطری آسوده حرکت کردند و برای کمک به محفل فورت مایرز فلوریدا هجرت کردند و به مهمت آنها اولین محفل در آن محل تشکیل شد . از طرفی دیگر مستر آن در یوبه کسالت شدیدی مبتلا شد و اطباء خطر مرگ او را به نینا اطلاع دادند .

(1) Nassau

(2) Fort Myers Florida



نینا با وجود کسالت قلبی خود با نگرانی شدیدی میزیست تا آنکه در سال ۱۹۶۱ شوهرش صعود کرد و نینا را تنها گذاشت میسز متیسن وجود فداکاری بود که پس از درگذشت شوهرش هم با همان روحانیت صرفه بخداش ادامه داد و با وجود رنجی که از درد قلب میبرد از تبلیغ و صحبت در اجتماعات و رادیو خودداری نمی‌کرد و در ضمن به تمام دوستانی که در نقاط مختلفه دنیا مشغول تبلیغ بودند، نامه می‌نوشت. تا آنکه در نهم نوامبر ۱۹۷۲ نینا هم بشوهر خود پیوست گرچه احبای الهی از دیدن آن روی منیر و مملو از محبت محروم شدند ولی آثار او و آهنگ‌هایی که برای سرود امری ساخته بود و مکاتباتش که همه نشانه ایمان قوی و روحانیت صرفه است بین دوستان باقی ماند.

(۱)

۱۹- میسز گرتا جانکو

(۲)

نایت حضرت بهاء الله فاتح جزائر مارکوساس

" از خبر درگذشت گرتا جانکو دلیر و شجاع و نایت حضرت بهاء الله متأثر شدیم. نفسیکه خدمات خستگی ناپذیرش در سیل امر الهی از ما و رای جزائر دور دست اقیانوس آرام تا شمالی ترین نواحی قاره اروپا ادامه داشت و تا آخرین دقایق حیات خاکی طولانی خود تا ریخچه جامع بهائی فنلاند را متجلی و درخشان ساخت و سرمشقی برای نسل آینده مومنین امر الهی تدارک دید. در آستان مقدس برای او اجر جزیل در ملکوت ابهی مسئلت مینمائیم." (ترجمه)

بیت العدل اعظم

میسز جانکو در هیجدهم آگوست ۱۹۰۲ در فنلاند متولد شد و در سال ۱۹۳۰ به کانادا هجرت کرد. ولی در سفری که بمنظور دیدار بستگانش به فنلاند کرد بواسطه بروز جنگ نتوانست به کانادا بازگردد. تا پس از اتمام جنگ در ایالات متحده مستقر شد و در آنجا ازدواج کرد ولی پس از چند ماه شوهرش فوت شد. در سال ۱۹۵۱ ندای امر مبارک را شنید و فوراً تصدیق کرد و شروع به تبلیغ دیگران کرد و به ترجمه ادبیات امر بزبان فنلاندی اقدام نمود.

پس از دعا و مناجات خود را برای مهاجرت به نقطه بکری حاضر ساخت زیرا باین نتیجه رسید که ترجمه را میشود در هر کجا انجام داد و برای پاسخ به ندای مولای توانا جای درنگ نیست. لذا به جزائر مارکوساس واقع در اقیانوس آرام هجرت کرد و از

(1) Mrs. Greta Jankko

(2) Marquesas

لسان مبارک مفتخر به لقب نایت حضرت بهاء الله گردید .  
 جزیره در محل دوردستی بود که رفت و آمد به آن بسیار مشکل  
 بود . قبل از ورود به جزیره در تاهیتی توانست اشکالاتی را  
 که با آنها مواجه شده بود رفع کند . قنصل فرانسه موافقت  
 کرده هشت ماه اجازت در جزیره را به او بدهند و پس از  
 مدتی انتظار با لایحه کشتی کوچکی او را به جزیره برسد و  
 استقرار او در مارچ ۱۹۵۴ صورت گرفت و در نتیجه علم  
 یا بهاء الابهی در آن جزیره دور افتاده مرتفع شد .

اطاق محقری که گرتا داشت با وسائل ابتدائی مفروش بود  
 و خوراکش عبارت بود از نان و میوه و موز ولی از گوشت و  
 لبنیات اثری نبود و وجود آنها نادر بود و ماهها بطول  
 می انجا میدتانا ماهی به او برسد . هوای گرم جزیره سلامتی  
 او را تهدید میکرد و با وجود آنکه وزنش بطور ناگهانی تقلیل  
 یافت از فعالیت خویش نکاست . گرچه بزبان فرانسه کاملاً  
 آشنا نبود و بسختی مطالبش را به اهالی جزیره تفهیم میکرد .  
 ولی مترجمی داشت که خیلی کم انگلیسی میدانست و بوسیله  
 او ابلاغ کلمه میکرد و بقیه اوقات را بدستور مبارک حضرت  
 ولی امرالله به ترجمه آثار امری مشغول میشد .

یکبار بواسطه تمدید نکردن اجازتش بسفر مشکلی تن  
 در داد و به تاهیتی رفت . خوشبختانه بطور معجز آسائی اجازت  
 اقامت او تمدید شد و به جزیره بازگشت و اقداماتی را شروع  
 کرد و بیشتر از پیش با اهالی تماس گرفت و بوسیله تمثال  
 مبارک حضرت عبدالبهاء امر مبارک را به اطفال جزیره  
 شناسانید بقسمیکه هر روز عده ای از کودکان گلها را در زیر  
 تمثال مبارک قرار میدادند و به آنها تلفظ یا بهاء الابهی را  
 تعلیم داد و مطمئن به تأییدات الهی بود که بالاخره روزی  
 این اطفال که به سن رشد میرسند علم امرالله را فراشته





خواهند کرد. لیکن غفلتاً واقعه عجیبی روی داد و آن این بود که مورد حمله ناشناسی در محل اقامت خود واقع شد که برای خفه کردن آن امه مقدسه کوشیدند ولی بفضل خدا و نذورات یافت اما رئیس پلیس توصیه کرد که از جزیره خارج شود زیرا نمیتواند مسئول سلامت او باشد.

این مسئله برای گرتا بسیار ناگوار بود و میگفت اهالی مرا دوست دارند و اصرار میکنند که از جزیره خارج نشوم. ساعتها بوسیله مترجمی که نمیدانم چقدر از صحبت های مرا میفهمد برای آنها صحبت میکنم و آنها گوش میدهند. پیشگوئی های انجیل را راجع به امر مبارک درک میکنند و من آتیه درخشانی را برای آنها پیشبینی میکنم. بذری افشانده شده، البته روزی خواهد روئید. به شهادت بعضی از دوستان که گرتا را در هائیتی دیده بودند آن امه الهی رویش از شدت روحانیت آنقدر نورانی شده بود که قابل وصف نبود. روح مجسمی بود که در صبر و شکیبائی و درایت بیشتر به مقدسین شباهت داشت... باری به اجازة هیکل مبارک امیدها و آرزوهایش را در جزیره باقی گذاشت و مراجعت کرد. هیکل مبارک دستور فرمودند که گرتا به فنلاند برود. لذا در فوریه ۱۹۵۵ به فنلاند رفته و ابتدا در هلسینکی و بعداً در شهرهای دیگر با کمک چند نفر از اعیان مقیم فنلاند جا معه بھائی را توسعه داد و با وجود مشکلات فراوان در سال ۱۹۵۷ به اسلوند رنروژ هجرت کرد و سپس در سوئد ولپلندا مرالهی را بین لپها منتشر نمود.

بالاخره در تمام ممالک شمالی هجرت کرد و در هر نقطه مدتی باقی ماند تا علم امرالهی را برافراشت تا آنکه در سال ۱۹۶۳ به هلسینگی و لاهتی<sup>(۱)</sup> بازگشت. محافل ملیه تکمیل شده و او در نهایت وجد بود. در تمام این سالها با سرور و شادمانی به

(1) Lahti

هر نقطه‌ای که لازم بود میرفت و به تشکیل محفل اقدام میکرد. همچنانکه مفتخر بود که در پیشرفت نقشه مبارک ده ساله شرکت داشته باشد برای کمک به نقشه نه ساله سعی فراوان نمود و در تمام دوران نقشه نه ساله در تمام محافل روحانیه که در آن نقاط بوجود آمد و خدمت میکرد و در هر نقطه‌ای تا نفوسی را در ظل مبارک در نمی‌آورد خارج نمیشد. در همه جا خانه‌اش، محل اجتماع دوستان و مرکز تشکیلات امریه بود. آثار امری را که بزبان فنلاندی ترجمه کرده و یا کتبی را که قبلاً ترجمه شده بود و ایشان تصحیح کرده از بزرگترین خدماتش بشمار میرود که ترجمه‌ها عبارتند از:

(۱) مجموعه الواح حضرت بهاء الله، مناجات‌ها و ادعیه، السواح و صایای حضرت عبدالبهاء، کتاب مفاوضات، کتاب دوربهای و میبایستی بسیاری از جزوه‌ها و ادعیه و مقالات را اضافه کرد اما کتاب هفت وادی، کتاب مستطاب ایقان، لوح ابن ذئب، و ریلیزدسان<sup>(۲)</sup> (تالیف ایا دی مرالله جناب ویلیا مسیرز) که نسخ ترجمه شده آنها حاضر ولی چاپ نشده بود.

بالاخره در ۲۶ فوریه ۱۹۷۳ در حالیکه بسیار ضعیف شده بود و چشمانش با وجود عمل جراحی تاری بود، برای تشکیل محفل جدید به سالو<sup>(۴)</sup> رفت اما دوسه هفته قبل از تا سیس بملکوت ابهی صعود کرد و بزرگترین یادگاری که از خود باقی گذارد، جا مع بهائیان فنلاند بود که در سال ۱۹۵۵ فقط چند خانم سالخورده در هلسینکی باقی مانده بودند اما در موقع صعودش صد نفر بهائی که اغلب از جوانان بودند، او را تشییع کردند.

(1) Gleanings

(2) Dispensation of Bahá'u'lláh

(3) Release the Sun

(4) Salo

نایت حضرت بهاء الله فاتح جزیره قبرس

در شهر فاماگوستای<sup>(۲)</sup> قبرس جزیره ای که میرزا یحیی ازل که سالها بخصومت جمال اقدس ابهی و امر مبارک قائم بود مدفون است در قبرستان انگلیسی مرقدی منیر وجود دارد که بنای ساده آن بسیار زیبا و نشانه ای از عظمت امر الهی و برافراشتن علم امر الله در محل تبعید شدگانی که از هیچگونه خصومتی برای لکه دار ساختن امر عظیم الهی خودداری نکردند میباشد. این جایگاه ابدی متعلق به میسز ویولت مک کینلی خانم برازنده ای است که با آن شرایط سخت به آن جزیره هجرت کرد و به لقب نایت حضرت بهاء الله ملقب گردید.

ویولت مک لین در ۲۵ ماه می ۱۸۸۲ میلادی در انفیلد<sup>(۳)</sup> شمال لندن انگلستان متولد و در محیط مرفهی برسم قدیم انگلیسی تربیت شد. در کودکی یک معلمه سرخانه که بچند زبان احاطه داشت برای پرستاری او گماشتند که مدت هشت سال با او بود و به او تدریس میکرد و مسائل مشکله رمانتیک قرن نوزدهم را از نویسندگانی چون شیلر، گوته، ویکتور هوگو، هاپیه، لامارتین و غیره به او تعلیم میداد و این درس را که یک هفته تمام بزبان آلمانی و هفته دیگر بزبان فرانسه توارا با مسائل عمیق مذهبی تعلیم داده میشد، آن دختر در زمان کودکی نزد معلمه و پرستار صمیمی خود که دارای افکار صحیحی بود، آموخت و فردی با آردمکه بهیچوجه به مادیات و مسائل سطحی و کم عمقی که در اجداد و خانواده اش

(1) Mrs. Violet McKinley

(2) Famagusta

(3) Enfield



و محیطی که در آن میزیست حکمفرما بود توجهی نداشت . لذا وقتی بسن رشد رسید برای خلاصی از آن قیودات خانوادگی قبل از جنگ اول خانواده خود را ترک کرد و با یکی از دوستانش که تشخیص میداد برای فعالیت‌هایی که دوست داشت انجام دهد آزادی بیشتری خواهد داشت ، زندگی کرد .

از آنجا که ویولت دارای حس کنجکاو و قوی بود ، میل داشت علاوه بر آنچه که خود از مسائل مذهبی آموخته ، بعقائد دیگران هم پی برد . لذا به مجمع تیا سفی<sup>(۱)</sup> ها راه‌نمایی شد و در آن مجامع بود که بعد از خاتمه جنگ اول با یک جراح ایرلندی بنام دکتر مک کینلی آشنا شد که او هم مانند ویولت از مسائل اعتقادی خیلی شدید عدم رضایت داشت و در سال ۱۹۲۲ با او ازدواج کرد و به آکسفورد رفت و در آنجا زندگی کرد و پس از دو سال پسر آنها هیو<sup>(۲)</sup> بدنیا آمد .

در محل اقامت خود در یکی از مجامع تیا سفیها روزی شخصی از دیانت بهائی سخن میگفت که آنها بینهایت تحت تاثیر قرار گرفتند و کتاب بهاء الله و عصر جدیدتالیف دکتر اسلمنت با آنها داده شد و آن زوج متفکر با هم کتاب را مطالعه کردند و وقتی به اتمام رسید بیکدیگر نگاه کردند و با هم گفتند این همان است این همان چیزیست که در جستجویش بودیم . . . لذا آن مجامع را ترک کردند و در ظل امر مبارک در آمدند .

متأسفانه در همان اوقات دکتر مک کینلی خیالی سخت مریض شد و در سال ۱۹۲۷ میلادی از این عالم رفت و از آن پس ویولت در گوشه آرامی زندگی کرد و به تربیت طفل کوچک و نازنینش مشغول شد تا آنکه در سال ۱۹۳۲ که با تفاق پسرش برای گذراندن تعطیلات به لندن رفتند و ویولت آدرس مرکز بهائی

(1) Theosophical Lodge

(2) Hugh

لندن را گرفت و با احباء ملاقات و مذاکره کرد و به جلسات آنها رفت و با الهامات روحانی قوی با زگشت و در سال ۱۹۳۶ که برای ادامه تحصیلات پسرش در دون شایر<sup>(۱)</sup> زندگی میکرد با احباء ملاقات کرد و موفق شد برای تشکیل اولین محفل در تورکوای<sup>(۲)</sup> مساعدت نماید و با وجود دوری راه برای شرکت در جلسات محفل روحانی مرتباً اقدام مینمود و مشغول بخدمت بود تا آنکه هیو پسرش که در سنین جوانی بود بعلت تصادفی که برایش پیش آمد قادر نبوده فعالیتهای مشکل در زندگانی بپر داد و مادرو پسر تصمیم گرفتند تمام هم خود را در راه پیشرفت امر الله مصروف کنند. لذا ابتدا به کاردیف<sup>(۳)</sup> برای تشکیل محفل هجرت کردند و سپس به لندن رفته و بعداً به برایتون<sup>(۴)</sup> هجرت کردند و در عضویت محفل بخدماتی نائل شدند.



در سال ۱۹۵۳ که ندای جهاد جهانی را استماع کردند، از محفل روحانی ملی جزائر بریتانیا تقاضا کردند که به نقطه بگری هجرت کنند و جزیره قبرس را انتخاب کردند. هیو قبل از ما درش حرکت کرد و سپس میسز مک کینلی در نوامبر ۱۹۵۳ به او ملحق شد و به لقب نایت حضرت بهاء الله مفتخر گردید. اما جزیره قبرس که تبعیدگاه میرزا یحیی ازل و تابعینش بود امتحانات و مشقاتی را برای آن دونفس فداکار بوجود آورد که تحمل آن اشکالات در جزیره بد آب و هوا با شرائط

- (1) Devonshire
- (2) Torquay
- (3) Cardiff
- (4) Brighton

سیاسی و نظامی برای مهاجرین کارآسانی نبود. ولی با  
 بخاطر آوردن بیانات مبارکه حضرت ولی امرالله در موقع  
 تشریف به ارض اقدس مطمئن شدند که هرچقدر در آن جزیره  
 بواسطه اعمال میرزایحیی زمینه های منفی و بسیار قوی  
 برضد امرالله بوجود آمده است و هراندازه که امتحانات  
 شدید موجود باشد، نمی بایستی میدان خدمت را ترک کرد و  
 مهاجرینی که برای جبران آن نفوذ محنت با رقیام کنند  
 فتح و ظفرنهایی شامل حالشان خواهد شد لذا استقامت  
 کردند و تحمل شدائد نمودند تا آنکه مهاجرین دیگری هم از  
 ایران و آمریکا و نترلند<sup>(۱)</sup> وارد شدند و محفل روحانی در  
 پایتخت قبرس نیکوزیا<sup>(۲)</sup> تشکیل شد. ویولت و هیودوسال  
 در آن محل خدمت کردند تا آنکه وجودشان در فاماگوستا<sup>(۳)</sup>  
 محلی که ازل در آن مدفون است ضروری گردید و برای استقرار  
 امر به آن نقطه هجرت کردند.

اما در آن موقع قوای ویولت بکلی تحلیل رفته بود و بیشتر  
 اوقات در بستر بود. بعلاوه در آن محل که سخت گیری و وحشت  
 حکم فرما بود بهیچوجه تشکیل مجامع تبلیغی میسر نگردید فقط  
 با دوسه نفر که خصوصی صحبت شده امر مبارک نزدیک شدند و در  
 اوایل کسالت ایشان هم کتابهای امری در کتابخانه مرکز  
 آموزش ارتش که برای خدمت شرق قبرس آماده بود به همت  
 آن خانم روحانی جای گرفت که کمک موثری بشمار میامد.  
 میسیز ویولت مک کینلی در روز ۱۶ آگوست ۱۹۵۹ بملکوت  
 ابهی صعود کرد و هنگامیکه این خبر به ابادیان ارض اقدس  
 که قبل از تشکیل بیت العدل اعظم زمام امور را در دست

(1) Netherlands

(2) Nicosia

(3) Famagusta



داشتند، رسید تلگراف ذیل را مخابره کردند:  
"از درگذشت ویولت مک کینلی صمیمی و جانفشان، نهایت  
حضرت بها، الله متاثریم. ثبات و استقامت عبرت آمیز او  
که در نزد ولی امر محبوب بسیار ارجمند بود، فراموش نشدنی  
است.

در اعتبار مقدسه برای ترقی و تعالی روحش در عالم بالا دعا  
میکنیم و بیاس خدمات تاریخی مشارالیه بنای مرقدهش را  
تقبل مینمائیم."

لذا در سال ۱۹۶۰ میلادی لوحه‌ای از سنگ مرمر کارارا (۱)  
که ستاره‌ای نه‌پر و بیانی از حضرت بها، الله حل ذکره الاعلی  
بر آن حک شده، از ایتالیا تهیه کردند و بر مرقدهش نصب  
گردید.

---

(1) Carrara

۲۱- میسز ماری الگا کاترین میلز<sup>(۱)</sup>

نایت حضرت بهاء الله، فاتح جزیره مالتا<sup>(۲)</sup>

"از درگذشت نفس شریف الگا میلز که جا معه بهائی بریطانیا  
اورا از دست داد متاثریم. خدمات طولانی با اثبات و پسر  
استقامت آن فدائی در سبیل حضرت بهاء الله تاریخچه امر  
را در آن جا معه در خشنده و پرتلو لوسا خت .

جزیره مالتا که شهرت تاریخی کلاسیک مسیحیت و اسلامی را  
مدتها دارا بود ذخائر روحانی جدیدی را بواسطه خدمات  
قهرمانانه آن نایت حضرت بهاء الله و دسته مهاجرین  
فداکار دریافت نمود. همدردی محبت آمیز مخصوص ما را به  
دوستان و بستگان اطلاع دهید و به ادعیه حاره برای ترقی  
روح اطمینان بخشید." (ترجمه)

بیت العدل اعظم

الگامیلز در ۲۴ اکتبر ۱۸۸۲ میلادی در گریمما<sup>(۳)</sup> که از ایالات  
ساکسونی آنموقع بود از پدر آلمانی که وکیل دعاوی بود و  
مادر انگلیسی تولد یافت. پس از آنکه بسن رشد رسید از  
آنجا ای که دارای روح کنجکاو وی و حادثه جوئی بود، در سن  
بیست و دو سالگی به یک رشته مسافرتها ی طولانی اقدام کرد  
و از تعداد زیادی از ممالک اروپائی دیدن نمود و به کمک  
برادرش که افسر نیروی دریائی آلمان بود، به چین و  
منچوری و ژاپن و روسیه سفر کرد و در ایالات متحده امریکا با  
مستر میلز که انگلیسی بود ازدواج نمود.

آن گردشها و ملاقات با اشخاص مختلفه در جوانی در مخیله اش

(1) Mrs. Mary Olga Katherine Mills

(2) Malta Island

(3) Grimma



خاطره و داستانهای باقی گذاشت و تجربیاتی آموخت که منجر به تحقیقاتی در آدیان گردید. تا آنکه دیانت بهائی را یافت و اقبال کرد و عشق این آئین اعظم در قلبش جای داشت. تا چند سال بعد بحضور مبارک حضرت ولی امرالله مشرف شد. بدستور مبارک مدت یک ماه از فیض لقا مرزوق بود و روز بروز بر اشتعالش میافزود چنانکه در موقع تشرف بحضور حضرت ورقه مبارکه علیا چنان از خود بیخود شد که خویش را به قدوم مبارکش انداخت و پس از مراجعت از ارض اقدس در لایپزیگ<sup>(۱)</sup> و برلین<sup>(۲)</sup> در مجامع بهائی صحبت میکرد و به تبلیغ و تشویق احباء میپرداخت.

اما در مدت جنگ دوم جهانی که فعالیتهای امری در آلمان ممنوع بود ورشته ارتباطش با برادر قطع شده بود در لایپزیگ تماس نزدیکی با خانمی از احبای آلمان بنام لینا بنک<sup>(۳)</sup> داشت. در خفا هفته ای دوسه مرتبه ملاقات میکردند و به تلاوت الواح و مناجات میپرداختند و آن دو نفس فداکاران را از زماندگان جنگ دوم از آلمان بودند که تا مدتها با هم مکاتبه میکردند. الگامیلز که در آن ایام با آنهمه مصائب فراوان در امرالله ثابت و راسخ بود و پس از اتمام جنگ در سال ۱۹۴۷ از هیکل مبارک اجازه خواست که در انگلستان مصدر خدمات شود، لذا به انگلستان رفت و بدستور مبارک خود را در اختیار محفل مقدس ملی جزایر بریتانیا گذارد.

جامعه بهائیان انگلستان آن خانم رنج دیده را با آغوش باز پذیرفت و ایشان که دارای جثه کوچک و پیر صبر و حوصله و بسیار آرام و متین بود در کمال روحانیت برای کمک به اهداف نقشه شش ساله انگلستان قیام عاشقانه کرد و به سفرهای تبلیغی و

(1) Leipzig

(2) Berlin

(3) Lina Benke

تشویقی پرداخت و با روی و خوئی رحمانی که داشت محبوب همه واقع گردید و در سال ۱۹۴۸ با وجود آنکه سنش به ۶۶ سالگی رسیده بود به ناتینگهام<sup>(۱)</sup> هجرت کرد و هیکل مبارک از او تقدیر فرمودند و بعد از آن به بلفاست<sup>(۲)</sup> و سال دیگرش به ادینبورگ<sup>(۳)</sup> و به سنت آیوز<sup>(۴)</sup> و سپس به برایتون<sup>(۵)</sup> و در اختتام نقشه به بورنماوث<sup>(۶)</sup> هجرت کرد. بعبارت دیگر در مدت دو سال درش نقطه مهاجرتی در سه مملکت برای کمک به تشکیل محفل مقدس روحانی شرکت کرد و هنگامیکه سنین شصت او به آخر میرسد در آگوست سال ۱۹۵۵ بحضور مبارک عریضه کرد که حاضر و آماده دستور مبارک برای فعالیت در نقطه دیگر است و از ایشان تقاضا کرد که او را به یک هجرت دیگر مفتخر فرمایند.

هیکل مبارک به او توصیه فرمودند که فعلا خدماتش را در انگلستان ادامه دهد. شاید روزی تائید شامل حالش شود و به آرزویش نائل آید و به فتوحات عظیمی در سبیل الهی موفق گردد.

با اواخر آن روز فرا رسید و جها دجھانی در سال ۱۹۵۳ میلادی اعلان شد و الگا از هیکل مبارک تقاضا کرد که او را برای فتح نقطه بکری اعزام دارند. در ماه جولای جواب مبارک توسط منشی ایشان رسید که بطرف مالتا و یا قبرس حرکت کند و در آن نقطه هم خود را برای تبلیغ مصروف دارد و با خط مبارکشان برای او نوشتند که امیدوارند که بواسطه خدماتش در سبیل پیشرفت امر الهی و فتوحاتش به اجر جزیل فائز شود.

این بیان مبارک تحقق یافت و ایشان در هجرت به مالتا به مقام نایت حضرت بهاء الله مفتخر شد و با نایت دیگر حضرت

(1) Nattingham

(2) Belfast

(3) Edinburgh

(4) St. Ives

(5) Brighton

(6) Bournemouth

بهاء الله میس اوناتا ون شدند هر دو به اعلان امر الهی قیام کردند و هیکل مبارک برای موقبت آن دونفس فداکار دعا فرمودند و پس از چندی دکتر میچل<sup>(۲)</sup> که خزانه دار محفل ملی انگلستان بود، استعفاداد و برای کمک به نقشه مبارک ده ساله به آن دو خانم براننده ملحق شد.

ولی بواسطه آب و هوای نامساعد آن نقطه پس از چندی میس اوناتا ون شدند مجبور به ترک آن نقطه گردید و پس از آنهم دکتر میچل بسختی مریض و به انگلستان بازگشت و از آنجا نیکه آن نقطه برای تبلیغ بسیار سخت و اشکالات فراوانی در برداشت، اگر گاهی مهاجری به آن محل وارد میشد، دیری نمی پائید که باز میگشت اما الگانها نفس مقدسی بود که استقامت میکرد و هیکل مبارک مرتباً او را مورد لطف و مرحمت قرار میدادند و این الطاف بود که به او قوت عطا میکرد و هر چه بیشتر از سنین عمرش میگذشت دارای قدرت بیشتری میشد و هیکل مبارک توصیه میفرمودند هر چه شرائط سخت باشد وی خارج نشود و استقامت کند و میفرمودند البته این همان چیز است که الگای خودش میخواهد.

واضح است الگای ما پیل بود مولای مبارکش که گاه و بیگاه اهمیت خدمت را به او گوشزد میفرمودند و با و روح استقامت عطا میکردند از او راضی باشند.

\* \* \*

پس از صعود مبارک در اختتام نقشه ده ساله الگای مدتی در بیما رستا بستری بود و در مجوانگستانش عمل جراحی انجام دادند و میدی

(1) Una Townshend

(2) Dr. Mitchell

به فعالیت جدیداً و نبود ولی با زهم برنا را حتی‌ها یش فائق شد و بهبودی حاصل کرد و در همان سنین کهولت بخدمت ادا مه داد بالاخره در سال ۱۹۷۳ پس از آنکه در حدود بیست و یک سال انتظار کشیده بود، شاهد تشکیل محفل روحانی مالتا گردید و ایادی امرالله دکتر جی‌گری به ملاقاتش شتافتند .

در سن نود و یک سالگی از اینکه اجز رحمتش را گرفته بود سرفراز و مفتخر بنظر میرسید . خانمی بود بسیار روحانی با تبسمی ملیح و محبوب که اشرف فوق العاده‌ای در ملاقات کنندگانش باقی میگذارد .

تا آنکه در دوم می ۱۹۷۴ در سن نود و دو سالگی پس از آنکه بیست و هفت سال زندگانی خود را وقف مهاجرت در چهار اقلیم کرده بود درگذشت و چنانکه ملاحظه شد بیت العدل اعظم در حقش فوق العاده عنایت فرمودند .

جسد منیر آن خادمه امرالهی در مالتا ماندفا تحین دیگری که لقب نایت حضرت بهاء الله گرفتند و در نقطه مهاجرت خویش مدفون شدند از مقاماتی است که حائز اهمیت بسیار میباشند و هیکل مبارک حضرت ولی امرالله ارج بسیاری بر آنها مینهادند .

(۱)

۲۲- میسز دوریس ریچا ردسون

(۲)

نایت حضرت بهاء الله، فاتح جزیره گراندمانان

" مطمئن باشید در اعتبار مقدسه برای تعالی و ترقی روح دوریس ریچا ردسون نایت حضرت بهاء الله دعا میکنیم . خدمات فداکارانه ایشان سبب غنی شدن وبثمر آمدن تاریخچه امر الهی در کانادا میباشد ."

بیت العدل اعظم

دوریس ریچا ردسون در سال ۱۹۵۱ میلادی در کانادا تولد شد . از آنجا ئیکه والدینش با وجود متعهد بودن بدولت کانادا کاملاً طرفدار استقلال فردی بودند دوریس در محیطی آزاد پرورش یافت و در سنین جوانی دارای افکاری تازه و روشن گردید که توانست با اشخاص متفکر و منور الفکر معاشرت و مراوده نماید تا آنکه ندای امر الهی را شنید و با قلب پاکی که داشت فوراً حقیقت امر حضرت بهاء الله را ادراک نمود و در سال ۱۹۳۹ در ظل امر مبارک در آن مدو از آن تاریخ تا ادامه حیاتش آنی از خدمت در سبیل امر الهی غفلت نوریذ و خانه او پناهگاه متحریران حقیقت چه سیاه و چه سفید و چه سرخپوست اعم از افراد تحصیل کرده و متفکر یا اشخاص عادی گردید . حتی مبلغین و مسافرینی که بمنزل او وارد میشدند در کمال صفا و محبت ، ایشان را میپذیرفت و از آنها پذیرائی میکرد . خدمات برجسته آن خادمه امر الهی آنقدر افزایش یافت که منجر به هجرت به نقطه بکری گردید و در نتیجه به لقب نایت حضرت بهاء الله مفتخر شد .

\* \* \*

(1) Mrs. Doris Richardson

(2) Grand Manan





خانم دوریس ریچا ردسن پس از چندی که خدمات پرارزش خود را ادامه داد برای تشکیل اولین محفل روحانی در اسکاربرو<sup>(۱)</sup> اونتاریو<sup>(۲)</sup> به آن محل هجرت کرد و با محافل تبلیغی که در منزل خویش دائر گردید باعث اعلان امر مبارک در آن اقالیم گردید. پس از چندی عضویت اولین لجنه تبلیغی پراوینس<sup>(۳)</sup> اونتاریو منصوب شد و مبادرت به سفرهای تبلیغی به جوامع اطراف نمود بر محاهدت خود افزود تا آنکه در سال ۱۹۴۸ به عضویت اولین محفل مقدس ملی بهائیان کانادا انتخاب شد اما از آنجائیکه تاکیدات هیکل مبارک حضرت ولی امرالله را مبنی به هجرت از نقاط پر جمعیت به شهرهای کوچکتر را ملاحظه نمود پس از چند سال خدمت در محفل مقدس ملی در سال ۱۹۵۱ به ندای مبارک پاسخ داد و هجرت به نواحی ماری تایم<sup>(۴)</sup> را شروع کرد و برای کمک به تشکیل محفل روحانی مونوک تون<sup>(۵)</sup> نیوبرانزویک<sup>(۶)</sup> عازم آن دیار گردید.

تا آنکه هیکل مبارک در سال ۱۹۵۳ نقشه دهساله جهان در روحانی را اعلان فرمودند و آن خانم روحانی عازم جزیره گراندمانان گردید و بواسطه فتح آن نقطه بکر بود که ملقب به نایت حضرت بهاءالله شد.

دوریس در تمام دوران حیاتش آنی از خدمات خستگی ناپذیرش غفلت نورزید و از آنجائیکه خانمی بود با جدیت و لحنی داشت نافذ و نطقی گویا با اعمال و کرداری رحمانی موفقیت فوق العاده کسب میکرد.

گرچه در تمام اوقات مشغول خدمات بود ولی برای ترتیب

(1) Scarborough

(2) Ontario

(3) Province

(4) Maritime

(5) Moncton

(6) New Brunswick

معینت مجاهداتی داشت که آنهم با عت اعلان امر مارک  
 بود. چنانکه موقعی بعنوان مفسر بر نامه زنان در ایستگاه  
 رادیوی آن نواحی خدمت میکرد و مقالات را نیز شخصا  
 سنوشت و هنگام دیگری که اقدام به سفرهایی بتمام نقاط  
 ما ری تا ریمز نمود بشغل فروش بیمکوبت میادرت ورزید و از  
 سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۴ در جزیره گراندمانان یک هتل تابستانه  
 تاسیس کرد که در کمال محبت و مهماندوستی فوق العاده از  
 دوستان و واردین پذیرائی بعمل می آورد و سپس هم برای  
 افزایش عایدی خویش مدیریت یک مدرسه دخترانه را پذیرفت  
 و سپس در اوایل خرداد ماه به مرض سرطان مبتلا گردید ولی در آن  
 ایام هم نورانیت و جذابیت خویش را از دست نداد و همچنان در  
 وجود اطرافیان تاثیرات روحانی باقی می گذاشت.  
 از آنجائیکه زیبایی ظاهری و باطنی او توأم با سبب درخشندگی  
 غیر قابل وصفی در وجودش بود در تمام ایام حیات خویش، چه  
 دوران سلامتی و چه در زمان کسالتش باعث جذب قلوب و  
 راهنمایی آنان بود.  
 دخترش میسیز هلن چارتر<sup>(۱)</sup> که ایشان، هنوز هم ساکن  
 آن جزیره است نقل کرده که چگونه پس از صعود مادرش که در  
 ۱۳ می سال ۱۹۷۶ اتفاق افتاد، اثرات آن نورانیت در  
 جوامع گراندمانان باقی و برقرار است و دوستان و آشنایان  
 هرگز آن وجود روحانی را فراموش نخواهند کرد. چنانکه  
 بیانات متعالیه معبد اعلی هم در فوق دلیلی با رزیر عظمت  
 خدمات آن کنیز الهی در جامعه بانیان کانادا میباشد.

---

(1) Mrs. Helen Charters

نایت حضرت بهاء الله، فاتح جزائر فریسیان

" از درگذشت نایت حضرت بهاء الله الزاماریا گروسمن عمیقانه متأثر شدیم. با بیانات عالیه پرستایش و تحسین آ میز مولای محبوب حضرت ولی امر الله بواسطه خدمت برجسته ترجمه کتاب گلینینگز<sup>(۳)</sup> و بالاتر از همه بواسطه قیام بیریا و فداکارانه تاریخی او هجرت به جزائر فریسیان مقام رفیعی در تاریخ بهائی آلمان برایش تعبیه شده که ایشان را نمونه و سرمشقی درخشان برای نسل آتیه ساخته است.

لطفا همدردی محبت آ میز و ادعیه مستمر و پرحرارت ما را در آستان مقدس برای تعالی و ترقی روحش در ملکوت ابهی به بستگان ایشان اطمینان دهید."

#### بیت العدل اعظم

الزاماریا گروسمن در ۱۹ جولای ۱۸۹۶ میلادی در یک خانواده آلمانی در آرژانتین تولد شد. او به اتفاق برادرش دوران کودکی را بخوشی گذراندند. بنحویکه الزاماریا آرژانتین را بسیار دوست میداشت و آنجا را وطن خود میدانست. اما در سال ۱۹۰۹ خانواده اش به آلمان رفتند و ابتدا در هامبورگ و سپس در نکا رگموند<sup>(۴)</sup> ساکن شدند.

از آنجائیکه شخصیت و اخلاق الزادرنو جوانی در آرژانتینین کما ملاحظه کرده بود در محیط صمیمانه آرژانتینین که بکلی از تعصبات نژادی و مذهبی دور بود رشد کرده بود، مستعد تابش

(1) Elsa Maria Grossmann

(2) Frisian Islands

(3) Gleanings

(4) Neckargemünd



نور الهی گردید و همچنین در اثر نفوذ ما در بزرگش که زن مومنه‌ای بود و رفتار فداکارانه پدربزرگش که در زمان همه‌گیری تسبب زرد در آرژانتین داد و طلب خدمت رایگان به قربانیان آن مرض گردیده و در نتیجه خویشانش نیز مبتلا شد و درگذشت روحش صیقل یافته و آماده قبول آئین اعظم الهی گردید.

لذا هنگامیکه برادرش جناب هرمان گروسمن که بعداً بمقام ایادی امرالله منصوب گردید در لایپزیگ در سال ۱۹۲۵ زامر مبارک مطلع شد و آنرا پذیرفت در مراجعت به هامبورگ، در ایستگاه راه آهن خواهرش الزا را ملاقات کرد و حقانیت و اثبات دیانت بهائی را به او گوشزد نمود. الزا که از عظمت امر مبارک اطلاعی داشت از آن روز عشق بحضرت بهاء الله و پیام مبارکش آنچنان در قلبش جای گرفت که قیام به خدمت کرد و در سفرهای متعددش برای خدمت امر الهی چه در هامبورگ و چه در دفتر بین المللی بهائی در ژنو و همچنین در سمیت نمایندگی در کنگره زبان اسپرانتو که بدوستی بالیدیا، دختر زامنهوف<sup>(۱)</sup> مخترع زبان اسپرانتو که بالاخره آن خانم برارنده بدستور گشتا پوبکوره آدم سوزی انداخته شد) نائل شد موفقیت کاملی داشت و مورد عنایات مولای حنون حضرت ولی عزیز امرالله قرار گرفت.

در سال ۱۹۳۷ با توافق برادرش دکتر گروسمن و خانم او آنرا بحضور مبارک شافته و فیض موفور نصیب آنها گردید. در زمانیکه گشتا پوبرا برای احباء اشکالاتی فراهم کرده بود، الزا هم درها یدلبرگ بواسطه داشتن دیانت بهائی محسوس گردید که بواسطه کمک و دفاعهای برادرش از دیانت بهائیی پس از ۹ روز آزاد شد. در سال ۱۹۵۳ در کنفرانس استکهلم

(۱) شرح حال لیدیا زامنهوف در اختران تابان جلد اول

(1) Lydia Zamenhof

آمده مراجعه شود.

الزابه ندای مولای عزیز برای جهاد کبیر جهانی و کمک بنقشه دهساله پاسخ داده به جزاثر فریسیان هجرت کرد و به لقب نایت حضرت بهاء الله ملقب گردید .

آن خانم ملکوتی در سن پنجاه و هفت سالگی به آن جزاثر پر طوفان هجرت و به تنهایی مصائب و مشکلات فراوانی را مدت یازده سال تحمل کرد و بهیچوجه حاضر نشد پست مهاجرتی خویش را ترک کند . تا آنکه کسالت شدیدی بر او چیره شد که در آن سنین سالخوردگی مانند در آن مکان دیگر ممکن نبود . لذا اجبارا به محل اصلی خویش بازگشت .

در مراجعت هم از خدمت بازنایستاد و از آنجا نیکه قبلا اقدام به ترجمه آثار مبارکه نموده بود و مورد عنایات مولای توانا قرار داشت و هنوز اشتیاق فراوانی در او باقی بود ، علاوه بر ترجمه کتاب گلینینگز که مجموعه الواح حضرت بهاء الله است و ترجمه مناجاتهای بزبان آلمانی موفق به ترجمه جدیدی از خطابات حضرت عبدالبهاء در پاریس گردید که با همکاری برادرش دکتر گروسمن انجام شد به علاوه ترجمه کتاب پروکلمیشن<sup>(۱)</sup> آن و بهاء الله به همت آن دو نفوس برگزیده اتمام پذیرفت .

آن خانم خستگی ناپذیر تا آخرین لحظات حیاتش قرین موفقیت بود و تشعشعات روح ایمانی او اطرافیان و بخصوص جوانان را مشتعل میساخت و بسیار شادمان بود که همواره موفقیت تبلیغی نصیبش بود . حتی در آخرین لحظات حیاتش نیز مشغول به خدمت و تبلیغ بود چنانکه در آسایشگاه سالخوردگان موفق شد چهار نفر را که یکی از آنان یک کشیش کاتولیک بود به امر مبارک وارد کند . بالاخره در روز ششم آگوست ۱۹۷۷ نزدیک به ظهر روحش به عالم بالا پرواز کرد و مورد الطاف بیت العدل اعظم قرار گرفت .

(1) Proclamation of Bahá'u'lláh

(۱)

۲۴- میسز الیزابت اس. لاوز

(۲)

نایت حضرت بهاء الله، فاتح باسوتولند

" به فردریک لاوز در واپاتو<sup>(۳)</sup> واشنگتن اطلاع دهید که از خیردرگذشت نایت حضرت بهاء الله بت عزیز که خدمات تبلیغی و مهاجرتی وی توأم با محبت در خاطرها خواهد ماند بسیار محزون شدیم. ادعیه مشتاقانه و پرحرارت ما را برای ترقی و تعالی روح او به ایشان اطمینان دهید. "

بیت العدل اعظم

الیزابت در بیستم سپتامبر ۱۸۸۸ در سنت لوئیز میسوری در آمریکا بدنیا آمد. طفل کوچکی بود که والدینش به اسپوکن<sup>(۴)</sup> واشنگتن نقل مکان کردند. الیزابت سیزده ساله بود که مادرش بسختی مریض شد و از عالم رفت و پس از مدتی کمی هم خانواده اش از هم جدا شدند و الیزابت را به میگان فرستادند که با والدین بزرگش زندگی کند.

پدر بزرگش یک مسیحی فارغ التحصیل دانشگاه دارموث<sup>(۵)</sup> گرچه بسیار سختگیر بنظر میرسد ولی هیچگاه توجهی بسسه الیزابت نداشت. الیزابت توانست تحصیلاتش را بپایان رساند و به اخذ گواهینامه برای تدریس نائل شود. هنگامیکه الیزابت در مدرسه یک اطاقه ای در ایندیانا<sup>(۶)</sup> تدریس میکرد با مستر والتر وایر<sup>(۷)</sup> ملاقات کرد و آنها در سال ۱۹۱۰ ازدواج کردند و ثمره ازدواج ایشان چهار طفل بود.

(1) Mrs. Elizabeth S. Laws

(2) Basutoland

(3) Wapato

(4) Spokane

(5) Dartmouth

(6) Indiana

(7) Walter Ware





اما در سال ۱۹۲۳ آن خانواده به سیاتل و اشنگتن نقل مکان کردند و در آنجا الیزابت فعالیت‌هایی را برای کلیسای پرسبیترین<sup>(۱)</sup> شروع کرد و بیش از پیش به فرزندانش تربیت عالی مذهبی داد.

ولی متأسفانه ازدواج آنها دیری نپائید و به انتها رسید. شوهرها را جدا شد و الیزابت و فرزندانش در سیاتل ماندند. پس از آن الیزابت اشتیاق زیادی برای آموختن زبان اسپرانتو پیدا کرد و در آن کلاس بوسیله معلمی که بهایی بود راجع به امر مبارک اطلاعاتی کسب کرد و از آنجا نیکه کتاب انجیل را خوب آموخته بود و معانی را خوب میدانست به معانی حقیقی پی برد و تصدیق امر مبارک را کرد.

(۲) در ضمن با جوانی که سننا از او کوچکتر بود آشنا شد که فردریک لاوز نام داشت و در سال ۱۹۳۹ ازدواج کردند و این زندگانی جدیدی را افتتاح را با تفاق فردریک شوهرش که بهایی بود کسب نمود. پس از مدتی آن زوج روحانی به سان دیاهگویی کالیفرنیا برای تشکیل محفل مهاجرت کردند و پس از چند سال که دیگر وجودشان در آن محل ضروری نبود شمال غربی پاسیفیک با زگشتند و فردریک در دانشگاه ایالت اورگان<sup>(۳)</sup> به ادامه تحصیلاتش مشغول شد.

در ۲۳ ژانویه ۱۹۵۳ بود که بندای مولای توانا برای شرکت در جهاد جهانی پاسخ دادند و جمیع مایملک خود را در ماشین کوچک و تریلر خود بار کرده و از بندر نیویورک بطرف آفریقا حرکت کردند و هنگامی که پس از یک سفر طولانی در اقیانوس اطلس به نایروبی رسیدند دانستند که هیکل مبارک حضرت

(1) Presbyterian

(2) Frederick Laws

(3) Oregon

ولی امرالله دستور فرموده اند هر نقطه ای که عده بهائیان آن به پانزده نفر بالغ شده میبایستی مهاجر به نقاط بکر اعزام نماید. لذا ایشان دیگر درنگ درنا پیروبی را که محلی برای ایشان نبود، جایز ندانستند خانه کوچکی ساخته به تریلر خود اضافه کردند و عازم دیار دیگر شدند و دوباره قریب به سه هزار مایل راه پیموده و مشاکل فراوانی را تحمل کردند تا بالاخره به نقطه مهاجرتی خویش که با سوتولند<sup>(۱)</sup> نام داشت و مملکت کوچکی بود رسیدند.

در تاریخ ۱۳ اکتبر ۱۹۵۳ که آن زوج فداکار آن نقطه را فتح کردند، فقط سه روز به انتهای نقشه مانده بود و در روز ۱۴ اکتبر بود که بدستور هیکل مبارک اسامی آخرین فاتحین را که لقب نایت حضرت بهاء الله گرفته بودند و نامشان در لوحه طلائی ثبت میشد در کنفرانس بین القارات نیو دهلی اعلان نمودند و الیزابت و فردریک هم به این لقب مفتخر شده بودند.

باری مدت سی ماه در با سوتولند زندگی کردند و آنقدر رفتار الیزابت با مردم دوستانه و مملو از محبت بود که مردم او را مادر محبت لقب دادند. گرچه بواسطه ندانستن زبان گرفتاری داشتند ولی با همت آنها امرالهی در آن نقطه گسترش یافت و دیگر وجودشان در آن محل ضروری نبود و الیزابت به دوستانش در امریکا مژده داد که امرالله کاملاً در حال توسعه است و امیدواریم نتایج خوبی ببار آرد.

پس از آن نقطه حرکت کرده و پس از مشورت با حضرات ایادیان در آفریقا به نقاط دیگر آفریقا رفته و فردریک در یک موسسه مهندسی و طرح ساختمان راه در روستا مشغول کار شد و مدتی که در گامبیا<sup>(۲)</sup> و لایبیریا<sup>(۳)</sup> کار میکرد الیزابت در نقطه ای متمرکز

(1) Basutoland

(3) Liberia

(2) Gambia

بود که بتواند با مردم در تماس با شد و تبلیغ کند .

در سال ۱۹۵۷ الیزابت با توافق فردریک به ایالت متحده آمریکا با زگشتندولی پس از مدت کمی الیزابت تصمیم به بازگشت گرفت و در ماه آگوست ۱۹۵۸ به لایبریا رفته در مدرسه ای مشغول تدریس شد اما پس از چندی احساس کرد که به تنهایی ماندن در آن نقطه برایش مشکل است لذا به آمریکا با زگشت پس از آنکه فردریک از شغلش بازنشسته شد، دوباره تصمیم گرفتند که برای کمک به نقشه هفت ساله عازم آفریقا شوند لذا در ۸ آپریل ۱۹۷۶ بطرف تانزانیا<sup>(۱)</sup> حرکت کردند . مدت هشت ماه در تانزانیا بودند ولی دیگر قادر به گرفتن ویزای اقامت در تانزانیا نشدند و علاوه بر این الیزابت در آن موقع دیگر قدرت جسمانی خویش را از دست داده بود و مجبور به حرکت شدند ولی در موقع بازگشت اعانه بسیار قابل توجهی برای ساختمان حظیره القدس در تانزانیا تقدیم نمودند .

در بهار سال ۱۹۷۷ بود که آن زوج خستگی ناپذیر فداکار به واپاتو<sup>(۲)</sup> در ایالت واشنگتن رفته و به قسمت سرخپوستان یاکیما<sup>(۳)</sup> برای کمک به تشکیل محفل روحانی منتقل شدند در آنجا بود که خدمات عاشقانه الیزابت خاتمه یافت و در ۲۴ جون ۱۹۷۸ احساس کرد که دیگر قادر به ادامه حیات نیست لذا کاغذ و مدادی طلب کرده و نوشت :

من در حال رفتن هستم ... خدا را شکر ... ملکوت ابهی ... و حقیقتا بملکوت ابهی شتافت . آری آن خانم فداکار در حالیکه بخدمات پرارزشی نائل شده بود با قلبی شاد و رضایت خاطر در محل مهاجرتی اخیر خویش از این دنیای خاکین عالم بالا شتافت و بیت العدل اعظم الهی در حق او عنایات مخصوصه فرموده و تلگراف فوق را توسط محفل مقدس ملی آمریکا ارسال و بشوهرش فردریک مراتب تا اثر خویش را ابلاغ فرمودند .

(1) Tanzania

(2) Wapato

(3) Yakima

نایت حضرت بهاء الله، فاتح موناکو<sup>(۲)</sup>

"خدمات فداکارانه و متممادی خادمه برجسته، نایت حضرت بهاء الله الیویا کلسی تاریخچه مشعشع جا معه بهائیه امریکایی را متلائی ترمیسا زد. مطمئن باشید برای ترقی و تعالی روحش در ملکوت ابهی دعا میکنیم و اجر جزیل مسئلت مینمائیم."

بیت العدل اعظم

الیویا کلسی از جمله نفوس مقدسه ایست که خدماتش در عالم امر علاوه بر فتح نقطه بکر موناکو به لقب نایت حضرت بهاء الله ملقب گردید در عالم نویسندگی و شناساندن امر بهائیه به عموم مردم کتب و شفاها و وسائل دیگری که مخصوص به خودش بود وی را ممتاز و برجسته ساخته و معهدا علی در تلگراف فوق او را تمجید و تحسین فرموده اند.

بعلاوه محفل روحانی ملی بهائیان امریکایی نیز طی تلگرافی خدمات تبلیغی و مهاجرتی آن امه الهیه را که نمونه وفاداری و صداقت بود ستودند.

\* \* \*

(۳)

الیویا کلسی در مزرعه فامیلی خود در اوهایو ایالات متحده در ۹ فوریه ۱۸۸۹ تولد شد و متاسفانه مادرش را در سن پانزده سالگی از دست داد. لذا دو سال بعد به منزل دایی خود به کلیولند<sup>(۴)</sup> منتقل شد و در آن مکان نشوونمایافت از آنجا سیکه

(1) Olivia Kelsey

(2) Monaco

(3) Ohio

(4) Cleveland

والدینش از لحاظ مذهب با یکدیگر اتحاد نداشتند پدرش کا تولیک  
 و مادرش پرتستانت بود. مسئله مذهب در ذهن آن کودک بنحو  
 مبهم و معلول از سوالات گوناگون نقش بسته بود و انعکاساتی منفی  
 از وی نسبت به ادیان و مظاهر مقدسه ظاهر میگشت و گاه با خود  
 می‌اندیشید که چرا دیگر آن مردان بزرگ (انبیای الهی) در  
 عالم ظاهر نمی‌شوند؟ تا آنکه پس از گذشت سالها فرانسیس<sup>(۱)</sup>  
 آرتور کلسی را ملاقات کرد و از ظهور حضرت بهاء الله بوسیله  
 وی مطلع شد و جواب سوالاتش را دریافت نمود. در سال ۱۹۲۹ با  
 فرانسیس ازدواج کرد و پس از مطالعات کافی در سال ۱۹۳۲ به  
 مرحله ایقان رسید و عضو جامعه بهائی شد و منزل آنها در  
 نیویورک مرکز فعالیت‌های امری که با میهمان نوازی فوق-  
 العاده آن خانم مهربان توأم بود قرار گرفت.

الیویا دارای ذوق نویسندگی و شاعری بود لذا پس از اقبال  
 شروع به سرودن اشعاری در مدح امر الهی نمود و مقالاتی در  
 مواضع مختلفه امریه نوشت که اغلب آنها در مجله ورلداردر<sup>(۲)</sup>  
 انتشار یافت و در زمان اقامتش در نیویورک کتاب سوال و  
 جوابی<sup>(۳)</sup> تالیف کرد که شامل نود و پنج سؤال است و جوابهای  
 آن از بیانات مبارکه حضرت باب و حضرت بهاء الله و حضرت  
 عبدالبهاء و حضرت ولی امر الله داده شده و این کتاب در سال  
 ۱۹۲۷ چاپ و منتشر گردید و کمک ذیقیمتی برای مبلغین بهائی  
 بشمار میرود.

بعلاوه چنداثر پرارزش دیگر از او باقی مانده که جمیع عظمت امر  
 الهی و اهمیت تعالیم مبارکه را نشان میدهند. علاوه بر این  
 خدمات روش جدیدی را برای ابلاغ امر اعظم پیشه خود ساخت

(1) Francis Arthur Kelsey

(2) World Order

(3) Bahá'í Answers



که بسیار بدیع بود یعنی چون عمیقاً به حمایت حیوانات بستگی داشت، پس از مطالعه آثار مبارک‌ه بیانی از حضرت عبدالبهاء در لوحی بافتخار روی ویلهلم<sup>(۱)</sup> زیارت کرد که میفرمایند "اطفال را بایستی در سنین کودکی تعلیم داد که حیوانات مهربان باشند." لذا این بیان را موضوع صحبت و نطق‌های خویش قرار داد و در مجالس عمومی و رادیو و تلویزیون و مجامع حمایت حیوانات آنرا مطرح میساخت و بدینوسیله راجع به امر مبارک سخنرانی مینمود. حتی از موقعیت‌هایی که در ملاقات با افراد سرشناس دست میداد استفاده نموده به اشخاصی که دوستدار حیوانات بودند لوح مبارک را اهداء میکرد. چنانکه در مونا کویک نسخه لوح مبارک را برای شاهزاده راینیر<sup>(۲)</sup> و شاهزاده خانم گریس<sup>(۳)</sup> مونا کوفرستاد و بدینوسیله امر مبارک را به ایشان معرفی کرد در سال ۱۹۳۷ که شوهرش از عالم‌رفت برای شرکت در نقشه هفت‌ساله (۱۹۳۷-۱۹۴۴) تصمیم به هجرت گرفت و در لوئی ویل<sup>(۴)</sup> کنتاکی مستقر شد و در آن مکان فعالیت شدیدی را آغاز کرد و بوسیله رادیو و تلویزیون و روزنامه امر مبارک را علنی ساخت و چون هدفش اعلان امر الهی بود سعی میکرد روزنامه بدست عموم مردم برسد. حتی اگر حضور خودش در دفتر روزنامه شهرهای کوچک ضروری و لازم بود سعی میکرد شخصا اقدام نماید و بدینوسیله با اهالی ارتباط حاصل کند.

در سال ۱۹۴۴ به کانزاس منتقل و در کمیته تبلیغ ناحیه‌ای مشغول بخدمت شد تا آنکه ندای مبارک را برای جهاد جهانی

(1) Roy Wilhelm

(2) Prince Rainier

(3) Princess Grace

(4) Louisville, Kentucky



استماع نمود. در سال ۱۹۵۴ از شغلی که داشت بازنشسته شد و عازم مونا کودر فرانسه گردید و آن نقطه بکر را فتح کرده بلقب نایت حضرت بهاء الله مفتخر شد. در زمستان آن سال بحضور مبارک شتافت و از وجود ولی عزیز امرالله کسب الهام نمود و او را تشویق فرمودند که پس از تشکیل اولین محفل روحانی مونا کوبه تبلیغ در مملکت فرانسه قیام نماید و این امر در سال ۱۹۵۹ میسر گردید و پس از صعود مبارک که راجحه نقض از فرانسه برخاست به تولوس<sup>(۱)</sup> رفت و سپس به مونت پلیر<sup>(۲)</sup> و شهرهای دیگر فرانسه سفر کرد و برای کمک به احباء و رفع حجاباتی که ناقضین پس از صعود مبارک در فرانسه بوجود آورده بودند همت گماشت و در استقرار عهد و میثاق در فرانسه سهم بزرگی را دارا شد. الیویا مدت ده سال را در مونا کوه شهرهای فرانسه گذرانید و در چندین مدرسه تا بستانه اروپائی و کنفرانسهای متعدد و کنفرانس بین القارات فرانکفورت که در سال ۱۹۵۸ تشکیل شد و کنگره عظیم لندن در سال ۱۹۶۳ شرکت کرد و آنقدر فعالیت نمود که خسته و ناتوان گردید. لذا بواسطه کسالت مزاج در سن هفتاد و پنج سالگی در سال ۱۹۶۴ به امریکا مراجعت کرد و در کلمبوس اوهایو<sup>(۳)</sup> مستقر شد و تمام خدمات قبلی را از سر گرفت.

در سال ۱۹۷۴ در سن هشتاد و پنج سالگی در طی نقشه پنج ساله امریکا به کارولینای جنوبی و ویرجینیای غربی رفت و به یک سفر تبلیغی اقدام نمود ولی دیگر در اوایل خیر حیاتش قادر به تنها زیستن نبود و با دوستانش زندگی میکرد ولی هیچگاه تبلیغ را فراموش ننمود و حتی در بستر بیماری پرستاران

(1) Toulouse

(2) Montpellier

(3) Columbus Ohio

ویا افرادی که با او ملاقات میکردند، ابلاغ امر الهی مینمود  
بالاخره در ۱۳ اکتبر ۱۹۸۱ بملکوت الهی صعود کرد.  
دوستان و آشنایان و احبائی که بوسیله وی تبلیغ شده اند و یا  
معلومات امری عمیق را از ایشان اخذ نموده اند در جا معاً مر  
امریکا بسیارند و مفتخرند که بوسیله آن خادمه امر الهی  
دارای اطلاعات وافر در این امر اعظم گردیده اند.

نایت حضرت بها، الله، فاتح جزیره آنتی گوا (۲)

"از خبر صعود نایت حضرت بها، الله گلا دیس آندرسن ویدن متأثریم. خدماتش در حیفاً در ایام حضرت ولی عزیزاً مرالله و فعالیت های تبلیغی ایشان در سراسر ایالات متحده امریکا و در نقطه مهاجرتی آنتی گوا بخوبی در خاطرها باقی است. لطفاً به محفل روحانی کانکور<sup>(۳)</sup> نیوهمپشایر سپاسگزاری و قدردانی ما را از مخابره تلگراف آنها اطلاع دهید و اطمینان بخشید که در آستان مقدس برای ارتقاء روحش در ملکوت الهی دعا میکنیم."

بیت العدل اعظم

تحسین و تقدیری که بیت العدل اعظم از گلا دیس نموده اند ارزش و مقام خدماتش را در سبیل امر الهی بخوبی معلوم میدارد. نفس برگزیده ای که در زمان حیات حضرت ولی امرالله ارواحنا لاحبائمه الفدا در ظل امر مبارک در آمد و بخدمت در ارض اقدس خوانده شد و در حضور مبارک از بوتها امتحانات چون زر خالص خارج و بالاخره هم علاوه بر خدمات تبلیغی وسیعش، فاتح آنتی گوا شد و به لقب نایت حضرت بها، الله مفتخر گردید.



اجداد گلا دیس بواسطه رهائی از سخت گیریهای مذهبی از سوئد به امریکا هجرت کرده بودند. گلا دیس در سال ۱۹۰۶ متولد شد

(1) Gladys Anderson Weeden

(2) Antigua

(3) Concord New Hampshire

پنج ساله بود که مادرش را از دست داد و پدرش هم خانه را ترک کرد و ناپدید شد. میسزاندرسن خاله اش او را به فرزندگی خویش پذیرفت و او را به مدرسه فرستاد و تا کلاس هشتم تحصیل کرد و در یک محیط مذهبی با بتیستی<sup>(۱)</sup> پرورش یافت ولی در موقع خرابی وضع اقتصادی<sup>(۲)</sup> آمریکا که همه چیز ناپایاب شد و گروهی از مردم به حیات خویش خاتمه میدادند، خانم اندرسن با داشتن دو کودک دیگری که داشت مجبور به تهیه شغلی در خارج منزل گردید. لذا گلا دیس ترک تحصیل کرد و رسیدگی به امور خانه داری و سرپرستی بچه ها را بعهده گرفت تا آنکه کم کم کودکان قدری بزرگتر شدند و توانست در فروشگاههای به سمت فروشنده گی استخدام شود.

گلا دیس سختیهای اقتصادی آمریکا را پشت سر گذاشت و در سال ۱۹۲۵ ازدواج کرد. تصادفا در یکی از روزهای سال ۱۹۳۲ که مری ما کسول (امه البهاء روحیه خانم) از مونترال به اتفاق یکی از دوستانش بطرف مدرسه تا بستانه گرینا یکر ماشین میراند، با آن زوج جوان که برای گردش در اطراف نیوهمپشا یر رفته بودند آشنا شد و از گلا دیس دعوت کرد که به مدرسه تا بستانه رفته و ملاقات کند و هنگامیکه گلا دیس به گرینا یکر رفت با دیدن جمعی از یاران از رنگها و نژاد مختلفه که در نهایت محبت گرد هم آمده بودند تکانی خورد و سپس در اثر نفاس رحمانی میسز ما کسول در آن مدرسه به عظمت امر مبارک پی برد و دوستی او با مری ما کسول مستحکم گردید. بقسمیکه از آن ببعده همیشه با ایشان مکاتبه میکرد. پس از آن روز بارها در مدرسه تا بستانه شرکت کرد، تا بمقام ایقان فائز شد. سپس در سال ۱۹۳۵ طی عریضه ای بحضور

(1) Baptist

(2) Depression



مبارک عشقی را که در قلبش شعله ور شده بود، بیان کرد و هیکل مبارک او را به تحصیل معلومات امری و آماجگی برای خدمات ارزنده بسیار وسیع در میدان تبلیغ تشویق نمودند و به او اطمینان بخشیدند که برای ترقی و پیشرفت مقام روحانی و موفقیتش دعا میکنند و خواهانند که فضل جمال مبارک شامل حالش گردد.

(۱)

گلا دیس پس از آنکه به ورستور<sup>(۱)</sup> ما ساچوست نقل مکان کرد، وارد مرحله جدیدی از روحانیت گردید و برای پیشرفت امر الهی فعالیت میکرد. اما در سال ۱۹۴۱ که با شوهرش متار که کرد بیش از پیش خود را برای خدمت آماده ساخت. ابتدا برای تکمیل زبان انگلیسی و سپس تحصیل زبان اسپانیولی اقدام نمود و بعداً علاوه بر خدماتش در عضویت محفل روحانی به تبلیغ و تعلیم کودکان و اعلان امر مبارک در مجامع عمومی و خدمات دیگری در کمیته تبلیغی برای پیشرفت نقشه هفت ساله پرداخت و برای تشکیل محفل به براتل بورو<sup>(۲)</sup> و رمونت نقل مکان کرد و در سمت رئیس محفل بخدماتی ارزنده نائل شد و در رمونت علم امر الله را مرتفع ساخت و در آن ایام با مردی بنام بنجامین ویدن<sup>(۳)</sup> که منشی محفل بود، روابط دوستانه برقرار ساخت ولی از آنجا که آن مرد برای ازدواج آماجگی نداشت روابط را قطع کرد و طی عریضه‌ای خدمت روحیه خانم که در ارض اقدس بودند آماجگی خویش را برای خدمات بزرگتری اعلام داشت. لذا با اجازه هیکل مبارک به ارض اقدس دعوت شد و در مارچ ۱۹۴۷ برای خدمت حضرت ولی عزیز امر الله در امور مکاتباتی و بانکی رفت و آمدبه حیفا و

(1) Worcester

(2) Brattleboro Vermont

(3) Benjamin Weeden

عکا و ما موریت‌های دیگر به نمایندگی هیکل مبارک که خدمت بسیار مشکلی بنظر میرسد گماشته شد و بحمدالله از عهده امتحانات الهی برآمد و مورد رضای خاطر مبارک واقع شد و سال بعد هم مسترویدن آمدگی خویش را برای ازدواج با گلادیس اعلام داشت و با اجازه هیکل مبارک برای کمک به جناب مستر ما کسول که برای ساختمان مقام عالی فعالیت شدیدی مینمود و اردیبهشت ۱۹۴۸ در اورشلیم ازدواج کردند، که البته آن ازدواج مدت ۲۲ سال در کمال مهر و محبت ادامه داشت.

گلادیس خانمی بود مهربان و فعال و عاشق خدمت و شوهرش مردی بود بسیار مومن و نیک نفس و دارای صفات ممتاز. لذا آن زوج مخلص در حیفا تا او اما مدتی امور مهمه‌ای را بنمایندگی هیکل مبارک انجام دادند ولی متاسفانه پس از مدتی بواسطه کسالت شوهرش به آمریکا رفت و چون در سال ۱۹۵۰ هیکل مبارک پنج نفر را برای تشکیل شورای بین المللی دعوت فرمودند بوجودش در حیفا احتیاج بود و به او اطلاع دادند که شوهرش را تحت نظر اطباء آمریکا گذارده، بحیفا بازگردد.

آری امتحان الهی شامل حالش شد و با وجود آنکه شوهرش را میپرستید دستور مبارک را مقدم دانست و به هیکل مبارک وفا کرد و عازم ارض اقدس گردید و بخدمت مشغول شد. حتی در غیبت ایشان از ارض اقدس در مرکز جهانی خدمات مهمی را انجام داد و پس از مراجعت هیکل مبارک مرخص شد و به شوهرش پیوست و تا او ما برای خدمت به محفل ملی آمریکا قیام کردند تا تومبیلی خریداری کرده در سال آخر دومین نقشه هفت ساله به هفتاد و هشت ایالات آمریکا سفر کردند و به جوامع امری سرکشی نمودند و به ملاقات و تشویق احباء نائل شدند و برای تشکیل محفل کارولینای شمالی اقدام کردند.

بالاخره برای کمک به جهاد کبیرا کبردر ۱۶ اکتبر ۱۹۵۳ عازم  
 جزائرکارابین شدند و در آن‌تی گوا مستقر گردیدند و به لقب  
 نایت حضرت بهاء الله مفتخر شدند اما در آن جزیره با وضع  
 نامساعد آب و هوا و گرانی فوق العاده روبرو شدند. مدتی  
 استقامت کردند ولی بواسطه نایاب بودن خانه مسکونی و گرانی  
 مخارج هتل مجبور به بازگشت شدند و این هجرت با وجود  
 استقامت شدید آنها بیش از دو ماه نپایید و در حال یاس مراجعت  
 کردند. بالاخره در سال ۱۹۷۰ که شوهرش درگذشت آمادگی  
 خویش را برای خدمت جدیدی حضور روحیه خانم عرض کرد. پس  
 از موفقیت‌هایی که در امریکا کسب کرد برای کمک به سرکار  
 روحیه خانم برای ترتیب بیت حضرت عبدالبهاء در سال ۱۹۷۳  
 مدت پنج ماه را در ارض اقدس گذرانید و بار دیگر در ۱۹۷۷،  
 برای مدتی در جوار اعیان مقدسه خدمت کرد و بازگشت ولی  
 هنوز هم در اثر ادعیه مولای عزیزش با وجود کبر سن، دارای  
 قدرت و قوت فوق العاده بود و در کمال استقامت به اطراف  
 سفر میکرد. دوباره ونکوور<sup>(۱)</sup> رفت و به آلاسکا سفر کرد و با  
 احبای آن‌سما ن ملاقات کرد و به تشویق و تحریض ایشان  
 پرداخت و همچنین برای زیارت مرقد مبارک به لندن رفت و  
 سفر تشویقی به ایرلند نمود و در مدرسه تا بستانه تدریس کرد  
 و بنا بر دعوت محفل ملی امریکا در ویلمت به خدماتی نائل شد  
 در سن ۷۳ سالگی به امه‌البهاء روحیه خانم نوشت که هنوز هم  
 برای خدمت امر الهی وقت و قدرت دارد ولی در سپتامبر ۱۹۷۹  
 پس از بازگشت از سفر نیومکزیکو که بدستور محفل ملی امریکا  
 انجام شده بوده منزل خود در نیوهامپشا پیرا زگشت اما خسته و  
 ضعیف بود تا آنکه روز سیزدهم سپتامبر در حال خواب بملکوت  
 ابهی صعود کرد و ۱۶ سپتامبر تلگراف فوق از ساخت معهد اعلی  
 صادر گردید.

(1) Vancouver



(۲) نایت حضرت بهاء الله، فاتح ماکائو

" لطفاً مراتب محبت و همدردی ما را از درگذشت همسر عزیزتان لرتا شرر نایت حضرت بهاء الله بپذیرید. خدمات مشترک شما در تاریخچه جهاد جهانی ولی امر محبوب ثبت گردیده. مطمئن باشید در آستان مقدس برای تعالی روحش در ملکوت ابهیی دعا میکنیم."

### بیت العدل اعظم

این تلگراف معهدا علی خطاب به شوهر لرتا است که آن دونفس مقدس تو ما بخدمات فائقه ای در سیل امرالهی نائل شده اند و بواسطه شرکت در نقشه جهاد جهانی و فتح نقطه بکر ماکائو و هجرت در نقاط دیگر مورد عنایت واقع شده و پس از خاتمه حیاتش که در ۳۰ اکتبر ۱۹۸۰ اتفاق افتاد، همسرش را تسلیم گفته و خدماتش را ستودند.

\* \* \*

(۳) لرتا در ۸ دسامبر ۱۹۰۷ در شهر میلواکی ویسکانسین ایالات متحده بدنیا آمد و پس از رشد کافی در فوریه ۱۹۲۵ با کارل (۴) شرر که مردی نجیب و فداکار و صبور و عاشق موسیقی بود، ازدواج کرد و عمره ازدواج آنها دختری بود که چهار سال بعد متولد شد بنا م دوروتی (۵) که در ظل امر مبارک و از احبای خدوم میا شد.

(1) Loretta L. Scherer

(2) Macao

(3) Milwaukee Wisconsin

(4) Carl

(5) Dorothy

لرتا دختری بود با محبت و مساعدی خستگی ناپذیر که فداکارانه ریهايش نسبت به اطرافيان و لبخند پرمهرش زیبا نزد عموم بود . آن خانواده بواسطه شغل فروشنده گی کارل اغلب اوقات را در سفر گذرانیده و پس از مدتی بخانه خویش بازمیگشتند . چنانکه در سال ۱۹۳۱ پدر خانواده در کمپانی نفت تگزاس استخدام شد و به کشور چین رفتند و در با زگشت توسط خانم پیترسن<sup>(۱)</sup> که از دوستان خانوادگی آنها بود از امر مبارک مطلع شدند و بفاصله مدت شش ماه خانم و آقای پیترسن و پسرشان گلن<sup>(۲)</sup> و همچنین دوروتی اقبال نمودند و چند ماه بعد در آگوست همان سال (۱۹۴۹) دوروتی و گلن ازدواج کردند و برای ادامه تحصیلات گلن به نقطه دیگری نقل مکان کردند و در ماه نوامبر که دوروتی برای ملاقات والدینش رفته بود با واقع بسیار عالی و غیر مترقبه ای رو برو شد .

مادر و پدر دوروتی جدیداً اقبال کرده بودند و آنها در ضیافت نوزده روزه حضور داشتند . چه شوق و شعفی از این بالاتر که اعضای خانواده از آن پس توانستند جمعاً بخدمت امر الهی پردازند و تبلیغ امر الهی را در آن نقطه توسعه دهند . با استماع ندای مبارک برای شرکت در جهاد جهانی در سال ۱۹۵۳ با سوابقی که از کشور چین داشتند نقطه بکرما کا ثورا انتخاب کردند و با فتح آن نقطه به لقب نایت حضرت بهاء الله مفتخر شدند و به تشکیل محفل موفق گردیدند و لرتا بخدمات تبلیغی مشغول شد و چون شوهرش در سال ۱۹۵۴ بعضویت هیئت معاونت منصوب گردید و اغلب بسفر میرفت گاه لرتا با او همراه بود و گاه در ما کا ثو خدمتشان را ادامه میداد .<sup>(۳)</sup>

در سال ۱۹۵۵ پس از شرکت در کنفرانس تبلیغی نیک کو ژاپن

(1) Petersen

(2) Glenn

(3) Nikko



قصد هجرت به نقطه دیگری را در سرپرورانی دیدند و پس از با زگشت بخانه خود آمریکا، در مملکت پرتغال هجرت اختیار کردند و پس از توقف کوتاهی در لیسبون در سینترا<sup>(۱)</sup> استقرار یافتند و به سفرهای تبلیغی وسیعی در اروپا موفق شدند تا آنجائیکه کارل بعضویت محفل روحانی ملی پرتغال انتخاب شد ولی بعلت کسالت شدیدش کارل نتوانست حتی در کنفرانس جهانی ارض اقدس شرکت کند. بهر حال خدمات آنها در پرتغال خاتمه یافته بود.

در سال ۱۹۶۳ و پس از شرکت در کنگره لندن وارد آمریکا شدند و مدتی هم در وطن لرتا به نشر نفعات پرداخت تا آنکه در سال ۱۹۷۰ دوباره آمده هجرت به نقطه جدیدی شد و با تفاق شوهر عزیزش که هر دو از عشق خدمت امرالهی شوربینهاست در سر داشتند، بطرف فونچال مادریا<sup>(۲)</sup> برای کمک به توسعه امرالهی حرکت کردند.

مدت سه سال در آن نقطه خدمات ذیقیمتی نصیب آن دو دلباخته امرالهی گردید و پس از آنکه اطمینان یافتند که دیگر وجودشان در آن مکان ضروری نیست قصد مراجعت به ماگائورا نمودند و قصد داشتند که امرالهی را بیش از پیش در آن نقطه توسعه بخشند و در مارچ ۱۹۷۳ به ماگائو عزیمت نمودند. ولی چون بقصد زیارت اعتبار مقدسه به ارض اقدس رفتند، لرتا دیگر از نعمت سلامت برخوردار نبود و بالاخره هم اقامت در ماگائو بواسطه بعضی اشکالات و همچنین کسالت مزاج لرتا دیری نپائید و در ماه جون به آمریکا مراجعت کردند و این بار در بورلینگتون<sup>(۳)</sup> و یسکانسین سکنی گزیدند که این نقطه نیز

(1) Cintra

(2) Funchal Madeira

(3) Burlington

جزو اهداف بود و وجودشان بسیار ضروری و لازم بشمار میرفت ولی پس از چندین سال خدمت کسالت‌های لرتا شدت یافت تا آنکه در سال ۱۹۸۰ شدیداً بستری شد و در ۳۰ اکتبر بملکوت ابهی پرواز کرد و در قبرستان بورلینگتون مدفون گردید .  
اما شوهرش کارل که از فراق لرتا دلشکسته شده بود ، دو سال بعد در ۱۰ اکتبر ۱۹۸۲ در عالم بالا به او پیوست و آن دو وجود وارسته فداکار که عمر خویش را در نقاط مختلفه عالم در خدمت امر الهی طی کردند و مقصد و مرامی جز ارتفاع ندای الهی نداشتند ، اکنون در جوار یکدیگر مدفونند که البته اجرشان در درگاه جمال اقدس ابهی جزیل است .

- (۱)  
 ۲۸- میسیز سارا فلورانس فیتز نر  
 (۲)  
 نایت حضرت بهاء الله، فاتح تیمور

" از خبر درگذشت کنیز فداکار الهی فلورانس فیتز نر، نایت حضرت بهاء الله متأسفیم. خدمات پراخلاص وی و مجهوداتش با تفاق شوهرش هارولد<sup>(۳)</sup> برای استقرار امر الهی در تیمور با محبت در خاطرها مانده. همدردی ما را به دوستان و بستگان اطلاع دهید. دراعتاب مقدسه برای ترقی و تعالی روحش در ملکوت الهی دعا میکنیم."

#### بیت العدل اعظم

سارا فلورانس یکی دیگر از فدائیان امر یزدان بود که برای استقرار امر الهی در پرتغال سعی و کوشش فوق العاده نمود و پس از صعودش در ۷ سپتامبر ۱۹۸۵ معهد اعلی تلگراف فوق را مخا بره فرمودند و خدمات و مجهوداتش را در سیل امر الهی ستودند.



(۴)  
 سارا فلورانس در ۱۹ اکتبر ۱۹۰۶ در ایالت ولز بریطانیای کبیرتولد شد و در سن ۶ سالگی با تفاق خانواده به استرالیا هجرت کردند و پس از اتمام دوران تحصیلی فلورانس شغل تدریس را انتخاب کرد و مشغول کار شد.  
در آن زمان دختری بنام برتا موچان<sup>(۵)</sup> (که بعدها هم برتا

(1) Sarah Florence Fitzner

(2) Timor

(3) Harold

(4) Wales

(5) Bertha Mochan



بواسطه فتح نقطه بکری بلقب نایت حضرت بهاء الله مفتخر شد) از فلورانس برای شرکت در جلسه امری در منزل مسترو میسزها پیدان دعوت بعمل آورد و فلورانس با توافق دوست خودهارولد فیتزجر به منزل آنها راه یافت و پس از چندین بار شرکت در جلسات تبلیغی در اثر انقباض روحانی مادر داند و فادر داند و زیارت تعالیم مبارکه هر دو در سال ۱۹۲۸ با مر الهی مومن شدند و در سال ۱۹۳۱ آن دو طبرآشیان الهی، ازدواج کردند که این اولین ازدواج بهائی در استرالیا بشمار میرفت. سپس تواما به تبلیغ امر مبارک اقدام نمودند و با تشکیل محافل تبلیغی در منزل خویش چه بسا از رهروان وادی عشق را بسر منزل مقصود رسانیدند و تشنگان سلسبیل الهی را سیراب کردند و فلورانس با شغلی که داشت توانست در شهرهای مختلفه جنوب استرالیا در سمت تدریس گردش کرده ندای امر الهی را بگوش عموم برساند و علاوه بر عضویت در محفل روحانی آدلاید<sup>(۱)</sup> و تعلیم و تربیت کودکان با راهنماییهای مادر و فادر داند خود را برای خدمت بزرگی که در پیش داشت آماده ساخت.

در سال ۱۹۵۳ در کنفرانس بین القارات نیو دهلی هندوستان ندای مبارک را برای شرکت در جهاد جهانی پاسخ دادند و با وجود اشکالات فراوان ابتداها رولد به پرتغال رفت و سپس فلورانس به او پیوست و در سال ۱۹۵۴ با ادعیه خالصه فلورانس و همت عالی هارولد بمقصد رسیدند و به لقب نایت حضرت بهاء الله بواسطه فتح تیمور مفتخر شدند.

در تیمور هم ابتدا برای اجازه اقامت و شغل با مخالفتهای بعضی از اولیای امور مواجه گردیدند ولی با فداکاریهای فلورانس که بسختی مشغول کار شد و به تدریس زبان انگلیسی

(1) Adelaide



به شاگردان مرکب از پرتغالی، چینی، تیموری، عرب و غیره پرداخت کم کم در آن محل مستقر گردیدند و موانع برطرف شد. بالاخره خانه جدیدی در دیلی<sup>(۱)</sup> تهیه و مدرسه‌ای تاسیس کردند و در ضمن تدریس شاگردان مدرسه به امر الهی آشنا شدند. ولی متأسفانه قوانین مملکتی اجازه تبلیغ آزاد را نمیداد. با وصف این پس از تقلیل موانع برخی از اهالی در ظل امر مبارک در آمدند.

ولی‌ها رولدیس از کسالت ممتدی در سال ۱۹۶۹ بعالم بالا پرواز کرد. اما عشق الهی فلورانس را به استقامت واداشت و به تدریس ادامه داد.

در سال ۱۹۷۳ افتخار زیارت اعیان مقدسه نصیبش شد و با زحم در مراجعت به خدمت قائم شد ولی در سال ۱۹۷۴ که برای معالجات جسمانی از تیمور خارج شد بواسطه انقلابات دیگر نتوانست بازگردد و پس از مدت بیست سال تیمور محبوبش بروی او بسته شد.

لذا ابتدا در استرالیا و سپس در نیوزلاند و جزایر فیجی و تانگا طی اسفار تبلیغی خدمات شایانی نمود و کم کم قوایش تحلیل رفته در سال ۱۹۸۰ در سن ۷۴ سالگی در حالیکه دقیقه‌ای آرام نگرفته بود، بملکوت ابهی شتافت.

---

(1) Dili

(۱)  
۲۹ - میس اتیلیه راین

(۲)  
نایت حضرت بهاء الله، فاتح جزیره مائوریتیوس

"از خبرتأسف آوردرگذشت اتیلیه راین کنیزفداکار جمال مبارک نایت حضرت بهاء الله فاتح جزیره مائوریتیوس که با استقامت تمام در نقطه مهاجرتی سالهای زیادی را تحت شرایط دشواری مقاومت کرد، متأثریم. برای ترقی آن روح دلیر در ملکوت ابهی در اعتاب مقدسه ادعیه محبت آمیز خویش را تقدیم میداریم. لطفاً از طرف ما به خانواده اش همدردی و تسلیت ابلاغ نمائید."

بیت العدل اعظم

بار دیگر امه ای فداکار و منقطع و وارسته از زندگانی فانی گذشت و برای یافتن حیات ابدی راحت و آسایش خویش را فدا ساخت و کنیز فداکار جمال مبارک شد و از آن حینی که به مقام اقبال و یقین واصل شد تا آخرین دم حیاتش ۲۹ اکتبر ۱۹۷۹ که به عالم بالا پرواز کرد قائم به خدمت بود.

این فرد ممتاز در اثر تعلیمات عالی الهیه بهائی حقیقی و دارای صفات رحمانی آنچنانکه هیکل مبارک در السواح مبارکه تشریح فرموده اند، گردید و با داشتن معرفت و ایمان، استقامت، صداقت و راستی، عدالت و درستی، وفاداری و بالاخره خضوع و خشوع و با خدماتی که توأم با مشکلات و مصائب بود حیات ابدی یافت و مورد الطاف معهد اعلی گردید.

\* \* \*

(1) Ottilie Rhein

(2) Mauritius



اتیلیه در سال ۱۹۰۳ در آلمان متولد شد و در سنین جوانی از محل تولد خویش بطرف ایالات متحده حرکت کرد و در شیکاگو مستقر شد و ساختمانی تهیه کرد که اطاقهایش را به کرایه میداد. از آنجائیکه برای یافتن حوادث و تغییراتی در زندگانی خویش این هجرت را اختیار کرده بود، خداوند او را برگزید و واقعه‌ای روی داد که بکلی مسیز زندگانی وی تغییرات کلی یافت.

روزی نزدیک نفر از مستاجرینش عکس حضرت عبدالبهاء را زیارت کرد و عکس مبارک مورد توجه او قرار گرفت و بواسطه عظمت و شخصیت روحانی ایشان بمقام عظیم امر الهی پی برد ولی پس از مدتی بواسطه تغییرات شغلی تماسش با اهل بهاء قطع شد تا آنکه در سال ۱۹۴۱ در حالیکه بواسطه وجود جنگ دوم جهانی غم‌واندوه تنهایی وجودش را فرا گرفته بسود، تالعات روحی و تاثیر شدیدش او را بطرف مشرق الاذکار شیکاگو رهسپار ساخت و پس از شرکت در محافل و صحبت با مطلعین امر مبارک قلب و جاننش را تقدیم حضرت بهاء الله نمود و در سال ۱۹۴۲ طی عریضه‌ای مکنونات قلبی خویش را بحضور مبارک عرض کرد و در جواب بوسیله منشی ایشان پیام محبوبش را دریافت کرد که هیکل مبارک در اعتبار مقدسه دعا میکنند که در آینده به انجام خدمات بزرگ و ارزنده‌ای موفق شود. در اثر ادعیه مولای توانا بلافاصله قیام کرد و برای شرکت در نقشه هفت ساله امریکا و تشکیل محفل به آریزونا<sup>(۱)</sup> رفت و پس از موفقیت کامل به سان ماتئو<sup>(۲)</sup> کالیفرنیا نزد یکی از دوستانش منتقل و آن محل را خانه خویش قرار داد تا از آنجا به سفرهای خارج کشور اقدام کند.

(1) Arizona

(2) San Mateo

چون در کنفرانس بین القارات شیکاگو سال ۱۹۵۳ شرکت کرد  
برای شرکت در جهاد جهانی قلبش بطیش افتاد و جزو سیسل  
دا و طلبینی که برخاستند وی نیز قیام کرد و از دسته اولین  
کسانی بود که با وجود نداشتن اطلاعات کافی از محل مهاجرتی  
خویش با یک چمدان با کشتی بسمت افریقا حرکت کرد و با نگاهی  
به دائره المعارف مطلع شد که ملت آن جزیره از جوامع مختلفه  
تشکیل شده است و بزبان انگلیسی و فرانسه صحبت میکنند و  
محصول آن نیشکر است و این را کافی دانسته پس از دیداری از  
کنیا<sup>(۱)</sup> و یوگاندا<sup>(۲)</sup> و تانزانیا<sup>(۳)</sup> به آن نقطه مهمی که نامش در  
فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء آمده (جزیره مائوریتئوس)  
و فتح آن باعث شوق و شغف اتیلیه و رضای خاطر حضرت ولی امر  
عزیز الهی بود در ۱۱ نوامبر ۱۹۵۳ وارد شد و ورودش را به  
هیکل مبارک اطلاع داد و هیکل مقدسش او را به لقب نایب  
حضرت بهاء الله مفتخر فرمودند و تشکرات محبت آمیز خویش  
را به ایشان ابلاغ نمودند.

ابتداء در حالیکه متکی به عنایات جمال مبارک بود، با  
اشکالات فراوان موفق به اخذ ویزای شش ماهه گردید که بعدا  
به ۳ سال تمدید یافت و خانه خویش را برای تشکیل مجامع  
بهائی توسعه داد و به تقلیب نفوس پرداخت. آنچنانکه در  
مدت کمی چند مصدق و تعدادی محقق در آن جزیره وجود داشت  
پس از مدتی مهاجرین دیگری از جمله آقای جلال نخجوانی  
به آن جزیره وارد شدند و برای تبلیغ عده بیشتری کمک کردند  
بنحویکه در سال ۱۹۵۶ چهل نفر مصدق داشتند که برای تشکیل  
سه محفل روحانی تعدادشان کافی بود و تشکیل سه محفل در  
مدت سه سال موفقیت بزرگی بشمار میرفت و توانستند از آن

(1) Kenya

(2) Uganda

(3) Tanzania

جزیره بکا نونشن تا ریخی ژوها نسبورگ نماینده بفرستند . ولی متاسفانه با وجود تلاش برای تمدیدویزاتقااضا پیش رددش حتی با فرماندار ملاقات کرد و علاوه بر ابلاغ امر الهی تقاضای تمدیدویز انمود ولی میسر نگردید اما فرماندار که بعدها به سمت نخست وزیری منصوب شد از محبان امر بهائی گردید .

اتیلیه مدتی را در کما میا لای خدمت قائم بود ولی بواسطه از دست ندادن تابعیت خویش به امریکا مراجعت کرد و از آنجائی که امر الهی احتیاج به مهاجرین فداکار داشت پس از جمع اندوخته ای در سال ۱۹۵۹ پس از تشریف به ارض اقدس در کشور شیلی مستقر شد و مدت سه سال که بخدمات عالییه موفق بود ، بالاخره در حال خستگی به ما تئوبا زگشت و در آگوست ۱۹۷۰ ، در کنفرانس ما ئوریتیوس شرکت کرد و از نزدیک نتائسج زحماتش را شاهد شد و در ضمن نخست وزیر که در زمان فرمانداری خویش بوسیله اتیلیه به امر مبارک آشنا شده بود در کنفرانس حاضر و با شناختن اتیلیه تبسمی بر لبانش نقش بست .

اتیلیه در تمام اوقاتی که در ماتئومیزیست ، قائم بخدمت و در حال مکاتبه با احبای الهی و فرزندان روحانی خویش در نقاط مختلفه دنیا بود . در ۲۷ دسامبر ۱۹۷۸ منشی محفل ملی ما ئوریتیوس نامه تشکر آمیز و مملو از عواطف قلبی از طرف آن محفل برای اتیلیه ارسال داشت و وی را مادر روحانی ما ئو- ریتیوس خطاب کرد و به مناسبت بیست و پنجمین سال استقرار امر الهی در آن خطه اظهار نمود که جمال اقدس ابهی را شا کردند که او را برگزید تا آنها را به این موهبت عظمی فائز کند ، چه که بذری افشاندن بود توأم با عشق و فداکاری و خلوص و آن بذر اکنون بالغ بر ۷۴ محفل روحانی بود و در آینده نام اتیلیه همیشه با ما ئوریتیوس باقی و همراه خواهد بود و نسلهای آتیه هرگز تاریخ ورودش را که با باران شدید رحمت الهی

تو ام بود و چنین محصولی را ببار آورد فرا موش نکرده و همیشه  
بخاطر خواهند داشت و بالاخره برای آن وجود منزه شادمانی  
ابدی را خواستار شده بودند .

اتیلیه گرچه در او اخرجیاتش در سن ما تئو اقامت داشت ولی  
قلب و روحش همچنان در حال هجرت بود و در نقاط مهاجرتی  
بین یاراننش میزیست . یارانانی که پس از صعودش که در سن  
۷۶ سالگی اتفاق افتاد ، هرگز او را از خاطر نبرده و  
فرا موش نخواهند کرد .





هُوَ الْبَاطِنُ

ای بتلای بلاد سبیل خدا اگر چه این کاس در مذاق عاقلان  
که در آشام و در کام تن پودان تلخ و ناگوار است اما در کام عاشقان شهید  
و شکر است و قند مکرر، نیشش نوش جان است و زهرش دریاق اعظم  
روح و ریجان این عنایت همیشه محض با نبیاء و اولیاء بود که اسیر  
راه خدا بودند و مقید زنجیر در محبت الله و اوقات را در سخن و زندان  
گذرانند از راحت و آسایش گذشتند و در جهان میر و سامان  
شدند غمگین این ایام شدید و اوقات شداد بگذرد و جمال نمکین  
از اقیانوس کشف نقاب نماید و تری الظالمین فی خسران مین .  
و البهائم علیک

ع ع



## فصل پنجم

۱- امه‌الله بهیه خانم ناطق (نادری)

مروج باثبات و جانفشانی امرالله

بهیه خانم صبیحه ناطق شرفحات الله و شاعر شیرین سخن جناب میرزا محمد ناطق که از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء روح ما سوا ه فدا ه به لقب ناطق فائق ملقب شده میباشد که ایشان پس از سالها تدریس و تبلیغ در شهرستانهای ایران به طهران آمد و پس از مدت کمی اقامت در سال ۱۳۱۵ شمسی بعالم بالا صعود فرمود و پس از آنکه ثریا خانم همسر ایشان عریضه‌ای جهت طلب مغفرت و بقای روح آن متصاعدالی الله بحضور مبارک عرض کرد در جواب آن عریضه پس از اظهار عنایت فراوان راجع به اطفال ایشان بیاناتی میفرماید که منشی هیکل مبارک چنین مرقوم داشته: " از حق میطلبند تا از برای اطفال آن غریق بحر افضال امه‌الله بهیه و بهجت و میرزا احسان الله و میرزا روح الله وسائل ترقی و تربیت در ظل عنایت آن سلطان احدیت فراهم آید. هر یک سراج منیر شوند و بر اثر قدم پیدر روشن ضمیر مشی و سلوک نمایند و بخدمات شایان در آستان محبوب عالمیان موفق و مؤید گردند."

\* \* \*

بهیه خانم در سال ۱۲۹۷ شمسی در شهر کاشان متولد شد و در دامان مادر مؤمنه و در ظل توجهات پدر فاضل عالیقدرش تربیت امری یافت و دوران نوجوانی را چه در کاشان و چه در رفسنجان و چه در اصفهان قائم بخدمات تعلیماتی بود و پس از ورود به طهران با

بودن امکانات بیشتر و البته از اثرات آن کلمات عالیات  
هیکل مبارک پس از صعود پدرش و سائل ترقی و فراهم آمدن  
از آنجا ئیکه استعداد زیاد از پدر به ارث برده بود با پشتکاری  
فوق العاده به تزئید معلومات خویش پرداخت .

پس از آنکه معلومات امریه خود را در کلاسهای درس دانشمندی  
چون جناب علوی و جناب وحید کشفی و جناب فروتن افزون  
ساخت به خدمات عالیہ تبلیغی و تشویقی موفق شد و بسرای  
از دیام معلومات امری بزبان انگلیسی در کلاسهای که نظم  
بدیع و بعضی از کتب حضرت ولی عزیزا مرالله توسط میس شارب  
تدریس میشد شرکت کرد که در اثر این اقدام نیز بر معلوماتش  
افزوده گردید .

از آنجا ئیکه قلمی شیوا داشت ، مقالات تشویق آمیزش در  
مجله آهنگ بدیع و ترانه امید منتشر میگردد و آثارش مورد  
تمجید همگان بود .

باری بهیچ خانم پس از ازدواج با جناب نصرالله نادری در  
سال ۱۳۱۵ شمسی و بدنیآ آوردن سه طفل هرگز از خدمات امریه  
غفلت نکرد و با استعداد فطری و معلوماتی که داشت ، ناطقی  
توانا گردید که در مجامع و محافل برای تشویق احباء صحبت  
میکرد و آنان را بوظایف امریه خویش آشنا میساخت و در  
کلاسهای درس اخلاق و جوانان و نسوان بهائی تدریس مینمود  
از آنجا ئیکه شوهرش امکان هرگونه خدمتی را به او داده بود  
و از خدماتش جلوگیری بعمل نمیآورد ایشان به سفرهای  
تبلیغی و تشویقی در شهرستانها هم اقدام میکرد و چنانکه در  
سال ۱۳۲۲ شمسی از طرف محفل مقدس ملی در تبریز مدت دو  
سال قائم بخدمت و مشغول نشر نفعات بود .

تا آنکه در سنه صدویا زده بدیع که حضرت ولی محبوب امرالله  
افتخار عصویت محافل روحانی را به نساء ایران اعطاء نموده



واجازه فرمودند که نسوان بهائی را هم برای عضویت محافل روحانیه انتخاب کنند، چنانکه قبلاً مذکور گردید، خانم فتح اعظم و خانم نادری بعضویت محفل مقدس روحانی طهران انتخاب شدند و خدمات بسیار ارزنده‌ای را بعهده گرفتند. خانم نادری پس از چند سال خدمت که گاهی هم سمت منشیگری را دارا بود بعضویت محفل روحانی ملی انتخاب شد و خدماتش بحدا علی رسید.

این خانم‌ها زنده با خلقی رحمانی و اعمالی مطابق شئونات امریه چندین سال دوشادوش رجال بخدمت امر مبارک پرداخت بطوریکه علاوه بر خدمات محفل در جنوب شهر طهران هم محفل تبلیغی را اداره میکرد و تعالیم و مبادی امریه را به نسوان بهائی و متحرران حقیقت تعلیم میداد. بطوریکه فرزندان روحانی او فراوان هستند.

ایشان خانمی بود صبور و حلیم و خوش رو و خوش صحبت که جمیع از مصاحبتش خشنود میشدند. در طی مسافرتها فی که به شهرهای داخل ایران نموده، همراهانش خاطرهای خوشی از ایشان بیاد دارند. علاوه بر این اسفار افتخار آنرا داشت که در چند کنفرانس بین القارات شرکت کند. همچنین بحضور در کنگره‌های جهانی ارض اقدس و انتخاب اعضای بیت العدل اعظم نیز مفتخر بود.



بهبه خانم آن خادمه برجسته امر الهی همچنان قائم بر نشر نفحات و خدمت در محفل روحانی ملی بود تا آنکه پس از انقلابات ایران با اتفاق اعضای محترم محفل مقدس ملی و دو نفر از اعضاء هیئت معاونت در ماه آگوست ۱۹۸۵ میلادی بدست اعداء

امرالله ربوده شده و ناپدید گردیدند، بنحویکه احبای الهی و خانواده های آنان هرچه کوشیدند نتوانستند اثری از آن نفوس برگزیده بیابند و بیم آن میرفت که آن شیدائیان امر الهی بمقام شهادت نائل شده باشند

تا آنکه بیت العدل اعظم الهی بوسیله پیامی در ۲۹ دسامبر ۱۹۸۱ به احبای الهی در سراسر عالم خبر شهادت هشت نفر اعضای محفل روحانی ملی را که جدیداً انتخاب شده بودند، ابلاغ نمودند و در آن پیام معهدا علی چنین فرمودند:

" چنین اقدام شنیعی این نگرانی را بوجود می آورد که اعضاء محفل روحانی ملی قبلی و دونفر از اعضاء هیئت معاونت که در ماه آگوست ۱۹۸۵ ناپدید شدند، و همچنین دونفس دیگری که بیش از دو سال است اطلاعاتی از آنان بدست نیامده است بسرنوشت مشابهی دچار گشته اند... الی آخر"

که البته نام امه الله بهیه خانم نادری نیز جزو اسامی آنان ذکر گردیده و در آخر پیام معهدا علی این بیانات را میفرمایند که:

"... صفات ممتازه این نفوس جلیله و از خود گذشته منشاء الهامی است برای سائر مومنین عالم که اگرچه مانند خواهران و برادران ایرانی تاج شهادت بر سر نهادن برآی آنها مقدور نیست ولی بدون شک کوشش مینمایند که بهمان روح تضحیه (۱) متصف و در سبیل فداکاری در راه آئین مقدس الهی سالک باشند. اطمینان داریم که خون این اخلاف مطالع الانوار هیکل مقدس امرحق را در سراسر کره ارض تقویت خواهند نمود و منجر به فتوحات و انتصارات بی سابقه ای خواهد شد که لطمات وارده در مهدها امرالله را جبران میکند."

بیت العدل اعظم ۲۹ دسامبر ۱۹۸۱

(۱) تضحیه بمعنی قربانی کردن میباشد.

بنا بر این واضح است بهیه خانم، آن نفس جلیل و ممتاز  
که بشهادت عموم فرد برگزیده‌ای بود، خدمات و  
جانفشانیهایش منشاء الهام دیگران بوده و خواهد بود و  
چون بالاخره به تاج شهادت متوج گردید، بر قدر و منزلتش  
افزود.



نورانيه در سال ۱۹۲۳م درهمدان متولد شد . پدر و مادري داشت و ارسته از مظاهردنيوي و متمسک به تعاليم الهي . آقا ميرزاها شم برادرخواجه ربيع از احبای کاشان و از خانواده مؤمنين و مخلصين امر مبارک بود و مورد عنايات لاتحصای حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه که او را در لوحی يار شاطر خطاب فرموده و ايشان هم اين نام را برای نام فاميلي خویش انتخاب کرد مادرش روحانيه خانم که خواهر جناب عبدالميثاق ميثاقيه بود علاوه بر زيبائی ظاهري و متانت فطري قلبی داشت روشن و منير و طافح از محبت الله ، ايمانی داشت قوی و سرشار از عشق الهي .

پدر و مادر هر دو از داشتن ذوق ادبی نظير کيکديگر بودند مادر لحن خوشی داشت که با خواندن اشعار عاشقانه امری همه را مجذوب خویش ميساخت چنانکه در زيارت ارض اقدس يادگار و اثر بسيار خوبی در بيت مبارک از خود باقی گذاشت که بعدها هم از روحانيت و جذبات او تمجيد ميکردند . ولی افسوس که در سنين کودکی نورانيه مادر خویش را از دست داد و با پدر و سه برادرش زندگانی ميکرد و در مدرسه تربيت طهران تحصيل مينمود و پس از مدتی هم پدر مؤمن و خدومش از عالم رفت . در سن پانزده سالگی بود که او را بعقد و ازدواج جناب روح الله متوجه فرزندنا شرفحات الله جناب حسن هاشمی زاده درآوردند که ثمره ازدواج آنها دو پسر بود .

نورانيه در دوران حياتش از زندگانی راحت و خوشی برخوردار نبود لذا روح حساسش که از زمان کودکی از فراق مادر مهربان و پدر غمخوارش آزرده بود در ايام جوانی نيز بمصاعبي مبتلا شد که اثراتش در وجود وی باقیماند .

پس از آنکه با توافق همسرش برای هجرت بخارج ایران ندای مبارک را بیک گفتند، به کشور عراق رفتند. بعد از چندی اجباراً آن کشور را با توافق سایر مهاجرین ترک کرده و نقطه مهاجرتی آلمان را انتخاب نمودند. ولی کم کم نورانیه در آلمان دارای اعصابی ضعیف و بنیه‌ای نحیف و مبتلا به کسالت‌های پی‌درپی گردید تا آنکه اختلافات خانوادگی پیش آمد و منجر به طلاق و ترک لانه و آشیانه و شوهر و فرزندان‌ش شد. عازم دیا ریگردید و به انگلستان رفت. مدت شش سال که در آن دیا ری بود رنج فراوان برد تا اعصابش تقویت شد و قوایش را بازیافت. در انگلستان به از یاد معلومات امری و تحصیل زبان انگلیسی و منشیگری اقدام نموده به ایران بازگشت و در طهران با نطق گویا و اطلاعات امریه کافیه به تدریس در کلاسهای درس اخلاق و خدمت در لجنات و تشکیلات امریه مشغول شد.

نورانیه که به فرزندان‌ش علاقه خاصی داشت و البته از دوری آنان رنج میبرد تقبل کرد که مخارج تحصیل فرزند کوچکتر را شخصاً بپردازد. لذا پس از آنکه در بنگاه ترجمه و نشر کتاب وابسته به بنیاد پهلوی استخدام شد. پس از چندی خانه‌ای خریداری کرد و از درآمد اجاره طبقه بالای منزل و حقوق اداری خود منظور خویش را عملی ساخت ولی در آن زمان هرگز نمیدانست که خرید خانه‌ای در آن محل چه مصیبتی را ببار خواهد آورد.

\* \* \*

نورانیه که از زمان نوجوانی همانند مادرش عاشق خدمت و تبلیغ بود در جامعه امری طهران فرد فعالی گردید که در همه جا حتی در محل کار خود صحبت امر مبارک را بمیان می آورد و



علنا به تبلیغ امر الهی مینمود و در منزل خویش علاوه بر محافل و مجالس تبلیغی که تشکیل میداد جلسات ادبی هم ترتیب داده از اهل ذوق و ادب دعوت میکرد که با خواندن اشعار و قطعات ادبی و اجرای اشعار عاشقانه قدمای امر همراه موسیقی روح خویش را مرزوق سازند . لذا اهل شعر و ادب که همگی از اهل بهاء بودند و جز عشق الهی راهی نمی‌پیمودند گردش حلقه میزدند .

از آنجائیکه زنی بودند نسبتا زیبا که همیشه آراسته و مرتب و خوش لباس در انظار ظاهر میشد و روش و طرز پوشش او با عقائد مردم متعصب موافقت نداشت با اضافه رفت و آمدهای مذکوره و تشکیل جلسات و تبلیغ علنی وی جعلی باعث شدند که همسایگان بر ضدش قیام کنند و مستاجرین از دادن اجاره خانه خودداری نمایند .

اما نورانیه با وجود عناد همسایگان و دشمنی‌های بعضی از مبغضین امر الهی که همواره او را تهدید میکردند ، همچنان به رفت و آمد و تشکیل جلسات در منزلش ادامه میداد و آنقدر شجاع و دلیر بود که تهدیدهای تلفنی در او اثر نداشت . گاهی از اوقات هم برای آنکه از شر مردم کوچه در امان باشد ، پس از اتمام جلسات امری از دوستان تقاضا میکرد که تا منزل او را همراهی کنند و هر چه برای او مقدساتش توهین روا میداشتند از رفتن به تشکیلات و خدمت امر الهی امتناع نمی‌ورزید عاقبت کینه و عناد اعداء امرالله که او را از هنگام انجام وظیفه در بنگاه ترجمه و نشر کتاب میشناختند از آن موبسه تجاوز کرد و بخارج هم سرایت نمود و آنچنان کینه آن زن بی پروا را در دل گرفتند که علنا بر ضدش قیام کردند و زندگانی مشقت باری را برایش بوجود آوردند که منجر به دوبار سرقت خانه اش و دوبار هم تصادف عمدی بوسیله اتومبیل آنها گردید و در نتیجه چندین

باربه بیما ریهای طولانی دچار شد و بر زحمات دوران گذشته اش افزود .

دوستان الهی توصیه کردند که خانه را بفروش رسانیده در محل دیگر ساکن شود ولی با وجود مستاجری که تخلیه نمی کرد و اجاره نمی پرداخت امکان پذیر نبود . پس از انقلاب ایران ، که دشمنان امر الهی قوت و قدرت یافتند برای این ابتلائات افزوده شد و علنا بر ضدش قیام کردند .

بنگاه ترجمه و نشر کتاب بدست دشمنان امر الهی افتاد و او را از شغلش منفصل کردند و چون احقاق حق خود کرد ، با کلمات رکیک و زشت و دشنامهای فراوان آنها نسبت به خود او و مقدساتش روبرو شد . حتی در تلفن به او نسبت های نارواداده تهدید بر قتلش مینمودند .

کار بجائی رسید که از دست وزیان آرازل و او باش محل هم در امان نبود و بسختی میتوانست از منزل خارج شود .

در او خرد و ستانش اظهار داشت که مرتباً از طرف کمیته ها به منزلش میروند و او را تحت نظر گرفته اند و دیگر کار او تمام است . بالاخره در او آخر فوریه ۱۹۸۱ میلادی در حالیکه در منزل تنها بود ، بر سرش تاخته در کمال قساوت و بیرحمی با وضع فجیعی که قلم از شرح آن لرزان است او را بقتل رسانیدند . برادرش که مدت ده روز از حالش مطلع نشد ، بسراغش رفت و با جسد بیجان خواهرش که با قساوت و ضربه های متعدد دچار قتل رسیده بود روبرو شد . . . . از علائم موجوده چنین برمی آمد به وسائلی متشبه شده بودند که مرگش را طولانی تر ساخته و بر رنجش بیفزایند .

آری آن امه رنج دیده که همواره نطقش در مدح جمال قدم گویا و زبانش برای اثبات امر جمال اقدس الهی در حرکت بود ، بدانوسیله پس از ناله های جانفرسا خاموش شد و

متوقف گردید و حیاتی که پیوسته قرین رنج و الم بود خاتمه یافت و نامش جزو شهدای امرالهی ثبت شد و از آنجائیکه قلبی داشت سرشار از محبت جمال ابهی و جز تبلیغ و خدمت مرامی نداشت ، افتخار ابدی یافت و به این مقام منیع فائز شد .

گرچه برادرش برای تعقیب قاتلین به مراجع دولتی مراجعه کرد ولی آن مقامات علنا اظهار داشتند که این خانم بجرم بهائیت محکوم بوده و از تعقیب قاتلین خودداری میشود .

۳ - ام‌الله‌شیدرخ امیرکیا (بقا)  
خادمه دلیر و وارسته و عاشق جانباخته

در تاریخ ۷ ژانویه ۱۹۸۲ بیت‌العدل اعظم الهی خبرشهادت شش نفر از اعضای محفل روحانی طهران را که در تاریخ ۴ ژانویه اتفاق افتاده بود، بجمیع احباء عالم ابلاغ فرمودند که نام شیدرخ امیرکیا صاحب خانه و میزبانی که محفل روحانی در منزل آنها تشکیل بوده در آن پیام ذکر شده است.

سپس در پیام تلگرافی دیگری مورخ چهاردهم ژانویه ۱۹۸۲ آن معهدا علی مخابره فرمودند که:

"شهادت<sup>(۱)</sup> شیدرخ امیرکیا همسر منوچهر بقا حائز اهمیت خاصی است. جلسه محفل روحانی طهران در خانه شیدرخ و همسرش به میزبانی آنان تشکیل شده بود که مورد حمله و هجوم قرار گرفت و شش نفر از اعضای حاضر در جلسه محفل و همچنین دو نفر صاحب خانه توقیف شدند. مانند موارد مشابه دستگیرشدگان را تحت فشار قرار دادند که از مرتبیری نمایند تا اعدام نشوند مع الاسف منوچهر بقا تاب مقاومت در این امتحان رانیا ورد و چنانچه در جرائد انتشار یافته است، تبری کرد و بلافاصله آزاد شد و پس از خلاصی شیدرخ را تحت فشار بیشتری قرار داد که به او تاسی نماید و از زندان و اعدام نجات یابد. اما شیدرخ حاضر نشد ایمانش را انکار نماید. اکلیل شهادت کبری بر سر نهاد و بصفوف اهل ملکوت بقا پیوست. تاریخ همواره شجاعت بینظیر و ایمان قوی نفسی که خود را در آستان محبوبش فدا ساخت، تجلیل و تحسین خواهد کرد."

بیت‌العدل اعظم

از زیارت این پیام معهدا علی مقام و منزلت آن فدائی امر

(۱) نقل از امریکن بهائی مورخ می ۱۹۸۲

الهی واضح و مبرهن میگردد . شیدرخ آن جوان وارسته و خدوم که روئی داشت زیبا و چشمانی خندان دارای روحی بود بلند و عالی و ایمانی قوی . جز خدمت در سبیل امرالهی مرام و مقصودی نداشت و آنقدر در عشق الهی باثبات بود که بالاخره بمقصد خویش نائل شد .

\* \* \*

شیدرخ در ۱۵ مهرماه ۱۳۱۴ در طهران متولد شد پدرش روح الله خان امیرکیا ( میثاقیان ) از خانواده مؤمنین امرالهی بود که پدرش جناب داود میثاقیان در جوانی پیاده به ارض اقدس شتافت و به زیارت حضرت مولی الوری نائل شد و در نقشه جهاد جهانی با تفاق خانواده مهاجرت به اسپانیا کرد و تقدیم کننده زمین مشرق الاذکار اسپانیا در مادرید است که مورد ستایش و تقدیر بیت العدل اعظم میباشد و پدر بزرگ مادری روح الله خان هاشم غیور است که بسبب پافشاری در ایمان و مبارزه با فراشان حکومتی کاشان ازیراعه مبارک حضرت عبدالبهاء به این لقب مفتخر گردیده است .

مادرشیدرخ روحانیه خانم اقراری هم از خانواده مومنین و متمسکین و خادمین امرالهی بود و شیدرخ را در دامان پرمهرش با ایمان کامل و روش بهائی به اخلاق رحمانی پرورش داد و آنچه برایش امکان داشت مهیا کرد . علاوه بر تحصیل در دبیرستان و تکمیل زبان انگلیسی فن نواختن پیانو را آموخت و در کلاسهای متفرقه دیگر دارای هنرهای دستی و گل آرائی و غیره گردید . در سن شانزده سالگی بعقد و ازدواج آقای منوچهر بقا در آمد که نتیجه ازدواجش یک دختر و دو پسر بود که همگی در امرالله ثابت و راسخ اند .





قبل از انقلابات ایران عضو تشکیلات امریه و خادمه با وفای امر الهی بشمار میرفت . با خوی رحمانی و رومی گشاده خدمت دوستان میکرد و بکمک رنج دیدگان میشتافت . تشکیل محافل و مجالس در منزل خویش میداد و از هیچگونه خدمتی مضایقه نداشت تا آنکه بسمت مساعد خانم ژینوس محمودی (عضوهیئت معاونت) انتخاب شد و بر خدماتش افزوده گردید . در اوائل انقلاب ایران که برای شرکت در جشن عروسی دخترش به آمریکا رفته بود . پس از اتمام مراسم قصد مراجعت داشت هر چه اصرار کردند که به ایران بازنگردد ، نپذیرفت و اظهار داشت که یاران ایرانی را نمیتواند با مصائب وارده تنها بگذارد . قبل از حرکت که دخترش اظهار نگرانی میکرد ، بر سبیل اتفاق کتاب ادعیه محبوب را که در دست داشت ، بسبب مدد از جمال ابهی باز کرد و این مناجات را زیارت کرد که :

" الهی ، معبودا ، کریمایا ، رحیمایا تویی آن سلطانیکه سلاطین عالم نزد اسمی از اسمایت خاضع و خاشع . ای کریم کرمت عالم را احاطه نموده و رحمتت سبقت گرفته . ترا قسم میدهم بکلمه علیا و اقتدار قلم اعلی که این عبد را مؤید فرمائی بر آنچه لائق ایام تو است . غریبی اراده وطن اعلی نموده و قاصدی قصد غایت قصوی کرده . او را مدد فرما تا بر خدمتت قیام نماید و بانشار او امر و احکامت مشغول گردد . . . " الی آخر بیانها الاحلی . دیگر جای درنگ نبود . اراده الهی را دانست و عزم وطن کرد .

در مراجعت در نامه هائی که بدخترش مینوشت او را بر خدمت آستان الهی تشویق میکرد و در ضمن از قدرت و استقامت و قوت ایمان احباء رنج دیده و تسلیم و رضای خانواده شهداء بیان میکرد و از اینکه خداوند منقبتی نصیبش ساخته که بمدد احباء شتابد و در ماندگان را درمان و آوارگان را مای دهد و اظهار

سرور میکرد و مینوشت که مانند او در طهران حکمتی دارد الهی  
و از فرزند دلبندهش میخواست در حقیقت دعا کند که از بوته امتحان  
سرافراز خارج شود .

در فوریه ۱۹۸۱ که پدرش روح الله خان امیرکیا صعد کرد ، چون  
مادر عزیزش قبلاً بملکوت ابهی رفته بود ، لازم بود شیدرخ که  
اولاد ارشد بود برای گرفتن انحصار وراثت اقدام کند . در  
دوای دولتی ورقه ای را که ستون مذهب داشت به او ارائه  
دادند که نامش را در یکی از مذاهب رسمی مملکتی ثبت کند و  
یا آنکه اجازه دهد خود آنها این کار را انجام دهند . شیدرخ  
بهیچوجه حاضر به انجام چنین کاری نشد بلکه فریاد برآورد  
که من برای مال دنیا ایمانم را نمیفروشم و با شجاعت تمام از  
تاریخ امروجا نیازی شهداء صحبت آغاز کرد و جملگی را مبهوت  
ساخت . لذا چون هر چه اصرار کردند نتیجه نبخشید ، او را از  
تصرف ارثیه والدینش محروم ساختند آن زن دلیر رضا مندانه  
محل را ترک و بدخترش نوشت این بار که از بوته امتحان سرافراز  
خارج شده دلیلش ادعیه آنها بوده و تذکر داد هنوز محتاج  
دعاست .

لذا همچنان بزحمات شبانه روزی ادامه داد تا آنکه در اثر  
فعالیت های شدید امری مورد سوء ظن و تحت تعقیب قرار گرفت  
اجباراً مدتی در کمال حکمت رفتار میکرد و خویش را از انظار  
دور میداشت ولی در تاریخ ۲ نوامبر ۱۹۸۱ که محفل روحانی  
را در منزل خویش تشکیل داده بود با اتفاق اعضاء محفل  
دستگیر شد و در زندان اوین با فشارهای زیاد و شکنجه های  
جانفرسا برای تبری از دیانت بهائی و امضاء سندی برای  
ترک تشکیلات امری بسختی مبارزه کرد و دوستان هم زندانی  
خویش را به صبر و استقامت تشویق نموده متذکر میشد که  
بهیچوجه سندی را امضاء نکنند تا باعث بهره برداری دشمنان

شده مطالبی را به آن افزوده اعلان نمایند. لذا مورد خشم اعداء واقع و بر زجرش افزودند بنحویکه مریض شدوبه عفونت ریه گرفتار و نور چشمش را در مدت دو ماه ونیم محبوسی از دست داد و بالاخره در چهاردهم ژانویه ۱۹۸۲ با تفاق اعضاء محفل بشهادت رسید و اموال و دارائی خود او و والدینش صادره گردید و اجساد آنها بدون تشریفات مذهبی در سرزمین کفار مدفون شد.

بفرموده معهدا علی شهادت و جانبازی شیدرخ حائز اهمیت است زیرا شجاعت و دلیری و پافشاری او در اثبات عقائدش زندانیان غیربهای را تحت تاثیر قرار داد که اغلب آنها پس از آزادی از قدرت ایمانی او صحبت داشتند و اثراتش آنچنان بود که عظمت امر الهی را دریافتند.

نه شکنجه اعداء و نه فشار و اصرار شوهرش هیچکدام او را از فدا شدن در سیل معبودش باز نداشت. زیرا آن پروانه بوستان الهی آنچنان از عشق گل معبود مست بود و شوری در سر داشت که این عالم را نمیدید، بلکه نظرش بر عالم بالا بود و جز معبود ازلی کسی را نمی شناخت.

یاران الهی از اینکه این گل زیبا هم بعشاق دوره مطالع- الانوار تاسی کرده و چون آن قهرمانان رقص کنان بمیدان فدا شافته اشعاری سرودند و به عظمت روحش مرعبا گفتند.

#### ۴- ام‌الله شیوا محمودی (اسدالله‌زاده) خادمه شجاع و شیدائی امرالله

"خبر رسیده حاکی است که شش نفر از اعضاء محفل روحانی طهران همراه با یکی از اماء الرحمن که در تاریخ دوم نوامبر در منزل ایشان دستگیر شده بودند، در تاریخ چهارم ژانویه پنهانی اعدام شده‌اند. یاران و منسوبین شهداء بر حسب تصادف از این موضوع اطلاع حاصل نموده‌اند. اسامی این نفوس شجاع بقرار زیر است... "الی آخر که نام ام‌الله شیوا محمودی اسدالله‌زاده نفر پنجم آمده و میزبان ام‌الله شیدرخ بقا نفر ششم است. ۷ ژانویه ۱۹۸۲

#### بیت العدل اعظم

این پیام تلگرافی بیت العدل اعظم الهی است که نام شیوای اسدالله‌زاده و همچنین میزبان شیدرخ امیر کیا جزو آن دستگیر شدگان است. شیوای آن گوهر گرانبها که سالها بود در مجالس و محافل بهائی چون ستاره‌ای میدرخشید و مورد تمجید و تحسین همگان بود، در طهران متولد شد. پدرش جناب خانلر محمودی بود و مادرش سبحانیه خانم از اماء برجسته و برآزنده در ظل امر الهی. این مادر مومنه و موقنه دختری را در دامان محبت خویش پرورش داد که دارای ادب بهائی و اخلاق و صفات رحمانی گردید و نمونه و سرمشق بزرگی برای دوستان و دختران هم‌دوره خویش شد.

شیوا پس از اتمام دوره دبیرستان از دانشگاه ملی ایران دارای درجه فوق لیسانس در رشته اقتصاد گردید و در تلویزیون ملی ایران مشغول بکار شد.

از آنجائیکه شیوا در دوران کودکی و جوانی کسب معلومات امریه کرده و دارای اطلاعات عمیقی بود، در عضویت لجنات و

تشکیلات امری نقش مهمی را دارا شد و علاوه بر این با داشتن قوه ناطقه بسیار قوی خود توانست از معلومات عمیق خویش دیگران را نیز بهره مند سازد و به جامعه جوان کشور نیرو دهد چندی نگذشت که با جناب پرویز اسدالله زاده که ایشان هم بسیار خدوم و عضو فعال جامعه مبارک بود، ازدواج کرد پرویز اسدالله زاده در خانواده بسیار مومنی از آذربایجان نشوونمایافت چنانچه اخیرا پس از انقلاب پدر ایشان که عضو محفل روحانی تبریز بود بمقام رفیع شهادت نائل شد.

از اقتران آن دو مرغ آشیانه محبت دو فرزند، یک پسر و یک دخترپای در این عالم پر محنت گذاردند که اکنون در سنین نو جوانی مادر خویش را از دست داده و جز سکون و رضا و توکل به جمال اقدس ابهی طریقی را نیپیموده اند.

شیوا که جوانی بود آراسته و باوقار همچنانکه خویشتن برای افرادیکه در تشکیلات امریه خدمت میکردند و یا همکار صمیمی وی بودند بینهایت احترام قائل و رفتارش نسبت به ایشان بسیار مؤدبانه بود. خود و نیز بهر کجا میرفت و در هر تشکیلی که عضویت داشت و یا در هر محفلی که داد سخن میداد مورد احترام و ستایش عموم بود. از آنجائیکه به اهمیت نظم اداری امرالله پی برده بود و عظمت آنرا میدانست پس از ازدواج هم هیچ مانعی او را از خدمت با زنداشت و همچنان فعال و پرجوش و خروش بود و محبوب همه حتی در سمت نظامت ضیافات نوزده روزه، جلسات پر نظمش همه را به تحسین و امیداشت.

آری این صفات برجسته او باعث شد که پس از گرفتاری اعضای محفل طهران بعضویت محفل انتخاب شود. او هم مانند اعضای دیگر آمده شهادت جان برکف نهاده مشغول بخدمت شد. تا آنکه در روز دوم نوامبر ۱۹۸۵ که در منزل شیدرخ امیرکلیا جلسه محفل روحانی تشکیل شده بود، با اتفاق دستگیر شدند و پس از



یکهفته به زندان اوین منتقل شد و در یک سلول با شیدرخ  
محبوس بود .

شیوا که دارای محفوظات فراوانی از الواح مبارکه بود  
با تفاق شیدرخ که او هم چون احساس کرده بود امکان محبوسی  
او هست و به کتابی دسترسی نخواهد داشت مناجاتهای زیادی  
را از بر کرده بود، الواح و مناجاتها را تلاوت میکردند و در ره  
عشق محبوب چون شمع میگداختند. آن پروانگان گلشن  
الهی تصمیم گرفتند بهیچوجه امضائی به زندانبان ویسا  
مقامات مربوطه ندهند که میآنها را متهم به تبری کنند  
لذا چون برفشاها افزودند که اگر بنویسند فقط در تشکیلات  
شرکت نمیکنند چون از جنس نساء اند، تخفیفی برای آنها  
قائل خواهند شد. در جواب گفتند ما در تمام حقوق با مردان  
مساوی هستیم حتی شهادت. هر چه بر سر آنها آید ما هم شریکیم و  
بادل و جان می پذیریم.

آیا این چه آتشی بود که در قلبشان مشتعل و وجودشان را منور  
ساخته بود؟ و آیا این چه قوت ایمانی که زجر و مصیبات زندان  
را تحمل کرده و از شکنجه و آزار پاک نداشتند؟

بالاخره این گل گلزار الهی هم بدست اعداء امرالله بطور  
پنهانی در روز چهارم ژانویه ۱۹۸۲ بشهادت رسید و قطرات  
دمش چون دیگران شهداء بر خاک ریخت و گلی دیگر در رضوان  
الهی پرویانیید و در جنات قدس ربانی جای گرفت .

آری شیوا در هنگام شهادت بیش از سی و پنجسال از سنین  
عمرش گذشته بود. سی و پنجسال زندگانی پرافتخار که  
منجر به حیات جاودانی او شد .

چه افتخار بزرگی از این بالاتر و چه منقبتی اعظم از این .



مروج برجسته فداکار و جانباخته سبیل مریزدان

با زهم بقدرت و اراده جمال اقدس ابھی در گلستان وجودگلی  
روئید که در اثر تابش نور حقیقت آنچنان رنگ گرفت و قدرت  
یافت که از راحه خوشش مشام جان را معطر میساخت و قوت  
ایمان و ایقان را در دل مردگان فراش غفلت میدمید. چه بسا  
از خمودان را از نومشک و پریشانی تردیدرها نید و سبیل  
رستگاری را به آنان شناسانید و چه بسا از ورقات مومنات  
را بسوی علم و دانش کشانید. درماندگان را درمان بخشید  
و آوارگان را پناه و اسکان داد. چون آن روز فرارسید که  
خدماتش به منتها درجه صعود کرد، به اراده معبود از لسی  
بادهای مخالف وزیدن گرفت. گل وجودش را پریز کرد و  
عطر روح پرورش را همراه بانسیم عنایت الهی به مشام  
مشتاقان امر الهی در جمیع اقطار عالم رسانید. سپس روح  
جاودانش را در جنات ملائع علی جای و ماوی داد و با ملائک  
ملکوت ابھی محسوس ساخت.

جمیع دوستان و بستگان از فراغش با دیده ای گریستند و از  
موفقیتش با دیده دیگر خندیدند و برخی در وصفش مقالاتی نوشته  
و اشعاری سرودند و او را شیرزن دوران و طاهره زمان لقب  
دادند. چنانکه از طبع خوش امة اللہ طاهره خدا دوست چنین  
تراوش کرد.

ژینوس همه مظهر پاک و صفا بود

قلبش همه آکنده ز ایما زوفا بود

سرمایه او مهر حق و عشق خدا بود

یاران بهاء را به غم و درد شفا بود

ژینوس برا زنده آئین بها بود

و پس از آنکه رهائی از بند و قید زندگانی و خانه و مال و منال  
و همسر و فرزند را در وزن و قافیه آورده ، چنین میگوید :  
به به ، چه نوائی همه آوای رشادت  
آهنگ خوش عشق و بزرگی و سعادت  
آواز عبودیت و اخلاص و ارادت  
شدرقص کنایه میدان شهادت  
ژینوس که آمده این بانگ و صلابود

\* \* \*

پدر ژینوس جناب عباس نعمت یکی از بنیانگذاران صنعت چاپ  
در ایران از احبای خدمت نجف آباد بود که مادری داشت مومنه و  
شجاع که در زمان گذشته در نجف آباد با مجتهدین و علمای اسلام  
در بحث و مذاکره شرکت میکرد و از حقانیت جمال مبارک صحبت  
میداشت و مورد عنایات مولای توانا و مفتخر به الواح شتی از  
حضرت مولی الوری بود .

مادر ژینوس خانم کمالیه اجزاجی از خانواده متقدمین امرالهی  
و خانمی پیشرفته در طهران بود که در مدرسه تربیت بنات تدریس  
میکرد و اطفال خویش را نیز در ظل امر مبارک پرورش میداد .  
ژینوس در طهران در سال ۱۳۰۸ شمسی متولد شد و در آن خانواده  
امری نشوونما یافت و پس از اتمام دوره دبیرستان از دانشکده  
علوم دانشگاه طهران به درجه فوق لیسانس در رشته فیزیک نائل  
شد و تخصص خود را در رشته هواشناسی گرفته مشغول بخدمت شد و به  
مقامات عالی رسید . رئیس سازمان هواشناسی شد و همچنین  
ریاست آموزشگاه هواشناسی را که شغل مورد علاقه او بود ، بعهده  
داشت . ژینوس همچنانکه در زمان تحصیل همیشه فرد ممتاز و مورد  
حسادت پسران دانشجو واقع در خدمات دولتی هم ممتاز و مورد تمجید



یا رواغیا روحسدوبغض دشمنان امرالهی بود .  
درسن نوزده سالگی با جناب هوشنگ محمودی که ایشان نیز در  
دامان امرپرورش یافته و پدرش جناب عبدالحسین محمودی و  
مادرش شاه جهان خانم منجمی هر دو از خانواده متقدمین اعیان  
در طهران بودند ، ازدواج کرد .

ژینوس و هوشنگ هر دو عضو فعال جامعه و در لجنات و تشکیلات  
امری چه قبل از ازدواج و چه بعد خدمت میکردند . ژینوس  
عشق زیادی به تعلیم و تدریس داشت و دارای حافظه قوی و قوه  
نا طقه که در مجامع و مجالس صحبت میکرد و مبادی امریسه را  
گوشزد اعیان عزیز مینمود . هوشنگ نیز چنین بود به تربیت  
اطفال و نوجوانان علاقه مفرط داشت و با آنکه لیسانسیه حقوق  
بود در تلویزیون ایران در برنامہ اطفال و نوجوانان شخصا  
به تهیه برنامہ و کارگردانی و اجراء اشتغال داشت و بعد اہم  
مکتب نوبخت را تاسیس کرد کہ به مدیریت ایشان و خانم  
نوبخت اداره میشد و به تصدیق عموم مدرسه نمونہ ای در آن زمان  
بود .

ژینوس علاقه مفرطی به زیارت آیات و الواح داشت و هوشنگ  
تمام اوقات فراغتش را صرف مطالعه و تلاوت الواح میکرد  
آنچنانکہ عاشق دلباخته حضرت عبدالبہاء شد و کتابی در وصف  
هیکل مبارکش برشته تحریر در آورد . صاحب سه فرزند و دختری  
یک پسر بودند کہ آنها را بنحو احسن تربیت کردند و هیچگاه  
امور داخلی زندگانی آنها را از خدمت امرالهی باز نمیداشت  
ژینوس در کنفرانسها و سفرهای تبلیغی و لحنہ اماء الرحمن  
ملی مشغول خدمت بود و بکمک خانمهای دیگر برای بہبود  
معلومات و وضع زندگانی اماء الرحمن بقراء و قصبات میرفت  
و تعلیم میداد و هوشنگ علاوه بر محافل تبلیغی و مجالس عمومی  
پس از آنکہ بہمت و کوشش متصاعدالی اللہ جناب روحی ارباب

که منشی محفل مقدس ملی ایران بود، موسسه سمعی و بصری تا سیس و با زحمات طاقت فرسایش استودیوی بسیار کما ملی در حظیره - القدس طهران مستقر گردید، بسمت مدیر عامل خدمت می‌کرد و بالاخره ژینوس عضو محفل روحانی طهران انتخاب شد و مدتی در سمت منشی محفل زحمات فوق العاده محفل طهران را بدوش داشت .



خدمات مهاجرتی ژینوس بسیار حائز اهمیت است و مکمل خدمات دیگر ایشان می‌باشد. ژینوس و هوشنگ که هر دو بنده مطیع ولی امر عزیز الهی بودند چون ندای هیکل مبارک را برای هجرت به نقاط کم جمعیت شنیدند، مدت هفت سال را در نارمک که در حومه طهران واقع بود، بسر بردند و موفق به تشکیل محفل شدند و با شرایط بسیار سخت روزها در طهران بمحل کار خود مراجعه می‌کردند. چون عده احباء در آن محل و اطرافش افزایش یافت بطهران بازگشتند ولی باز آرام ننشستند و پس از چهار سال در جستجوی محل مهاجرتی دیگر به شهرک جدید الاحداث گوهر دشت که در حومه کرج واقع بود، سری زدند و در آنجا جناب محمود فروهر و خانمش اشراقیه را یافتند که با دنیائی عشق و علاقه برای امثال دستور بیت العدل اعظم به آن نقطه هجرت کرده و در انتظاری مهاجرین دیگر بودند .

چون خواهر و برادری که گمشده خویش را یافته، یکدیگر را آغوش کشیدند و با تفاق چند خانواده دیگر در آن نقطه ساکن شدند. بطوریکه در همان رضوان سال ۱۳۵۰ شمسی محفل روحانی گوهر دشت تشکیل شد و با تفاق بخدمات لانها به خویش ادامه دادند. روزها راه طولانی را طی کرده، بمحل کار خویش

میرفتند و در لجنات ملی طهران شرکت نموده و در میدان خدمت که دائماً در حال گسترش بود فعالیت میکردند .

هر دو عاشق هجرت و هر دو عاشق خدمت بودند و هیچکدام از خدمات دیگری جلوگیری بعمل نمی‌آورد . تا آنکه ژینوس مدتسی در سمت معاونت و سپس مشاوره‌های بخدمت پرداخت و آقای محمودی بعضویت محفل مقدس ملی ایران انتخاب شد و چیزی نگذشت که حکومت جمهوری اسلامی تشکیل شد و انقلابیون اعضاء محفل ملی را بودند و دیگر خبری از آنها بدست نیامد . جناب محمودی هم بنا بر اشاره بیت العدل اعظم الهی با توافق خانم نادری و دیگر اعضاء محفل در ردیف شهداء محسوب شدند .

در همان اوقات بود که ژینوس برای عضویت در محفل بعدی انتخاب شد . ولی روزگاری بود که ترور و وحشت احبای از جان گذشته ایران را آرام نمیگذاشت و احبای در شهرها و دهات و قراء مورد حمله اعداء قرار داشتند .

ژینوس خانه و کاشانه را رها کرد و با توافق مساعد خود شیرخ که وارسته و شیدائی امر میارک بود برای رسیدگی بحال خانواده شهدا و مصیبت زدگان قیام کردند و آنان را تسلی و مایوی دادند . ژینوس هم خانه خویش و شیرخ خانه خواهر خود را در اختیار آوارگان گذارد که بالاخره خانه‌ها غارت شد و مصادره گردید و ساکنین آنها روانه زندان شدند . بعلاوه ژینوس همراه با افراد فداکار دیگر بسفرهای خویش ادامه میداد و مرهم بردل ریش رنج دیدگان مینهاد .

تا در تاریخ ۱۳ دسامبر که ژینوس با توافق سایر اعضاء محفل ملی دستگیر و در زندان اوین محبوس گردید و بالاخره در ۲۷ دسامبر ۱۹۸۱ بمقام شهادت نائل آمد . در حالیکه آرامش و سکونی که در زندان اوین از او بروز کرد ، همه را مبهورت ساخته بود .

بیت العدل اعظم الہی در ۲۹ دسامبر خیرشہادت اعضاء محفل ملی رابرا سردنیا مخابرہ کردند و فرمودند :

" باقلوبی محزون بااطلاع احبای الہی درسراسر عالم میرسانیم ہشت نفراعضاء محفل روحانی ملی ایران کہ در تاریخ ۱۳ دسامبر دستگیر شدہ بودند، در تاریخ ۲۷ دسامبر اعدام شدند. اسامی ... محاکمہ و اعدام این عزیزان بہ منسوبان اطلاع دادہ نشدہ و اجسادشان بدون تشریفات در زمین بایری کہ از جانب دولت بہ کفار اختصاص دادہ شدہ دفن گردیدہ است. این اطلاعات بر حسب تصادف کشف شدہ است. مسئولین دولت در این بارہ سکوت کامل اختیار نمودہ، از ہمکاری خودداری مینمایند..."

کہ البتہ نام ژینوس نعمت دومین نفر ذکر شدہ و در آخر بیانات معہدا علی شرح مفصلی است راجع بشہدای اخیر کہ چگونہ جانبازی آنان میبایستی سرمشقی برای خدمات احبای دیگر و منشاء الہامی برای مومنین امر الہی باشد در خاتمہ میفرمایند :

" اطمینان داریم کہ خون مطہرائین اخلاف مطالع الانسوار ہیکل مقدس امرحق را در سراسر کرہ ارض تقویت خواہد نمود و منجر بہ فتوحات و انصارات بیسابقہای خواہد شد کہ لطمات وارده در مہد امر اللہ را جبران میکند." (۱)

بیت العدل اعظم - ۲۹ دسامبر ۱۹۸۱

---

(۱) اصل تلگراف در شرح حیات خانم نادری آمده است .

شبی از شبها عده‌ای از احباب با تفاق اشراقیه و همسرش جناب محمود فروهر گرد هم آمده محفلی داشتند نورانی و لوح مبارک جمال اقدس ابهی را که میفرمایند: "ای (۱) بلبلان الهی، از خارستان ذلت بگلستان معنوی بشتا بیدوای یاران تیرایی قصد آشیان روحانی فرمائید." تلاوت میکردند و از خمر عشق الهی سرمست بودند. تا آنکه به این جملات عالیات رسیدند که فرموده‌اند:

"چه شبها که رفت و چه روزها که درگذشت و چه وقتها که با آخر رسید و چه ساعتها که با انتها آمد و جز به اشتغال دنیای فانی نفسی برنیا مد. سعی نمائید تا این چند نفسی که باقیمانده باطل نشود. عمرها چون برق میگذرد و فرقه‌ها بر بستر تراب مقرر و منزل گیرد. دیگر چاره از دست رود و امورا زشت ... الی آخر بیانه الاحلی"

همه در بحر تفکر فرو رفتند که برای رضای خاطر مبارک چه اقدام و حرکتی ممکن و عملی بلکه سهل تر و موافق اوضاع و احوال ایشان خواهد بود و لکن چون به این قسمت رسیدند که میفرمایند:

"ای پروانگان بی پروا بشتا بیدو به آتش زنید و ای عاشقان، بی دل و جان بیرمعشوق بیائید و بیرقیب نزد محبوب دوید. گل مستور ببا زار آمد، بی ستر و حجاب آمد ..."

آتش عشق در قلب اشراق و محمود آن عندلیبان گلشن انس چندان فوران کرد که قصد طیران بوستان الهی کردند و با عزمی راسخ هجرت و خدمت در سبیل امرش را اختیار نمودند.

بلی مدتها بود که این آرزو را در دل میپروراندند و پس از مراجعت





از ارض اقدس و زیارت اعیان مقدسه آرام و قرار نداشتند. تا آنکه پس از آن شب و زیارت لوح مبارک عزم خویش جزم نموده و قدم در میدان مهاجرت نهادند. گرچه برخی از منسوبین به ایشان تذکر دادند که در آن قسمت از خارج شهر طهران از آزار مردم متعصب در امان نخواهند بود ولی پروانه عشق الهی را از حرارت شمع بیمی نیست و بلبل گلزار معنوی را از نیش خار و خس ترسی نه. آن پروانگان بفرموده معبود ازل بی پروا شتا فتند و به آتش زدند و در حول گل جمال آن معبود ازل به طواف پرداختند و در نقطه مهاجرتی ابتدا زنیش زبان روحانی محله که بر منبر میرفت و جملات رکیک برضا مرالهی بر زبان میراند در امان نبودند و صدای لعن و طعن بر مقدسات ایشان همواره از بلندگوی مسجد همجوار بلند و قلب ایشان را جریحه دار میکرد ولی پس از مدتی آن صداها تخفیف یافت و دوستان دیگری در آن نواحی مقرر گزیدند و محفل مقدس روحانی تشکیل شد و بکمک یکدیگر بخدمات فائده موفق گردیدند.

اما پس از چند سال چون انقلابات ایران و حمله اعداء نزدیک شد، پیام بستگان را که اصرار بر خروج از وطن داشتند نپذیرفتند و ترک دوستان و خروج از گلزار خدمت آستان الهی را ذنبی اعظم دانستند و چون برای با ردوم تشرف با عتاب مقدسه یافتند بیشتر مصمم به ماندن شدند و بالاخره پس از فرستادن پیام اینکه "ما جان در کف نهاده ایم و تسلیم برضای الهی هستیم فقط برای مادعا کنید که از بوته امتحان سرافرا خارج شویم" خود را در بندانداختند و گرفتار شدند. مگر نه آنکه در آن لوح مبارک جمال اقدس ابهی فرموده اند:

"ای بلبلان فانی، در گلزار باقی گلی شکفته که همه گلها نزدش چون خا رو جوهر جمال نزدش بیمقدار. پس از جان بخروشید و ازل بسروشید و از روان بنوشید و ازل بکشید که

شاید ببوسان وصال در آئید و از گل بی مثال ببوئید و از لقای  
بی زوال حصه برید . . ."

آن بلبلان گلزار الهی آنقدر مشتاق و رود حدیقه بقا و بوئیدن  
گل بی مثالش بودند که نیش خار را به چیزی نگرفتند و سینه بر  
خارنها ده از خمر عشق الهی نوشیدند و چون ضربه ها و مصائب  
لا تحصى بر پیکرشان وارد می آمد، همچنان با ذکر معبود ازل و  
محبوب باقی دمساز بودند. مدتی بیش از نه ماه هر چه اصرار  
ورزیدند که بر ضد محبوب سخنی گویند و رد عقاید دیرینه نمایند  
در کمال شجاعت ابراز داشتند که: "و اسفا، چرا چنین میگوئید  
عشق محبوب در رگها و عروق ما در جریانست. چگونه چنین توقعی  
از ما دارید؟"

سعی و کوشش اعداء بجائی نرسید بلکه برفشار و زجرشان افزودند  
ولی آنها چون شهدای دوران مطالع الانوار عصر رسولی و شهدای  
جانباخته دیگر این عصراظهار داشتند که اگر این خون ناچیز  
قابل باشد که در سبیل یار ریخته شود، چه سعادت عظمی از این  
و بالاخره همچنانکه در این عالم وجودشان با زنجیر محبت به  
یکدیگر مرتبط بود در میدان شهادت نیز بهم آمیختند . . .

باری هزاران بار شکر جمال اقدس ابهی را که این دو نفس  
مقدس نیز از بوتها امتحان چون زر خالص رخ بنمودند و بنا بر  
بیانات مبارکه در حدیقه بقالانه و آشیانه نمودند و در فردوس بقا  
با طیور قدس دمساز و هم آواز گردیدند. زیرا بفرموده حضرت ولی  
عزیزا مرالله:

(۱)

" امر عظیم است، عظیم و حوادثش بس خطیر و جسیم، صرصر  
امتحانش شدید است و صراطش احدا زسیف حدید. جز جبال باذخه  
و اطوار شامخه مقاومت ریح عقیم نتواند و جز اقدام ثابته

(۱) توفیق مبارک نوروز ۸۸ بدیع

مستقیمه از این منہج قویم نگذرد..."

\* \* \*

اشرافیہ و جناب محمود فروہر همسرش ہر دو در خانوادہ بہائی تولد شدند و در دامان مادرانی مؤمنہ پرورش یافتند. محمود در سال ۱۲۹۶ شمسی در آبادہ متولد شد. پدرش آقا شکر اللہ یکی از مؤمنین آبادہ بود و مادرش سلطان خانم فرزند علی عسگر کہ آن جناب چون از امر مبارک مطلع شد در طلب معجزہ بود و بدون آنکہ بکسی اظہار کنند در قلب خویش نیتی کرد و برای حقانیت این ظہور اعظم انتظار معجزہ ای داشت. تا آنکہ پس از مدت چہل روز آن معجزہ ہوقوع پیوست و لوح مبارکی از ساحت حضرت مولی الوری و حقانیت جمال مبارک خطاب بہ او بدستش رسید. لوح مبارک "یا علی عسکر" را بر دیدہ نہاد و در نہایت اشتعال اقبال امر الہی نمود.

باری والدین محمود ہم تاسی بجناب علی عسکر ثابت قدم بودند و خادم امر اللہ. آقا شکر اللہ پس از ازدواج با دوشیزہ مؤمنہ مخلصہ سلطان خانم دارای چہار فرزند شد ولی متاسفانہ ایشان در سن چہل و دو سالگی بعالم بالاشتافت و همسرش را تنہا گذاشت و آن امہ موقنہ کہ در سنین جوانی شوہر و یک دختر جوانش را از دست دادہ بود، یکی از پسران جوانش نیز پس از چند سال صعود کرد و تنہا محمود و دختر دیگرش دلیر خانم برای اوباقی ماندند کہ ہر دو در دامان پرمہر مادر در ظل امر اللہ پرورش یافتند.

گرچہ مصیبات واردہ بر صحت و سلامت آن خانم لطمہ شدیدی وارد آورد ولیکن با داشتن ایمان قوی و معلومات کافیہ امریہ تشکیل محافل و مجالس را در خانہ خویش ادا مہ داد و روز بروز

بر روحا نیتش افزود تا بملکوت ابهی صعود کرد .

اشراقیه در سال ۱۳۵۳ شمسی در طهران متولد شد و چنانکه جناب فاضل ما زندرانی در جلد هشتم کتاب ظهور الحق مرقوم فرموده پدرش میرزا شعبانعلی میثاقیان از مؤمنین دلباخته امر الهی بود که منزلش مرکز تشکیل مجالس و کلاسهای درس اخلاق و محافل تبلیغی پرشوری بود که البته اشراقیه در سنین کودکی شاهد رفت و آمد مبلغین عظیم الشانی چون جناب فاضل شیرازی و جناب علوی و فاضل ما زندرانی و جناب الفت و دانشمندان دیگر بود و عظمت امر الهی را میدید و دلائل حقانیت امر جمال اقدس ابهی را از زبان آن نفوس مقدسه می شنید و چون والدین آنها از سفر ارض اقدس و زیارت مولای محبوب بازگشتند ، بر نار اشتعال پدر آنچنان افزوده شده بود که در آتش عشق معبود میسوخت و میگذاخت تا آنکه بواسطه تشکیل آن محافل تبلیغی دستگیر شد و چون کتابها را شتن دیانت بهائی اقرار کرد ، بجرم بهائیت محکوم و محبوس گردید . بالاخره پس از چندی با کمک دوستان متنفذ و صمیمی از زندان پر تعب خلاص گردید ولی مصائب زندان در قلب او که از سلامتی کامل برخوردار نبود تا شایر فراوان باقی گذاشت و مدتی بستری بود تا پس از چند ماه در اسفند سال ۱۳۱۷ شمسی در سن چهل و دو سالگی بملکوت ابهی شتافت و همسر فداکارش را با پنج فرزند کوچک و بزرگ تنها گذاشت .

(۱)

اما همسر جوانش که در دامان مادر و پدری مؤمن و مخلص تربیت

(۱) در خشنده خانم میثاقیان فرزند جناب آقا میرزا یوسف

وحدت از متقدمین و خادمین امرالله در کاشان میباشد که

ایشان نیز در سبیل امرالله صدماتی متحمل شده بود . این

خانم که اکنون ساکن امریکا است گرچه بواسطه کسالت ممتد

(بقیه پا ورقی در صفحه بعد)

یافته بود. بنا بر وصیت شوهر با تشکیل محافل تذکر متعدد ندای امر الهی را بگوشا غیار رسانید و همچنان اجتماعات امریه را در منزل خویش پذیرفت و در تربیت امری فرزندانش کوشید تا آنکه بنا بفرموده هیکل مبارک حضرت ولی عزیز امر الله که در توقیع مبارک بافتخار ما در در حقشان دعا میفرمایند در ظل امر الله پرورش یافتند و پس از مدتی که از ساحت اقدس دستور مهاجرت به شهرهای ایران صادر گردید، اهل خانواده با لاتفاق به تویسرکان هجرت کردند ولی متاسفانه دیری نپایید که مجبور به بازگشت شدند و اشرافیه در طهران از دبیرستان نوربخش فارغ التحصیل شد.

محمود فروهر نیز که پس از اتمام تحصیلات متوسطه چندی در شیراز و سپس در آبادان به تحصیل زبان انگلیسی پرداخته بود، در بانک شاهی طهران مشغول خدمت شد تا در سال ۱۳۲۴ شمسی آن دو مرغ آشیانه محبت ازدواج کردند و پس از چندی جناب فروهر به استخدام شرکت نفت طهران در آمد و چیزی نگذشت که در اثر سعی و مجاهدت به اخذ ليسانس حسابداری از یکی از دانشگاههای امریکانائل شد.

(بقیه پا ورقی از صفحه قبل)

واقعۀ شهادت فرزندان ایشان مکتوم گردیده بود ولی مرتب به اطرافیان و بستگان اظهار میداشت که اگر جمال مبارک برای پیشرفت امرش بخون دخترم اشراق نیازی دارد و خوناقابل چنین موهبتی است منم راضی برضای او هستم. تا آنکه بالاخره اظهار داشت که روحش از این واقعه اطلاع یافته و احساس میکند که دخترش بمقام شهادت نائل شده. دیگر کتمان جائز نبود. صحت آن تصدیق شد... آری حتی قطره اشکی هم ایشار نکرد بلکه مرتباً جمال مبارک را شکر میکرد و هنوز هم اظهار سرور مینماید که این منقبت نصیبش شده است.

گرچه در اوایل ازدواج خداوند فرزندی به آنها عطا کرده بود ولی طفل بثمر نرسید و بنا بر حکمت الهی دیگر صاحب اولادی نشدند و این امر باعث شد که آزادانه بخدمت پرده‌زندان و اشرافیه در کلاسهای درس اخلاق برای تعلیم به کودکان بیشتر مجاهدت ورزد.

آن دو طیر آشیانه بقا با رشته محبت الهی آنچنان بهم متصل بودند که هیچکدام را یارای جدائی از دیگری نبود و شرکت در تشکیلات امریه هیچگاه اشراق را از مسئولیتهای امور خانه و خانواده بازنمیداشت و آرزوی هجرت را هر دو، در دل میپروراندند. تا آنکه محمود فروهر تقاضای بازنشستگی از شرکت نفت نمود و پذیرفته شد و چون شهرکی بنام گوهر دشت در خارج شهرستان کرج ساخته شد، در اسفند ۱۳۴۹ شمسی بآن نقطه نقل مکان نمودند و سپس شهیدان فی سبیل الله جناب هوشنگ محمودی و بانو زینبوس محمودی و چند خانواده دیگر بآنها پیوستند و در رضوان ۱۳۵۰ شمسی محفل مقدس روحانی گوهر دشت تشکیل شد و ایشان علاوه بر آنکه در عضویت محفل به خدمات برجسته‌ای موفق بودند، به محافل اطراف کرج سرکشی میکردند و با عطوفت قلبی مشکلات احباء در قراء و قصبات اطراف را برطرف میساختند و علاوه اشرافیه به تربیت کودکان و تعلیم اطفال مهاجرین میپرداخت و در ضمن با توافق خانم محمودی و خانم مهاجر دیگری<sup>(۱)</sup> در لجنه ملی اماء الرحمن که در طهران تشکیل میشد، مشغول بخدمت بود و برای رفع بیسوادی اماء الرحمن اطراف طهران با توافق مجاهدت میکردند و در ضمن ندای امر الهی را بگوش مشتاقان میرساندند تا آنکه در روز اول ماه آگوست ۱۹۸۱ میلادی مطابق دهم مرداد

(۱) از لحاظ حکمت از نام ایشان که اکنون خارج از ایران است، خودداری میشود.

۱۳۶۰ شمسی اعداء امرالله بدرخانه ایشان رفته و آنها را از منزل بیرون کشیدند و اموالشان را مصادره و ایشان را زندانی کردند.

مدت نه ماه و چند روز در زندان بمصائب و بلاها گرفتار بودند و هر یک را چند ماهی جداگانه در بندهای مختلف با شرایط بسیار سخت تحت فشار و زجر فراوان قرار داده و به تبری و انکار اصرار داشتند ولی هیچیک از امراللهی تبری نکردند، با سرفرازی تن به تیرجفا دادند.

آن امراللهی اشراقیه که در اثر مصائب وارده و سرما خوردگی شدید ریه اش بسختی مریض و سلامت خویش را بکلی از دست داده بود، پیراهن و شلوار بلندی را که بمنظور پوشانیدن بدن در هنگام شهادت با دست خود در زندان دوخته بود در بر کرده و خویش را آماده شهادت ساخت و بنا بر متن نامه‌ای که از دیگر محبوس سبیل رحمان واصل شده، آن دونفس برگزیده شادمان و شاکر با ذکر این که محزون نباشید. بحمدالله در سبیل عشق معبود به خانه ابدی میرویم، همبندان را، در آغوش کشیده و داع گفتند و در کمال سرور و رضای خاطر بمشهد فدا شتافتند.

در آن روز که هشتم می ۱۹۸۲ میلادی مطابق هفدهم اردیبهشت ۱۳۶۱ شمسی بود، پس از زجر و شکنجه شدید، تیرباران و صحنه خاک را با خون خویش گلگون ساختند و بتاریخ شهدایک ورق دیگر افزودند و مصداق بیان مبارک در لوح "ای بلیلان الهی" واقع شده به کروبیان عالم بالا پیوستند.

اینست قسمتی از نامه‌ای که آن دوست عزیز و همکار اشراق که از نزدیک شاهد خدماتش بوده رسیده و عینا درج میشود:

"... منزل این دونفس زکیه مرکز اجتماع بودا ولین محفل در خانه آنها تشکیل شد. در حدود نه سال تمام خانم فروهر



رئیس محفل و آقای فروهر امین صندوق بود... بدیهی است  
 در تمام محافل روح صمیمیت و یکرنگی وجود داشت و به جرات  
 میتوانم اقرار کنم که هر وقت در محفل گوهر دشت شرکت داشتم  
 آنچنان همگی سر مست و شاد بودیم که سرازپای نمی شناختیم  
 برآستی هر یک عاشق دیگری بود... اشراق برای ما تنها  
 دوست نبود، خواهر و غمخوار و غمگسار بود و حلال مشکلات فرد،  
 فرد بود. قدرت روحی و استقامت او ضرب المثل بود. محرم  
 راز همه بود. در خانه شان بروی یا رواغیا ربا ز بود و کمتر  
 کسی بود که از محبت آنها بی بهره بود.  
 او آخر دوستان پیشنها دمیکردند حال که شما سفری به امریکا  
 کرده و فامیل و دوستان زیاد دارید، خوبست در این موقعیت  
 مجددا نزد آنها بروید. هرگز نپذیرفتند و بلاراجان خریدند.  
 در آخرین نامه ای که از شهید عزیز شیرزن دوران ژینوس نازنین  
 داشتم و چند ماهی از گرفتاری ایشان گذشته بود، نوشته بود:  
 " از روزیکه اشراق عزیز و همسر بزرگوارش رفته اند، یعنی  
 آنها را برده اند، روزی نیست که از یاد شما و آن الفت های  
 بهم بسته غافل باشم. چه قسمتهای عجیب و غریبی و چه احساسهای  
 ناشناسی. عزیزان شما گرفتار باشند و شما نتوانید حتی  
 کوچکترین کمکی به آنها بکنید... فقط دستتان به آستان  
 الهی بلند باشد که خدا یا آنها را حفظ کن... تاکنون  
 نتوانسته ام آنها را ببینم. فقط دو نفر از دخترها توانسته اند  
 یادداشت بدهند و بگیرند و در تنهای یادداشتی که همان اوائل  
 از داخل آوردند اشراق عزیز بعضی وسایل را خواسته بود که  
 هیچکدام از آنها بدرد خودش نمیخورد. آن احساس و حالت  
 قشنگ او که تمام وجودش برای دیگران بود و برای خودش هیچ  
 نمیخواست حتی در آن لحظات سخت هم با او است و میدانم که  
 مرهم دل ریش خسته دلان است. همان رفتار خانمی و کد خدا

منشانه برای رسیدگی و کمک ب دیگران اورالحظه ای بیکار  
نمیدارد و خوشا بحال آنانکه از محبت شبانه روزی او  
برخوردارند.

سپس آن دوست عزیز مینویسد: "... آری لابد اشراق در زندان  
هم با صدای ملیحش گوش زندانیان را با مناجاتهای صحرانه  
نوازش میداده. در این اواخر از یکی از خانمهای شهداء  
دوست او شنیدم که اشراق با پنج مردهم زندان بوده ...  
آری چنین نفوسی قبل از شهادت نیز حکم شهید داشته اند و  
بفرموده حضرت مولی‌الوری " با سرور بی منتهی به مشهد  
فدا شتافتند و علم کبری افراختند و لوله در آفاق انداختند و  
قلوب صافیه را بنا را احتراق گذاختند و دفتر عشق گشودند."  
باری پس از این واقعه تا سفاور که آن دلباختگان با اتفاق  
جناب حق پیکر در کمال قساوت و بیرحمی اعدام و تیرباران  
شدند، بیت العدل اعظم الهی واقعه شهادت را بدنیادر  
تلکس مورخه دهم می ۱۹۸۲ مخابره فرمودند:

"... با قلبی مغموم و محزون اعلام میداریم که از اوائل  
ماه آپریل تا کنون شش نفر از احبای ثابت قدم جان خود را  
در مذبح فدا نثار نموده اند. یاران مزبور... ۶۵ جناب  
محمود فروهر و همسرشان اشراقیه خانم که هر دو از احبای بسیار  
تحصیل کرده و لایق و فعال و اعضای محفل روحانی محلی بودند  
در ۸ می در کرج اعدام شدند... الی آخر"

## ۷- امة الله جلالیه مشتعل مروج دلیر و فداکارا مرالله

پیام تلگرافی ذیل بیت العدل اعظم الهی که در تاریخ ۱۱ می ۱۹۸۲ مخابره فرموده اند، حاکی از آنستکه جلالیه خانم مشتعل امة موقنه الهیه عضو فعال جامعه آذربایجان ایران نیز تاج و هاج شهادت بر سر نهاده است و بکروبیان عالم بالا پیوسته "در تعقیب پیام اخیر مربوط به طفیان مجدداً وظهسادات و تضییقات در ایران هم اکنون اطلاع رسید و نفس دیگر از احبای ثابت قدم ایران جناب آگاه الله تیز فهم و امة الله جلالیه خانم مشتعل از اعضاء محفل روحانی ارومیه توسط جوخه آتش شهید شده اند. این واقعه را به وسائط خبری و مقامات مملکتی اطلاع دهید."

### بیت العدل اعظم

جلالیه خانم دریکی از خانواده های بسیار مؤمن و موقن مراللهی در زنجان بدنیا آمد و در ظل امرالله پرورش یافت و پس از رشد چون پدر خویش را از دست داد، با تفاق مادر فداکار و برادرش بطهران آمد و قسمتی از دوران جوانی خویش را در طهران گذرانده مشغول تحصیل بود و در کلاسهای امریه کسب معلومات میکرد و در بعضی از لجنات امریه فعالیت داشت و پاکدلی و ایمان و ایقانش زبانه زد و عموم و اعضاء تشکیلات امریه بود. چون مولای عزیز احباء الهی را برای هجرت بنقاط دیگر ایران صلاح دادند، ایشان نیز با تفاق مادرش عازم آذربایجان شد و در شهر رضائیه ساکن و به تشکیل محفل کمک کرد و به خدمت و تبلیغ پرداخت و علاوه بر عضویت محفل برای تشویق و ترغیب نسوان بهائی و پیشرفت اماء الرحمن کوشش فراوان نمود و بارها بسمت نمایندگی اماء الرحمن آذربایجان بطهران آمد

و در کانونش ها در کمال رشادت و قدرت حل مشا کل مینمود و برای ترقی و تعالی و کسب علم و دانش نسوان در قراء و قصبات راههای بسیار عملی را پیشنهاد میکرد. بقسمیکه قدرت و نفوذ کلامش مورد تمجید و تحسین بود. آری، او مانند ستونی بین نسوان و بلکه رجال آذربایجان بود که در مقابل با مصائب و مشا کل هرگز خم به ابرویا ورده و عقب نشینی نمیکرد. بلکه برخدا متش میافزود.

پس از دستگیری و شهادت اعضاء محفل تبریز میدانست که نوبت به آنها رسیده. پس خود را حاضر و مهیا ساخته، منتظر بلایا بود و چون دستگیر شد<sup>(۱)</sup> با فراغت خاطر، دفتر گذشته اعمالش را مطالعه کرد و اوراق زرینش را در مقابل دیده مجسم ساخت. پس جمال اقدس ابهی را شکر بجای آورد و از درگاهش مسئلت کرد که از عهده این امتحان نیز بخوبی برآید و قطرات خورشید را بر مبارک رابارور نماید. البته که استدعای قلبی آنچنان امه مؤمنه و موقنه ای پذیرفته شد و بالاخره در حالیکه سنین شصت و اندی را با افتخار گذرانده بود با تفاق جناب آگاه الله تیز فهم عضو دیگر محفل اکتیل شهادت رابرسر نهاد و بیت العدل اعظم توسط تلگراف فوق مراتب رابه سراسر دنیا مخابره فرمودند.

---

(۱) یک بانوی زندانی غیربھائی شرح مفصلی از جذبہ و شوق و استقامت خانم مشتعل در زندان بیان داشته که در نشریه عندلیب سال چهارم شماره پانزدهم چاپ شده و نیز شعری سروده است که در مجله های عندلیب و پیام بدیع نشر شده.





## متمم کتاب

اکنون که شرح خدمات اماء جانفشان امرالله که با سعی و مجاهدت فراوان بحدا مکان جمع آوری و نگاشته شده ، خاتمه یافت لازم میدانم که به یادآوری نام چندین نفر دیگر از دلباختگان امرالهی که بخدماتی ارزنده نائل شده اند و شرح مفصلی از آن خدمات و تاریخ حیاتشان در دسترس نیست و یا مادران فداکاری که فرزند دلبند خویش را در راه عشق محبوب قربان کرده اند ، اقدام کنم . باشد که نام آن نفوس برگزیده نیز در تاریخ ثبت شود و دین خویش را نسبت به ایشان ادا کرده باشم .

## ۱- لایلا خانم همشیره جناب بمار شاعر و مبلغ شهیر

این امه الهی نیز اخترى بود تا بان که در آسمان امر الهی درخشدن آغاز کرد و سالهای متعددی احبای الهی از خدمات پرانوارش بهره فراوان بردند. این خانم در حدود سال ۱۲۸۵ هجری قمری در شهر رشت متولد شد و در سنین نوجوانی بود که سه نفر از چهار برادرانش یکی پس از دیگری بوسیله جناب عندلیب موفق به ایمان امر الهی گردیدند. لذا الواح و آثار مبارکه در دسترس دختر جوان قرار گرفت و پس از مطالعه آن کتب نفیسه بعظمت امر الهی پی برد و مجذوب جمال اقدس الهی شد و مادرش ام کلثوم را که دختر یکی از علمای مشهور رشت بود، شیفته آئین اعظم نمود.

از آنجائیکه خانواده آنها دارای طبع شعروا زسرودن اشعار نغز بهره فراوان داشتند، لایلا خانم جوان در مدح معبود یکتایش اشعار عاشقانه میسرود و ترجیع بندهایش توسط جناب عندلیب بحضور مبارک جمال الهی رسید و در لوح مبارکی که بافتخار جناب عندلیب نازل شد و از خدمات برادرانش تجلیل فرمودند بنام لایلا خانم نیز اشاره فرموده و خطاب به ایشان بیانات پر عنایاتی نازل فرمودند که باعث افتخار آن شیفته امر الهی گردید.

در آن لوح مبارک که در الواح مبارکه ضمیمه کتاب اقدس بچاپ رسیده، پس از آنکه از ایمان و ایقانش تمجید میفرمایند، اشاره به شعر (ترجیع بند) ایشان نموده میفرمایند:

"قد قرء ثناک لدی العرش و قبلناه فضلا من عندنا و اثبتناه فی الکتاب . غنی یا امتی علی افنان دوحه عرفانی انه ینفعک فی کل عالم من عوالمی یشهد بذلک رب مرسل الریاح."



در غائله سال ۱۳۰۰ قمری که نخبه احباء در طهران و سائر  
شهرستانها گرفتار غل و زنجیر گردیدند برادران خودمش که  
در تبلیغ امر الهی شهرت فراوان داشتند گرفتار شدند و  
مدتی طولانی در زندان والی رشت محبوس بودند و آنچنان  
رنج کشیدند که برادر جوان میرزا با قرقوه بینائی خویش را  
در آن زندان تاریک از دست داد و پس از استخلاص از لسان  
مبارک جمال اقدس ابهی ملقب به بشار گردید.

باری آن دختر جوان و مادر مهربان نیز از آن بلا یا بهره و  
نصیبی داشتند و در محضروالی رشت و مجتهد شهر مورد مواخذه  
قرار گرفتند و پس از استخلاص برای کمک و رسیدگی بحال  
محبوسین کمر همت گماشتند و مادر خودم از فم مبارک جمال قدم  
بلقب امام الاحیاء مفتخر گردید. پس از استخلاص زندانیان  
لیلاخانم بعقد و ازدواج یکی از محبوسین ملا یوسفعلی که  
شیدائی امر الهی بود در آمد. این مرد مومن پدر و برادری  
داشت متعصب که پس از تصدیق به امر مبارک به تادیب و  
تعزیرش پرداختند و به قتلش کمر بسته بودند که مادر مهربان  
فرزند عزیزش را از چنگ آنها با التماس و تضرع رهائی داد و  
ملا یوسفعلی شروع به قرائت قرآن نمود و بدینوسیله پدر و  
برادر را آرام ساخت و بالاخره سبب ایمان و ایقان آنها شد.

پس از چندی لیلاخانم با اتفاق شوهرش عازم عشق آباد شد و در  
مدینه عشق مصدر خدمات عالیه گردید و فرزند دلیندش میرزا  
جلال را در ظل امر مبارک پرورش داد بدی که بحسن اخلاق  
و تخلق بخوی رحمانی مشهور خاص و عام گردید. اما پس از  
چندی که شوهرش وفات یافت و میرزا جلال در روسیه بمقام  
شهادت نائل گردید، مصائب وارده را در کمال تسلیم و رضا  
تحمل نمود تا آنکه بنا بر دعوت برادر زاده هایش فرزندان  
جناب بصا ربه ایران بازگشت و در بابل ما زندگان نزد

آنها ساکن شد و خدمات عالی به تبلیغ امرالله و تعلیم و تربیت کودکان و تشکیل لجنة ترقی نسوان و پیشبرد مغلومات اماء الرحمن سعی بلیغ مبذول داشت . بالاخره در سال ۱۳۵۹ شمسی در حالیکه در حدود صدسال داشت وقائم به ذکر و ثنای جمال ابهی بود ، بملکوت الہی پرواز کرد اشعار نغز و زیبایش در دسترس میباشد که برخی از آنها در تذکره شعرای قرن اول آمده است .

## ۲- ام علی اصغر از شهدای سبعه یزد

چشم عروسی فرزند دل‌بندش بود و بساط جشن و سرور برپا ، میهمانان و بستگان کف‌زنان و رقص‌کنان غرق در شادمانی عروس را به حجله برده و بیخبر از وقایعی که در پیش است ، عروس را بدست داماد جوان سپرده بازگشتند . ناگهان فریادی برخاست و سپس صدای عربده و دشنام و هیاهوی بگوش رسید ... ارازل و او باش بدرون خانه ریختند . داماد را از حجله بیرون کشیده بمیدان فدا بردند ... مادر دلشکسته ضجه نکرد ، فریادی بر نیامورد بلکه قطرات اشکش را نثار آن قربانی سبیل عشق ساخت .

چون سر بریده نور دیده اش را برایش بارمغان آوردند ، آن امه الہی که قلبش از باده عشق جمال اقدس ابهی سرشار بود آن قطعه کبدش را نپذیرفت و در کمال سرافرازی و دلیری فریاد برآورد که : " سری را که در سبیل الہی فدا کرده ام پس نمیگیرم . "

حضرت مولی‌الوری روح ما سواہ فداہ در لوح مبارکی که بزبان عربی نازل شده این داستان عشق و دلدادگی را بیان نموده و در حق آن مادر عنایات لاتحصی مبذول

### ۳- ساره خانم ، والده شهید فی سبیل الله جناب یعقوب متحده در کرمانشاه

جوانی بود مؤمن و شیفته امر الهی که از حضور مبارک حضرت عبدالبهاء طلب و درخواست نمود تا بمقام رفیع شهادت فائز شود . مادر عزیز آرزوی دامادی فرزندش را داشت . اما نتوانست آن جوان را بچنین اقدامی وادارد زیرا او نظر بعالم دیگر داشت و عشق مولای مهربان آنچنان وجودش را تسخیر کرده بود که به هیچکس جزا و نمی اندیشید . عاقبت مادر هم برضای او راضی و برای قربانی شدن جوان نازنینش آماده گردید .

آن جوان نازنین بالاخره به آمال دیرینه اش نائل آمد و جسمش هدف تیر دشمنان امر الهی قرار گرفت . مادر ستم دیده با وجود مصیبت وارده زبان بشکرانه گشود و از فضل الهی که او را بچنین موهبتی نائل کرده راضی و خشنود گردید و در مجلس عزایش با دست خویش با شیرینی و نقل از تسلیت - دهندگان پذیرائی کرده و میگفت این بجهت عروسی آن عزیز است ...

هیكل مبارک در لوح مبارکی که بافتخار او نازل گردیده قدرت ایمان و قوت عشق آن مادر را ستوده اند (۲)

(۱) لوح مبارک در آخر کتاب آمده و باید متذکر شد که این واقعه

شبهت زیادی بداستان ام اشرف دارد که در جلد اول کتاب اختران تابان مشروحاً بیان گردیده .

(۲) لوح درباره شهید فی سبیل الله جناب یعقوب متحده

و مناجات مخصوص ایشان شامل الطاف مبارک نسبت به

مادرش در آخر کتاب آمده .

#### ۴- گوهر تاج خانم ثابت حرمنا شرفحات الله جناب ثابت مراغه‌ای

ایشان دختر یکی از خوانین سیرجان بود که بواسطه هجوم اعدا<sup>۱</sup> به عشق آباد مهاجرت کرده بودند و گوهر تاج در مدینه عشق به تحصیل و فراگرفتن خواندن و نوشتن و معلومات امریه سعی فراوان نمود و پس از مدتی ازدواج کرد ولی چون زندگانی با شوهرش دیری نپائید و همسر جوان بدرود حیات گفت، از محضر دانشمندان عالیقدر مدینه عشق فیض موفور برد و بر معلومات خویش افزود تا پس از چندی بعقد و ازدواج جناب ثابت مراغه‌ای<sup>(۱)</sup> که خدمات ایشان در عشق آباد و ایران بر همه عیانست در آمد و در زمان محبوسی همسر فداکارش در عشق آباد درنج فراوان برد و در طی اسفار تبلیغی و تربیت اطفال شریک و سهیم شوهر خدمش بود. همچنین پس از بازگشت به ایران و تبعیدی از مدینه عشق یا رویا و رجنا ب ثابت و همراه خدمات ایشان گردید و با شرائط دشوار آن روزی که سفر به ولایات ایران مشکل بود، به نشر نفعات اللیه و تبلیغ امر الله میپرداخت و برای ترقی نسوان و رفع بیسوادی زنان در قراء و قصبات اطراف کرمان و اصفهان و شیراز سعی بلیغ مبذول میداشت. آن عاشق امر بهاء ستاره‌ای بود در خشان که علاقه مفراطی به تعلیم و تربیت نونهالان داشت. خدماتش در تبریز و نجف آباد قابل ملاحظه بود و شاگردان مومن و فداکاری که تقدیم جامعه نمودنشان از روح ایمانی و علاقه مفراط او بخدمت در سبیل الهی است و با طبع خوشی که داشت در مدح امر الهی اشعار عاشقانه میسرود

(۱) شرح حال و خاطرات جناب ثابت مراغه‌ای در کتابی در طهران بچاپ رسیده است.

و همه را مفتون خویش میساخت . تا آخرین دم حیات آنی نیا سود  
تا آنکه برضای الهی موفق گردید .

#### ۵- روحیه خانم مغزی (محبوبی)

این امه موقنه از طرف پدرنوه محبوب الشهداء و از طرف مادر  
نوه مشکین قلم بود و خدمات تبلیغی و تشویقی ایشان در  
اصفهان و اطراف قابل تقدیر می باشد و همچنین در تعلیم و  
تربیت نوبا و گان جهد بلیغ مینمود . استدلالیه و نوشتجات و  
اشعار ایشان در مجموعه ای منتشر شده . این خانم معلم و  
مربی لایقی بود و جوانان پرارزشی با معلومات کافی و مقید  
به شعائر امریه تقدیم جا معا امر الهی نموده که دختران مومنه  
و متمسک ایشان نمونه ای از آن نفوس برجسته هستند .

#### ۶- طلعت خانم قراری (مجدوب)

این خادمه امر الهی که دارای معلوماتی عالی و فارغ التحصیل  
مدرسه امریکائی بود از جمله زنان عالیقدر و برجسته ای محسوب  
میشود که از لحاظ معلومات امریه و اطلاعات وسیع و نطق و بیان  
در بین احباب مشارب لبنان بودند . خدمات تبلیغی ایشان  
سرمشق بزرگی برای اماء الرحمن همزمان خویش و آیندگان  
می باشد و همچنین در تشکیلات امریه بخدماتی ارزنده موفق شد  
و در هدایت نفوس و نشر نفعات الله سهمی بسزا داشت و فرزندان  
لایق و مومن و خدوم تربیت کرد که اشراقیه خانم صبیح ایشان در  
اثرانفاس رحمانی مادر در سبیل مهاجرت بخدمات فائده نائل  
آمده .

## ۷- روحا خانم عاطفی

ایشان یکی از مبلغه‌های میرزنسوان طهران بود، دارای معلومات کافی و خلقی رحمانی که بوسیله آن دو موفق به تقلیب نفوس و هدایت عده کثیری گردید. خادمه برجسته‌ای بود و در بین نسوان همزمان خویش از عقل و درایت و کفایت و روحانیت، دوستی و محبت سرآمد اقران شد و بواسطه خدماتی که در امر مبارک انجام داده محبوب همه و در خاطرها باقی است.

## ۸- بهیه خانم روشن ضمیر

این نفس نفیس یکی از صبا یای جناب صدرالصدور بود که پس از صعود پدر بزرگوارش مورد عنایات مولای توانا واقع و از زمان کودکی در مکتب فضلی امر معلومات امریه تعلیم گرفت و چون به سنین بالاتر رسید و آنچه که معلومات اندوخته بود در طی تدریس در کلاسهایش همه را در طبق اخلاص نهاده و به نونهالان بوستان الهی تعلیم میداد. بعلاوه انحداب و روحانیت و خلق و خوی رحمانی ایشان همه را مجذوب و مفتون خویش میساخت. لذا در محافل تبلیغی ایشان جمع کثیری در ظل امر الهی در آمدند که هر یک جزو مومنین فعال جامعه امر بشمار میروند.

## ۹- مریم خانم برافروخته

این امه الهی یکی دیگر از عاشقان امر الهی بود که خدمات برجسته ایشان چه در تعلیم و تربیت اما ء الرحمن و کودکان و

نوبا و گان و چه در میدان تبلیغ و نشر نفعات الله قابل تقدیر است . زندگانی خویش را وقف امر الهی کرد و در کمال مجاهدت بخدمت آستان مبارکش قیام نمود خدمات فداکارانه اش چه در تشکیلات امریه و چه در مقام دوستی و محبت با احباء ، از نظرها محو نخواهد شد .

#### هـ - با هره خانم ارجمند (ایادی)

این خادمه جانفشان گلی بود زیبا و پرمهر صبیبه سرکار منیره خانم ایادی و ایادی امرالله جناب این ابهر از رجال برجسته امر الهی که از او آن کودکی شاهد و قایع مهمه امریه و گرفتاری پدر و محبوسی ایشان و دیگر احبای اولیه امر الهی بود و در ظل امرالله تربیت شد و در کلاسهای درس فضلی امر معلومات امریه آموخت . علاوه بر تبلیغ امرالله خدمات با هره ای در ظل تشکیلات امریه بخصوص لجنات تربیت امری انجام داد و بخدمات شایانی نائل شد که زحمات ایشان در سبیل پیشرفت امرالله قابل تقدیر است . بعلاوه با آن روحانیت و خلق خوش و صبوری که خداوند در وجود پرمحبتش بود یعه گذارده بود فرد ، فرد احباء رایاری میکرد و با نصح مشفقانه مرهم بر زخم دل ریشان مینهاد و فرزندانسی که در دامان پرمهرش پرورش یافته اند نشانه ای هستند از آن گل بوستان الهی .

#### ا - قمر تاج خانم شیوا فر

خانمی بود روحانی با خلق و خوی رحمانی که عاشق امر بهاء بود و شیفته اطاعت از دستورات خدا . در طهران اوقاتش حصر

خدمات امریه و عضویت در تشکیلات بود ولی اطاعت امر مبارک  
 راجع به هجرت به نقطه بکر را از اعظم وظائف خویش میدانست .  
 در موقع طرح نقشه نه ساله به گلشهر کرج هجرت اختیار کرد و  
 به تاسیس محفل روحانی موفق شد و خدماتش چندین برابر  
 افزایش یافت . آن امه الهی مهاجری بود خدوم ، معلمی  
 بود قابل و شایسته ، دوستی بود مهربان و رفیقی شفیق و  
 مساعد . دقیقه ای آرام ننشست و روزی را بدون خدمت بشام  
 نرسانید ولی افسوس که عمرش چندان نیائید و در طی اسفار  
 تبلیغی و سرکشی به نقاط مهاجرتی و قراء و قصبات اطراف  
 در حادثه اتومبیل صعود کرد و این منقبت عظیم نصیبش گردید  
 که در سبیل خدمت امر الهی جان باخت .

## ۱۲ - خانم نوش آبادی

ایشان همسرنا شریفحات الله جناب میرزا حسن نوش آبادی  
 میباشند که دارای معلومات امریه کافی فارسی و عربی بوده  
 و همواره بمعیت همسر دانشمند و خدوم خویش در سفرهای  
 تبلیغی بخدمت امر الله قیام میکرد و علاوه بر خدماتی که  
 در زمان حیات شوهر انجام داد ، پس از صعود ایشان بسفرهای  
 تشویقی و تبلیغی در داخله ایران اقدام نمود و به نشر  
 نفحات الله و تعلیم و تربیت نفوس و اماء الرحمن ، در  
 شهرستانهایی که از نعمت داشتن معلومات کافی محروم  
 بودند خدمات قابل تقدیری انجام داد و دقیقه ای نیاسود  
 و آنی راحت نکرد تا موفق به رضای مولای توانا گردید .



خطبه در افتراي امت الله زينده و خليل جليل  
عليهما بهاء الله الاثني

هو الله

الحمد لله الذي اتقن صنع كل شيء فقد رقى ملكه كما  
ياتلف به حقائق الاشياء وينمو به الاجناس  
والانواع الشتا ويزداه الخلق في عالم الانشاء  
فسبحان من جعل للاسلاف والابحذاب في سائر  
الموجودات والافتراي والالتيام من خصائص  
الممكيات فما من شع في عالم النبات الا وهو ذو  
بهيح ولا من ذوى الاحساس الا فردوج كهم  
وجعل الافتراي في عالم الانسان مباركا متمنيا  
قالف به القلوب وشرح به الصدور ثم قد را الاز  
دواج ان يلوح ويضئ كالسراج حتى يشرق نور المحيية  
في افئدة الطف من الزجاج وتكاثر النفوس السا  
على النهالج واعده على ما قرن امتد الرحمانية زينده  
بمن جعله مشتعلاب نار الانجذاب في هذا اليوم الهجاء  
الهلالي اتي الصرع اليك ان تجعل هذا افتراي مشمولا  
بالفضل والاحسان وسبب اللالفة الائمة المسمومة  
الى بدل الابد رب وثق بينهما والف بين قلبهما

هـ

هذه الألفية عزوة غير منقصة الى سرمد الأدهار  
وبارك عليهما واتزل الرحمة عاقلوبك هل الأسراد  
انك انت الكرم المتعال وانك انت التجم  
العظيم ذوالجلال لا اله الا انت المشرق من مطلع  
الجمال ع ع X

كتبه شهنشاہ بکم بنت مرحوم حاجی  
میرزا مسعود وزیر امور خارجه و  
ضیا السلطنہ بیت خاقان مرحوم  
مغفور فتح علی شاہ  
۱۳۲۴ ۱۳۲۴ نیم شهر حاکم اول

شاه بیکم ز خردینا، بطنه (لم تقمین ز خرد فحلیشاه تا ق) بیکم  
نوع ضیا، بطنه آنورین عمل مرحوم میرزا سرک که در وفات که در اقلیم نوز  
ذکر شد باعث بدبختی و بیماری آن گشت و عائله مبارک را از خانه  
کالی در سکونت داشتند بیرون نمودند و فاته را بر مهر و نحو در آورد.

پس زین صایع میرزا مسعود افشار وزیر امور خارجه شد و از صایع تبریز  
۱۱ اولاد پیدا کرد که یک از آنها شاه شاه بیکم بود.

شاه بیکم همسر میرزا مسعود خان افشار که بود که بعد مؤمن بانی امیر  
خطبه زمیند فایم را اولاد نمود است مثلاً الیها میرزا اولاد داشته:

۱- آفتاب زلفی همسر آسید عبد (مار آسید که در تقیام بطنه)

۲- فایم زلفی همسر میرزا اسحق خان مسعود افشاری

۳- ضیا، کاجیه همسر مرحوم ابن صدق فرزند مرحوم امیران مؤمن

خواسانی و اولاد آنها (تائیه فایم همسر بدتر فایم آن کسی

بوده فایم همسر دگر فایم است فایم فرزدار - او فایم همسر

سرکین فدا است - طلیعه فایم همسر نهم فرزند دگر فایم

روزه ۱۳۵۲/۱/۱ کتبخانک خردین

سید خردین

## هو الله

يا امة الله ان قرينك الجليل قد حضر الى البقعة المباركة  
ومكث مدة مديدة وآنسنا ليلا ونهارا و عاشرنا عشيا واشراقا  
نسأل الله ان يؤيده على ما يحب ويرضى لانه تذكرا لمن حضرة  
ابى الفضائل وتلميذه وعلمه الحقائق والمعاني التي لم  
تأت به الاوائل وانك انت فاطمئني بفضل ربك وتوكلني عليه  
وانجذبى بنفحات ايامه واخلصى وجهك لوجهه حتى تنالنى  
الموهبة التي لامثيل لها بين اماء الرحمن وهي القيام على  
خدمة امراء الله بالاعمال التي تميزك عن سائر النساء عليك  
بنشر نفحات الله بالحكمة والموعظة الحسنة والالفة والمحبة  
والحنو والرافة مع كل امرأة تشمين رائحة الخلوص والتوجه  
الى الله وبلغنى تحيتى وثنائى على اماء الرحمن و عليك  
البنهاء الابهى .

عبد البهاء عباس

حيفا ٢٥ ك ٢-١٩٢٥

مصر - امة الله حرم جناب شيخ

فرج الله عليها بهاء الله

مكا تيب جلد سوم صفحه ٢٢٨

## هو الابهي

سبحانك اللهم يا الهى انا جيك فى سرى وذاتى وكينونتى و  
حقيقتى واذكر كبروحى وقلبى ولسانى وقلمى وعظمى و  
لحمى ودمى وخفياتى وجهارى مشتعل بنار محبة اولياك و  
شفأ بجوهروء اصفياك الذين انفقوا ارواحهم فى سبيلك  
وانفسهم فى محبتك ودمائهم فى شوقهم اليك واستهد فوا  
السهام واستحلوا مرارة السنان واشتهى رأوسهم الارتفاع  
على الرماح وقلوبهم ان يقطعوا ارباً ارباً فى اعلاء كلمتك  
غزاً ما فى جمالك وهيا ما فى ولائك وشوقاً الى لقاءك وولهاً  
فى بهائك وانجذاباً الى سماك واستغراقاً فى حروفائك  
ومنهم هذا الغلام الصبيح المليح الذى سمّيته فى ملكوت  
الاسماء علياً اصغراً وجعلته فى جبروت الصفا علياً اكبراً  
لأنه يا الهى لما شرب كأس العطاء من يد ساقى عنايتك ثمل  
من صهباء محبتك واشرق من ارجاء فؤاده انوار معرفتك و  
اخذته نشوة مدا الشوق الى لقاءك حتى سرع الى ميدان  
الفناء فى حبك وركض من حمله الزفاف الى مشهد الفناء  
فى سبيلك ومن نمارق التراحه والسراء الى مهابط المشقة  
والضراء ومن وساده العز والوقار الى وهادئ الانكسار  
فى محبتك واحمر خده اللطيف الاسيل من دمه المسفوك وخضب  
سوالفه وغدا قره بئاره المهذور بفتوى شرخلائكك و ليس  
ثياب النجيع بدلا عن الطراز اللطيف الذى لبسه فى ليلسة  
الاقتران واضطجع فى مضاجع الذل والهوان على تراب  
المسكنة والفقدان عوضاً عن فراش المسرة والفرج والامان  
توقاً الى افك الابهى ورفيقك الابهى حتى شقوا صدره  
المنشرح بايات محبتك وقطعوا كبده الحريق بنار عشقك و



و نیز از فرزند علی و روحانیان و فرزندان و در آید ما فرزندان و خدایه و در آن تاریخ <sup>اولاد</sup> فرسین  
 و انزل بر آمدن و ملائک و سخاقت علی و هم فرزند و پادشاه سست و الا حضان نیز بر تبه و افروغ علی پسر  
 و سلوة بر محمد کبر و بر سست لغیر و جعل قرینه بجهت و در سست بر سست بر اولاد لغیر و بجهت  
 بنام لغیر و بجهت و قدر و سست بر لغیر و بر اولاد و سست لغیر و این زمانه بیگانه اقرار کرده که  
 بجهت بر اولاد و سست بر لغیر و سست بر لغیر و سست بر لغیر و سست بر لغیر و سست بر لغیر

اصابوا قلبه المنير الرّحيب بسهام البغضاء في سبيلك وقطعوا  
 رأسه الشريف بخنجر الجفاء في ولائك ونصبوه على ظبساء  
 الطغيان وحملوه الى امه الحنونه المظلومه وحليلته الحليلة  
 المحزونة ورموه في ساحة دارهم الرّحيب ترهيباً لهن وتهديداً  
 بهن حتى يتزلزلن في ايمانهن وتزل اقدامهن على صراطك  
 المستقيم ومنهك القويم ولك الحمديا الّهي بما اثبتت  
 قلوبهن على ولائك حتى اخرجوا ذلك الراس الكريم من  
 ما وأهن ووضعن خارج البيت وارجعن ذلك الجوهر اليتيم الى  
 طغات خلقك وقلن حاش لله رأس الّذي فدينا في سبيل الله  
 لانسترجعه ابداً والجوهر المكنون واللؤلؤ والمخزون المصون  
 الّذي نشرناه في محبة الله لانستعيده مطلقاً ليت هذا الراس  
 الكريم اضمحل تحت سنايك الجياد وهشم تحت حوافر خيل اهل  
 العناد . اي رب اجعل هذا الشهيد شيداً في ملكوتك وركناً  
 شديداً في جيروتك وكوكباً لامعاً في افقك الابهى ونيراً بازغاً  
 في رفيقك الاعلى وروحاً خالصاً في هيكل الوفاء ونوراً لامعاً  
 في زجاجة دنى فتدنى وكان قاب قوسين او ادنى و انزل  
 بركاتك وصلواتك وتحياتك على الامّ التي حملته والنهود  
 التي رضعته والاحضان التي ربته وافرغ عليها صبراً وسلوة  
 برحمتك الكبرى وموهبتك العظمى وجلّ قرينته الجليله  
 ورقة سدرتك المنتهى بانوار العزة والجلال وظللها بغمام  
 العزة والجمال وكلّل رأسها بكليل فضلك العظيم يا مولى  
 العارفين واشمل لحظات اعين رحمانيتك بكافة اقرباه  
 كرامة له بجودك يا مولى الورى ومقصود من فى الارض والسماء  
 انك انت الرّحمن وانك انت المّان . لاله الا انت

عع

العزیز المستعان

(لوح مبارک در ذکر علی اصغر شهید فی سبیل الله ، فرستاده

شده از ارض اقدس)



## هوالله

ای ثابت برپیمان همانست که مرقوم نموده بودی که یوم ظهور از جهتی فیض موفور است و از جهتی امتحان و افتتان نفوس بیشعور. ولکن از برای ثابتان میدان جانفشانیست و قربانگاه رحمانی شهادت حضرت یعقوب، حضرت یعقوب را باز معتکف بیت الحزن کرد و جمیع یاران را باسف شدید انداخت ولی این شهادت آن جان پاک را عین مسرت بود و فیضی از فیوضات حضرت احدیت والبتهدر کرمانشاهان چنان روح و ریحانی عنقریب احداث نماید که حتی اهل عدوان فریاد و فغان برآرند که ایکاش او باش متصدی این ظلم دلخراش نمیشدند زیرا برعکس نتیجه بخشید. گمان میشد سبب خمودت است ولی این خون جوشید و انجذاب و حرارت حاصل شد. یزیدون ان یطفئون نور الله با فواهم والله یتمنوره وینشرن فحاته و یعلی ذکره بین العالمین. این شهادت کبری سبب نصرت عظمی است. آن خون رنگین عاقبت آن مدینه را بهشت برین نماید. اطبا بر آنند که قوت خون بسیار است. درپای هر شجر ریخته گردد آن درخت تن آور شود و شکوفه و ثمر بیحد و حصر دهد این تاثیر خون بهائم است دیگر معلوم است که چنین خون مبارک انسانی درپای شجره مبارکه چه قدر سبب قوت و نمو و شکوفه و ثمر گردد علی الخصوص که آن جوان نورانی نهایت آرزوی جانفشانی داشت و مادر مهربان با وجود آنکه فرزند جوان را عزیزتر از جان شیرین داشت تمنای آن نموده بود که پیراهن آن نازنین را در سبیل الهی بخون رنگین بیند. این چه قوتی است و چه جانفشانی و چه قربانسی و دست افشانی و سوف تری الایات الکبری تظهر علی الملامن هذه

الشهادة في ميدان الفداء . جميع ياران رادلداری دهيد  
وبموهبت رحمانی نویدبخشيد . وعلیک البهاء الابهی  
(عبدالبهاء عباس)  
مکاتیب جلد سوم صفحہ ۱۵۲

"مناجات در ذکر شهید قربان گاه عشق حضرت میرزا یعقوب متحده  
عليه بهاء الله الابهی"

## هو الله

يا على الاعلى ورب الضحية والفداء في الملكوت الابهي قد  
اقتدى بك عبدك يعقوب وسرع الي مشهد الاضحى بقلب منجذب  
الي ملكوت لايتناهي . رب انه تمنى سفك دمه على التراب  
في يوم الاياب وفيضان روحه في ميدان الوفاء حتى يحمر  
التراب بثاره المهرق بين الملا . فالجسد يطرح على الارض  
والقلب جريح من الطعن والصدر قريح من الرصاص والاعداء  
يهجمون بكل عتو وغلو على الجسد المطروح على التراب . لك  
الحمد يا الهى على ما وفقته على هذه الشهادة الكبرى وجعلته  
آية الفداء في ميدان الوفاء حيا بجمالك يا بهاء الابهي . رب  
اجعله نجما بازغا في الافق الاعلى وسراجا ساطعا في زجاجه  
البقاء وشجرة مباركة في حيز الغبراء تتجلي بأزهار موهبتك  
الكبرى واثمار سدرة المنتهى وافرغ السلوة والصبر على  
قلب أمه الحنونة التي تمنى شهادة قررة عينها وقلدها  
قريحا جريحا قتيلا على التراب في سبيلك يا رب الارباب .  
انك انت الكريم ، انك انت العظيم ، انك انت الرحمن  
الرحيم .

مکاتیب جلد سوم صفحہ ۱۵۳

## فهرست منابع

- |  |   |
|--|---|
| از خودایشان و مجله آهنگ<br>بدیع (عقدنامه و شرح از جناب<br>ملک خسروی )<br>از محفل ملی پاریس و<br>منشی ایشان<br>از مجله آهنگ بدیع و کتاب<br>نیریز مشکبیز<br>از صیبه ایشان و بعضی از<br>بستگان دیگر<br>از مجله آهنگ بدیع بقلم<br>جناب دکتر سمندری و بعضی<br>بستگان<br>جمع مطالب از خودایشان<br>از خودایشان و اقوام<br>از خواهرایشان میس اتلرول<br>از خودایشان<br>از خودایشان<br>از بستگان و عالم بهائی<br>از خودایشان<br>از شوهر و برادرایشان و<br>بستگان دیگر<br>از خودایشان و بستگان<br>از بستگان و خودایشان<br>جمع مطالب از خودایشان | ۱ امه الله خانم ثمره<br>منسوب با وفا<br>۲ میس زلورا کلیفورد<br>دریغوس بارنی<br>۳ پریجان خانم، کنیز الهی<br>۴ نو ظهور بیگم<br>(خانم جناب فاضل شیرازی)<br>۵ طرازیه خانم سمندری<br>(فرهادی )<br>۶ تاج ماه خانم نیکبخت<br>ورقه ثابته<br>۷ اشراقیه خانم ذبیح<br>۸ میس جسی رول<br>۹ میس ادلید شارپ<br>۱۰ قدسیه خانم اشرف<br>۱۱ زرین تاج خانم افروخته<br>۱۲ محبوبه خانم نعیمی<br>۱۳ ثابته خانم ریحانی مجذوب<br>۱۴ عهدیه خانم فتح اعظم (مهتدی)<br>۱۵ کیان دخت ابرار (متحده)<br>۱۶ روح انگیز خانم فتح اعظم |
|--|---|

۱۷	امه الله منیره وحدت (انور)	از بستگان و تصویب معهدا علی
۱۸	امه الله بهیه خانم ناطق	از خود ایشان
۱۹	امه الله نورانیه یا رشا طر	از بستگان و یکی از همکاران ایشان
۲۰	امه الله شیدرخ میرکیا (بقا)	از بستگان ایشان
۲۱	امه الله شیوا محمودی	از بستگان و مجلات بهائی
۲۲	امه الله ژینوس نعمت	از بستگان و مجلات بهائی
	(محمودی)	
۲۳	امه الله اشراقیه کامبین	از بستگان
	(فروهر)	
۲۴	امه الله جلالیه مشتعل	از دوستان و مجلات بهائی
۲۵	امه الله لیلیا خانم بصاری	از کتاب شعرای قرن جلد سوم
۲۶	ام علی اصغر و لوح مبارک	از تاریخ شهدا و لوح مبارک از معهدا علی
۲۷	کلیه خانمهای ذکر شده در	از بستگان
	متمم کتاب	
۲۸	کلیه خانمهای دیگر که در	از کتب عالم بهائی تا آخرین
	کتاب آمده	جلد (۱۸) اقتباس شده

فصل اول

منسوبین عائلہ مبارکہ

- ۱۔ امة اللہ زینندہ خانم ثمرہ  
منسوب با وفا

فصل دوم

ایادیان و مروجین و مبلغین و معلمین

- ۱۔ ایادی امراللہ میسز کورین نایت ترو  
کنیز الہی
- ۲۔ ایادی امراللہ میس آگنس الکساندر  
بنت ملکوت و کنیز عزیز جمال مبارک
- ۳۔ میس ژولیت تامپسون  
خادمہ ممتازوبی مثیل حضرت عبدالبہاء
- ۴۔ میسز لورا کلیفورد دریفوس (بارنی)  
ملقب بہ امة البہاء
- ۵۔ پریجان خانم  
کنیز الہی
- ۶۔ لوئیز ستایفربوش  
دختر ملکوت ، مؤسس مدرسہ گایزرویل

- ۵۹ ۷- نوظهور بیگم (حرم جناب فاضل شیرازی)  
کنیز آستان یزدان
- ۶۸ ۸- میسز فلورانس مورتون  
مروج با وفا
- ۷۳ ۹- طرازیه خانم سمندری (فرهادی)  
ورقه رحمانیه حرم ایدی امرالله جناب سمندری
- ۸۰ ۱۰- میسز لالی آلبی متیوس  
میلغه مجرب وفداکار
- ۹۱ ۱۱- میس جوانا اسکوبارت  
مروج امرالله
- ۹۷ ۱۲- تاج ماه خانم نیکبخت  
ورقه ثابته
- ۱۰۶ ۱۳- میسز لوئیزا متیوگریگوری  
خادمه وفادار
- ۱۱۳ ۱۴- میس بثا تریس ایروین  
خادمه جانفشان امرالله
- ۱۲۰ ۱۵- اشراقیه خانم ذبیح  
امه الله المنقطه
- ۱۳۰ ۱۶- میسز ویکتوریا بدیکیان  
مروج امرالله

- ۱۲۶ - ۱۷- میس ادیت ساندرسن  
خادمه شجاع
- ۱۴۰ - ۱۸- میسیز آن ماری شوایزر  
خادمه برازنده
- ۱۴۵ - ۱۹- میس اتل دیو  
بنیان گزار لایق
- ۱۵۰ - ۲۰- میس جسی رول  
فرشته خندان
- ۱۵۸ - ۲۱- میسیز کاترین شرمین فرانکلند  
کنیز الهی
- ۱۶۶ - ۲۲- میس ادلید شارپ  
مروج فداکار
- ۱۷۶ - ۲۳- بلانکا ویکتوریا مخیا  
خادمه فداکار در نیکاراگوئه
- ۱۸۰ - ۲۴- قدسیه خانم اشرف  
خادمه خستگی ناپذیر وفادار
- ۱۹۰ - ۲۵- میسیز ملیا ام کال کینگ  
اولین مومن اسکیمو
- ۱۹۵ - ۲۶- میسیز سسیلیا مکایزندادا  
خدمتگذار فداکار دوربان

فصل سوم

مهاجرین فی سبیل اللہ

- ۱- میس داگمار دال  
۲۰۰ خادمه برجسته و مهاجر فداکار اروپا
- ۲- زرین تاج خانم فروخته  
۲۰۵ کنیز برازنده مرکز میثاق و مهاجر دارالسلام
- ۳- میسیز آنا کونز  
۲۰۹ کنیز برجسته ثابت قدم (مهاجر کشور سوئیس)
- ۴- محبوبه خانم نعیمی  
۲۱۶ امه مخلصه، مهاجر افریقا و اروپا
- ۵- میس الزاماتیلدا ونتو  
۲۲۷ مهاجر ذیقیمت کشور فنلاند
- ۶- ثابته خانم ریحانی (مجدوب)  
۲۳۲ مهاجر گراتس اطریش
- ۷- میسیز مادالیزابت تادفیشر  
۲۳۷ مهاجر سوازیلند
- ۸- امه الله شوکت خانم حرم شیخ فرج الله زکی الکردی  
۲۴۳ مهاجر تریپولی
- ۹- فرخنده خانم خسروی  
۲۴۸ مهاجر جانفشان و ثابت قدم عربستان



- ۱۰۔ دکترژنویو لنورکوی  
مہاجر رودزیای سالزبوری ۲۵۲
- ۱۱۔ عہدیہ خانم فتح اعظم ( مہندی )  
مہاجر ہندوستان و رودزیای ۲۵۹
- ۱۲۔ کیان دخت ابرار (متحدہ )  
مہاجر ثابِت قدم و فداکارانہ ۲۶۳
- ۱۳۔ مرصع خانم روحانی  
خادمہ جانفشان ، مہاجر مورا کو ۲۶۷
- ۱۴۔ روح انگیز خانم فتح اعظم  
مربی و مہاجر فداکارانہ کاپری ۲۷۱
- ۱۵۔ خانم گلبناسفرنگ  
مہاجر شجاع و باثبات درکشور ہندوستان ۲۸۳
- ۱۶۔ مارتاناکیا نویاکوک تریگ  
مہاجر اسکیمو درآلاسکا ۲۸۷
- ۱۷۔ رضوانیہ خانم اسکوئی سلیمانی  
مہاجر چین و تایوان ۲۹۳
- ۱۸۔ امۃ اللہ منیرہ وحدت (انور)  
کنیز فداکار حضرت بہاء اللہ و مہاجر وارستہ ۲۹۸
- ۱۹۔ سسیلیا کینگ بلیک  
خادمہ فداکار پاناما و مہاجر نیکا راگوئہ و  
کستاریکا ۳۰۵

- ۲۰- عصمت خانم وحدت  
۳۱۰ مدیره سابق دارالتربیه طهران و مهاجران دوزی
- ۲۱- برتا مخایز  
۳۱۳ مهاجرو مروج فداکارا مرالله درزولولند
- ۲۲- امه الله حشمت مهاجر (عدل پرور)  
۳۱۷ مروج فداکارو مهاجرسودان

**فصل چهارم**

**نایت های حضرت بهاء الله**

- ۱- میسز میلدرد الین کلارک  
۳۲۱ نایت حضرت بهاء الله ، فاتح جزایر لافوتن
- ۲- میس مارشا استوارد دوماتامرس  
۳۲۵ نایت حضرت بهاء الله ، فاتح جزائر مارشال
- ۳- میس میبل گریس گری  
۳۲۹ نایت حضرت بهاء الله ، فاتح جزایر کیپ برتون
- ۴- میس الیزابت جی هاپر  
۳۳۲ نایت حضرت بهاء الله ، فاتح فونچال جزائر  
مادیرا
- ۵- میسز کاترین هوارد هاکس تیبل  
۳۳۶ نایت حضرت بهاء الله ، فاتح جزائر گلف

- ۶- آلیس باربارا می جانسن  
فاتح موروکوی اسپانیائی  
۳۴۰
- ۷- میسیز ماری سیوکا هالم لاند  
نایت حضرت بهاء الله فاتح جزیره ساردینا ای تالیا  
۳۴۳
- ۸- میسیز سارا ام. کنی  
نایت حضرت بهاء الله، فاتح جزایر مادیرا  
۳۴۸
- ۹- میسیز لوئیس دروگان لارنس  
نایت حضرت بهاء الله، فاتح جزایر لافوتن  
۳۵۲
- ۱۰- میس اولین باکستر  
نایت حضرت بهاء الله، فاتح جزایر کانال  
۳۵۷
- ۱۱- میس گلادیس آیرن پارک  
نایت حضرت بهاء الله، فاتح جزایر سوسایتی  
۳۶۱
- ۱۲- میس گرتا استونس لامپرل  
نایت حضرت بهاء الله، فاتح جزایر سوسایتی  
۳۶۵
- ۱۳- میسیز جین گوندالین  
نایت حضرت بهاء الله، فاتح جزیره کیپ برتون  
۳۷۰
- ۱۴- میسیز ماری گیل کالیسون  
نایت حضرت بهاء الله، فاتح رواندا یوروندی  
۳۷۳
- ۱۵- میسیز الیزابت استامپ  
نایت حضرت بهاء الله، فاتح جزیره سنت هلن  
۳۷۷

- ۱۶- میسز روبرتا ک ، کریستیان  
۳۸۱ نایت حضرت بهاء الله ، فاتح رودزیای جنوبی
- ۱۷- میسز اتل می بومن هالمر  
۳۸۵ نایت حضرت بهاء الله ، فاتح جزایر باهاماس
- ۱۸- میسز نینا بندیکت متیسن  
۳۸۷ نایت حضرت بهاء الله ، فاتح جزایر باهاما
- ۱۹- میسز گرتا جانکو  
۳۹۱ نایت حضرت بهاء الله ، فاتح جزایر ماریما رکوساس
- ۲۰- میسز ویولت کینلی  
۳۹۶ نایت حضرت بهاء الله ، فاتح جزیره قبرس
- ۲۱- میسز ماری الکا کترین میلز  
۴۰۲ نایت حضرت بهاء الله ، فاتح جزیره مالتا
- ۲۲- میسز دوریس ریچاردسون  
۴۰۸ نایت حضرت بهاء الله ، فاتح جزیره گراندمانان
- ۲۳- میس الزاما ریگروسمن  
۴۱۲ نایت حضرت بهاء الله ، فاتح جزایر فریسیان
- ۲۴- میسز الیزابت اس . لاوز  
۴۱۶ نایت حضرت بهاء الله ، فاتح بوسوتولند
- ۲۵- میسز الیویا کلسی  
۴۲۱ نایت حضرت بهاء الله ، فاتح موناکو

- ۲۶- میسیز گلادیس آندرسن ویدن  
نایت حضرت بهاء الله، فاتح جزیره آنتی گوا  
۴۲۷
- ۲۷- میسیزلرتا ال شرر  
نایت حضرت بهاء الله، فاتح ماکائو  
۴۲۲
- ۲۸- میسیز سارا فلورانس فیتزجر  
نایت حضرت بهاء الله، فاتح تیمور  
۴۲۸
- ۲۹- میس اتیلیه راین  
نایت حضرت بهاء الله، فاتح جزیره مائوریتیوس  
۴۴۲

### فصل پنجم

#### خادمین و جانبازان قرن اخیر

- ۱- امة الله بهیه خانم ناطق (نادری)  
مروج باثبات و جانفشان امرالله  
۴۵۱
- ۲- امة الله نورانیه یارشاطر  
خادمه شجاع امرالهی  
۴۵۷
- ۳- امة الله شیدرخ امیرکیا (بقا)  
خادمه دلیر و وارسته و عاشق جانباخته  
۴۶۲
- ۴- امة الله شیوا محمودی (اسدالله زاده)  
خادمه شجاع و شیدائی امرالله  
۴۶۹
- ۵- امة الله ژینوس نعمت (محمودی)  
مروج برجسته فداکار و جانباخته سبیل امریزدان  
۴۷۲

- ۴۸۰ ۶- امه الله اشراقیه کامبین (فروهر)  
خادمه وارسته جانباخته
- ۴۹۱ ۷- امه الله جلالیه مشتعل  
مروج دلیر وفداکارا مرالله
- متمم کتاب
- ۴۹۶ ۱- امه الله لیلاخانم  
همشیره جناب بصار شاعر و مبلغ شهیر
- ۴۹۸ ۲- ام علی اصغر  
از شهدای سبعه یزد
- ۴۹۹ ۳- والده شهید فی سبیل الله جناب یعقوب متحده  
در کرمانشاه
- ۵۰۰ ۴- گوهر تاج خانم ثابت  
حرم ناشرفحات الله جناب ثابت مراغه‌ای
- ۵۰۱ ۵- روحیه خانم مغزی (محبوبی)
- ۴۱۷ ۶- طلعت خانم اقراری (مجدوب)
- ۵۰۲ ۷- روحا خانم عاطفی
- ۴۱۸ ۸- بهیه خانم روشن ضمیر
- ۴۱۸ ۹- مریم خانم برافروخته
- ۵۰۳ ۱۰- باهره خانم ارجمند (ایادی)

۱۱- قمرتاج خانم شیوا فر

۵۰۴

۱۲- خانم نوش آبادی

### الواح ومدارک

۱- خطبه در اقتران امه الله زینبده خانم ثمره ۵۰۵

۲- شرحی از جناب ملک خسروی در معرفی ضیاء السلطنه ۵۰۷

۳- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء بافتخار شوکت خانم حرم شیخ فرج الله زکی الکردی ۵۰۸

۴- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء و عنایاتی بافتخار ام علی اصغر ۵۰۹

۵- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء در باره والده شهید فی سبیل الله جناب یعقوب متحده ۵۱۱

۶- مناجات حضرت عبدالبهاء در ذکر شهید قریب انگاه عشق میرزا یعقوب متحده ۵۱۲

۵۱۳

### فهرست منابع